

ایرانیان

در تگاپوی

آزادی و استقلال

جلد چهار

از خوانندگان گرامی خواهشمندیم چنانکه ضمن مطالعه این کتاب به اغلاط چاپی یا کلمات و جملاتی نامفهوم و نارسا برخورد کردند ما را مستحضر فرمایند. گروه پیام رهائی

info@payamrahaee.org

<https://payamrahaee.org>

۱۴۰۰ ش. برابر ۲۰۲۱ م.

فهرست

- پیشگفتار ۷
- انقلاب مشروطیت و دوران پرتلاطم سلطنت محمدعلی شاه ۱۱
- چرا دولت انگلیس در آغاز انقلاب از مشروطه خواهان جانبداری کرد؟ ۱۵
- گروهها و طبقات شرکت کننده در انقلاب مشروطه ۱۹
- مشروطیت از دیدگاه علمای ضد مشروطه ۲۴
- مشروطیت از دیدگاه علمای مشروطه خواه ۲۹
- "مقدمه واجب" چیست؟ ۳۵
- احکام ثانویه چیست؟ ۳۶
- درک همه فهم مشروطیت چه بود؟ ۳۷
- اتحاد مرحله ای خواستاران مشروطیت واقعی و ملّیان ۳۹
- محمدعلی شاه و حکومت مشروطه ایران ۴۰
- نوشتن متمم قانون اساسی و تصویب آن ۴۳
- میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک) بر مسند صدارت ۴۸
- جایگاه تبریز در انقلاب مشروطیت ایران ۶۲
- قرارداد ۱۹۰۷ ۷۲
- کودتای اول محمدعلی شاه یا واقعه میدان توپخانه ۷۴
- سیاست روس و انگلیس در برابر کودتا ۸۴
- وضع عمومی کشور پس از شکست کودتا ۸۵
- اقدامات سفیران روس و انگلیس برای مقابله با حوادث ۸۷
- بمب اندازی به اتومبیل شاه ۹۴
- کودتای دوم محمدعلیشاه و به توپ بستن مجلس ۹۹
- ستارخان و تبریز پرچمدار مشروطیت و آزادی ۱۱۴

انجمن تبریز جانشین مجلس شورای ملی.....	۱۱۹
آخرین تدبیر دولتیان - بستن راه ورود آذوقه به تبریز	۱۱۹
گسترش جنبش انقلابی در سراسر کشور.....	۱۲۶
قیام گیلان.....	۱۲۹
قیام اصفهان و شورش بختیاری ها.....	۱۳۵
دستاوردهای انقلاب مشروطیت.....	۱۴۳
"استقرار نظام مشروطیت" در ایران.....	۱۴۹
مشروطه‌ای که به دست اشرافیت ایلی- فتودالی و دستیاران محمدعلی شاه سپرده شد ..	۱۵۰
تشکیل احزاب سیاسی	۱۵۳
تشکیل دوره دوم مجلس شورای ملی.....	۱۵۵
ستارخان و باقرخان، خار چشم استعمارگران و قدرت طلبان.....	۱۵۷
آشفته‌گی سیاسی و ترور سید عبدالله بهبهانی.....	۱۶۳
سید محمد طباطبایی.....	۱۶۵
سید عبدالله بهبهانی.....	۱۶۵
خلع سلاح مجاهدان و فاجعه پارک اتابک.....	۱۶۸
ناصرالملک در مقام نایب السلطنه ایران.....	۱۷۹
استخدام کارشناسان امریکایی و سوئدی.....	۱۸۱
تلاش محمدعلی میرزا برای بازگشت.....	۱۸۸
اولتیماتوم‌های روس و ایستادگی مجلس.....	۱۹۰
تبریز خونین	۲۰۲
تبریز جولانگاه جنایتکاران و غارتگران.....	۲۱۰
گیلان در تصرف روس‌ها.....	۲۱۱
اوضاع ایران در غیاب مجلس و دوره استبداد ناصرالملکی.....	۲۱۲
سیمای احمدشاه قاجار.....	۲۱۶

انتخابات مجلس سوم و محرومیت آذربایجان از انتخاب نماینده.....	۲۱۷
اوضاع ایران در اوایل جنگ جهانی اوّل.....	۲۱۹
مهاجرت و اندیشهٔ تشکیل دولت در تبعید.....	۲۲۳
قرارداد ۱۹۱۵ م. و تقسیم کامل ایران و عثمانی بین متفقین.....	۲۲۶
تأسیس کشور ارمنستان به بهای نسل کشی جمعی از ایرانیان.....	۲۲۸
وقوع انقلاب کبیر اکبر و نجات ایران از اضمحلال.....	۲۳۹
ایران پس از پایان جنگ جهانی اوّل.....	۲۴۳
حسن وثوق (وثوق الدوله) چه کسی بود؟.....	۲۵۰
قرارداد ۱۹۱۹ م.....	۲۵۳
احمدشاه، قرارداد ۱۹۱۹ و عاقدین قرارداد.....	۲۵۵
قرارداد ۱۹۱۹ و کنفرانس صلح پاریس.....	۲۶۰
احمدشاه در اروپا.....	۲۶۴
پیاده شدن ارتش سرخ در بندر انزلی.....	۲۶۹
میرزا کوچک خان جنگلی و نهضت جنگل.....	۲۷۱
کودتای سرخ علیه میرزا کوچک خان.....	۲۹۲
بازگشت احمدشاه به ایران و استعفای وثوق الدوله.....	۲۹۵
مشیرالدوله در مقام نخست‌وزیری.....	۲۹۹
آذربایجان و شیخ محمد خیابانی.....	۳۰۹
قیام شیخ محمد خیابانی.....	۳۱۸
آغاز و گسترش قیام.....	۳۱۸
شکست قیام.....	۳۲۳
آنچه در بارهٔ شخصیت خیابانی و راه و روش او نوشته شده.....	۳۲۵
خیابانی در ادعا و عمل چه راهی را پیش گرفت و چرا شکست خورد؟.....	۳۳۷

مرحله دوم لشکرکشی به شمال - گیلان.....	۳۴۴
ژنرال آیرونساید در مقام فرماندهی نور پر فورث	۳۴۷
نخست‌وزیری فتح‌الله اکبر و اخراج افسران روسی از لشکر قزاق	۳۵۲
آخرین تلاش برای نجات قرارداد ۱۹۱۹	۳۵۶
انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ و انهدام قرارداد ۱۹۱۹	۳۵۷
اوضاع کشور در چند ماه پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش.....	۳۶۱

تاریخ آئینه‌ی گذشته است و درس حال

پیشگفتار

چه ذلت‌ها کشید این ملت زار
دریغ از راه دور و رنج بسیار
میرزاده عشقی

سرزمین ما کشوری است به اندازه تاریخ جهان کهن سال که همواره گذرگاه حوادث بوده و هست. نیم‌نگاهی به تاریخ ایران نشان می‌دهد که این کشور و مردمش سیلاب‌های عظیم و هولناکی را از سر گذارنده، بارها در معرض هجوم و استیلای بیگانگان قرار گرفته و دستخوش کشتارها و ویرانی‌های مصیبت‌بار شده‌اند و در فواصلی که بیگانگان امکان و یا مجال تجاوز به ایران را نداشته‌اند، ظل‌الله‌ها و آیت‌الله‌های خودی - به تنهایی و یا به یاری یکدیگر - کار غارت‌گری و ویران‌سازی کشور و کشتار مردم آن را به دست گرفته‌اند.

اما طوفان‌های سهمگین و سیلاب‌های بنیان‌کن نتوانسته‌اند ایران و ایرانی را که سرسخت و استوار چون آزاده سرو در برابر حوادث و سختی‌ها استوار ایستاده، از پای درآورند. ایرانیان پس از مدت زمانی نه چندان دراز مانند سروی سرافراز به پا خاسته، ذات ملی خود را نجات داده، ویرانی‌ها را آباد نموده و مدنیت جدیدی برای خود فراهم ساخته‌اند.

اکنون مدت چهل سال است که شیادانی در لباس روحانی با استفاده از دروغ‌پردازی، فریب‌کاری و حيله‌گری‌های خود و بازی با دین و مذهب مردم، سرنوشت این کشور کهن سال را به دست گرفته و هر روز بحران و مشکل جدیدی برای ملت ستمدیده ما می‌آفرینند؛ آنچنان

که در اثر دزدی‌ها، غارت‌گری‌ها و حاتم‌بخشی‌هایشان کشور در آستانه ورشکستگی کامل قرار گرفته است.

اینک "قُقُس ایران" آزمون دیگری را تجربه می‌کند. چراکه زایش دشوار و آهسته شعور اجتماعی و سیاسی نسلی که نامزد تخذیر و تحمیق مذهبی و بازگشت به هزار و چهارصد سال قبل بود تا زمینه حکومت دستاربندان دغل‌کار تا ظهور امام زمان فراهم شود، زیاد طول نکشید. هم اکنون نسل جوان به پا خاسته و حکومت خودکامگانی را که به هیچ دین و مذهبی اعتقاد واقعی ندارند، اما خود را با نقش و نگار دینی آراسته‌اند، زیر سؤال برده است.

این نسل به پا خاسته با عطشی سیری‌ناپذیر در صدد آنست که با شناختن تاریخ دقیق و صحیح ملت خویش - به دور از تاریخ‌های جعلی حکومتی - بداند که در این مدت چهل سال بر سر ملتی که جهت کسب آزادی و استقلال قیام کرده بود چه آمده است.

تاریخ برای ملت مانند حافظه برای فرد است. همانگونه که فرد بی‌حافظه گم و گور می‌شود و نمی‌داند کجا بود و کجا می‌رود، ملت نیز نمی‌تواند بدون مفهوم گذشته از عهده حال یا آینده خود برآید.

اگر راست است که زمان حال نتیجه منطقی زمان گذشته است، فهم درست احوال عصر حاضر از روی گذشته‌ها وقتی ممکن است که از جزئیات رویدادهای گذشته آنچه را در پیدایش زمان حال نقش قاطعی نداشته است بتوان کنار نهاد و رابطه گذشته و حال را در توالی علت و معلولی حوادث ردیابی کرد.

نظر به اینکه آشنائی صحیح با تاریخ کشور و تجربه‌آموزی از آن به عملکرد درست‌تر و اشتباهی کمتر جهت می‌دهد، ما بر آنیم که حافظه تاریخی ملت‌مان را به گذشته‌های دور بکشانیم و از آن برای فهم و درک آنچه در کشور می‌گذرد بهره‌مند شویم، باشد که به مدد آگاهی بر آنچه بوده و هستیم و هرآنچه که بر ما رفته است و می‌رود، اساس بودن و شدن‌مان را پی‌افکنیم.

این یادداشت‌ها تاریخ‌نگاری به معنای عام کلمه نیست، بلکه گزارش کوتاهی است از تلاش و تکاپوی مردم ایران در راه آزادی و استقلال و بهره‌یابی از درس‌های تاریخ به سود پراتیک انقلابی روز.

در این کار ما خود را وامدار همه کسانی می‌دانیم که صادقانه به تحقیق در تاریخ ایران پرداخته و آنرا از گزند جعل و تحریف - که خواسته تمام خودکامگان است - مصون داشته‌اند و ما توانسته‌ایم با استفاده از حاصل دسترنج آنها این مجموعه را فراهم کنیم.

بی گمان سدّ خودکامگی دینی نیز روزی شکسته خواهد شد، از اینرو تشخیص و تعیین راه‌ها و شیوه‌های تحقق خواست‌ها و آرزوهای سرکوب شده ملی و میهنی ملت‌مان از هم اکنون ضروری است، تا سیل خروشان رهروان آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی یکبار دیگر به بیراهه نیفتد.

ما کوشیده‌ایم سرگذشت حزن‌انگیز و دردناک جامعهٔ آفت‌زدهٔ خویش را در برابر چشمان کنجکاو نسلی که هم‌اکنون پا به میدان سرنوشت گذارده است رُک و بی‌پرده بگسترانیم. با این هدف، اگر ما توانسته باشیم بخشی از خوراک فکری مبارزان راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی را که وارد میدان سیاست شده‌اند تأمین کنیم و توجه جدّی آنها را به درس‌ها و تجربه‌های گران‌بهای تاریخ‌مان جلب نمائیم، احساس سربلندی و افتخار خواهیم کرد.

گروه پیام‌رھائی

انقلاب مشروطیت و دوران پرتلاطم
سلطنت محمد علی شاه

"به راستی هدف مردم ایران از مشروطه‌خواهی چه بود و چرا مردان شجاع و نامداری صدای مشروطه‌خواهی و آزادی‌طلبی سر دادند و از سر جان شیرین خود در این رهگذر گذشتند؟ چرا مردم مصائب و زجر تبعید و شکنجه را به جان خریدند و در برابر گلوله‌های توپ لیاخوف و شاپشال سینه سپر کردند و با نثار خون خویش بر صفحات رنگارنگ تاریخ ایران، رنگی دیگر زدند؟"

باید دید "در سال‌های قبل از مشروطه بر مردم این مملکت چه می‌گذشت که آماده بلوا و انقلاب‌شان کرد و به طغیان و جانبازی‌شان کشاند." باید دید "حال و روزگار اجدادمان در سال‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه، یعنی سی ساله آخر استبداد قاجاری چگونه بوده است؟" باید دید "شاه چگونه خود را مالک رعیت پنداشته و به همان سهل و سادگی که شما می‌توانید شاخه درختی از باغچه منزلتان بشکنید، او هم حق خود می‌دانسته است که رعیت را بزند، بفروشد و بکشد. و حکام و زیردستانش نیز تأسی به قبله عالم می‌کرده‌اند و به شیوه مختار ملوک روزگار، رفتار." باید دانست "چگونه فقها و علمای دینی شاه را وجودی مافوق بشر مجسم کرده بودند و برای او رابطه خاصی با خدا قائل شده و با قرائتی از آیه "و تَعَزُّ مِنْ تَشَاء... " قدرت او را قدرت الهی پنداشته، ملتی را در اعماق ظلم و تباهی و سیه‌روزگاری انداخته بودند." (۱)

"پادشاه حق داشت بنا به اراده و میل شخصی، فرمان ضبط و مصادره اموال اشخاص را صادر کند و غالباً از این قبیل فرامین صادر می‌کرد و اعمام^(۲) و برادران و برادرزادگان خود او، و رجال و اعیان و بزرگان مملکت هم از این گونه تعرضات مصون نبودند. وولات^(۳) و حکام و سرکردگان قبایل و فرماندهان قشونی هم در منطقه تحت فرمان خویش از دست‌اندازی به اموال مردم امساک نمی‌کردند."

بدین ترتیب، "مردمی که صبح صاحب خانه و باغ و مزرعه و تجارتخانه و پول و جواهر و مستغلات، و زن و فرزند و حیثیت بودند، ممکن بود شب هنگام بدون اینکه بلایی آسمانی برایشان نازل شده باشد، دارائی و ثروت را همراه با آبرو و حیثیت خود از دست داده باشند.

^۱ وقایع اتفاقیه، به کوشش سعیدی سیرجانی، به اختصار و تغییرات جزئی، مقدمه، صفحات ۱ تا ۵، چاپ سوم

^۲ اعمام = عموها.

^۳ وولات = والیان.

هیچکس در واقع صاحب هیچ چیز نبود و هیچگونه تأمین و ضمانتی برای حفظ ثروت و حیثیت و حتی نوامیس مردم وجود نداشت.^(۱) اگر وضع و حال صاحبان مقام و منزلت و ثروت چنین بود، باید دید حکومتگران با سایر گروه‌های اجتماعی چه رفتاری داشتند:

- "در دهات کرمان معمول بوده [که برای دریافت مالیات و تعارف] طفل را در حضور پدر و مادر می‌نشانند و آتش حاضر کرده آنبر در آتش می‌گذارند، همین‌که آنبر آهن سرخ شد، به دست و پای طفل دو ساله می‌گذارند، آن وقت پدر یا مادر مجبور شده پول و تعارف مأمور دیوانی را می‌دادند."^(۲)

- "پولِ خَری" قسمتی از مالیات است که از صاحب یک خر یا گاو می‌گیرند، وقتی که مأمور حکومت در دهات کرمان می‌خواهد یک تومان "پولِ خَری" از رعیت بگیرد، اگر رعیت پول نداشته باشد که یک تومان را بدهد، او را به درخت می‌بندد و آن قدر شلاق به او می‌زند تا عابرین یک شاهی یک شاهی بدهند، و پس از یک دو روز یک تومان جمع می‌شود برای مأمور حکومت، تا او را رها کند."^(۳)

- "پارسال زراعت در قوچان به عمل نیامد و می‌بایست هر یک نفر مسلمانِ قوچانی سی ری گندم (دوازده من به وزن تبریز) مالیات بدهد. چون نداشتند و کسی هم به داد آنها نرسید، حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته، هر دختری را به ازاء دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادر جدا کردند؛ زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه نبودند. حالا انصاف بدهید ظلم از این بیشتر می‌شود؟"^(۴)

- "دیگر آنکه چند روز قبل محمد نبی خان مشهدی از مشهد مرغاب به شهر می‌آمده، میانه مشهد مادر سلیمان و ده نو که قریب دو فرسخ از مشهد دور است او را برهنه می‌کنند، قریب هفتصد هشتصد تومان از وجه نقد و اسباب از او می‌برند. به شهر که می‌رسد به حکومت عارض شده، رجوع به مستشارالملک می‌شود. این بیچاره را مستشارالملک تو سری می‌زند که "چرا از این راه عبور کردی، می‌خواستی از راهی بیایی که تو را برهنه

^۱ خاطرات احتشام السلطنه، چاپ دوم ۱۳۶۷، توضیحات صفحه ۱۲۴

^۲ تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ناظم الاسلام کرمانی، چاپ چهارم ۱۳۶۷، صفحه ۱۱۷

^۳ تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ناظم الاسلام کرمانی، چاپ چهارم ۱۳۶۷، صفحه ۳۰۶

^۴ همان، صفحه ۴۴۶، از موعظه آقا سید محمد طباطبائی

نکنند." هر چه عرض می‌کند که همین راه معمولی است که قافله عبور می‌کند از او نشیندند، تو سری زیادی به او زدند و مالش هم تفریط^(۱) کردند، وضع حالیه فارس از این قرار است.^(۲)

- "هفده نفر دزد را قبل از ورود نواب اشرف والاحسام [به شیراز] گرفته محبوس بودند، پانزده نفر از آنها را نواب والا فرمودند سر بریده و شکم پاره نمودند در میدان توپخانه، و دو نفر را دست بردند."^(۳)

از سوی دیگر "رقابت روس و انگلیس دولت ایران را تضعیف می‌کرد، بی‌آنکه آن را مستقیماً با حکومت استعماری جایگزین کند. بدین‌سان ناتوانی شاه و دیوان آشکار می‌شد و مردم ایران تحقیر می‌شدند، مردمی که نظام سیاسی حاکم را تنها دلیل اسارت کشور می‌دانستند. رقابت روس و انگلیس معیارهای زندگی و آموزش اروپایی را، که تحصیل‌کردگان ایرانی آنها را صرفاً ثمره آشکال مختلف حکومت مشروطه می‌دانستند، به نمایش می‌گذاشت و به آنها می‌آموخت که در نظامی دیگر، مالکیت خصوصی می‌تواند امن و قدرتمند باشد، قدرت سیاسی تقسیم شود، مقام‌های دولتی از امنیت بیشتری برخوردار باشند و جان و مال مردم در برابر تصمیمات بی‌ضابطه بهتر محافظت شود. به نظر آنها، این همه آن چیزی بود که برای ایرانی آزاد، قدرتمند و مرفه بدان نیاز بود.

علل انقلاب مشروطه ایران را باید در آمیزش چنین فرایندهای جدایی‌ناپذیر مادی و معنوی جستجو کرد، نه در کاربرد غیرنقدانه مدل یا مدلهایی نظری که بر پایه واقعیت تاریخی کاملاً متفاوتی استوارند."^(۴)

در این سان شرایطی، حادثه‌ای که در تهران اتفاق افتاد، یعنی به چوب بستن چند نفر بازرگان به دستاویز گران شدن قند و شکر، توسط علاءالدوله حاکم تهران به دستور عین‌الدوله

^۱ تفریط کردند = ضایع و تباه کردند.

^۲ وقایع اتفاقیه، به کوشش سعیدی سیرجانی، از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ ه.ق، چاپ سوم ۱۳۸۶ ش، صفحه ۱۰ - گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران،

^۳ وقایع اتفاقیه، به کوشش سعیدی سیرجانی، از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ ه.ق، چاپ سوم ۱۳۸۶ ش، صفحه ۱۰، گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران.

^۴ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، نوشته دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، صفحه ۱۰۰

صدراعظم، جرعه‌ای بود که به انبار باروت نارضایی‌ها و ستمکشی‌ها زده شد. و کشور خواب‌آلود ایران، که زیر بارِ گران و کمرشکن امتیازها، وام‌های ویرانگر خارجی، ورشکستگی‌های ناشی از اصول گمرکی به سود بیگانگان، و فشار روزافزون استعمارگران روس و انگلیس به سوی نابودی می‌رفت، از خواب دیرین سر بر آورد.

"اخگری لازم بود تا آتش روشن شود." این کار بهانه به دست مدعیان داد و کشمکش بین مردم و دولت در گرفت. علاوه بر بازاریان، جمعی از روشنفکران و علمای روحانی و اهل منبر، هر یک به جهتی خاص، به گروه مخالفان پیوسته در رأس جنبش قرار گرفتند و مساجد و منابر و مکتب خانه‌ها و زیارتگاه‌ها و بازار به تبلیغ و اشاعهٔ اصول ادارهٔ جدید پرداختند. این حادثه پیش درآمد انقلاب بود.^(۱)

چنین انفجار و طغیانی را کسی یا گروهی به دلخواه نمی‌سازد و نمی‌تواند بسازد. انقلاب‌ها از ریشه‌هایی می‌رویند که در عمق تاریخ گذشته فرو رفته‌اند. انقلاب دارای بنیادهای ژرف اجتماعی است و توده‌های کثیری را در بر می‌گیرد، که تحمل‌شان به سر آمده و در پیرامون آمال و انگیزه‌های مشترک برای نفی وضع موجود همگام و همراه شده‌اند. چنین چیزی نمی‌تواند به میل و خواست یک قدرت خارجی و یا به تحریک بیگانگان به دست عوامل و وابستگان‌شان به وجود آید. کسانی که می‌گویند "مشروطهٔ ایران یک متاع^(۲) کاملاً انگلیسی بود که در بازار ایران رواج یافت"، کاملاً در اشتباهند و "می‌خواهند سهم مردم ایران را در جنبش مشروطه‌خواهی ناچیز و سران انقلاب را آلت بی‌اراده‌ای در دست سیاستمداران انگلیسی جلوه دهند. این نظر، پاک بیجاست و با فداکاری‌های مردم ایران، بخصوص در دورهٔ مشروطیت دوم، پس از بمباران مجلس و تصویب مواد بسیار مترقی و مفید متمم قانون اساسی که در واقع "لقمهٔ بیش از حوصله" بود، درست در نمی‌آید. این مواد مسلماً به نفع امپریالسیم انگلستان نبود، چنانکه بعدها به دست طبقهٔ حاکمه از اجرای کامل آنها جلوگیری شد و همیشه ملت ایران خواستار این حقوق ضایع شده بود.

"سبب ناسازگاری انگلیس را با محمدعلی‌شاه، نباید در دوستی سیاستمداران انگلیس به فلسفهٔ آزادی و شیفتگی آنها به حکومت ملی جستجو کرد. عناد انگلیس‌ها با محمدعلی‌شاه منحصرراً از منافع سیاسی

چرا دولت انگلیس در آغاز انقلاب از مشروطه‌خواهان جانبداری کرد؟

^۱ با استفاده از کتاب "از صبا تا نیما"، جلد دوم، صفحات ۳ و ۵

^۲ متاع = هر چه ازو نفع گیرند، آنچه که از آن سود برند. - لغت‌نامهٔ دهخدا

آنها بر می خواست، یعنی در واقع انعکاس رویه روس مآبانه شاه و دربارش بود (در مقابل حمایت روس از شاه، انگلیس ها هم عوامل ملیون ضد دربار را تقویت می کردند). در تعیین جهت دولت بزرگ منافع سیاسی آنها بر تمام عوامل و ملاحظات دیگر حکومت می کند و در منطق خشک سیاست جز این نیز انتظاری نمی توان داشت. دولت ها هرچند جابر و ستمگر و فاسد و بدخواه ملت باشند، هرآینه منافع ممالک بزرگ را مرعی^(۱) دارند از جانب آنها ایمن خواهند بود و نسبت به کردار پلیدشان انفعالی بروز نخواهد کرد. ولی همان دولت ها حتی اگر نماینده آزادی خواهی باشند، هرگاه منافع دولت های بزرگ را زیر پا گذارند مورد بی مهری آنان قرار می گیرند.^(۲)

"با وجود دخالت انگلستان به سود مشروطه خواهان، نباید همچون برخی از نویسندگان، این انقلاب را جنبشی ساختگی یا "نهضتی خلق الساعه" خواند، زیرا انگلیسی ها بر پایه نابسامانی های داخلی ایران و ناخرسندی ایرانیان از اوضاع کشور توانستند سیاست های خود را برای ضربه زدن به رقیب با جنبش مشروطه خواهی همسو کنند. آزادی خواهان هم برای برهم زدن موازنه قدرت به زیان حکومت قاجار و نیز جلوگیری از نفوذ روزافزون روسیه، به این توافق تاکتیکی رو کردند."^(۳)

محمدعلی شاه "کاملاً در تحت نفوذ روس ها است و معلمین روسی او افکار او را طرفدار سیاست مملکت خود پرورش داده اند و انگلیسان به همین ملاحظه با ملیون موافقت کرده اند که اساس سلطنت تغییر یابد و اختیارات شاه در حال نزاع^(۴) محدود گردد تا جانشین او دارای اختیارات نامحدود نگردد. ولیعهد هم این مطلب را خوب می فهمد و هرچه نقصان داشته باشد هم معلمین روسی وی به او حالی می کنند..."^(۵)

^۱ مرعی = مراعات شده، ملاحظه شده. - فرهنگ فارسی معین

^۲ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۲۹۰ - ۲۹۱

^۳ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ویژه مشروطیت، شماره ۲۳۰ - ۲۲۷، مقاله "آثار رقابت روسیه و انگلیس در شکل گیری انقلاب مشروطیت ایران"، دکتر علیرضا علی صوفی، صفحه ۱۳۸

^۴ نزاع = دم بازپسین، حالت مریض مشرف به مرگ. - لغت نامه دهخدا

^۵ حیات یحیی، نوشته یحیی دولت آبادی، جلد ۲، صفحه ۹۶، چاپ اول ۱۳۲۸

"یادداشت‌ها و نامه‌های خصوصی یکی از دیپلمات‌های برجسته انگلیسی (سِر سسیل اسپرینگ رایس Sir Cecil Spring Rice وزیر مختار انگلیس در تهران) در دوران مظفرالدین‌شاه به خوبی روشن می‌سازد که دولت انگلیس از انقلاب مشروطیت ایران با هدف رقابت با روسیه و به سخن دیگر در چارچوب دیپلوماسی موازنه نفوذ پشتیبانی کرده است. وی می‌نویسد: "ما حاضریم این حدّ به آنها [مشروطه‌خواهان] کمک کنیم که به روس‌ها بگوییم دست‌ها بالا."^(۱)

عقد معاهده ۱۹۰۷ میلادی بین روس و انگلیس مبنی بر تقسیم ایران میان آن دو دولت و "آمدن آن به مجلس نورس ایران [مجلس اول] و پذیرفته نگشتن آن دو مضرت بزرگ به مجلس می‌رساند و موجب خوشحالی محمدعلی‌شاه می‌گردد. و آن دو مضرت اینست که انگلیس‌ها انتظار نداشتند مجلس معاهده را ردّ کند و البته این کار برخلاف انتظار، موجب بدبینی آنها نسبت به مجلس و مجلسیان می‌شود. و دیگر آنکه به واسطه عقد این معاهده، انگلیس از نگرانی نفوذ روس در تمام مملکت خلاص شده دیگر حاجتی به تقویت نمودن از ملیون، بر خلاف سلطنت محمدعلی‌شاه، ندارد؛ بلکه از یک طرف می‌خواهد دل شاه جوان را از چنگال روس قوی‌پنجه درآورده به جانب خود جلب نماید و از طرف دیگر هم بی‌مضایقه نیست که مجلس ردّ‌کننده معاهده او گوشمالی ببیند که بلندپروازی ننماید..."^(۲)

"در سنجش تاریخی بگوییم نه فقط حرکت مشروطه‌خواهی، همچون هر حرکت ملی دیگر، ذاتاً نمی‌توانست ساخته سیاست دولت بیگانه‌ای باشد - بلکه متکی به قدرت اجنبی هم نبود. البته در اوضاع سیاسی زمانه که دولت روس دشمن کین‌آلود هرنهضت آزادی‌خواهی بود، و هراس از تعرض نظامی آن بر ضمیر ناهشیار اجتماعی ایران استیلا داشت - کاملاً معقول و موجه بود که سران نهضت ملی به هر قدرت متقابل دیگری روی آورند، و آن عامل را در حدّ خود در تنظیم حرکت عمومی منظور دارند. این عین تدبیر عملی بود. اما مسأله بسیار باریک این است که پیشروان حرکت ملی، استقلال رأی و عمل خود را در همه احوال محفوظ بدارند

^۱ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ویژه مشروطیت، شماره ۲۳۰ - ۲۲۷، مقاله "آثار رقابت روسیه و انگلیس در شکل‌گیری انقلاب مشروطیت ایران"، دکتر علی‌رضا علی صفوی، مرداد - آبان ۱۳۸۵، صفحه ۱۳۵

^۲ حیات یحیی، نوشته یحیی دولت‌آبادی، جلد ۲، صفحه ۱۰۳، چاپ اول ۱۳۲۸

وتکیه‌گاهشان قدرت بیگانه نباشد. و هوشیار باشند که سازش میان حریفان در منطق خشک سیاست جهانی سرشته است. سران نهضت ملی در عین اینکه به رقابت دو قدرت انگلیس و روس بینا بودند، و این عامل را در آرایش سیاسی خود ملحوظ می‌داشتند - هیچگاه به سیاست انگلیس اعتماد زیاد نداشتند، و نسبت به سازشکاری میان دو حریف سخت حساس بودند. کما اینکه به مرحله دیگر، با موافقت انگلیس بود که حکومت ملی به دست قزاقان "سرکوب" گردید - تجربه‌ای که نامکرر نبود. اگر بخواهیم در سیر حکومت مشروطیت سهم تعیین‌کننده‌ای برای سیاست انگلیس قائل شویم در همین جهت منفی است، سیاستی که بر بنیاد مشروطیت و حرکت ملی ما در همه احوال ضربت زد ...^(۱)

انگلیسی‌ها در ابتدا از مشروطه‌خواهان طرف‌داری کردند تا موازنه قدرت را با روس‌ها برقرار سازند و سپس از خطر توسعه و تعمیق نهضت انقلابی به عنوان وسیله‌ای برای معامله و سازش با روس‌ها استفاده نمودند و سر انجام با همدستی یکدیگر به سرکوبی آزادی‌خواهان، مشروطه‌طلبان و تقسیم ایران بین خود پرداختند.

اما در مورد کسانی که می‌گویند: "در جامعه آن روزی ایران موجبات تاریخی به اندازه کافی برای وقوع چنین حادثه شگرفی وجود نداشت" و "ملت ایران در آن روز استعداد قبول این موهبت را نداشت و قادر به تمیز حکومت استبداد از حکومت مشروطه نبود."^(۲) ما گفته بحق دکتر فریدون آدمیت را تکرار می‌کنیم: "مگر در همه انقلاب‌های اروپا از سده هیجدهم تا آغاز قرن بیستم، جمهور مردم در آن کشورها به حد اعلای رشد اجتماعی رسیده و همه از شاگردان اصحاب دایرةالمعارف بودند؟"

درست است که اکثریت جامعه در آن روزگار از ماهیت مشروطه و نوع حکومت آن اطلاع درستی نداشتند، اما بی‌شبهه عامه مردم ظلم و جور بی‌حد و غارتگری بی‌پایان شاهان و حاکمان، و تجاوز آنان به جان و مال و ناموس‌شان و ویرانی و نابودی کشورشان را با پوست و گوشت خود عمیقاً احساس می‌کردند. از اینرو، خواست مرکزی انقلابیون ایران، تأمین امنیت زندگی و

^۱ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد ۱، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۱۸۹ - ۱۹۰

^۲ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن هیجدهم، محمود محمود، چاپ سوم، جلد ۸ تهران ۱۳۴۵، صفحات ۲۱ تا ۲۴

جان و مال همگان از خود کامگی نامحدود و غیرقابل پیش‌بینی دیوانی بود. و مردم تا این حد آگاهی پیدا کرده بودند که آنها هم حقوقی دارند و شاه فردی است مثل خود آنها.

محمود محمود می‌نویسد: "اولین عامل مهم و مؤثر و بی‌زوال انقلاب ... ایجاد تکامل فهم و قوهٔ رشد و تمیز هر ملت است"، و آن عبارت خواهد بود از ظهور یک عدهٔ متناسب از حکما و علما و اشخاص دانشمند و مُتَبَحَّر در تمام رشته‌های علوم. "به اضافهٔ" تهیه اسباب و وسایل تعلیم و تربیت به معنی تام و تمام" برای تمام ملت. "و ایجاد امنیت مالی و جانی و قضائی با تمام معنی، تأمین استقلال اقتصادی و سیاسی و ایمن بودن از تجاوزات خارجی بواسطهٔ تعلیم و تربیت یک قشون نیرومند که از هر آلایشی پاک و منزّه باشد و به معنای تام و تمام سرباز وطن خویش باشد."^(۱)

می‌پرسیم چه کسی می‌بایست چنین شرایط مطلوبی را در ایران فراهم سازد، شاه یا دولتیان و درباریان فاسد و خائن او؟ شاهی که به هیچ وجه مایل نبود ایرانیان و حتی اطرافیانش از شیوهٔ زندگی اروپائی آگاه شوند می‌خواست ایرانیان ندانند که پاریس یک شهر است یا نوعی خوراک و پوشاک. شاهی که از کلمهٔ "قانون" نفرت داشت، شاهی که اگر از بدنامی بیشتر نمی‌ترسید دارالفنون را نیز تعطیل می‌کرد؟ یا فقها و علمائی که تعلیم الفبای صوتی را خلاف شرع و کفر می‌شمردند، تغییر فورم نظامی سربازان و افسران را "تَشْبُه به کَفَّار" و تدریس زبان خارجه و علوم طبیعی را ضد اسلام و الحاد و حاج میرزا حسن رشدیه، بنیانگذار مدرسه و آموزش جدید، را "کافر نجس‌العین" و "مهدورالدم"؟

آیا موکول کردن انقلاب جهت دگرگونی بنیادی اجتماع، به فراهم شدن چنان شرایط و محیطی، نابخرادانه و تعلیق به محال نیست؟ و گرنه اگر در کشوری دولت، حاکمان، و عالمان در چنان راهی گام بردارند و جامعه را به آن درجه از فهم و شعور و رفاه برسانند، دیگر چه نیازی به انقلاب خواهد بود؟

"نهضت مشروطیت ایران از نوع حرکت‌های اجتماعی طبقات شهرنشین بود. در این نهضت همچون سایر حرکت‌های اجتماعی - طبقات و گروه‌های مختلف مشارکت داشتند، طبقات و گروه‌هایی با افق اجتماعی

گروه‌ها و طبقات شرکت کننده در انقلاب مشروطه

^۱ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن هیجدهم، محمود محمود، چاپ سوم، جلد ۸ تهران ۱۳۴۵، صفحات ۲۱ تا ۲۴

گوناگون و وجهه نظرهای متمایز. روشنفکران، روحانیان و بازرگانان سه عنصر اصلی سازنده نهضت بودند، یعنی به اقدام فعلی برآمدند ... زارعین و ایلات در شکل حرکت مشروطه‌خواهی سهمی نداشتند ... اما پیشرفت حرکت مشروطه‌خواهی در هشیاری اجتماعی برزگران بی‌اثر نماند؛ و طبقه زارع فعالیت اجتماعی‌اش را در چند ولایت آغاز نهاد. همچنین حرکت سیاسی تازه‌ای در پاره‌ای ایلات محسوس افتاد ...^(۱)

روشنفکران و روحانیان "هر دو از نیروهای مؤثر اجتماع بودند و هر کدام قوت و ضعفی داشتند. ارزش واقعی و سهم هیچ‌کدام را در به وجود آوردن جنبش ملی مشروطیت نباید نادیده گرفت. این خود مستلزم سنجش درست قدرت معنوی هر کدام است."

۱. "روشنفکران همان اقلیتی را تشکیل می‌دادند که با افکار سیاسی جدید و معنی آزادی و اصول حکومت ملی آشنائی داشتند. آنان بودند که مفهوم صحیحی از حقوق اساسی فرد و تساوی افراد داشتند منشاء قدرت دولت را اراده ملت می‌دانستند، پشتیبان انفصال قوا بودند و تفکیک قدرت روحانی را از قدرت دولت لازم می‌شمردند. به عبارت دیگر روشنفکران خواهان نظام [دمکراسی] و سلطنت مشروطه به شیوه کشورهای غربی و تأسیسات سیاسی و مدنی و اجتماعی نوین بودند."^(۲)

نظام دمکراسی از اساس با کلیه نظام‌های مبتنی بر پیروی از یک ایدئولوژی خاص و حتی نظام دینی تفاوت دارد، زیرا اصل برابری آحاد مردم در هیچ‌کدام از نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک تحقق‌پذیر نیست و از دیدگاه آنها، به هر حال، پیروان یک مرام، مسلک، و دین ویژه بر دیگران رجحان و برتری دارند.

در یک نظام دمکراتیک قانونگذاری امری است بشری، و این از عمده‌ترین وجوه اختلاف آن با نظام‌های ایدئولوژیک و دینی است، که "حق" در انحصار هیچ شخص، دسته و گروهی نیست. و منشاء حقوق هم صورت ماوراءالطبیعی ندارد، بلکه آحاد مردم سهمی و خطی از "حق" دارند. حقوق ریشه طبیعی دارد و در همین اجتماع وضع می‌گردد. مشروطه نیز - به عنوان نظامی دمکراتیک - یک نظام سیاسی عرفی یا سکولار است که در آن حوزه سیاست و دیانت از هم متمایز و مجزا شده‌اند. حکومت

^۱ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد ۱، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۱۶۷

^۲ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۴۴

مشروطه تمام دین‌ها و مذاهب را محترم می‌شمارد، و به عنوان دین یا مذهب رسمی و دولتی از هیچ دین و مذهبی جانبداری نمی‌کند. پذیرش و یا ترک آزاد عقاید دینی نیز در زمره مبانی حقوق اساسی انسان‌ها، یعنی آزادی عقیده، قلم و بیان شناخته می‌شود. در این نظام مردم منشاء قدرت، و دولت ابزار اجرایی ملت است. کشور دارای یک یا دو مجلس از نمایندگان منتخب مردم است که وظیفه قانونگذاری را به عهده دارند. قوای کشور به سه قوه مقننه، اجراییه و قضائیه تقسیم شده است. شاه اختیارات محدودی دارد، که در قانون اساسی ذکر شده و دربار دارای بودجه معین و مشخصی است. قوانین جاری کشور، قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس یا مجلسین است که همه افراد کشور از هر دین و مذهب و از هر قوم و هر جنس بدون استثنا و بی‌هیچگونه تبعیضی تابع آن می‌باشند.

ضعف طبقه روشنفکران در این بود که به علت جو مذهبی - خرافی حاکم بر جامعه قادر به بیان و نشر صریح عقاید خود بین مردم نبودند و به ناچار برای فرار از تکفیر به گفته‌ها و نوشته‌های خود رنگ دینی می‌زدند - کاری که اصل قضیه را مخدوش می‌کرد.

روشنفکران به علت شرایط اجتماعی موجود "در میان عامه مردم نفوذ عمیق نداشتند و خلق آنها را "بابی" یا "طبیعی" مترادف با بی‌دین می‌خواندند. معهذا باید دانست، آنان مغز متفکر هیئت اجتماع و نهضت آزادی و عامل هوشیاری ملی و بیداری افکار بودند." (۱) "و همه عناصر شرکت کننده در انقلاب، به درجات، از حرکت روشنفکری متأثر گشتند و گرنه جنبشی تحقق نمی‌یافت." (۲)

این گروه، انبوه نوشته‌های اجتماعی و سیاسی جدید را به وجود آوردند و ایدئولوژی سیاسی نهضت مشروطیت را ساختند. آن چنان ایدئولوژی سیاسی که محتوای مدنیت غربی داشت، ولی به خاطر جلب بخشی از روحانیت و توده‌های مردم جامعه اسلامی به تن کرده بود.

رنگ دینی این ایدئولوژی "توهمی" به وجود آورد که گویا "اساس مدنیت غربی یعنی مشروطیت و حتی دموکراسی در معنای عام آن از اسلام بر گرفته و اخذ شده است و

^۱ همان، صفحه ۲۴۵

^۲ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد ۱، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۷

"اُس و اساس" آن مبتنی بر حقایق اسلامی است. بر اساس همین "توهم" به توجیه شرعی اساسی‌ترین اصول و دستاوردهای مشروطیت، قیام کردند. موفق هم شدند که بخش اعظمی از روحانیون را با خود هم صدا و هم نظر کنند و زمینه‌ای عمومی تر برای مشروع و اسلامی جلوه دادن مشروطیت و نظام غربی فراهم کنند. مشروطیت و نظامی که همه‌ی درخشش و اهمیتش و در اصل و اساسش از همان جایی آغاز شده بود که کار دین از سیاست جدا می‌شد و هستی‌اش از جدایی کامل دین و سیاست، مایه می‌گرفت، تا با جایگزین کردن قوانینی زمینی، وضع شده و قراردادی و ساخته و پرداخته‌ی دست انسان، به جای قوانین الهی و شرعی، به هستی انسان متجدد، معنایی تازه دهد.^(۱)

از دیدگاه ما، نظر به اینکه بیان روشن و آشکار مشروطیت واقعی در فضای فکری آن زمان برای جلب و بسیج توده‌های مردم مطلقاً امکان پذیر نبود، راه دیگری نیز وجود نداشت؛ از اینرو شیوه‌ای که روشنفکران برای مبارزه با استبداد و کسب آزادی نسبی برگزیدند، شگفت‌آور نیست، چرا که ضرورت زمان بود و عوارض دراز مدتی هم داشت که مشروطه‌خواهان ناگزیر از پذیرش آن بودند.

۲. روحانیان که نفوذ زیادی در بین عامه مردم داشتند و می‌توانستند توده‌ها را بسیج کنند، عمدتاً به دو گروه تقسیم می‌شدند:

الف - روحانیان شریعت‌پناه که با مجلس و کنکاش و قانونگذاری و هرچه اندک مغایرتی با قواعد دینی داشت، مخالف بودند و از نفی مطلق سیاست مشروطگی و استبداد سیاسی در کنار استبداد دینی دفاع می‌کردند.

ب - روحانیان مشروطه‌خواه که با تعبیر و تفسیر خاص خود از مشروطیت، متحد روشنفکران بودند و "در جهاد عمومی دوش به دوش روشنفکران و مشروطه‌خواهان پیش می‌رفتند. در حکم منصفانه تاریخ روی هم‌رفته باید گفت تاریخ نشر اندیشه آزادی و بیداری افکار باید به نام روشنفکران و تاریخ قیام ملی در آغاز کار به نام ملایان ثبت شود. خدمت آن دو طبقه، خاصه روشنفکران از

^۱ مشروطه‌ی ایرانی، دکتر ماشاءالله آجودانی، صفحات ۳۶۳ و ۳۶۴

این نظر ارزنده و بزرگ است که در دوران خوفناک استبداد هاتف آزادی بودند.^(۱)

حقیقت اینکه، بدون توجه به جوّ مذهبی حاکم به جامعه و ظرفیت وجدان عمومی، و اینکه چگونه روحانیان شریعت پناه با هرگونه نوآوری، هر اقدام اصلاحی و هر نوع تغییرات نا آشنا به شدت مخالفت می کردند و آن را ضد دین و تشبّه به کفّار می نامیدند، و نفوذ مدنیت غربی به ایران را خطری عظیم جهت موقع و مقام خود می دیدند و فریاد "وا اسلاما" سر می دادند، و چگونه با تکیه به استبداد دینی و عوام فریبی از بقا و استمرار محیط ظلمت و جهالت پاسداری می کردند؛ نمی توان درک کرد که چرا آزادی خواهان و روشنفکران مشروطه خواه مجبور شدند در تبلیغ و ترویج حقوق و آزادی های مدنی و مبارزه با استبداد سلطنتی دیدگاه های خود را جامه دینی ببوشانند. همچنین بدون داشتن آگاهی های مذکور، به ارزش و اهمیت تاریخی کاری که جمعی از فقها و علمای شیعه در مشروعیت بخشیدن به انقلاب مشروطیت ایران و ملزومات آن - حتی در شکل ناقصش - انجام دادند، نمی توان پی برد.

۳. بازرگانان از دو رده تشکیل می شدند، هر چند تشخیص حدّ فاصل آن دو گروه همیشه آسان نیست. یکی صنف تاجر سابق که حرفه شان داد و ستد بود. دوم سرمایه دارانی که با تأسیسات اقتصاد صنعتی جدید آشنایی داشتند، در پی فعالیت وسیع اقتصادی همچون سرمایه گذاری در صنعت تولیدی و بانکداری و ایجاد شرکت های تجارتي و صنعتی بودند. و بر حمایت صنایع ملی تاکید می کردند. طبقه تاجر و سرمایه دار به درجات با هشیاری اجتماعی تازه و ایدئولوژی مشخص ترقی در صحنه سیاست ظاهر گشتند. در میان آنان افراد جهان دیده و بیدار فکر، حتی عناصر تربیت یافته با تفکر اجتماعی رادیکال وجود داشتند. نماینده کامل عیار تفکر بازرگانان مترقی، "سیاحتنامه ابراهیم بیگ" نوشته حاجی زین العابدین مراغه ای است. این طبقه در حرکت مشروطه خواهی و آزادی سهم عمده ای داشت، و میان آن و طبقه روشنفکر پیوستگی فکری و عملی برقرار بود - تجانسی که هیچگاه بین روشنفکران و ملایان به وجود نیامد، بلکه ذاتاً نامتجانس بودند.

^۱ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۴۷

۴. اصناف، کسبه و پیشه‌ور و مزدور و مردم خرده‌پا که هیأت "عوام الناس" و توده شهرنشین را می‌ساختند، تحت تأثیر تبلیغ فکر رهایی از دستگاه خودسری و مطلقیت به حرکت در آمدند. به علاوه، حرکت جمعی همیشه عکس‌العمل متقابل در هیأت اجتماع به وجود می‌آورد که انگیزه‌اش عقلی و عاطفی هر دو بود. مردمی که سالیان سال بر سر قحطی نان و گرانی ارزاق به ازدحام و طغیان آموخته بودند - و از کردار عاملان دولت ناخرسند بودند - به آسانی به هر جنبشی علیه دستگاه حاکم می‌پیوستند. طبقه عامه تربیت اجتماعی درستی نداشت، اما از شعور متعارفی برخوردار بود و تمیز حکومت نیک و بد را به درستی می‌داد. به تعبیر یکی از ناظران خارجی: "ایرانی شهرنشین جاهل است اما تیزبین و به هیچ وجه ابله نیست"^{(۱) (۲)}

۵. در صنف نوآوران و مشروطه‌خواهان و طرفداران نظم دموکراسی، گروه قابل ملاحظه‌ای از اشراف و دیوانیان شرکت داشتند که به صدق در راه معتقدات خود می‌راندند و حتی حضور نیرومند پاره‌ای از آنان در مسیر جنبش، خاصه در بزنگاه‌ها، سببی شد که مشروطه از دام مشروعه مصون بماند. نکته قابل تعمق همین است که چگونه در آن دوران حسّاس، عناصری از اشراف و دیوان‌سالاران نظیر امین‌الدوله، سپهسالار، احتشام‌السلطنه، سعدالدوله، صنیع‌الدوله، مستشارالدوله تبریزی و انبوهی دیگر از این طبقه مواضعی برگزیدند که با بستگی‌های طبقاتی آنان، به هیچ روی نمی‌خواند؟ همه آن طبقات جهت برانداختن نظام مطلقه و تأسیس دولت ملی به پا خاستند.

اینک به بررسی دیدگاه‌های فقها و علمای مخالف

مشروطه می‌پردازیم و شیخ فضل‌الله نوری را به عنوان

مظهر افکار آن گروه برمی‌گزینیم:

مشروطیت از دیدگاه

علمای ضد مشروطه

"در بیست و سوم جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ ه.ق

که مهاجرت کبری [مهاجرت به قم] شکل گرفت، شیخ فضل‌الله نوری، ناگزیر از همراهی با مهاجرین شد و به قم عزیمت کرد. در یکی از نشست‌های علما در قم، برای اولین بار، از هدف و غایت مبارزه سخن به میان آمد و شیخ از طباطبائی پرسید که در مبارزه چه هدف و مقصدی

^۱ ایولین گرانت داف (Evelyn Grant Duff) کاردار وقت سفارت انگلیس در ایران.

^۲ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد ۱، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۱۴۹ و ۱۵۰

را تعقیب می کنند. طباطبائی پاسخ داد که خواست آقایان و مردم مشروطیت است، و آنگاه به بحث درباره مشروطیت پرداخت.

طباطبائی گفت: "مشروطه چیزی است که بندگان خدا که آزاد خلق شده اند، از قید اسارت خلاص خواهند شد و از زیر فشار چندین هزار ساله نجات خواهند یافت. مشروطه چیزی است که عامه طعم حرّیت و آزادی را خواهند چشید، زبان و قلم آزاد خواهد گشت، مردم متحد خواهند شد، مساوات و موااسات^(۱) در مملکت پیدا خواهد گشت. مشروطه چیزی است که قانونی برای شاه، مجلس و وزراء و اعیان و وکلاء و غیره وضع خواهد شد، که شاه و مجلس و تمام وزارتخانه ها را محدود خواهد کرد. خلاصه مشروطه چیزی است که تمام کارهای دولتی و ملی و شرع و عرف و زارع و فلاّح و غیره را محدود خواهد کرد، که هیچکس بدون امر قانون نتواند سخن بگوید و کاری کند. یک ساعت تمام آقای طباطبائی فواید و محسنات مشروطه را و حریت و آزادی مطلق را بیان کردند.

نوبت به بیان شیخ فضل الله نوری رسید. گفتند: فوایدی که برای مشروطه برشمردید همه جای خود خوب و کسی را حرفی نیست و لکن خیلی در ابتدای کار تند نروید که می ترسم درمانید ... اینکه بیان کردید حدودی برای پادشاه و وزراء معین خواهد شد خیلی خوب و بجاست و کسی نمی تواند تکذیب کند. امّا اینکه فرمودید آزادی های تامّه و حرّیت مطلقه پدیدار خواهد گشت، باز هم می گویم این حرف از اصل غلط و این سخن در اسلام کلّیّاً کفر است ... امّا قانونی که فرمودید وضع خواهد شد. اولاً قانون ما در هزار و سیصد و اندی سال قبل نوشته و به ما داده شده، بر فرض که امروز بخواهند قانونی بنویسند باید مطابقه به قرآن محمد و شریعت احمدی داشته باشد. اگر از من می شنوید، لفظ آزادی را بردارید که عاقبت این حرف ما را مفتضح خواهد کرد و دیگر اینکه فرمودید برای شرع نیز حدودی خواهد بود، این را نیز بدانید که برای شرع حدّی نیست ..."^(۲)

^۱ موااسات = به همدیگر کمک کردن.

^۲ رسائل مشروطیت، دکتر غلامحسین زرگری نژاد، چاپ دوم ۱۳۷۷، صفحات ۱۷ و ۱۸ به نقل از تاریخ انقلاب ایران، مستوفی تفرشی.

شیخ فضل‌الله نوری دلایل شرعی خود علیه مشروطیت و مبایت مشروطیت با شریعت محمدی را در دو رساله به نام‌های "تذکره الغافل و ارشاد الجاهل" و "حرمت" ^(۱) مشروطه شرح داده که ما نکات اصلی آن دلایل را نقل می‌کنیم:

۱. مبایت ^(۲) قانونگزاری با خاتمیت پیامبر اسلام:

"... گرچه حفظ نظم عالم محتاج به قانون است و هر ملتی که تحت قانون داخل شدند و بر طبق آن عمل نمودند، امور آنها به استعداد و قابلیت قانون‌شان منظم شد، ولی بر عامه متدینین معلوم است که بهترین قوانین قانون الهی است و این مطلب از برای مُسَلِم محتاج به دلیل نیست ... اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر تغییر دهند بعض مواد آن قانون الهی است یا مکمل آن است، چنین کس هم از عقاید اسلامی خارج است، به جهت آنکه پیغمبر (ص) ما خاتم انبیاست و قانون او ختم قوانین است ... پس بالبدیهه چنین اعتقاد کمال منافات را با اعتقاد به خاتمیت و کمال دین او دارد و انکار خاتمیت به حکم قانون الهی کفر است..." ^(۳)

۲. مساوات و حریت از بنیان و اساس با مبانی اسلام مخالف است:

"ای برادر عزیز اگر مقصودشان اجراء قانون الهی بود و فایده مشروطیت حفظ احکام اسلامی بود، چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند که هر یک از این دو اصل مودی خراب‌کننده رکن قویم قانون الهی است، زیرا قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی و بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه بر مساوات." ^(۴)

۳. آزادی قلم و زبان منافی با قانون الهی است:

"ای برادر عزیز، مگر نمی‌دانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیره منافی با قانون الهی است؟ مگر نمی‌دانی فایده آن، آنست که بتوانند فِرَق ملاحده ^(۵) و زناده ^(۶) نشر کلمات

^۱ حرمت = حرام بودن.

^۲ مبایت: اختلاف، تباین، تفاوت، تمایز، مغایرت، دشمنی، خصومت، تضاد، ضدیت، مخالف بودن، اختلاف داشتن.

^۳ مبانی نظری مشروطه و مشروعه، حسین آبادیان، چاپ اول ۱۳۷۴، صفحات ۱۴۹ و ۱۵۰

^۴ رسائل مشروطیت، دکتر غلامحسین زرگری نژاد، چاپ دوم ۱۳۷۷، صفحه ۴۹

^۵ ملاحده، جمع مُلحد = بی‌دین و کافر.

^۶ زناده، جمع زَنَدیق = کسی که در باطن کافر باشد و تظاهر به ایمان کند.

کُفریّه خود را در منابر و لوايح بدهند و سَبّ^(۱) مؤمنين و تهمت به آنها بزنند و القاء شبهات در قلوب صافیّه عوام بیچاره نمایند." (۲)

۴. وکالت در امور عامّه غصب مسند پیغمبر (ص) و حرام است:

"مگر نمی‌دانید که در امور عامّه وکالت صحیح نیست و این باب، باب ولایت شرعیّه است. یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس مخصوص است به امام علیه‌السلام یا نواب عام او [فقها] و ربطی به دیگران ندارد؟ و دخالت غیر آنها در این امور حرام و غصب نمودن مسند پیغمبر و امام علیهم‌السلام است؟ آیا نشنیدی که ائمه فرمودند در زمان غیبت فساد به حدّی می‌رسد که تکلم می‌کنند در امور عامّه اشخاصی که حق تکلم در امور عامه را ندارند؟" (۳)

۵. چرا سلطان اسلام پناه [محمد علی شاه] را تضعیف می‌کنند؟

"ای عزیز، بر فرض بگوئیم مقصود اینها تقویت دولت اسلام بود، چرا این قدر تضعیف سلطان اسلام پناه را می‌کردند؟" (۴)

یکی دیگر از علمای ضد مشروطه می‌گفت: "مشروطه کفر و استبداد فسق^(۵) است، و ترجیح استبداد بر مشروطه محرز است." (۶)

و فتوای سید علی سیستانی حاکی بود از اینکه: "المشروطه کفر المشروطه طلب کافر، ماله مُباح دمه هدر." = (مشروطه کفر و مشروطه طلب کافر است، مال او را می‌توان غارت کرد، چرا که بردن مال او حلال است و کشتنش مجاز). (۷)

^۱ سَبّ = دشنام دادن.

^۲ مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، حسین آبادیان، چاپ اول ۱۳۷۴، صفحات ۱۵۱ تا ۱۶۰ به اختصار

^۳ همان، صفحات ۱۵۵ و ۱۵۶

^۴ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۵۹

پژوهشگران سیاسی جمهوری اسلامی ایران درباره علت اعدام شیخ فضل‌الله نوری می‌نویسند: "امیرالسلیم انگلیس به انتقام سیلی سختی که از روحانیت خورده بود، شیخ فضل‌الله نوری را به سبب روابط پنهانی که با شادروان آیت‌الله میرزای شیرازی صادرکننده فتوای تحریم تنباکو داشت، به دست فراماسون ها، به بالای چوبه دار فرستاد." ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم صفحه ۶۷

^۵ فسق = کار بد، گناه، ناپاراسایی.

^۶ رسائل مشروطیت، دکتر غلامحسین زرگری نژاد، چاپ دوم ۱۳۷۷، صفحات ۱۰۳ - ۱۴۶، از رساله محمدحسین تبریزی بنام "کشف المراد من المشروطه و الاستبداد"

^۷ همان، صفحه ۵۱

سر انجام، "مشروطه فتنه‌ای است که طبیعی مشرب‌ها از همسایه‌ها کسب کردند و به صورت بسیار خوشی عرضه کردند و ظاهراً در طلب عدل برآمدند که هر کس فریفته این عنوان و طالب این مقصد باشد، کلمه طیبۀ عدل را هر کس شنید بی اختیار در تحصیل آن کوشید. منجمله خود من هم اقدام در این امر نموده و متحمل زحمات سفر و حضر شدم. تا اینکه این گروه پرده از نیات خود برداشتند و بنای انتخاب وکلا و مبعوثین و اعتماد بر اکثریت آرا گذاردند و رفته رفته به نظامنامه و قانون‌نویسی [قانون اساسی] پرداختند. در حالیکه وکالت و ولایت در زمان غیبت امام زمان عجل‌الله فرجه با فقها و مجتهدین است نه فلان بقال و بزّاز، و اعتبار به اکثریت آراء به مذهب امامیه غلط است و قانون‌نویسی چه معنی دارد، قانون ما مسلمانان همان اسلام است. تا آنکه آن دستور ملعون که مسمی به قانون است نوشته شد ... یکی از مواد آن ضلالت‌نامه [قانون اساسی] این است که افراد مملکت متساوی‌الحقوقند، که به این ترتیب نوشته شده: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود." در حالی که محال است با اسلام حکم مساوات."

"ای بی‌شرف، ای بی‌غیرت، ببین صاحب شرع برای اینکه تو مُتَجَلِّ (۱) به اسلامی برای تو شرف مقرر فرمود و امتیاز داد تو را، و تو خودت از خودت سلب امتیاز می‌کنی و می‌گویی من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم. ای بی‌دین تو می‌خواهی بدعتی تازه در دین بگذاری ... از جمله مواد آن ضلالت‌نامه اینست که حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون. این حکم مخالف مذهب جعفری علیه‌السلام است که در زمان غیبت امام علیه‌السلام مرجع در حوادث، فقها از شیعه هستند و ابداً منوط به تصویب احدی نخواهد بود. و از جمله از مواد تقسیم قوای مملکت تقسیم قوای مملکت به سه شعبه که اول قوه مقننه است و این بدعت و ضلالت محض است، زیرا که در اسلام برای احدی جایز نیست تقنین [قانون‌گذاری] و جعل حکم هرکه باشد و اسلام ناتمامی ندارد که کسی او را تمام نماید."

"... شبهه‌ای نیست که قانون مشروطه با دین اسلام منافعی است و ممکن نیست که مملکت اسلامی در تحت عنوان مشروطگی بیاید مگر به رفع ید از اسلام. پس اگر کسی از مسلمین

^۱ مُتَجَلِّ به اسلامی = یعنی خود را به اسلام بسته ای.

سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم، این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مُرتدّ است و احکام اربعه مرتد^(۱) براو جاری است، هر که باشد..."^(۲) و این همان دیدگاه است که شیخ فضل الله نوری آن را تحت عنوان "مشروع" در مقابل مشروطه مطرح ساخت.

"شعار مشروع شیخ فضل الله نوری ... حاوی انتقاداتی بود از مشروطه، بخصوص این ادعا که مشروطه به خدشه دار شدن مذهب می انجامد ... اما تعریفی از مشی مشروع به عنوان یک نظام حکومتی مطلوب به دست داده نمی شد. مسلماً مشروع نمی توانست به معنای حکومت بی سابقه پیشوایان مذهبی باشد، چون این از نظر شاه - قدرتمندترین حامی مشروع - حتی کمتر از سلطنت مشروطه پذیرفتنی بود. بنابراین، مشروع تنها می توانست: ابزاری باشد در خدمت شاه تا استبداد سنتی را با برخی تعدیل ها دو باره برپا دارد؛ وسیله ای باشد در خدمت برخی علما تا بر قدرت و نفوذ اجتماعی و سیاسی خود بیفزایند و ابزاری باشد در خدمت شخص شیخ فضل الله تا رقبیان و بخصوص بهبهانی را از میدان به در کند و به مهمترین مجتهد سیاسی کشور بدل شود. در واقع، شیخ فضل الله این خیال را در سر می پروراند که (یا به تنهایی و یا به عنوان یکی از اعضای رهبری مذهبی) با محمدعلی شاه در قدرت شریک شود. اما این خیالی بود که حتی در صورت شکست جنبش انقلابی نیز، نمی توانست تحقق یابد..."^(۳)

حقیقت اینکه هم دولت قاجار برای تداوم حکومت استبدادی خود، و هم روشنفکران آزادی خواه و مشروطه طلب و حتی لائیک برای پیروزی سیاسی خویش به کمک روحانیان - که نفوذی عمیق در میان مردم داشتند - نیازمند بودند.

خوشبختانه در مقابل روحانیانی که مشروطه را کفر و مشروطه طلب را کافر می دانستند، گروهی از روحانیان که نه فقط اعتقادات دینی خود را محترم می شمردند بلکه در برابر مردم کشور و وطن خود نیز احساس

مشروطیت از دیدگاه علمای مشروطه خواه

^۱ احکام اربعه مرتدّ = قتلش واجب - زنش بائن [زن طلاق گرفته ای که رجوعش جایز نیست] - مالش منتقل می شود به مُسلم - و کارش "اجرت ندارد".

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، جلد چهارم، چاپ چهارم ۱۳۷۳، صفحات ۸۷۰ تا ۸۷۹ به اختصار

^۳ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، چاپ دوم، دکتر محمدعلی [همایون] کاتوزیان، ترجمه رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، صفحه ۱۰۸

مسئولیت می‌کردند - با برداشت خاصی که از مشروطیت داشتند - به دفاع از آن برخاستند. به نظر ما شرکت این گروه از روحانیت در انقلاب مشروطیت و همکاری و همگامی آنها با روشنفکران و مشروطه‌خواهان در پیروزی انقلاب اثر شایان توجهی داشت، به حدی که بدون همراهی و حمایت آنها پیروزی انقلاب مشروطیت، به احتمال قوی، امکان پذیر نبود.

در آغاز "پیشوایان روحانیون سید محمد طباطبائی، شیخ فضل‌الله نوری مازندرانی و سید عبدالله بهبهانی بودند. طباطبائی از لحاظ فضیلت اخلاقی و صفای باطن و اعتقاد به اصول آزادی در میان طبقه خود ممتاز بود. روشنفکران نسبت به او احترام داشتند و پسرش سید صادق طباطبائی نیز با میرزا ملک‌خان آشنائی داشت. در جنبش مشروطیت سید محمد طباطبائی مؤثرترین عامل هیجان ملی به شمار می‌رفت. شیخ فضل‌الله نوری در مدارج علمی بر دیگران برتری داشت و در قیامی که منجر به صدور فرمان مشروطیت گردید خدمت ارجمند کرد ولی رقابت شدید بهبهانی با او در صف ملایان جدائی افکند و آن به سود استبداد تمام گشت (شیخ فضل‌الله به صفوف مخالفان پیوست). درباره سید عبدالله بهبهانی گفته‌اند نه در پرهیزکاری و ایمان به مشروطه‌خواهی به مقام طباطبائی می‌رسید و نه در علم و دانش اسلامی هم طراز شیخ فضل‌الله بود. روشنفکران نیز اعتقادی به او نداشتند، ولی در میان خلق صاحب نفوذ فراوان و به همین جهت در جریان کارها بسیار مؤثر بود."^(۱)

حال بینم روحانیان مشروطه‌خواه اصول مشروطیت را چگونه تفسیر می‌کردند و چرا از آن دفاع می‌نمودند.

ساده‌ترین و روشن‌ترین تفسیر شرعی اصول مشروطیت و علت دفاع روحانیان مشروطه‌خواه از آن را شادروان میرزا علی ثقة‌الاسلام تبریزی به دست داده است. وی "برداشت‌هایش را به صورت روشن و مشخصی از مشروطه"، از مفهوم آزادی، "آزادی قلم و بیان"، "وطن" و حکومت ارائه می‌دهد. جوهر استدلال او در ضرورت مشروطه شدن دولت و سلطنت مبتنی بر طرح چند نکته‌ی اساسی است که اکثر روحانیون طرفدار مشروطه با طرح آن نکات و تبیین شرعی آنها از مشروطه دفاع کرده‌اند."

"در دید او حکومت کامل شرعی و عدالت حقیقی فقط با حضور امام زمان می‌تواند تحقق یابد. پس در غیبت امام، سخن از حکومت مشروعه گفتن نقص غرض است و مغایر با اسلام.

^۱ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۴۶

می‌ماند سلطنت که به تعبیر او سلطنت سلطان مسلمان بر ملت مسلمان "سلطنت اسلامی" است. اگر چنین سلطنتی مطلق و مستبد باشد فساد در آن بیشتر از سلطنت مقید و مشروط است. پس شرعاً باید در غیبت امام از سلطنتی حمایت کرد که فساد کمتری داشته باشد و چون در "سلطنت مشروطه" و "دولت مشروطه" نمایندگان ملت با تأسیس دارالشورا (پارلمان) و وضع قوانین در امور عرفی، سلطنت را از خودسری و تجاوز به حقوق مردم مانع می‌شوند، چنین سلطنتی می‌تواند به حفظ "بیضه اسلام" بکوشد. به تعبیر دیگر نه تنها در سلطنت مشروطه قوانین شرع به حکم محکم خود باقی می‌ماند، بلکه با وضع قوانین برای امور عرفی، عدالت بیشتری نصیب ملت مسلمان خواهد شد.^(۱)

اینک پاره‌یی از برداشت‌هایی را که ثقة الاسلام از مفاهیم مختلف اجتماعی داشته ذیلاً نقل می‌کنیم:

۱. **استبداد:** "تمام مصیبت‌هایی که در طول تاریخ ایران پیش آمده علتی جز استبداد و عدم اجرای قانون عدل و مساوات، یعنی مشروطه نبودن، نداشت."^(۲) (به مضمون)
۲. **حکومت مشروطه:** "محدود و مقید ساختن سلطنت حاضره و امناء ملت را بر آن ناظر گماشتن و تأسیس دارالشوری دادن و در امورات عرفیه با شور عقلاء و امناء راه رفتن و رشته امورات را از دست استبداد گرفتن ... اگر مقصود اینست که دولت مقید و مشروط باشد که کدام احکام شرعیه را اجرا نماید و در وضع قوانین جدید یا اجراء قواعد عرفیه سابقه حکم اقرب به عدل را منظور دارد و قانونی برخلاف اصول مذهب و خلاف مذاق مملکت وضع ننماید و به عبارت صریحه مشروطه ایرانی مُقَلَّد مشروطه دول خارجه نباشد، در این صورت نزاعی نخواهد ماند و در قانون اساسی رعایت این نکات شده است و مشروطه ایرانی نمی‌خواهد که بدعتی در دین گذاشته شود و قانون عرفی را قانون شرع الهی واجب‌التبایع خداوندی داند و نمی‌خواهد پاره اصول منکره را داخل مملکت نماید ..."

^۱ مشروطه‌ی ایرانی، دکتر ماشاءالله آجودانی، صفحات ۳۵ تا ۳۷

^۲ مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی، به کوشش نصرت‌الله فتاحی، چاپ اول ۱۳۵۵، صفحه

"اساس مشروطه منع اراده شاهانه و لزوم شوری است در امور عرفیه و مدار آن بر سه قوه است: قوه مقننه - قوه قضائیه - قوه مجریه و افتراق و امتیاز این سه قوه از همدیگر..."^(۱)

۳. آزادی و آزادی قلم و بیان: مستبدان مشروطه را موافق صرفه خود معنی کردند و آزادی را که ملت می‌خواهد اسمش را لامذهبی و خروج از قید شریعت گذاشتند و انکار دین شمردند. آنچه همه ملل می‌خواهد آزادی از فشار استبداد است و عرصه جنگ در این مقام است. دین جدا است دولت جداست، هر صاحب مذهب احکام مذهب خود را قبول کرده و آن توشه آخرت اوست.

... این آزادی همانست که خالق مَنّان بر بنی اسرائیل عطا فرمود و ایشان را از استبداد فرعون آزادی بخشود و آزادی طلبان همانند، که خداوند در حق آنها می‌فرماید ... خانه آخرت (یعنی بهشت جاویدان) را قرار می‌دهیم برای اشخاصی که نمی‌خواهند زبردستی و فساد نمایند در روی زمین و نیک انجامی برای پرهیزکاران است، بلی همه عبدِ رَق^(۲) حضرت پروردگار است و این خداوند برای بندگان خود آزادی بخشید و جز در احکام قانون شریعت که نظم دنیا و آخرت با اوست و احکام سیاسیه کسی را چیره‌دستی نداده و یکی را محکوم به حکم دیگری نکرده و این است معنی آزادی..."^(۳)

۴. وطن: "وطن تنها خاک و آب نیست، بلکه وطن مسلمین خاک ایران است ... و هیبت جامعه مرکبه از این مملکت و لسان و شرفِ وطنِ خاص و غیره نوع مخصوصی است از وطن." و حفظ همین آب و خاک و حراست همین سلطنت حاضره غیر مشروعه، مقدمه عطیه حفظ بیضه اسلام است. "باز می‌گوئیم که حفظ بیضه اسلام فعلاً که امام ما غائب است ممکن نیست مگر با حفظ همین آب و خاک که وطنش نامند."^(۴)

"مشروطه طلب آزادی قلم و آزادی زبان می‌خواهد یعنی قدرت امر به معروف و نهی از منکر [همان حرفی که میرزا ملکم‌خان و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله در باره آزادی قلم و بیان]

^۱ همان، صفحه ۴۳۱

^۲ رَق = دربندگی باقی ماندن - بندگی.

^۳ مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی، به کوشش نصرت‌الله فتحی، چاپ اول ۱۳۵۵، صفحه

۴۳۷

^۴ همان، صفحات ۴۲۷ و ۴۲۸

می گفتند]، نه اینکه صفت استبداد را از شما سلب کرده خود مالک شوند و دروغ و افترا هر چه بتوانند بگویند ...^(۱)

طرفداران استبداد "مشروطه طلبان را بابی و طبیعی و مزدکی مذهب گفتند و نوشتند، تکلیف آنست که ما تکذیب اقوال مدعیان را نمائیم و تنها به گفتن قناعت نکنیم و تا به مقام فعل نیاوریم و کوس عدالت ننزیم از پای ننشینیم. عزیزان وطن، ملت بی علم است و تابع قوت و طالب امنیت، مشروطه طلبان باید حسن مشروطه را برای ایشان حسّی نمایند و برای شخص بی اطلاع و بی علم دلیل و برهان معنوی آوردن بیجاست، چنانچه پیش نظر ما است و همه ملتفت هستیم که هر تاجری که متاعش بهتر و ارزانتر و سهل البیع و خوشرفتار و خوش طلب است عموم به دورش جمع شوند، کساد کردن بازار خصم با قوه جبریه نیست حکمت عملی لازم است ..."^(۲)

شادروان ثقة الاسلام تبریزی یکی از نامدارترین روحانیان سرشار از عطوفت و انسانیت است که جانب مردم و ستمدیدگان را گرفت و جان خود را در راه آزادی مردم از یوغ استبداد فدا کرد. "وی از مشروطه خواهان و آزادی خواهان بنام این دوره است. صراحت لهجه، حسن نیت و فداکاری های او را می توان [بلکه باید] پاس داشت و بر وطن خواهی اش و تلاش دردناکش برای سربلندی ایران آفرین ها گفت ... او از جناح روحانیون مشروطه خواهی بود که برداشت هایش از مشروطه و شیوه تبیین اش، در عین سادگی، همان مفهوم عامی را منعکس می کرد که در فضای جامعه اسلامی آن زمان از معنای مشروطه وجود داشت یا می شد به شیوه ی علنی از آن سخن گفت ..."^(۳)

بعضی از روحانیان در عقاید خود آزادمنشی بیشتری به خرج داده اند. ملا عبدالرسول کاشانی از آن جمله است. وی در رساله انصافیّه "آزادی در عقاید را به آزادی عقاید در امور معاشیه و سیاسیه تقسیم می کند. او می نویسد که طبعاً انسان آزاد است تا عقاید خود را در امور معاشیه و سیاسیه بیان کند. از بیان عقاید در این زمینه به دیگران هم فایده می رسد. مرحوم کاشانی ادامه می دهد که اگر مقصود در عقاید، اصول دین هم باشد، در آنجا هم مردم آزادند. یعنی معقول نیست که کسی را به خلاف عقیده اش تکلیف کردن، مگر به استدلال و و نصیحت و انذار"^(۴)

^۱ همان، صفحه ۴۳۹

^۲ همان، صفحه ۴۴۴

^۳ مشروطه ی ایرانی، دکتر ماشاءالله آجودانی، صفحات ۳۵

^۴ انذار = آگاه کردن، پندار دادن، ترسانیدن.

عذاب و بشارت به ثواب، نه چوب و چماق. پس از استدلال و انذار و عدم قبول نیز حقّی بر تعرّض به چنین شخصی نیست." (۱)

"بیشترین پشتیبانی اخلاقی و اجتماعی از انقلاب را مراجع مقیم نجف اشرف کردند نه مجتهدان تهران و سایر شهرهای ایران... در دوره مورد بحث چهار مرجع تقلید در نجف اقامت داشتند: حاج میرزا حسین تهرانی (مرجع تقلید ارشد)، آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (مرجع تقلید اعلم)، شیخ عبدالله مازندرانی و سید محمدکاظم یزدی. سه نفر اوّل در تمام مراحل انقلاب از آن حمایت کردند... آنها حتی یکبار با ارسال تلگرام مشترکی به بهبهانی و طباطبائی، شیخ فضل الله را خلع لباس کردند و در واقع او را با این کلام تکفیر و از دین طرد کردند: "نوری چون مخلّ آسایش و مُفسد است، تصرّفش در امور حرام است (محمدحسین نجل میرزا خلیل، محمدکاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی)". یزدی تنها مرجع تقلیدی بود که از شیخ فضل الله و شاه پشتیبانی کرد، امّا، با طرفداری سه مرجع دیگر، به خصوص تهرانی و خراسانی از انقلاب، او نمی توانست وزنه مؤثری باشد و در واقع هم نبود.

این ادعا گرافه نیست که اگر حمایت پیگیرانه این سه مرجع نبود، انقلاب بدانگونه و با آن سرعت پیروز نمی شد." (۲)

آن سه مرجع روحانی در تلگراف دیگری به محمدعلی شاه، به او گفتند که "در غیبت امام ولایت (۳) با جمهور مردم است."

"آیت الله میرزا محمدحسین نائینی (۱۲۷۷-۱۳۵۳ ه.ق) حکومت پارلمانی را با آیات و روایات معتبر منطبق دانسته و آنرا همان حکومت دلخواه شیعه در زمان غیبت نامیده. نائینی در مشروعیت مشروطه کتابی به نام "تنبيه الأئمة و تنزیه الملة" را تألیف کرد و آیات عظام آخوند ملا کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی، میرزا حسن تهرانی،... آنرا تأیید و تقریظ نوشتند. [کتابی که بازوی استوار و سپر محافظی شد برای مشروطه خواهان در برابر تیرهای زهرآگین روحانیان ضد مشروطه، بخصوص شیخ فضل الله نوری].

^۱ رسائل مشروطیت، دکتر غلامحسین زرگری نژاد، صفحات ۹۵ و ۵۵۷

^۲ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، نوشته دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰

^۳ ولایت = حکومت

نائینی در این کتاب حکومت را به سه قسم تقسیم می‌کند: اول حکومت معصوم یا امام که فعلاً در دسترس نیست. دوم حکومت مستبدۀ ولایت مطلقۀ شاه و فقیه. سوم حکومت مشروطۀ مُقیدۀ دستوریۀ. نائینی با مقدمه و بحث طولانی نتیجه می‌گیرد، اوّلی مقدور نیست، می‌ماند دوّمی و سوّمی و هر انسان ذی‌شعوری بین استبداد و حکومت قانون، حکومت مردمسالاری و حکومت قانون را بر می‌گزیند.

نائینی در کتاب "تنبيه الأُمّة و تنزيه المَلّة"، بر ضرورت قانون اساسی و مجلس ملّی به عنوان مکانیسم‌هایی که می‌تواند مانع از خود کامگی شود، تأکید می‌کند و ایجاد مجلس شورا را با اصول مذهب و ارزشهای دینی منطبق می‌داند و کوشش به عمل می‌آورد تا نشان داده شود که چاره جویی‌های عقلی انسان در زندگی روزمرۀ اجتماعی تا آنجا که با نصوص و قطعیات معتبر شرعی در تضاد نباشد، عقلاً و شرعاً موجّه هستند. وی می‌گوید یک حکومت عرفی که مجلس شورای ملی بر ارکان آن نظارت داشته باشد و آحاد ملّت بر سرنوشت خود شرکت داشته باشند از دیدگاه مذهب همان حکومت اسلامی است.^(۱)

آیت‌الله نائینی برای اثبات گفته‌های خود از مقولۀ دینی "مقدمۀ واجب" استفاده کرده.

"مقدمۀ واجب" چیست؟

"اصولی‌ها" مقدمۀ را به عنوان پیش شرطِ هر عملی تعریف می‌کنند. در بعضی موارد شریعت، "مقدمۀ" بعضی اعمال واجب را صریحاً به عنوان "مقدمۀ واجب" تصریح کرده است؛ مانند واجب بودن غسل و وضو برای انجام نماز، نوع دیگری از "مقدمۀ واجب"، چنین نیست. یعنی شرع صراحتاً به آن اشاره نکرده است. اما اگر عمل واجبی منوط به آن شود، واجب می‌گردد. مثلاً سَبَق و رمایه (اسب سواری و تیراندازی) بطور عادی اعمالی مجاز یا توصیه شده هستند، ولی اگر جهاد بر مسلمین واجب شود، همین اعمال هم به تَبَع آن واجب می‌گردند. به همین ترتیب اخذ و انطباق یک قانون اساسی هم وقتی که پیش شرط و لازمه رفاه، امنیت، یا ترقّی مسلمانان باشد - امری که شرعاً واجب است - واجب می‌گردد.

مفهوم "مقدمۀ واجب" تعبیه‌ای است برای دفع ایرادی که ممکن است بر قانونگذاری بشری در زمینه‌ای که جواز شرعی معینی نرسیده است، وارد کنند.

^۱ مبحث "ولایت فقیه در فقه شیعه"، دکتر مهدی حائری یزدی، انجمن پژوهشگران ایران، صفحات ۲۳۹ و ۲۴۰.

آیت‌الله نائینی با طرح مقوله دیگری به نام "احکام ثانویه"، امور مربوط به دولت و حکومت را وظیفه خبرگان غیرروحانی می‌داند.^۱

احکام ثانویه چیست؟

"احکام شرعی بر دو گونه‌اند: احکام اولیه حقیقیه که ناظر به عقاید انتزاعی دین است، و احکام ثانویه ظاهریه که نمایانگر جزئیات عرَضی و عینی مربوط به کاربرد آن عقاید در امور دنیوی است. مقوله دوم خود تقسیمات کوچکتر متعددی دارد که مربوط به موضوع آن و شرایط و اشخاص مبتلا به است. هر چند که علماء تنها کسانی هستند که صلاحیت تعبیر و تفسیر مقوله اول و حتی وضع اصول کلی راجع به مقوله دوم را دارا هستند، تعیین موضوع مقوله دوم فقط در وظیفه خبرگان غیرروحانی است. درست همانطور که اگر دو طبیب صاحب‌نظر و با صلاحیت به بیماری شراب تجویز کنند، در آن صورت شربِ خمر که در مواقع دیگر گناه است، برای آن بیمار مباح می‌گردد. به همین ترتیب اگر "اطباء سیاست"، که در این مورد کسانی جز نمایندگان مجلس نیستند، چون در موضوع مربوط به دولت و حکومت، که در حد صلاحیت آنهاست، اظهار نظر کنند، تصمیماتشان باید حتی بدون تصویب علماء، الزام‌آور باشد."^(۱)

آیت‌الله نائینی استبداد را به استبداد سیاسی و دینی تقسیم می‌کند و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر می‌داند. "تنها تفاوتی که هست اینکه استبداد سیاسی به زور و قهر متکی است، استبداد دینی به "خُدعه"^(۲) و تدلیس^(۳) مبتنی است. اولی منشأ "تملک ابدان" است و دیگر عامل "تملک قلوب". به حقیقت "روزگار سیاه ما ایرانیان هم، به هم آمیختگی و حافظ و مقوم یکدیگر بودن این شعبه استبداد ... را عیناً مشهود ساخت."^(۴)

به نظر آیت‌الله نائینی قطع شجره استبداد سیاسی سهل‌تر، اما ریشه‌کن کردن استبداد دینی سخت‌تر و دشوارتر است. چرا که تشخیص استبداد دینی، که زیر پرده فریبنده و عوام‌فریبانه پنهان است، برای توده مردم به آسانی مقدور نیست. از اینرو، ضرر و زیان آن دسته از روحانیان

^۱ "تنبيه الأمة و تنزيه الملة" نوشته آیت‌الله میرزا محمد حسین نائینی، با مقدمه و حواشی سید محمود طالقانی، چاپ پنجم ۱۳۵۸ صفحات ۷۴ و ۷۵ - و "اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر"، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲.

^۲ خُدعه = حيله و نیرنگ

^۳ تدلیس = آراستن ظاهر به جامه زهد و پارسایی برای فریب دادن خلق.

^۴ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۳۳

که به استبداد دینی منسوب‌اند بر مردم، از سپاه یزید بر حسین (ع) بیشتر است. از دیدگان نایینی میدان عمل "امر به معروف و نهی از منکر" وسعت بیشتری دارد. وی می‌گوید: سرنگون کردن سلطان مستبد از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. همچنین مسؤولیت در برابر قانون، تساوی طبقات و افراد و آزادی عمومی از آثار امر به معروف و نهی از منکر است.^(۱)

این گفته که آیت‌الله نایینی پس از پیروزی انقلاب مشروطیت و کشته شدن شیخ فضل‌الله نوری با دلسردی این کتاب را برچید - اعم از اینکه حقیقت داشته باشد یا نه - از اهمیت و ارزش آن کتاب، و آثار مثبتی که در آن برهه از تاریخ در پیروزی انقلاب داشت چیزی نمی‌کاهد. شبهه‌ای نیست که "فکر آزادی و اصول مشروطگی و نظام دموکراسی، نه از شریعت نشأت می‌گرفتند، نه نوآوری‌های ملایان بودند. سیاست مشروطیت یا حکومت مردم یکی از بنیادهای اصلی مدنیت غربی بود، که روشنفکران و معتقدان مسلک ترقی آوردند و به نشر آن برخاستند. سپس عنصر مترقی طبقه روحانی به آن گرایش یافت، و با تفسیر اصولی و شرعی به پشتیبانی آن آمد. مجتهد آزادی‌خواه سید محمد طباطبائی چنین گواهی می‌دهد:

"ما مشروطیت را که خودمان ندیده بودیم، ولی آنچه شنیده بودیم، و آنهایی که ممالک مشروطه را دیده و به ما گفتند مشروطیت امنیت و آبادی مملکت است. ما هم شوق و عشقی حاصل نموده، تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم."^(۲)

سؤال اینست: درک و فهم عامه مردم (عوام الناس) -

درک همه فهم مشروطیت چه بود؟
 که بسیاری از آنها بی‌سواد بودند - از مشروطیت چه بوده، و اصلاً آنها چیزی از مشروطیت می‌فهمیدند تا

برای به دست آوردنش به پا خیزند؟

گرچه در صفحات پیش اینجا و آنجا در این مورد توضیحاتی داده شده، با این حال برای روشن‌تر شدن مطلب اینک ما پاسخ خود را به این پرسش می‌دهیم: البته که می‌فهمیدند، و درک و فهم آنها از مشروطیت چنین بود:

۱. سبک تر شدن بار ستم. امید به اینکه کابوس ظلم و بیداد از روی سینه‌هایشان برداشته شود، شاه دیگر نتواند به راحتی جان آنها را بگیرد و یا ثروت و حیثیت آنان را خودسرانه

^۱ توضیحات آیت‌الله طالقانی به کتاب "تنبيه الأمة و تنزيه الملة"، صفحه ۱۲۹

^۲ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷

پایمال کند. شاعر و نویسنده نامدار آذربایجان میرزا علی اکبر صابر، رفتار شاه را با مردم، در آن دور و زمانه، چنین بیان می‌کند:

شاه بیلر، ئولکه ده هرنه گؤتورر، هرنه قویار
 گاه جیین، گاه دَریسین، هر کیمین ایسترسه سویار،
 باش کسر، ائو داغئدار، جان چیخارار، گؤزده او یار
 شاهین ئوزعبدی دیر انسلانلاری، ایرانلی لارین!

ترجمه فارسی:

شاه خود داند چه بر می‌دارد و چه می‌نهد
 جیب می‌بُرد، بخواهد، پوست از سر می‌کند
 خانه تالان می‌کند، دیده در آرد، سر بُرد
 بنده شاه است هر انسانِ این ایرانیان!^(۱)

امید به اینکه گماشتگان شاه نتوانند مالیات دولتی را با شکنجه دادن فرزندان خردسال‌شان و یا از محل فروش دخترانشان وصول کنند.

۲. امید رسیدن به رفاه، از جمله خورد و خوراک بهتر. به عنوان مثال، مرحوم شیخ سلیم که واعظی بود از تبار روستایی و با زبانی ساده و قابل فهم توده مردم صحبت می‌کرد، در سخنرانی‌هایش شنوندگان را به خوردن کباب‌های پهن و بزرگ، بعد از پیروزی انقلاب، وعده می‌داد. به همین جهت در تبریز کباب پهن و بزرگ را "شیخ سلیم کبابی" یعنی "کباب شیخ سلیم" می‌گویند.

۳. امید به داشتن دولتی مقتدر و ملی، نه حلقه به گوش بیگانگان. و نجات از خواری و توسری‌خوری، تحقیری که همگان - اعم از شهری و روستایی، با سواد و بی‌سواد - را رنج می‌داد.

۴. در آغاز، دغدغه عامه مردم مابین احتمالی مشروطیت با اعتقادات دینی و مذهبی‌شان بود. چرا که گروهی از بلندپایگان مذهبی، مشروطیت را "فتنه و کفر" می‌نامیدند.

^۱ هوپ هوپ نامه، قطعه "عصیانلاری ایرانلیلارین"، صفحه ۱۹۷، تهران، انتشارات فرزانه، چاپ اول، تدوین از حمید محمدزاده، و ترجمه فارسی همین کتاب، ترجمه از احمد شفاقی، زیر نظر حمید محمدزاده، چاپ اول "عصیان این ایرانیان"، صفحه ۱۶۳

از حُسن اتفاق، فتواهای سه نفر علمای نجف و نشر کتاب آیت الله میرزا محمدحسین غروی نائینی - استاد مسلم فقه و اصول و مرجع تقلید عصر - به نام "تنبيه الأمة و تنزيه الملة في لزوم مشروطية الدولة المنتخبة لتقليل الظلم على افراد الامة" این دغدغه را از خاطر مردم زدود و آنها، فارغ از پریشانی خاطر، برای گرفتن مشروطیت به پا خاستند.

روشنفکران و خواستاران مشروطیت واقعی و ملایان مشروطه‌خواه در مرحله نخست جنبش مشروطیت متحد بودند و در جهاد عمومی دوش به دوش یکدیگر پیش می‌رفتند. "در حکم منصفانه تاریخ روی هم رفته

اتحاد مرحله‌ای خواستاران مشروطیت واقعی و ملایان

باید گفت نشر اندیشه آزادی و بیداری افکار باید به نام روشنفکران و تاریخ قیام ملی به نام ملایان ثبت شود. خدمت آن دو طبقه، خاصه روشنفکران، از این نظر ارزنده و بزرگ است که در دوران خوفناک استبداد، هاتِف آزادی بودند.^(۱)

روشنفکران آزادی‌خواه، با اینکه مایل نبودند حرکت مشروطیت در بستر شریعت‌مداری قرار بگیرد، با توجه به نفوذ کلام روحانیان در بین مردم و "توهم" رایج "این همانی مشروطیت و اسلام"^(۲) - که خود روشنفکران در ایجاد و اشاعه آن نقشی ایفا کرده بودند - رهبری سیاسی روحانیان را در مرحله مقدم انقلاب و مبارزه با استبداد پذیرفتند، تا کار مبارزه را به پیش ببرند. همینکه فرمان مشروطیت صادر شد و زمان تدوین حقوق اساسی مردم فرا رسید، تناقض موجود بین مشروطه واقعی و مشروطه منطبق با شرع اسلام، آشکار گردید و ناسازگاری عقاید دموکراسی با شریعت اسلامی مشهود افتاد. مخصوصاً در تدوین متمم قانون اساسی کشمکش بر سر اصول و مبانی مشروطیت - حریت و مساوات - به اوج خود رسید.

می‌نویسند چون اتحاد سیاسی روشنفکران آزادی‌خواه و روحانیان مشروطه‌خواه "فاقد اصالت بود، به زودی بحران و تناقض‌های بنیادی خود را به نمایش گذاشت. [روشنفکران] به چشم دیدند که قدرت سیاسی از دست حکومت استبدادی به دست روحانیون می‌افتد و این را نمی‌توانستند برتابند."^(۳)

^۱ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷

^۲ این عبارت را از دکتر ماشاءالله آجودانی وام گرفته‌ایم.

^۳ مشروطه‌ی ایرانی، دکتر ماشاءالله آجودانی، صفحه ۱۲۶

سؤال اینست: منظور از "اصالت" در یک اتحاد سیاسی چیست؟

اگر منظور وجود همفکری و همگامی ریشه‌دار و پایدار با هدف‌های کوتاه مدت و دراز مدت مشترک بین روشنفکران آزادی‌خواه و روحانیان مشروطه‌طلب است، طبعاً چنین "اصالتی" وجود نداشت و نمی‌توانست هم وجود داشته باشد. چرا که در مبارزات سیاسی و اجتماعی که در آنها طبقات، گروه‌ها و احزاب گوناگون - هر کدام با هدف‌های مخصوص خود - شرکت می‌نمایند، در جریان مبارزه روی یک یا چند هدف اشتراک منافع پیدا می‌کنند و به همین جهت می‌توانند در آن مرحله از مبارزه همگام و همراه شوند و "اصالت" این اتحاد سیاسی تا رسیدن به همین هدف مقدم مبارزه معتبر است، نه بیشتر. طبیعی است که پس از پیروزی در این مرحله هر گروه راه خود را بگیرد و به دنبال هدف‌های بعدی خود برود. در انقلاب مشروطه چنین شد و این روند در انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز تکرار گردید، چنانکه خواهد آمد.

کمی به عقب بر می‌گردیم. پس از فوت

مظفرالدین‌شاه محمدعلی میرزا ولیعهد - که پیش از

درگذشت پدرش در تهران بود - جانشین وی شد.

محمدعلی‌شاه و حکومت

مشروطه ایران

محمدعلی‌شاه از همان آغاز سلطنت‌اش کار دشمنی با

مشروطه را آشکار نمود و نمایندگان مجلس را در جشن تاجگذاری خود دعوت نکرد. وی "نخست در پی این اندیشه خام بود که در اعتبار حقوقی و سیاسی فرمان مشروطیت شبهه اندازد. به چه مأخذ؟ بدین برهان که پدرش دستخط مشروطیت را در بیماری و ناهشیاری امضا کرده، از اینرو آن سند معتبر نیست. شاه توسط عمویش کامران میرزا نامه "خیلی محرمانه" ای به دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله، پزشک مظفرالدین‌شاه فرستاد و عتاب‌آمیز نوشت: "در ایام اخیر وظیفه نوکری خودتان را انجام نداده‌اید، و تحت تأثیر عواملی قرار گرفته‌اید که در نظر ما پسندیده نبود. صدور دستخط مشروطیت با آنکه شاه مرحوم در حال طبیعی نبوده‌اند، به حکم وجدان از طرف شما باید ممانعت به عمل می‌آمد. حال برای جبران قصور ... انتظار داریم به صراحت بنویسید که: امضای شاه‌پدرمان در روزهای آخر حیات مخدوش (است) و در حال عادی نبوده‌اند تا حقیقت مکشوف شود و این خدمت بزرگ شما منظور خواهد بود."

"به دنبال آن دستور، شاه پیام تهدیدآمیزی توسط برادرش شعاع‌السلطنه به اعلم‌الدوله فرستاد دایر بر اینکه: "چنانچه اقدام نکند و ننویسد و شهادت ندهد و کتمان کند، شدیداً تنبیه خواهد شد." ولی "ترغیب و تهدید مؤثر نیفتاد. پزشک مخصوص مظفرالدین‌شاه که خود در شمار

آزادی خواهان بود، از نوشتن چنان گواهینامه‌ای تن زد. محمدعلی شاه هم یارای آن را نداشت آزاری به او برساند...^(۱)

"محمدعلی شاه به وزیران دستور داد که در مجلس حاضر نشوند؛ در نتیجه کار مجلس فلج شد و وزیران در پاسخ احضار مجلس پیام می‌دادند که مطالب خود را بنویسید، ما هم کتباً جواب می‌دهیم.

از طرف دیگر نمایندگان آزادی خواه به تدریج نقایص قانون اساسی را بر می‌شمردند. عمده‌ترین نواقص عبارتند از:

۱ - هنوز در هیچ اصلی از آن به برابری مردم اشاره نشده است؛ در نتیجه معلوم نیست که با اعلام مشروطیت، امتیازهای روحانی و اشرافی به جای خود باقی است یا نه؟ به علاوه چون حاکمیت ملی نتیجه مستقیم برابری افراد ملت است، مبنای حکومت کاملاً مشخص نیست و جای این سؤال هست که آیا حاکمیت کلاً به ملت تعلق دارد یا نه؟

۲ - بسیاری از آزادی‌های فردی تضمین نشده است، هنوز حکومت می‌تواند، بی‌آنکه بر خلاف قانونی رفتار کرده باشد، مردم را خودسرانه به زندان بیندازد و اموال آنان را بگیرد و مجازاتشان کند. هنوز آزادی‌های عمومی، از قبیل آزادی احزاب، به مردم داده نشده و به آزادی مطبوعات در ضمن اصلی دیگر اشاره شده است.

۳ - به تفکیک قوای حکومت، که یکی از مظاهر دموکراسی است، اشاره نشده است و معلوم نیست که استقلال مجلسی که با آن خون دل به دست آمده تا چه حد است و رابطه آن با دولت بر چه پایه است.

۴ - استقلال قوه قضایی محرز نیست و معلوم نیست که آیا قضات همان روحانیان خواهند بود یا باید حق مردم را به دست نمایندگان ملت داد، آیا قضات در اختیار دولتند یا نه؟ آیا دولت می‌تواند هر وقت که خواست محکمه خاصی با افرادی معین تشکیل دهد؟

۵ - معلوم نیست که اوامر پادشاه آیا مستقیماً قابل اجراست یا زمانی که به امضای وزیر مسؤول رسیده باشد.

^۱ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد ۱، دکتر فریدون آدمیت، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ویژه مشروطیت. شماره ۲۳۰ - ۲۲۷، صفحه ۵۹

۶ - قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای وزیران را در برابر پادشاه مسؤول شناخته نه در برابر مجلس (اصل ۲۸ قانون اساسی که بعد به وسیله اصل ۴۴ متمم قانون اساسی اصلاح شده) این اصل برخلاف تمام اصول دموکراسی بوده و نتیجه آن شد که چون مجلس، وزیران را برای ادای توضیح احضار می‌کرد، آنان حاضر نمی‌شدند و مجلس نیز چاره جز شکوه و شکایت نداشت.^(۱)

"کار به جایی رسید که وقتی در مجلس از نماینده دولت پرسیده شد که حکومت ایران مشروطه هست یا نیست، مشیرالدوله صدراعظم وقت، صریحاً گفت: "خیر، ما دولت مشروطه نیستیم، و دولت به شما مشروطه نداده، مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است."^(۱) واکنش مردم در برابر این رفتار شدید بود. "در چنین گیروداری بود که از انجمن ملی تبریز [با انجمن ایالتی و ولایتی اشتباه نشود] تلگرافی واصل گردید که مؤکداً طلب می‌کرد، شاه تازه باید صریحاً اعلام کند که اصول مشروطیت را می‌پذیرد (و ایران حکومت مشروطه دارد) - تعداد اعضای کابینه باید معلوم و مشخص باشد و هیچ غیرایرانی در هیئت دولت به عنوان وزیر شرکت نکند - وزیران باید در برابر مجلس مسؤول باشند - در تمام ایالات و ولایات رسماً انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل شود و نوز و پریم از کار برکنار گردند."^(۲)

توضیح اینکه نوز و پریم، مستشاران بلژیکی، که اداره‌های گمرک، تلگراف‌خانه، پستخانه و صندوق مالیه را در دست داشتند ظاهراً به عنوان مأمورین دولت ایران مشغول به کار بودند، ولی در عمل به نمایندگی دولت روسیه و به سود آنها کار می‌کردند، با این دستاویز که چون گمرک در گرو روس‌ها است، باید گمرکات در دست کسانی باشد که روس‌ها بشناسند و به آنها اعتماد کنند.

"اگر این قیام و هیجان تبریز واقع نشده بود، اصلاً مشروطیت کامل برقرار نمی‌شد و دولت اعتنائی به مجلس نداشت و وزراء به حضور در مجلس تن در نمی‌دادند و قبول مسؤولیت در مقابل مجلس نداشتند و حتی در تهران کلمه مشروطیت در میان نبود..."^(۳)

^۱ قانون اساسی و اصول دموکراسی، دکتر مصطفی رحیمی، صفحه ۹۰

^۲ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۱۰۹

^۳ خطابه آقای سید حسن تقی زاده، راهنمای کتاب، سال دوم، شماره ۴، دی ماه ۱۳۳۸، صفحه ۴۵

"داستان این [قیام] که یک هفته طول کشید و عاقبت با صدور دستخط صریح شاه به قبول مشروطیت و مقتضیات آن و تشکیل هیأتی در مجلس برای تکمیل اصول قانون اساسی سکون حاصل شد."^(۱)

به این صورت به همت انجمن ملی تبریز و نمایندگان بیدار دلش "آخرین قدم در راه تکمیل رژیم مشروطیت برداشته شد و در حقیقت از تاریخ ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴ است که ایران صاحب حکومت مشروطه گردید..."^(۲) و مجلس متوجه شد که قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای برای روشن ساختن رابطه دولت و ملت کافی نیست و لزوم نوشتن متممی بر آن بیش از پیش احساس شد.

کار نوشتن متمم چندین ماه به طول انجامید، زیرا

نوشتن متمم قانون اساسی
و تصویب آن
طرفداران محمدعلی شاه با توسل به دین و مذهب افکار را بر ضد بعضی از اصول دموکراسی که ناچار

می‌بایست در متمم قانون اساسی گنجانیده شود

برانگیخته بودند. همچنین بسیاری از مشروطه‌طلبان نیز بر سر دوراهی دین و دموکراسی مردد بودند.

"مانع بزرگ تدوین متمم قانون اساسی خود مجلسیان بودند. بین نمایندگان مجلس اول به قدری اختلاف سلیقه بود و به قدری افکار از هم فاصله داشت که حدودی برای آن نمی‌توان معین کرد. [از جمله سید عبدالله بهبهانی هنگام طرح متمم قانون اساسی به کژتابی‌های زیانباری دست زد و اگر مقابله سرسختانه ترقی‌خواهان با بسیج توده‌ها بویژه قاطعیت اشراف‌زاده آزادیخواه و ترقی‌طلب - احتشام‌السلطنه - در موضع ریاست مجلس در کار نبود و او را به جای خود نمی‌نشانند، بعید نبود که حرکات سید عبدالله تا ایستادگی برای امحاء اندیشه مشروطه‌گری امتداد یابد.] عجله‌ای که در کار انتخابات تهران به کار رفت و بی‌دقتی که اعمال شد مجلس را به صورت قبای هفتاد رنگی در آورده بود، چنانکه اگر چند تن نماینده تبریز و تنی معدود از نمایندگان تهران نبودند، در همان آغاز کار متلاشی می‌گردید..."^(۳)

^۱ همانجا

^۲ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر محمد اسماعیل رضوانی، صفحه ۱۴۴

^۳ همان، صفحه ۱۴۵

هنگام گفتگو بر سر متساوی‌الحقوق بودن افراد کشور، صرف‌نظر از دین و مذهب و طبقه "شش ماه رختخواب‌ها در صحن مجلس پهن شد و مردمی مجاور ماندند." (۱) سرانجام با این استدلال که ما در کار شرع دخالت نمی‌کنیم، در مادهٔ هشتم متمم قانون اساسی نوشتند: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون (۲) دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود." همچنین با پافشاری شیخ فضل‌الله نوری و هوادارانش، اصل دوم متمم مبنی بر اینکه "مصوبات مجلس باید به لحاظ شرعی مورد تأیید یک هیئت پنج نفرهٔ روحانی قرار گیرد"، در آن گنجانیده شد. متمم قانون اساسی متضمن اصول تازه‌ای بود به شرح ذیل:

۱. به موجب متمم قانون اساسی افراد کشور، صرف نظر از دین و مذهب و طبقه متساوی‌الحقوق هستند. با تصویب این اصل مسلمان همان اندازه حق دارد که غیرمسلمان و به اضافه کلیه امتیازهای اشرافی و روحانی لغو می‌شود. [نشاندن قوانین غربی بر جای قوانین شرعی - اولین مرحلهٔ جداسازی دین از حکومت]
۲. آزادی‌های عمومی از قبیل آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و جمعیت‌ها و همچنین آزادی‌های فردی رسماً اعلام می‌شود.
۳. به موجب این قانون، قوای حکومت ناشی از ملت شناخته می‌شود و به سه رشتهٔ مجزا: قوهٔ قانونگذاری، قوهٔ قضایی و قوهٔ اجرایی تقسیم می‌شود.
۴. با تصویب این قانون، حق قضاوت از روحانیان و حکام سلب می‌شود و به قوهٔ قضایی، که یکی از سه رکن دموکراسی است، منتقل می‌گردد. به موجب این قانون، قضات در کار خود مستقلند، تشکیل دادگاه باید به حکم قانون باشد و دولت حق تغییر قضات را ندارد.
۵. به موجب این قانون، اوامر پادشاه وقتی قابل اجرا است که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد.
۶. طبق معمول همهٔ کشورهای دموکراسی، وزیران در برابر مجلس مسؤولند و غیره ...

^۱ همان، صفحهٔ ۱۴۵

^۲ "با توجه به اینکه در این جمله دولت به معنای حکومت، و قانون دولتی به معنای مقررات وضع شده از طرف دولت است، مفهوم این اصل آنست که اهالی مملکت ایران، از هر دین و مذهب، در برابر قانون اساسی و سایر قوانین دارای حقوق برابرند. - به عبارت دیگر اعلام دین رسمی در قانون اساسی ایران، مغایرتی با متساوی‌الحقوق بودن افراد ندارد." - قانون اساسی و اصول دموکراسی، دکتر مصطفی رحیمی، صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶

متمم قانون اساسی با دربرداشتن این اصول، بسیاری از مجلسیان را دچار بهت و وحشت و سرانجام دچار دودستگی کرد. تا آن زمان عده‌ای از روحانیان که به پیشرفت مشروطه می‌کوشیدند، نمی‌دانستند که حکومت دموکراسی الزاماً حکومتی است که در برابر مذهب بی‌طرف است، ولی پس از آنکه دانستند که لازمه مساوات، لغو کلیه امتیازهای روحانی است، ناخشنود شدند. جمعی کوشش خود را متوقف کردند، جمعی سست شدند و برخی به مخالفت برخاستند و نخستین تفرقه در میان مشروطه‌خواهان پدید آمد؛ خاصه که محمدعلی‌شاه آتش این اختلاف را به شدت دامن می‌زد. این جدایی به میان نمایندگان مجلس نیز کشیده شد. عده‌ای سنگ "شریعت‌خواهی" به سینه کوفتند و گفتند که حکومت باید "مشروعه" باشد (حکومت متکی به شرع و دین) نه مشروطه... کار بجایی رسید که از سه نفر روحانی مشهور که دو تن آنها به جنبش مشروطه کمک‌های بسیار کرده بودند، شیخ فضل‌الله نوری رسماً به خدمت مخالفان مشروطه در آمد و طباطبائی و بهبهانی در هیاهوی مشروطه و مشروعه خاموشی گزیدند.^(۱)

در این باره جورج چرچیل، دبیر اول سفارت انگلیس، که با حضور در جلسات مجلس گزارش‌های خود را تنظیم می‌کرده، می‌نویسد: در مجلس "مشکل مهمتری پیش آمده و این مشکل بر سر اضافه نمودن ماده‌ای به قانون اساسی است که به موجب آن همه اتباع ایران صرف‌نظر از مذاهب آنها، حقوق متساوی خواهند داشت. ملاها نسبت به این ماده معترض هستند. از سه مجتهد بزرگ تنها یکی از آنها (سید محمد) [طباطبائی] نظر موافق خود را با ماده مزبور اعلام نموده است. سایرین که عده زیادی از مجتهدین از آنها حمایت می‌نمایند، معتقد هستند که قوانین اسلام باید در یک کشور اسلامی اجرا گردد. بر سر این موضوع بین علما تفرقه افتاده است.

عده بسیاری از آخوندها به رهبری سید محمد [طباطبائی] و سید جمال‌الدین واعظ معروف علناً اعلام می‌دارند که قانون محمدی، قانون آزادی و تساوی حقوق است و آنهایی که به غیر از این می‌گویند، به کشور خیانت نموده و لایق داشتن این مذهب نیستند...^(۲)

^۱ انقلاب اساسی ایران و اصول دموکراسی، دکتر مصطفی رحیمی، صفحات ۹۵ و ۹۶

^۲ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران (مستخرجه از روی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان)، استخراج و تهیه: حسن معاصر، صفحه ۳۳۹

"در این وقت که مجلسیان به نگارش متمم قانون اساسی مشغول‌اند، شیخ فضل‌الله نوری راهی برای نفوذ در مجلس به دست آورده در میان روحانیان مقدس [۹] و تجّار و کسبه متدین القای شبهه می‌کند که ممکنست مطلبی برخلاف شرع در متمم قانون اساسی نوشته شود، در این صورت لازم است کمال مراقبت بشود و کلمه‌ئی بر خلاف شرع قانونیت حاصل نکند و حکومت ملی مشروع داشته باشیم، و این یگانه حربه‌ای است که در مقابل حریفان خویش و آزادی‌خواهان به کار می‌برد، تعصب مذهبی طبقات مختلف خلق هم شمشیر او را تیز می‌نماید و صیقل می‌دهد..."^(۱) نظر شیخ نوری این بود که "در یکی از مواد متمم قانون اساسی این مطلب قید شود که همه وقت باید یک هیئت که کمتر از پنج نفر نباشد از علمای طراز اول تهران در جزو مجلس باشند که تمام قوانین موضوعه در مجلس از نظر آنها بگذرد تا مخالف شرع انور نباشد."^(۲)

"بیشتر نمایندگان مجلس به "شریعت‌خواهی" یا از روی فریب‌کاری، یا از ترس دسته‌بندی طلبه‌ها در حیاط بهارستان، بودن چنان "اصلی" را در قانون بایا [لازم] می‌شماردند."^(۳) اما نمایندگان تبریز که در رأس آنها تقی‌زاده و میرزا فضلعلی آقا قرار داشتند، مصممانه با این اصل مخالفت کردند. تقی‌زاده گفت: "با وجود اصل ۲۷ قانون اساسی که می‌گوید: "استقرار قانون موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه" نیازی به این اصل نیست." و میرزا فضلعلی آقا در سخنرانی پرمغز خود، پس از تعریف درخشان و کنایه‌داری از ارتباط بین قانون مدنی و مذهبی (شرع و عرف) در ایام حکومت استبداد چنین گفت:

"در زمان استبداد می‌گفتند که فلان حکم شرعی است و فلان حکم عرفی، و مقصود از حکم عرفی حکمی بود که مستبدی قرار می‌داد که در ماده فلان به این ترتیب باید رفتار نمود. یا در خصوص موردی می‌گفت که من چنین حکم می‌کنم. اکنون ما مجلس شورا داریم، در این مجلس بناست که قوانین معین شود و همه کس با آن قانون رفتار نماید، احدی با استبداد حکمی نکند. ما را حکم عرفی که مقابل و ضد حکم شرعی باشد در مملکت نخواهد بود، زیرا که قانون، احکام واجب و حرام را تغییر نخواهد داد ... و قوانینی که به تصویب مجلس مقنن خواهد شد

^۱ حیات یحیی ۲، یحیی دولت‌آبادی، صفحه ۱۰۸

^۲ همان، صفحه ۱۰۹

^۳ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۳۷۰

عبارت خواهد بود از دو قسم مطالب: اموری که شرعاً به طور کلیت امر به آنها شده، و تعیین خصوصیاتش منوط به تصویب علما و عقلا و مقتضیات اعصار است ... دوم اموری که بالاصاله مباح است، لیکن برای حفظ نظام، که واجب همهٔ مسلمین است، لابد باید الزام به فعل یا ترک آنها بشود، نه به عنوان تشریع این قوانین. در این قبیل موارد حقیقتاً تعیین مصادیق برای واجبات شرعیه به حسب اقتضای زمان خواهد بود؛ و در باب مالیات هم باز حکم خلاف شرعی نخواهد بود، زیرا که شرعاً وجوهی برای مصالح مسلمین معین و مقرر است و اگر آن وجوه کافی نباشد، برای حفظ بیضهٔ اسلام و حفظ نظام آنچه لازم است باید مسلمین تهیه نمایند به هر نحوی که علما و عقلا صلاح دانند، قرار می‌دهند و خلاف شرعی را مرتکب نمی‌شوند؛ و اگر به جهت معاهدات دول و نحوها [به دلایل دیگر] در بعضی موارد اجرای احکام شرعیه اولیه متعذر شود، من باب الضرورات مبیح‌المحذورات باز به تصویب علما احکام ثانویه بدل آنها می‌شود. پس هیچ حکم قانونی مجلس محترم مخالف شرع نخواهد بود.^(۱) از اینرو قانونی که با رأی مجلس تصویب شده لزومی ندارد که برای تأیید به هیئت دیگری ارجاع گردد.^(۲)

با این حال اصل مذکور با تغییراتی تصویب و در متمم قانون اساسی گنجانده شد (اصل دوم)، و این امر سبب گردید که "تناقض بنیادی در نظام مشروطه‌ی ایرانی که از همین اصل سرچشمه می‌گرفت پا برجا بماند. چرا که اگر موضوع تشخیص عدم مخالفت قوانین موضوعه با شرع، در صلاحیت مجتهدین است، آن وقت آرای اجتهادی مجتهدین می‌توانست متفاوت و حتی مخالف باشد، چنانکه در عمل هم متفاوت و مخالف گردید. یعنی مجتهدی در برون از مجلس می‌توانست به قدرت اجتهاد خود، فلان قانون وضع شده را مخالف شرع تشخیص دهد و کار اختلاف تشخیص، به جدل و مبارزه و مقابله بکشد، چنانکه کشید. شاید به دلیل همین تناقض اساسی و دردسر آخرین بود که بعد از تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی، هیچگاه مفاد آن در مجلس‌های دوره‌ی مشروطه و پهلوی به اجرا در نیامد و در عمل، آن اصل قانون اساسی نقض و به طاق نیشان نهاده شد.^(۳)

^۱ مذاکرات مجلس اول، غلامحسین میرزا صالح، صفحه ۲۷۱

^۲ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحات ۳۷۷ و ۳۷۸

^۳ مشروطه‌ی ایرانی، دکتر ماشاءالله آجودانی، چاپ اول ۱۳۸۲، صفحه ۴۰۵

بدین‌سان در تنظیم قانون اساسی - با توجه به جو حاکم بر جامعه و ترکیب نمایندگان مجلس - چند اصل آن قانون به دلخواه روحانیان نوشته شد. ولی این کار نیز شیخ فضل‌الله نوری و همکارانش را قانع و راضی نکرد.

سرانجام متمم قانون اساسی در مجلس به تصویب رسید و برای امضا تقدیم شاه گردید. ولی شاه از امضای آن خودداری نمود و شیخ فضل‌الله و همکارانش نیز به تشدید کارشکنی و توطئه‌چینی‌های خود جهت برانداختن اساس مشروطیت ادامه دادند.

محمدعلی‌شاه که خود را به تنهایی در مقابله با گسترش نهضت انقلابی ناتوان می‌دید، به فکر استفاده از امین‌السلطان افتاد، مشیرالدوله را معزول کرد و به امین‌السلطان اطلاع داد که کرسی خالی صدارت در انتظار اوست، تا به گمان خود، به دست

میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) بر مسند صدارت

او مشروطیت را از بنیان بر اندازد.

میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) چه کسی بود؟

امین‌السلطان در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه نخست‌وزیر بود و نقش او در اداره امور کشور به هنگام زمامداری‌اش کم و بیش گفته شده؛ اما بررسی دقیق سوابق و عمل کردهایش به صحت و دقت قضاوت تاریخی ما در حق وی کمک خواهد کرد.

میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان فرزند آقا ابراهیم امین‌السلطان بود. آقا ابراهیم در دربار سلطنتی مسؤولیت‌های گوناگونی را به عهده داشت. وی در سال ۱۳۰۰ ه.ق فوت کرد "و ناصرالدین‌شاه پس از فوت او تمام مشاغل پدر را از قبیل: بیوتات سلطنتی - انبار غله مرکزی - ضراب‌خانه - وزارت گمرک - خزانه و غیره را، که همگی از مشاغل بسیار پردخل و نان‌دار مملکت بود به انضمام وزارت دربار و لقب امین‌السلطانی به پسرش میرزا علی‌اصغر خان، در سن ۲۴ سالگی منتقل نمود.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه^(۱) در یادداشت‌های روزانه خود، راجع به میرزا علی اصغرخان می‌نویسد: "مخفی نماند امین‌السلطان در این سنه (۱۳۰۰ ه.ق) بیست و پنج سال دارد، وزیر دربار و فی‌الواقع صدراعظم است." "امین‌السلطان، نمی‌دانم طاعون مضرش خوانم و یا وبای هند، بلائی بود که به جان دولت و ملت افتاد و ایران را به باد داد."

"امین‌السلطان مانند پدرش نقطه ضعف ناصرالدین‌شاه را بخوبی درک کرده بود و برای اینکه شاه را کاملاً به طرف خود جلب نموده و او را همیشه از خود راضی نگهدارد، مرتباً پول‌هائی به عنوان پیشکشی و یا چیزهای دیگر که شاه به آنها خیلی میل داشت به او می‌رساند و این قبیل وجوهات به امین‌اقدس که یکی از زنهای سوگلی او بود تحویل می‌گردید.

امین‌السلطان در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه، چه موقعی که وزیر دربار، وزیر اعظم، و چه آن هنگامی که صدر اعظم شده همه کاره مملکت بوده و هرچه او می‌خواسته از امور داخلی و یا خارجی انجام می‌یافته است.

وی در سال ۱۳۰۶ ه.ق در سن ۳۱ سالگی به موجب دستخط شاه مقام صدارت را به عنوان وزیراعظم اشغال نمود.^(۲) "گذشته امین‌السلطان به هیچ وجه قابل دفاع نبود، گذشته‌ای بد و گرانبار."^(۳) "امین‌السلطان در اوایل زمامداری تا هنگام واقعه تحریم تنباکو کاملاً انگلوفیل [بود] و روابط صمیمانه‌ای با انگلیس‌ها داشت. مخصوصاً با سر درومند ولف وزیر مختار زیرک و فعال انگلیس چنان نزدیک شده بود که هیچوقت کاری از امور مملکتی را بدون مشاوره و استجازه او انجام نمی‌داد. وزیر مختار انگلیس مستشار صدیق و دلسوز و معلم دانای وزیراعظم ایران به شمار می‌رفت." به نوشته دکتر فووریه (Dr. Feuvrier) پزشک فرانسوی ناصرالدین‌شاه، پس از واقعه تحریم تنباکو، "امین‌السلطان پس از شکستی که در تعقیب سیاست سابق خود خورد برای آنکه از صدارت نیفتد با زیرکی مخصوص، خود را به روس‌ها نزدیک کرد. امین‌السلطان تغییر سیاست خود را علنی کرد. به این معنی که به سفارت روس رفت و تا مدتی قریب به سه

^۱ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از دانشجویان دوره اول دارالفنون بود. وی پس از اتمام تحصیلات در مقام‌های مختلف دولتی اشتغال داشته، از جمله مدتی وابسته نظامی سفارت ایران در پاریس بوده است. وی مدت بیست و پنج سال، به علت تسلط کامل به زبان فرانسه، خواندن روزنامه‌های اروپا و دادن اخبار اروپا را به ناصرالدین‌شاه عهده دار بود. وی هفت جلد یادداشت‌های روزانه از خود به جا گذاشته است. - به نقل از "شرح حال رجال ایران"، مهدی بامداد.

^۲ به نقل از "شرح حال رجال ایران"، مهدی بامداد، ذیل کلمه "علی اصغر".

^۳ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۵۱

ساعت با دو یونوزوف وزیر مختار مشغول صحبت بود و به او اطمینان داد که از روش سابق برگشته، سپس او را مخاطب ساخت و گفت: ممکن است شما به قول من اعتماد نکنید، ولی عملیات من در آینده صدق این مقال را ظاهر خواهد ساخت. سیاست امین‌السلطان از این تاریخ نزدیک شدن با دربار روسیه تزاری بود و تا پایان عمر از این روش دست برنداشت.^۱

به نوشته اعتمادالسلطنه، "شارژ دافر (کاردار) روس در تهران می‌گفت: ما با امین‌السلطان صلح کردیم، به سفارت روس آمد، شرط و عهد بست و قسم خورد که منبعد با ما خلاف نکند، دیروز هم وزیر مختار روس خدمت شاه رفته بود، شاه هم ضامن صدق قول امین‌السلطان شده بود." امین‌السلطان در مدتی که سیاست انگلیسی "مآبانه" داشت، امتیازات زیادی به انگلیسی‌ها داد: اجازه کشتیرانی در رودخانه کارون (که قریب نیم قرن دولت ایران از اعطای آن به انگلیس‌ها خود داری کرده بود)، امتیاز بانک شاهنشاهی، امتیاز انحصار دخانیات، و امتیاز ساختن راههای متعدد در جنوب و امتیاز استخراج نفت به داری، وی پس از تغییر سیاست و تمایل به روس‌ها، علاوه بر امتیازاتی مثل ایجاد بانک استقراضی روس، ساختن راههای شوسه و راه آهن، استخراج معادن شمال و استفاده از جنگل‌ها که به روس‌ها داده شد، در اواخر با گرفتن وام‌های سنگین با شرایطی کمرشکن^(۱) از روسیه و گرو گذاردن گمرکات شمالی نزد آنها و مخصوصاً با عقد معاهده ننگین گمرکی ۲۶ وجب ۱۳۱۹ ه.ق. - با کم کردن عوارض گمرکی به اجناس وارده از روسیه - ضربات سختی به اقتصاد و استقلال ایران وارد آورد - گمان نمی‌رود هیچ مرد وطن‌دوستی مرتکب این اعمال نسبت به کشور خود بشود.^(۲) سرانجام اقدامات امین‌السلطان که نتیجه آن محو استقلال ایران بود، نفرت و کینه عام را بر انگلیخت و او با تکفیر از ایران گریخت.

^۱ عصر بی‌خبری، ابراهیم تیموری، صفحات ۷۴ تا ۷۷ به اختصار

^۲ شرط پرداخت نخستین وام، تجدید "وتی" روسیه نسبت به خودداری ایران از احداث راه آهن به مدت ده سال دیگر تمدید شد. روسیه سالیان دراز کوشیده بود ایران را هر چه ویران‌تر، تهدیدتر و آشفته‌تر نگهدارد، آنرا چنان بیمارگونه و ناتوان سازد که بهنگام، با کمترین فشاری کارش را بسازد. این دولت استعماری، حتی از ساخته شدن راههای رفت و آمد در ایران به هزینه سرمایه‌داران روس نیز جلوگیری می‌کرد و به آنها وعده می‌داد درنگ کنند که به زودی ایران از آن روسیه خواهد شد و آنگاه هر چه می‌خواهند در آن کشور راهسازی و آبادانی کنند. "به نقل از "کتاب نارنجی"، گزارش‌های سیاسی وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران، جلد ۱، پیشگفتار، صفحه ۹. شرط وام دوم عقد معاهده گمرکی مربوط به کاهش حدود پنجاه درصد از عوارض گمرکی اجناس وارده از روسیه به ایران، و افزایش عوارض گمرکی اجناس وارده از انگلستان به ایران به میزان صد در صد بود.

اینک محمدعلی شاه او را به یاری طلبیده و انتظار دارد که او مشروطه را از اذهان ببرد و استبداد را مجدداً برقرار سازد. امین السلطان نیز ادعا دارد که طی چهار سال جهانگردی و آشنائی با نظام‌های پیشرفته در کشورهای جهان از اعمال گذشته خود نادم است و برای دفاع از انقلاب و خدمت به مشروطیت به ایران بر می‌گردد.

امین السلطان در پترزبورگ - پایتخت سابق روسیه - برای رفتن به ایران از ایزولسکی، وزیر خارجه روسیه کمک می‌طلبد. سرنیکلسون سفیر انگلیس در روسیه در این باره از قول ایزولسکی می‌نویسد: "امروز مسیو ایزولسکی به من اطلاع داد که چون اتابک در خواست کمک کرده و شاه او را احضار نموده است، دولت روسیه برای بازگشت او به ایران تسهیلاتی فراهم خواهد کرد."^(۱)

بدین ترتیب دولت روس امین السلطان را، که دست نشاندۀ خود می‌داند، تحت حفاظت در یک کشتی جنگی با تشریفات کامل از راه دریای خزر به بندر انزلی می‌رساند. در انزلی نیروهای ملی و انجمن مجاهدین از پیاده شدن او به ساحل جلوگیری می‌کنند و تظاهرات زیادی علیه او انجام می‌شود. وی طی تلگرافی از مجلس کسب تکلیف می‌کند؛ با وجود مخالفت جمعی از نمایندگان از جمله سید محمد طباطبائی و نمایندگان آذربایجان، اکثریت نمایندگان مجلس با این استدلال سخیف که "قصاص قبل از جنایت صحیح نیست" و "باید به او فرصت دیگری داده شود." به او اجازه ورود به کشور می‌دهند و چندی بعد او را به نخست‌وزیری می‌پذیرند. و "سفارت روس انتصاب مجدد او را با خوشحالی تلقی می‌کند. جمعیت اصلاح طلب که حقاً و واقعاً او را مسؤول سیاستی می‌دانند که کشور را مواجه با اوضاع کنونی نموده است، به هیچ وجه مایل به بازگشت او نیستند. اما از آنجائی که او همیشه عبد و عبید طرف قوی می‌باشد، بعید نیست تشخیص داده باشد که کسب رضایت جمعیت اصلاح طلب در حال حاضر ارزش آشتی کردن را دارد و از اینرو ممکنست برای برقراری تفاهم بین شاه و ملت فعالیتی بنماید."^(۲)

امین السلطان که سفارشنامه‌هایی از میرزا ملکم خان و عبدالرحیم طالبوف در دست داشت، چنین وانمود می‌کند که از اعمال گذشته خود نادم شده، توقف چند ساله‌اش در اروپا او را به مزایای مشروطه واقف کرده، اکنون مایل است با انجام خدماتی گناهان گذشته خود را جبران

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۲۵۱ - از سرنیکلسون به سیر ادوارد گری، سن پترزبورگ ۱۰ آوریل ۱۹۰۷

^۲ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۲۶۲ - از گزارش سراسپرینگ رایس به سیر ادوارد گری.

نماید.^(۱) اما این مرد با روی خوشی که می نمود، در دلش جز بدخواهی و دشمنی نمی بود و با آن نویدها که می داد و سوگندها که می خورد، جز برانداختن مشروطه را نمی خواست.^(۲)

مقارن ورود امین السطان "شیخ فضل الله نوری بعد از مایوس شدن از موافقت نمودن آقا سید عبدالله و آقا سید محمد با او [که او را در کنار خود جای ندادند] از طرف دربار مأمور می شود که کار را یک طرفی کرده جمعی را با خود به حضرت عبدالعظیم برده در آنجا بماند و مردم را به سوی خود بخواند بلکه به این وسیله روی دل عوام را از مجلس و مشروطه برگرداند."^(۳) شیخ و همراهانش در حضرت عبدالعظیم متحصن می شوند و چاپخانه ای دایر کرده روزنامه ای منتشر می کنند که در سراسر ایران پخش می شود.^(۴)

"کم کم روزنامه شیخ فضل الله بعضی از مقدسین کسبه را متزلزل می سازد و نزدیک است قسم های به قرآن او را در مخالف بودن مشروطه با اسلام باور نمایند. در این حال انجمن اصناف از وزراء و علماء و وکلا و تجار و کسبه دعوت می نماید و عنوان می کند کار شیخ و توقف او را در حضرت عبدالعظیم چه باید کرد و به علما اصرار می نماید که به هر صورت ممکن است او را از حضرت عبدالعظیم به شهر بیاورند تا موجب فساد نشود." و "امین السطان در ییلاق قیطریه با آقا سید عبدالله کمال ارتباط را دارد و به ظاهر در تمام کارها با او مشورت می کند. ولی در باطن به ملاحظه درباریان توجهی هم به شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم می نماید تا دو طرف را نگاهداشته باشد."^(۵)

طی چند روز رشته اکثریت مجلس، شامل آقا سید عبدالله بهبهانی به دست امین السطان می افتد. فقط اقلیتی شامل سید حسن تقی زاده - که جمعی بی غرض و ملت خواه شناخته شده اند - به مخالفت می پردازند. اما هر چه نفوذ امین السطان در مجلس زیاد می شود، میدان عمل اقلیت محدودتر می گردد و کار به جایی می رسد که دیگر نمی گذارند تقی زاده و رفقای او در

^۱ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر رضوانی، صفحه ۱۴۸

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۲۸۱

^۳ حیات یحیی ۲، یحیی دولت آبادی، صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۱ به اختصار

^۴ به نوشته سفیر انگلیس در ایران، شیخ فضل الله "حقوق هنگفتی به قرار هر روز یکصد لیره دریافت می دارد و عقیده عمومی اینست که این پول از خزانه اختصاصی خود شاه پرداخت می گردد." (۱۰ ژوئیه ۱۹۰۷) - تاریخ

استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۳۵۳

^۵ حیات یحیی ۲، یحیی دولت آبادی، صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۱ به اختصار

مجلس نطق نمایند. بلکه در صدد می‌شوند تقی‌زاده را از مجلس خارج کنند ولی موفق نمی‌شوند.^۱

امین‌السلطان به شاه هم می‌گوید: "من طوری رفتار می‌کنم که مجلسیان بیکار مانده عقب کار خود بروند، ولی در ظاهر باید با آنها همراهی کرد که سرنخورند و به دست اکثریت از تندروان جلوگیری نمود تا به مقصد برسیم."^(۱) [به هم زدن اساس مشروطیت از درون مجلس.]

"از سوی دیگر محرمانه برخی از سران ایلات، خوانین، حکام و حتی روحانیون منتقد را وادار کردند که به منظور هر چه بیشتر آشفته کردن کارها و سلب آسایش و امنیت مردم تا هر جا که بتوانند به قتل و غارت پردازند. طولی نکشید که آذربایجان، فارس، اصفهان، خراسان و دیگر ایالات یکی پس از دیگری و هر یک به یک نحو دستخوش اغتشاش شدند ... دولت عثمانی نیز یک رشته تجاوزات و دست‌اندازی‌ها را در سرحد آذربایجان-ترکیه آغاز کرد و دولت به نحو آشکاری در برابر آن راه مسامحه در پیش گرفت و به هیچ اقدام جدی برای جلوگیری از این تجاوزات برخاست."^(۲)

در این باره اسپرینگ رایس، سفیر انگلیس در ایران به ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس می‌نویسد: "سیاستی که مطلوب شاه واقع شده عبارست از اشاعه شایعات مبنی بر وجود ناامنی جانی و مالی بر اثر از بین رفتن سیستم حکومت مطلقه، بازی با مجلس و خودداری از جدی گرفتن مصوبات آن و استتکاف از کمک به آن در امر قانونگذاری، جلب توجه مردم به عدم شایستگی مجلس، مرعوب یا مجذوب ساختن نمایندگان برجسته آن و جلوه‌گر ساختن خود به عنوان تنها زمامدار و مقام ثابت مملکت."^(۳)

"در بحبوحه این بحران شدید بود که انجمن ملی آذربایجان مدارکی حاکی از وجود ارتباط شاه و هیئت وزیران با یاغیان گردن‌کش به دست آورد. انتشار و افشای این مدارک بحران بی‌سابقه‌ای در سراسر ایران پدید آورده توده‌های وسیع مردم را به خشم و خروش هر چه بیشتر وا داشت و تشنج دامنه بسیار گسترده‌ای پیدا کرد."^(۴)

^۱ حیات یحیی ۲، یحیی دولت‌آبادی، صفحات ۱۲۵ تا ۱۲۷ به اختصار

^۲ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۱۱۵

^۳ همان، صفحه ۱۱۶

^۴ همان، صفحه ۱۱۹

"... بنا به روایت مشروطه‌خواهان، شاه با رحیم‌خان چلکیانلو قول و قرار گذاشته بود که پسر وی در رأس اشرار ایل چلبیانلو به سوی تبریز پیشروی کند، انجمن ایالتی را به هم بزند، و به نیروی شمشیر و گلوله تفنگ، اهالی آن شهر ناآرام را آرام سازد. در عین حال، برای اینکه زمینه موفقیت رحیم‌خان هموار گردد تعدادی آدم‌کش از طرف شاه اجیر و پیشاپیش به تبریز فرستاده شده بود تا فعالیت خود را برای ایجاد آشوب و اغتشاش در آن شهر آغاز کنند. اینان دستور داشتند جمعی از زعمای انجمن ایالتی آذربایجان را ترور کنند و حزب مشروطه‌خواه را به اختلال و آشفتگی بکشانند. خوشبختانه نقشه شاه نگرفت. زیرا مشروطه‌خواهان بیدار این عده از تروریست‌های سلطنتی را شناسایی و تنی چند از آنها را که مشغول تهیه مقدمات امر بودند، دستگیر کردند. در جریان زد و خورد میان طرفین (تروریست‌های شاه و مجاهدان طرفدار مشروطه) یکی از توطئه‌گران کشته شد و دو تن دیگر به دست مشروطه‌خواهان افتادند، زیر فشار شکنجه به نحوه مأموریت خود اعتراف کردند. تلگراف‌هایی که رحیم‌خان به پسرش مخابره کرده بود به دست مشروطه‌خواهان تبریز افتاد و پرده از نقشه توطئه شاه برداشته شد. شهروندان تبریز قیام کردند و هشت هزار مجاهد مسلح حفاظت شهر را به عهده گرفتند. اینان سوگند یاد کردند که اگر رحیم‌خان و پسرش به دروازه‌های شهر نزدیک شوند، یک تن از سواران او را زنده نگذارند. رحیم‌خان که وضع را از این قرار دید، روشی عاقلانه در پیش گرفت، و از نقشه حمله به تبریز منصرف شد. خشم و غضب عمومی در تهران از حد و حصر گذشته بود. نماینده رسمی شاه به مجلس رفت که هرگونه ارتباط بین مقام سلطنت و رحیم‌خان را تکذیب کند، ولی با فریاد خشم‌آلود نمایندگان که بانگ می‌زدند "باور نکنید، دروغ می‌گوید!" روبرو شد.

این قضایا روز یکشنبه ۲۶ مه ۱۹۰۷ [حدود پنجم خرداد ۱۲۸۶ ش.] اتفاق افتاد که مراسم چراغانی تهران به مناسبت سالروز تولد شاه می‌بایست در غروب همین روز آغاز گردد. چراغ‌ها و چلچراغ‌ها در تمام نقاط شهر نصب شده بود. اما پس از آنکه خبر توطئه شاه و رحیم‌خان (علیه ملت) در شهر پیچیده، دکاندارها همه آن تزئینات و چراغ‌ها را پایین کشیدند و حتی چلچراغ‌های عمارت بیرون دربار نیز برداشته شد. شاه برای اسکات خشم عمومی چاره‌ای ندید

جز فدا کردن موقتی رحیم خان. به همین مناسبت دستور داد وی را تسلیم دادگستری کنند که رسماً محاکمه بشود و حقیقت مطلب کشف گردد...^(۱)

"راستی آن می بود که این زمان نیرنگبازی اتابک بی پرده گردیده و هر کسی پی برده بود که آن آشوب ها و خون ریزی ها در این گوشه و آن گوشه کشور، جز با انگیزش او نیست ... بدگمانی ها در باره او روز به روز فزونتر گردیده کنون به جایی می رسید که در مجلس گفتگو کند و آشکار او را "خائن" خوانند."^(۲)

به نوشته مهدی ملکزاده، در این اوضاع و احوال "روزی بارنوسکی مستشار سفارت روس غفلتاً به دیدن ملک المتکلمین آمد و خواهش سفیر روس را به شرح ذیل به او ابلاغ کرد و پاکی را به عنوان هدیه ارسالی سفیر پیش او گذاشت: "من از شما تمناً ندارم که با ما سازش کنید و یا از مشروطیت صرف نظر نمایید، فقط خواهش من از شما اینست که از خصومت با اتابک دست بکشید و به جای مخالفت، به او کمک بکنید تا کارهایش پیشرفت بکند و بتواند اصلاحاتی را که منظور نظر اوست، اجرا کند."

"پدرم جواب داد من خصومت شخصی با اتابک ندارم، من با هرکس که طرفدار مشروطیت است، دوست هستم و با مخالفین مشروطیت دشمن هستم، اتابک مخالف مشروطیت است و به جمیع وسایل برای به هم زدن مشروطیت دست زده است و محال است تا زنده هستم از کسی که بدخواه ملت است طرف داری کنم. خواهش می کنم این پاکی را که آورده اید به صاحبش مسترد دارید و معذرت مرا از قبول آن بپذیرید.

بارنوسکی با آشفتگی گفت جناب ملک المتکلمین آیا خیال نمی کنید که دشمنی و خصومت شما با بزرگترین امپراطوری عالم چه مخاطراتی برای شما در پیش دارد. پدرم خندید و جواب داد: من از روزی که برای نجات ملت ایران از قید استبداد قیام کردم همه چیز خود را در طبق اخلاص گذاردم. بارنوسکی پاکت را برداشت و بدون خداحافظی از خانه ما بیرون رفت.^(۳)

^۱ نامه های خصوصی سرسبیل اسپرینگ رایس، وزیر مختار انگلیس در دربار ایران (در عصر سلطنت مظفرالدین شاه و محمدعلیشاه قاجار)، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴ چاپ اول

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۴۰۹

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، چاپ چهارم، صفحه ۴۶۶ - (دکتر ماشاءالله آجودانی می نویسد: "امین السلطان در روزهایی که ترور شد ... در خدمت مشروطیت و مجلس بود." از اینرو این قتل و یا حمایت از آن "لکه ننگی در کارنامه جریانهای سیاسی تندرو، یعنی روشنفکران یا شبه روشنفکران عرف گرای چپ ایران است." مشروطه ی ایرانی صفحه ۱۳۰ - با توجه به خواسته سفیر روس از ملک المتکلمین مبنی بر اینکه: "به امین السلطان کمک کنید که کارهایش پیشرفت کند و بتواند اصلاحاتی را که منظور نظر اوست، اجرا کند." لابد باید

پس از این ملاقات برای رهبران مشروطیت مسلم شد که اتابک با دستور روس‌ها نقشه برانداختن مشروطیت را می‌کشد و اگر به او امان داده شود کار از کار می‌گذرد.^(۱) مطلب را با نوشته حیدر عمواوغلی پیگیری می‌کنیم:

"میرزا علی اصغر خان اتابک که محمدعلی میرزا او را مخصوصاً برای انهدام اساس مشروطیت از فرنگ به ایران آورده بود، هفتاد نفر از وکلای پارلمان را با دادن پول و وعده و غیره طرفدار و حامی خود قرار داده و آنچه که میل داشت به اکثریت آرا پیش می‌برد. خیانت‌های سابقه میرزا علی اصغر خان ابداً منظور نظر نبوده مجدداً شروع به خیانت‌های پی در پی کرده اتصالاً بدون آنی استراحت در کار انهدام اساس مشروطیت بود، چنانکه شیخ فضل‌الله مجتهد را نیز پول داده، تحریک کرده، با جمعی هواخواهانش به حضرت عبدالعظیم فرستاد و آن غائله را بر پا نمود.

حوزه مخفی اجتماعيون- عاميون (= شعبه مرکزی حزب سوسیال دمکرات ایران) که مرحوم ملک‌المکلمین و سید جمال واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند، اعدام اتابک را رأی داده و به "کمیته مجری" تحت ریاست من (حیدر عمواوغلی) حکم اعدام اتابک را فرستادند...^(۲) "کمیته مجری" اجرای حکم را به عباس آقا صراف تبریزی (عضو انجمن نمره ۴۱ فدائی ملت) واگذار کرد. عصر روز هشتم شهریورماه ۱۲۸۶ ه.ش / ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ه.ق هنگامی که اتابک از مجلس باز می‌گشت، عباس آقا مأموریت خود را انجام داد، و برای اینکه خود دستگیر نشود خودکشی کرد.

در واکنش به این حادثه "مجلس تلگراف تسلیت‌آمیزی به شاه مخابره کرد و مرگ اتابک را ضایعه‌ای بزرگ شمرد و از شاه خواست شخص مقتدری را به وزارت کشور بگمارد تا بتواند مرتکبین را کشف کند و آنها را به سزای خود برساند.

این بزرگترین خطای مجلس در این مورد بود. طرفداران اتابک جان گرفتند. به دستور شاه اداره نظمیه به تکاپو برخاست و یکی از فعالین انجمن آذربایجان مرسوم به صادق طاهباز را به اتفاق چند تن دیگر به اتهام همدستی با قاتل توقیف کرد. جنازه عباس آقا تا مدت سه روز با

پذیرفت که در آن ایام سفیر روس نیز "در خدمت مشروطه و مجلس بوده" و با این توصیه‌اش از انقلاب مشروطیت دفاع می‌کرده است!

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، چاپ چهارم، صفحه ۴۶۷

^۲ قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، دکتر جواد شیخ الاسلامی، صفحه ۱۰

خفت و خواری در گوشه‌ای افتاده بود. حتی عده‌ای از بازاریان به عنوان ادای تکلیف شرعی در صدد دفن وی بر آمدند و نظمیه مانع شد، آنگاه خود نظمیه جسد را شبانه در محل ناشناسی دفن کرد.

ولی این وضع پایدار نماند. در چهارمین روز وقوع حادثه صدای اعتراض بر این بگیر و ببندهای خودسرانه از ناحیه مطبوعات بلند شد. نخستین کسی که به صدا در آمد مدیر روزنامه روح القدس [سلطان‌العلمای خراسانی] بود، که در دو شماره پیاپی روزنامه خود به اتابک تاختن گرفت و خیانت‌ها و دسیسه‌های او را به روی دایره ریخت و عمل عباس آقا را در ترور وی کاری قهرمانانه و در خور ستایش شمرد. یخ سکوت شکست و آب شد، در انجمن‌ها ناطقین به فعالیت افتاده و مردم را به تکان آوردند. یکی از قاضیان عالی مقام دادگستری به نام قاضی ارداقی به اتفاق دیگران به جستجوی مدفن عباس آقا برخاستند و بزحمت زیاد توانستند گور او را پیدا کنند. بلافاصله اقدام کردند تا قبر را با گچ و آجر بالا آورند و دور آن را گل و چمن بکارند. در عرض سه روز، یعنی تا روز هفت مرگ عباس آقا ورق برگشت ... در آن روز گروه گروه مردم به سوی مزار عباس آقا روان شدند و مزار وی را با ده‌ها دسته گل پوشاندند.^(۱)

"ملک‌المتکلمین و سید جمال الدین برای تشویق مردم به فداکاری در راه وطن و تکریم و تعظیم در مقابل جانبازان، مشروطه‌طلب‌ها اعلام داشتند برای حق‌شناسی از یک نفر فدائی ملت و شهید راه مشروطیت چهلمین روز شهادت عباس آقا بر سرمزار آن مرحوم جمع شوند و با اظهار احساسات، حق‌شناسی خود را از یک نفر فدائی از جان گذشته و خادم واقعی مشروطیت ابراز دارند.

چهلم عباس آقا یکی از روزهای تاریخی مشروطیت ایران به شمار می‌رود و بر خلاف مجلس شورایی و نمایندگان ملت که در موضوع قتل اتابک دورویی و بی‌ارجی از خود نشان دادند، رهبران مشروطیت و توده ملت غیرت و علاقمندی خود را به اساس آزادی به عالمیان نشان دادند.

عدهٔ بیشماری از مردم در مزار عباس آقا میدان بزرگی را که چند کیلومتر مساحت آن می‌شد، از چند روز پیش صاف و آبپاشی و تمیز کردند و از صبح روز معهود انجمن‌های ملی با دسته‌های گل و طبقات مختلف ملت با پرچم ایران و کلیهٔ محصلین مدارس سرودخوانان رهسپار مزار عباس آقا شدند.

^۱ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحات ۱۲۴ - ۱۲۵

در آن روز شهر تهران تعطیل و تمام بازارها و دکان‌ها بسته بود و در حدود پنجاه هزار نفر در آن فضای وسیع جمع شده بودند و آنقدر دسته گل نثار قبر عباس آقا کردند که مزار او به تل‌گلی مبدل شده بود.^(۱)

در این باره وزیر مختار انگلیس در تهران به وزارت خارجه انگلیس چنین می‌نویسد:

"احساسات عمومی با این قتل موافق بود و قاتلین او به عنوان نجات‌دهنده کشور محسوب گردیدند، خیابان‌های شهر تبریز به این مناسبت چراغانی شد ... عقاید عامه بطور کلی این است که قتل اتابک عملی عادلانه بوده است و کاملاً آشکار است که اکنون در ایران یک احساسات شدید وطن‌پرستانه وجود دارد و مردم مصمم‌اند هر ایرانی که نسبت به او ظن‌ین گردند که قصد فروش مملکت را دارد، نابود سازند."^(۲) "لیکن شگفت است که دارالشوری خود را بیگانه گرفته نمی‌خواست به این جانبازی گران‌بهای آن جوان ارجی گذارد."^(۳) "مجلس به جای اینکه از کشته شدن اتابک به نفع مشروطیت استفاده کند و نشان بدهد که مردی که سال‌ها یکی از عوامل بدبختی ایران بود از انتقام ملت جان بدر نبرد و عاقبت به دست یکی از فرزندان آزادی‌خواه ایران کشته شد و مستبدین دیگر باید از این پیشامد عبرت گیرند و راه خدمت به ملت و مملکت را در پیش بگیرند؛ ضعف نفس از خود نشان داده و خود را در چشم آزادی‌خواهان بی‌ارزش کرد."^(۴) سفیر انگلیس در ایران می‌نویسد:

"احساسات اکثر نمایندگان به طرف‌داری اتابک بود. لیکن افکار عمومی ایران حمایت اکثریت نمایندگان مجلس را دلیل وجود یک توطئه رشوه‌ای بین صدراعظم و اکثریت که می‌گویند خود را فروخته‌اند می‌دانند، کما اینکه در مورد سید عبدالله واقعاً چنین بوده است."^(۵)

ترجمه‌ای دیگر از همان گزارش:

"احساسات اکثر وکلا به نفع اتابک بود ولی افکار عمومی خارج از مجلس که به شدت علیه وی تجهیز شده بود از این حمایتی که وکلای اکثریت از اتابک می‌کردند تنها این نتیجه را می‌گرفت که اتابک اکثریت مجلس را خریده است، کما اینکه در مورد سید عبدالله [بهبهانی]

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۴۹۱

^۲ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۴۱۸

^۳ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۴۵۱

^۴ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۴۹۴

^۵ همان، صفحه ۴۱۷ - از گزارش سراسپرینگ رایس به سرادورد گری ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷

جای کوچکترین تردید نبود که اتابک او را خریده است." (گزارش محرمانه سِر سسیل اسپرینگ رایس (وزیر مختار انگلیس) در تهران به سِر ادورد گری (وزیر خارجه انگلستان) درباره قتل اتابک - نامه خصوصی سِر سسیل اسپرینگ رایس - ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، صفحه ۲۲۹)

درباره ترور امین‌السلطان (اتابک) اظهار نظرهای متفاوت و متناقضی شده است: دکتر مهدی ملکزاده فرزند ملک‌المکملین می‌گوید: "امین‌السلطان وقتی به اروپا رهسپار شد، مبلغ زیادی بین طرفدارانش تقسیم کرد و اعتبار مهمی در اختیار آنان گذارد تا زمینه مراجعتش را به ایران فراهم کنند ... و طرفدارانش به امید بازگشت او به ایران و رسیدنش به مقام صدارت کوشش‌ها نمودند و پول زیاد خرج کردند، ولی همینکه ستاره مشروطیت در افق ایران ظاهر شد دیگر اسمی از اتابک برده نشد. طرفدارانش یقین داشتند او یگانه مردیست که اگر زمام امور کشور را به دست او بدهند، او با تزویر و بذل و بخشش تخم نفاق در میان مشروطه‌خواهان خواهد افشاند و با تدبیر و تجربه‌ای که دارد، کاری خواهد کرد که مشروطیت به خودی خود تحلیل رفته و از میان خواهد رفت." (۱)

"عقیده سران ملیون [نیز] بر این بود که اگر اتابک کشته نشده بود با نفوذ و تدبیری که داشت، مشروطیت را بی سر و صدا و خون‌ریزی و جنگ چنان از میان می‌برد که دیگر ملت ایران قدرت قد علم کردن در مقابل استبداد را نداشت." (۲)

کسروی می‌نویسد: "کشتن اتابک یک شاهکاری به شمار است، چنانکه خواهیم دید این شاهکار دل‌درباریان را پر از بیم و ترس گردانید، جایگاه آزادی‌خواهان را در دیدگاه بیگانگان والاتر ساخت ... عباس آقا جانبازی بسیار مردانه‌ای نمود [چرا که] اتابک با آن نیرنگی که در پیش گرفته بود، جنبش آزادی‌خواهی را در همان آغازش ناانجام‌گزاردی و آشوب و درهم‌کاری بسیار به میان انداخته توده ایران را به یکبار بی‌آبرو گردانیدی ... عباس آقا با خون سرخ خود آزادی‌خواهان را رو سفید گردانید." (۳)

و ادوارد براون می‌نویسد: "من همیشه از تصویب جنایت سیاسی بیزار هستم. ولی در اینکه این قتل بی‌اندازه به نفع نهضت اصلاح‌طلبانه بوده، تشخیص دیگری غیرممکن است. از آن پس

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۴۶۱

^۲ همان، صفحات ۴۶۷، ۴۶۸

^۳ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۴۵۱

دیگری جرئت آشکاری در مخالفت با مجلس نکرد و بالاخره مجلس توانست به انجام کارهای سودمندی دست بزند.^(۱)

"راستی در این چهل روز [چهل عباس آقا] طوری از اثر ضربت دلیرانه آن جوانمرد تغییری در مجاری امور مملکت حاصل شد، که با چندین کروور پول و پنجاه هزار قشون جرّار، احداث چنان تغییری ممکن نمی‌شد.

قانون اساسی به اتمام رسید - منافقین [شیخ فضل‌الله و پیروانش] زاویه مقدسه را، یأس حاصل شده، نومیدانه به کنج کلبه خود خائِباً و خاسراً [ناامید و زیان‌دیده] مراجعت کردند - تمام بلاد داخله قرین امن و امان شد، اعیان و امراء جنگی، مشروطیت‌خواه و خدمت‌گزار شدند، به ایمان مُغَلَّظَه [شدید] سوگند یاد نمودند^(۲) - داخله مجلس منظم و وکلا محدود شدند و پشت بدخواهان شکست.^(۳)

و دکتر آدمیت می‌گوید: قتل امین‌السلطان حتی در منطق قهر و خشونت رادیکالیسم توجیهی نداشت؛ چرا که "انبوه اسناد و مدارک اصلی تاریخ که به دست ما رسیده، کارنامه چهار ماهه دولت امین‌السلطان را روشن می‌نماید و نکته مبهمی به نظر نمی‌آید که جای حدس و گمان باشد ..."^(۴)

اما به باور ما، نظر به اینکه "اهل سیاست را به مأخذ کردارشان نه ادعایشان بایستی مورد قضاوت قرار داد،"^(۵) و امین‌السلطان در دوران بیست ساله زمامداری‌اش کرداری به شدت ضد ملی، خیانت‌کارانه، ریاکارانه و همراه نوکر صفتی در برابر بیگانگان، از خود نشان داده بود؛ و اینک با پشتیبانی و تحت حمایت روس‌ها - بزرگترین دشمن آزادی و مشروطیت ایران - بر مصدر صدارت نشسته بود، اصولاً پذیرش او از طرف مجلس به عنوان نخست‌وزیر، عملی نادرست و زیان‌بخش بود. همچنین "دادن یک فرصت مجدد" به شخصی که سالیان دراز در لجن‌زار خیانت و جنایت غوطه‌ور بوده مفهومی نداشت. مسلماً می‌توان گذشته گناه‌آلود شخصی

^۱ انقلاب ایران، پرفسور ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، چاپ دوم ۱۳۳۸، صفحات ۱۵۵ و ۱۵۶

^۲ هیئت درباری و رجال دولت به سرگردگی جلال الدوله پسر بزرگ ظل‌السلطان در مجلس حضور یافته سوگند وفادری نسبت به مشروطیت یاد کردند.

^۳ انقلاب ایران، پرفسور ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، چاپ دوم ۱۳۳۸، صفحه ۱۵۷

^۴ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، چاپ اول، صفحه ۵۵

^۵ همان، صفحه ۱۷۶

را مورد عفو قرار داد و از مجازاتش گذشت. اما عقل سلیم اجازه نمی‌دهد که سرنوشت انقلابی نوپا را - که از جهات مختلف مورد تهدید قرار دارد - به دست کسی سپرد که در سراسر عمر سیاسی‌اش منافع ملی را پایمال کرده و در خدمت بیگانگان بوده و اینک چند روزی است ادعای ملت‌خواهی و وطن‌دوستی می‌کند. حال اگر مجلس چنین خطای بزرگی مرتکب شده، برای مدافعان حقیقی انقلاب مشروطیت و آزادی‌خواهان راهی جز از میان برداشتن این خطر بزرگ باقی نمی‌ماند؛ کاری که به درستی انجام گرفت. منطق قهر و خشونت انقلابی را هم نتایج حاصل از آن اقدام توجیه می‌کند:

- محمدعلی‌شاه که می‌گفت تا علمای نجف متمم قانون اساسی را امضا نکنند، من امضا نمی‌کنم؛ علیرغم روحانیان ضد مشروطه، مجبور به امضای متمم قانون اساسی شد. "تصویب آن قانون در آن هنگامه بزرگ، قدم بلندی بود به سوی جلو، و پیروزی درخشانی بود بر دربار و ارتجاع، که افتخار آن در وحله نخست به سازمان‌های توده‌ای و خاصه انجمن ملی تبریز - الهام‌دهنده اندیشه تدوین این قانون - می‌رسد."^(۱)
- "نتیجه دیگر کشته شدن اتابک، بازگشتن حاج شیخ فضل‌الله و دیگران به خانه‌های خودشان بود. زیرا چنانکه پس از مرگ اتابک دانسته شد دررفت [مخارج] آنان را در عبدالعظیم اتابک از کیسه خود می‌داد، و چون او کشته شد، دیگر کسی پولی نداد و پیشوایان دین با سختی روبرو شدند و چاره‌ای جز آن نمی‌دیدند که دست از کشاکش بردارند و به تهران باز گردند ... بدین سان داستان بست‌نشینی که با آن تندی و هیاهو آغاز شده بود، با این خاموشی و خواری پایان پذیرفت..."^(۲)
- یکی از دیگر از نتایج کشته شدن اتابک "کناره‌گیری صنیع‌الدوله رئیس مجلس بود. این مرد ایران‌خواه و دلسوز می‌بود، ولی چنانکه رفتارش نشان داد، با جنبش توده انبوه، که معنی درست مشروطه همین است، همراهی نمی‌توانست، و از اینرو به مشروطه دلخوشی نشان نمی‌داد در کشاکش‌ها به سوی دربار گرایش می‌نمود، این همانست که پیشنهاد می‌کرد قانون اساسی را به نجف نزد علمای آنجا فرستند و این نمونه ناآگاهی او از مشروطه یا دلیل ناهمراهی می‌باشد."^(۳)

^۱ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطه، رحیم نامور، صفحه ۱۲۸

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۴۵۶

^۳ همان، صفحه ۱۲۷

"جنبش مشروطه را تهران پدید آورد، ولی پیشرفت آن را تبریز به گردن گرفت."^(۱)

جایگاه تبریز در انقلاب مشروطیت ایران

فرمان مشروطیت صادر شده، نظامنامه انتخابات تنظیم و مجلس با حضور نمایندگان تهران افتتاح گردیده بود، لیکن چون درباریان و عملة استبداد نمی خواستند مشروطیت پا بگیرد، شهرستان‌ها از جمله تبریز را از رویدادهای تهران بی اطلاع گذاشته بودند، تا اگر بتوانند بساط مشروطه را از تهران نیز برچینند.

در نتیجه کوشش‌های مردانه و بخردانه یکسال و نیم دو سیّد و همدستان ایشان، مشروطه در ایران پیدا شد. اما دو سیّدی که رهبری انقلاب را در دست داشتند ساده‌تر از آن بودند که مشکلات و موانع پیش رو را دریابند. ایشان با صدور فرمان مشروطیت ساده لوحانه کار را تمام شده می پنداشتند، در حالی که پس از صدور فرمان، تازه دشواری‌ها شروع می شد.

در آغاز کار مشیرالدوله صدراعظم وقت، نه تنها دستور انتخابات ولایات را صادر نکرد، بلکه تا توانست از اشاعه خبر مربوط به تحولات انقلابی مرکز در شهرستان‌ها جلوگیری کرد و حتی خطوط تلگرافی شهرستان‌ها را زیر نظارت قرار داد. با این حال طرفداران نهضت از خود تلگراف خانه خبرها را به دوستان خود در تبریز و سایر شهرستان‌ها مخابره کردند و پیش از همه تبریز به پا خواست.

نهضت شروع شده بود؛ حال "یک تکان دیگری می خواست که آن را روان گرداند و پیش برَد، و این تکان را تبریز به گردن گرفت که با یک جنبش ناگهانی، آخرین امید درباریان را از میان برد."^(۲)

تبریز کانون خود کامگی بود و دشمن بزرگ مشروطه و آزادی در اینجا می نشست. همینکه جنبش مشروطه به راه افتاد، گروه‌های مختلفی در تبریز با محمدعلی میرزا به مخالفت برخاستند: گروهی مرکب از سیدهای دوهچی به سرپرستی میرهاشم، به علت صدماتی که از محمدعلی میرزا دیده بودند با وی دشمنی می ورزیدند. گروه دیگری کسانی بودند که "معنی کشور و زندگانی توده‌ای را می فهمیدند، و از چگونگی کشورهای اروپا آگاه می بودند و آرزوی کوششی را برای

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۴۵۵

^۲ همان، صفحه ۱۲۵ و "برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطه، رحیم نامور، صفحه ۹۸ و ۹۹"

برداشتن خودکامگی می‌کردند، و اینان کم کم یکدیگر را شناخته و دسته‌ای گردیده و به کوشش‌هایی می‌پرداختند. ما از آنان کسانی را به نامهای ذیل می‌شناسیم: میرزا خداداد حکاکباشی، برادرش میرزا محمود، سید حسن تقی‌زاده، میرزا سید حسن‌خان (عدالت)، سید محمود شبستری (ابوالضیاء)، سید حسن شریف‌زاده، میرزا محمدعلی‌خان تربیت، حاجی علی دوا فروش، میرزا محمود غنی زاده، حاجی میرزا آقا فرش فروش، کربلایی علی مسیو، حاجی رسول صدقیانی، میرزا علیقلی‌خان صفروف، آقا محمد سلماسی، جعفر آقا گنج‌ای، میرزا علی اصغر خویی، میرزا محمود اسکویی، مشهدی حبیب.

"از علمای بزرگ شادروان ثقة‌الاسلام با اینان همدستان می‌بود ... بعلاوه جمعی از پیشنمازان و ملایان درجه دوم نیز به پیروی از علمای تهران و دیگر جاها به جمع مخالفان پیوسته بودند."^(۱) پس از رسیدن خبر اینکه دربار همچنان دشمنی و ایستادگی می‌کند و شاه از امضا کردن نظامنامه انتخابات خودداری می‌نماید، کوشندگان تبریز نیز به تکان آمدند و اولین اقدام آنها تحصن در کنسولگری انگلیس و مسجد صمصام‌خان در تبریز^(۲) بود. تحصن و تعطیل بازار ده روز طول کشید و بست‌نشینان با موفقیت از تحصن خارج شدند. گروه میرهاشم دوه‌چی که در تحصن پیشقدم بودند و به دنبال منافع شخصی خود می‌گشتند رفتار و کرداری ناشایسته از خود نشان دادند و راه شرارت پیش گرفتند و سرانجام به محمدعلی میرزا پیوستند و در سلک دشمنان مشروطیت در آمدند و از تبریز رانده شدند.

از سوی دیگر چون امام جمعه تبریز حاجی میرزا کریم که در روزهای اول قیام تبریز ظاهراً با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کرد، راه مخالفت در پیش گرفت. مردم با بستن بازار و تعطیل عمومی او را مجبور به فرار از شهر نمودند. اما برای اکثریت مردم شهر "این ده روز روزهای بسیار سودمندی بود که باید در تاریخ یاد آنها بماند. مردمی که قرن‌ها در زیر یوغ ستم و خودکامگی به سر برده، و جز کشاکش‌های کیشی و نمایش‌های بیهوده محرم و صفر و مانند آن کاری نشناخته و از معنی توده و کشور و این گونه دانستی‌ها بی‌بهره مانده و هیچگاه آزادی برای گفتگو از دردهای خود و برای گله و ناله از ستم‌های درباریان نداشته بودند، کنون یک رشته

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۱۵۱ و ۱۵۲

^۲ "نام بعضی اشخاصی که در روزهای اول وارد کنسولگری شده بودند اینست: شیخ سلیم - میرهاشم - میرزا علی اکبر مجاهد - میرزا جواد ناطق - حاج میرمناف - میر جلیل - حاج مهدی کوزه‌کنانی - حاج میرزا آقا فرش و عده دیگر." - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، چاپ اول، صفحه

سخنان سودمند نوینی دربارهٔ آبادی کشور و سرفرازی توده می‌شنیدند، و خود را برای هر گفتگویی آزاد می‌یافتند و روی هم‌رفته یک آیندهٔ بسیار خوش و درخشانی را در پیش رو می‌دیدند و بی‌اندازه خشنود و خرسند می‌گردیدند.^(۱)

نام مشروطیت در تبریز اثر معنوی مهمی به جا گذاشت: دشمنی سنی و شیعی زیانش را همه دانستند. کینه‌های شیخی و متشرع و کریم‌خانی از میان برخاست. [تبرائیان^(۲) ناپدید شدند]. دل‌ها از آرزوی همدستی با یکدیگر و جان‌فشانی در راه توده و کشور پر گردید. در مسجد پیشوایان سه گروه زانو به زانوی یکدیگر می‌نشستند و از دشمنی‌هایی که تا آن روز کرده بودند پیشمانی می‌نمودند. حاجی سیدمحمد قره‌باغی پیشوای کریم‌خانین به پا خاسته چنین گفت: "مردم آن دسته‌بندی‌ها همه برای "جلب مردم و آواز نعلین" بود و این زمان باید همه را کنار گذارده در این راه خرسندی و نیکنامی ایرانیان دوش به دوش هم گام برداریم. ارمنیان که تا آن هنگام با مسلمانان آمیزش و جوشش نکردندی، و چند ماه پیش آن بیم را از همدیگر داشته بودند، اکنون همه مهربانی می‌نمودند و در نهان با آزادی‌خواهان همدستی می‌داشتند.

چند فوج سرباز که در دشت شاطرانلو (در نزدیکی تبریز) لشکرگاه می‌داشتند، و گویا محمدعلی میرزا آنان را برای چنین روزی آماده گردانیده بود و از سربازان لخت و گرسنه جانبازی می‌بیوسید [انتظار داشت]، نمایندگانی به مسجد [صمصام‌خان] فرستاده خواستار شدند که هم آنان به مسجد آیند و با دیگران همراهی نمایند. ولی پاسخ داده شد در آنجا که هستید، باشید و از درون دل با ما همراهی کنید."

"محمدعلی میرزا برای جلب مردم به فریب کاری‌هایی دست زد از جمله "هنگامی که به دستور او در دکانهای نانوائی چراغ روشن کرده و بهای نان را کم کردند، کوشندگان کسانی را فرستند و چراغ‌ها را خاموش گردانیدند و به محمدعلی میرزا پاسخ دادند: "در خواست ما ارزانی نان نیست، ما مشروطه می‌خواهیم."^(۳)

^۱ تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، صفحه ۱۵۷

^۲ تبرائیان = کسانی که کسب و کارشان این بود که در کوچه و بازار به راه افتاده علی را می‌ستودند و به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا می‌گفتند.

^۳ تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، صفحه ۱۵۸

در ایام تحصّن "بازرگانان پیشنهاد کردند مخارج را به گردن گیرند و پول پردازند. نخست حاجی مهدی کوزه کنانی پیشگام گردید. بدین سان که روی به ملایان کرد و چنین گفت: "در این راه که به خرسندی و سرفرازی ایرانیان خواهد انجامید، من جان و مال دریغ نخواهم داشت و همه مخارج را خود از کیسه خواهم پرداخت. ولی دیگران به این خرسندی ندادند و چنین نهادند که همگی پول‌هایی پردازند و برای این کار صندوقی به نام "صندوق مصرف انجمن عدالت و مشروطه‌خواهان اسلام" پدید آمد." "توانگران از بازرگانان و دیگران، در پول دادن به صندوق "اعانه" به همدیگر پیشی می‌جستند. آقا میرباقر - صندوقدار - می‌نویسد: "از صبح تا غرب ساعتی فراغت نداشتیم، چنین شور و تکانی در یک توده کمتر دیده می‌شود."^(۱)

سرانجام فرمان مشروطیت رسید، تبریز آزادی گرفت، بست‌نشینی پایان یافت و مردم به چراغانی و شادمانی پرداختند. می‌بایست "نظامنامه انتخابات" و دستور شروع انتخابات از تهران برسد تا نمایندگان را برگزینند. اما مردم تبریز آرام ننشستند، بیست تن از سران جنبش را برگزیدند و انجمن تبریز را تشکیل دادند که در آن انجمن از تمام صنف‌ها نماینده‌ای شرکت می‌کرد. از سوی دیگر "کسانی از سران کوشندگان از شادروانان کربلائی علی مسیو، حاجی رسول صدقیانی، حاج علی دوا فروش، سید حسن شریفزاده، میرزا علی خان تربیت و جعفر آقا گنج‌ای، میر باقر، میرزا علی اصغر خویی، آقا تقی شجاعی، آقا محمدصادق خامنه‌ای و سید رضا یک نشست نهانی به نام "مرکز غیبی" بر پا کرده به یک کار ارجدارتر دیگری می‌کوشیدند و آن اینکه دسته‌ای به نام "مجاهد" پدید آوردند."^(۲)

"مرکز غیبی" در حقیقت کمیته مرکزی سازمانی بود به اسم "اجتماعیون- عامیون" [حزب سوسیال- دمکرات ایران - شعبه آذربایجان]. این سازمان و کمیته مرکزی‌اش که در کتابهای مربوط به انقلاب مشروطیت ایران کمتر چیزی در باره آنها نوشته شده "نهضت مشروطیت را در مراحل مختلف، [بویژه در بحرانی‌ترین روزها] رهبری کرده و به ثمر رسانده، بلکه پس از به توپ بستن مجلس شورا، ملی، انقلاب را از اضمحلال حتمی نجات داد"^(۳) که ما چکیده‌ای از فعالیتهای آن را با استفاده از کتاب "مرکز غیبی تبریز" نوشته صمد سرداری نیا نقل می‌کنیم:

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۱۶۷

^۲ همان، صفحات ۱۵۸ و ۱۵۹ ("تشکیلات دیگری بر ضد مشروطه‌خواهان در محله دوه چی به نام انجمن اسلامی به عمل آمده و توسط میر هاشم معروف و امام جمعه و حاجی میرمناف و غیره با حمایت و پول محمدعلیشاه مشغول فعالیت بودند.")

^۳ انقلاب مشروطیت، مرکز غیبی تبریز، نوشته صمد سرداری نیا، چاپ اول ۱۳۶۳

"مرکز غیبی که از سال ۱۳۲۲ ه.ق در اوج اختناق و خودکامگی محمدعلی میرزا، ولیعهد و حکمران آذربایجان در شرایط بسیار دشوار، به شکل نخستین هسته فرقه اجتماعیهون-عامیون، به همت کربلائی علی مسیو و حیدر عمواوغلی در تبریز تأسیس شد، از اشخاص ذیل تشکیل می‌گردید: حاج رسول صدقیانی، میرزا محمدعلی‌خان تربیت، حاج علی دواچی، میرزا ابوالحسن‌خان حکاکی باشی، حاج علینقی گنجه‌ای، یوسف خزدوز، میر علی اکبر سراج.

چنانکه گفته شد پس از صدور فرمان مشروطیت، نخستین انجمن در تبریز بر پا شد. این انجمن در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ ه.ق با شرکت نمایندگان مردم تأسیس گردید. انجمن نخست برای نظارت بر صحت انتخابات نمایندگان دوره اول مجلس شورایملی به وجود آمده بود. پس از پایان انتخابات برخلاف دستور محمدعلی میرزا به فعالیت خود ادامه داد و با الهام از مرکز غیبی در برابر سلطه دربار و نفوذ بیگانگان ایستاد. این ایستادگی در برابر محمدعلی میرزا و نگهداری از انجمن نتیجه آن را داد که رشته کارهای همه آذربایجان به دست آزادی‌خواهان افتاد و محمدعلی میرزا سپر انداخت و ناگزیر شد به کارشکنی‌های نهانی بپردازد. این انجمن توسط "مرکز غیبی" هدایت می‌شد. از سوی دیگر "نظر به اینکه قانون اساسی به علت عجله‌ای که در تنظیمش به کار رفته بود، شامل کلیه مواد لازم و ضروری نبود، به ویژه که بعضی بخش‌های آن به نظامنامه بیشتر شباهت داشت و شاید روی همین اساس بود که در ابتدا بدان نظامنامه اساسی نام داده بودند."^۱، مورد اعتراض انجمن تبریز قرار گرفت و تدوین و تصویب متممی را خواستار شد. در نتیجه پافشاری و اقدامات مرکز غیبی، متمم قانون اساسی در ۱۰۷ اصل تدوین و به تصویب رسید که بمراتب از خود قانون اساسی مرفقی‌تر و مردمی‌تر بود.

با ارزش‌ترین و انقلابی‌ترین اقدام مرکز غیبی تربیت مجاهد و ایجاد گارد مسلح برای نگهداری آزادی و مبارزه با درخیم استبداد بود. زمانی که رهبران تهران بعد از صدور فرمان مشروطه و گشایش مجلس، کار را پایان یافته تلقی می‌کردند، مرکز غیبی شروع به تربیت مجاهد کرد و با ایجاد ارتش مردمی توانست کودتای دربار قاجار را عقیم سازد.

انجمن تبریز که سپس "انجمن ایالتی" نامیده شد، در اندک زمانی آن چنان توانائی و شایستگی از خود نشان داد که باید نامش در تاریخ جاوید بماند. ایوانف درباره "انجمن ایالتی آذربایجان" که آن را به نام "انجمن تبریز" نام برده، مدعی است که این انجمن را حقاً باید نجات دهنده

^۱ فتح تهران، دکتر عبدالحسین نوائی، صفحه ۱۴۰

نهضت مشروطیت دانست؛ زیرا این انجمن بود که کلیه حوادث انقلابی را در آذربایجان و حتی تهران رهبری می کرد.^(۱)

راجع به انتخابات در تبریز دکتر محمد اسماعیل رضوانی می نویسد: "آزادی خواهان تهران سعی داشتند با سرعت سر و ته قضیه را به هم آورند و تا تنور گرم است نان را بپزند؛ بنابراین نه در تدوین نظامنامه انتخابات دقت کردند و نه در تدوین قانون اساسی، حتی در کار انتخابات هدف سرعت بود نه دقت ... اما در تبریز چنین نبود و بیداری مردم اجازه بیدقتی ها را نمی داد."^(۲) و دکتر مهدی ملکزاد می گوید: "در انتخابات نمایندگان مجلس در تبریز ... مردم بهترین افرادی را که شایسته مقام نمایندگی می دانستند از طرف خود انتخاب نمودند. انتخاب نمایندگان تبریز یک نیرویی بود که به پشتیبانی مشروطیت وارد میدان کارزار شد، زیرا مردم تهران و سایر شهرستان ها به خوبی درک کردند که تبریز از دل و جان طالب مشروطیت است و اهالی آن سامان به هر قیمت که برای آنها تمام بشود از آزادی دفاع خواهند کرد. ایستادگی و قیام عمومی که از بدو مشروطیت در آن شهر ظهور کرد به همه فهماند که آزادی خواهان تبریز فقط به حرف قناعت نمی کنند بلکه در عقب حرف، عمل و فداکاری نشان خواهند داد."

مزیت انتخابات تبریز در آن بود که "منتخبین حقیقتاً نمایندگان حقیقی ملت بودند و مردم در انتخاب آنها شرکت کرده بودند و مأمورین دولتی در انتخاب نمایندگان تبریز نه فقط مداخله نداشتند بلکه این اشخاص برخلاف میل ولیعهد و دولتی ها انتخاب شده بودند."^(۳)

"به نظر می آید همه شاهدین و ناظرین، در قبول اینکه، نمایندگان آذربایجان بویژه از آن تبریز نمک مجلس قرار گرفته اند، بر یکدیگر سبقت گیرند. چه ورود آنان در ۷ فوریه ۱۹۰۷ به پایتخت، با اشتیاق فراوانی استقبال شد. مردم تهران دسته دسته به دیدار آنها آمده، آنان را در آغوش کشیده تبریک می گفتند و به دلخواه خود از اینها مهمان نوازی می کردند."^(۴)

اسپرینگ رایس سفیر انگلیس در تهران، ضمن گزارش خود به ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس می گوید: در مجلس شورای ملی طی ماههای اول، به علت عدم آشنائی نمایندگان به

^۱ انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران، صفحه ۱۵۵

^۲ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر محمد اسماعیل رضوانی، صفحه ۱۵۵

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحات ۳۹۶ - ۳۹۸

^۴ انقلاب ایران، پرفسور ادوارد براون، ترجمه و حواشی احمد پژوه، چاپ دوم ۱۳۳۸، صفحه ۱۵۰

نظام پارلمانی در مذاکرات آشفته‌گی وجود داشت، اینک با ورود نمایندگان تبریز لحن عمومی مباحثات بهبود یافته است.

"نمایندگان آذربایجان خیلی زود توانستند برتری مشخص خود را بر اکثریت زیادی از نمایندگان نشان دهند و یکی دو تن از آنها مثلاً سید حسن تقی‌زاده و میرزا فضل‌علی آقا به نظر می‌رسد که دارای خصوصیات اخلاقی کاملاً بارزی باشند. شخص اولی نظریات مترقیانه‌ای دارد که با افکار اروپایی و عقاید سوسیالیستی متجانس است. به هر حال اشتباه است که او یا همکارانش را صرفاً اشخاصی خیالی یا انقلابی تصور نمائیم. بویژه تقی‌زاده نه تنها خود را یک ناطقی زبردست نشان داده بلکه خصوصیات کاربری خود را هم به ثبوت رسانیده است. بدین مناسبت گزارش یکی از جلسات مجلس را بررسی می‌نمائیم تا دخالت‌های تقی‌زاده را در مباحثات مجلس ملاحظه نمائیم."^(۱)

در مجلس "یک خمیرمایه یا عامل مؤثری از مردان شرافتمند و بی‌غرض وجود دارد که حقیقتاً با علاقه صمیمانه برای نجات کشورشان تلاش می‌کنند. همه نمایندگان تبریز بلااستثنا از این دسته‌اند. این مردان ظاهراً از همان خمیره‌ای هستند که دموکراتهای واقعی از آن ساخته می‌شوند، آنها از نمایندگان خارجی یا وزیران ضد مجلس و یا درباریان دستوری نمی‌گیرند، حتی لحن سخنانشان لحن مردان آزاده است و از تعارفات توخالی و تملقات اغراق‌آمیز که مطلوب این نژاد است، عاری می‌باشند ... در این مورد شکی نیست که روش کاملاً مستقل و صداقت آشکار آنها اثرات عمیقی در میان مردم که رفته رفته آنها را به عنوان رهبران طبیعی خود می‌نگرند، باقی می‌گذارد."^(۲)

در تبریز، پس از انتخاب نمایندگان، "چون انجمن تبریز مرکز مشروطه‌طلبان شده بود و نیروی مسلحی، که تازه تشکیل شده بود، در اختیار داشت و در حفظ و حصول آزادی و محدود کردن خودسری دولتیان اقدام بی‌باکانه می‌کرد، محمدعلی میرزا پیغام داد که چون انتخاب نمایندگان تمام شده و انجمن دیگر کاری ندارد، باید تعطیل شود." اما انجمن به صلاح‌دید "مرکز غیبی" پیغام محمدعلی میرزا را نپذیرفت، و "هزاران نفر گرد انجمن را گرفته با فریادهای "زنده باد

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۳۷۴ - از گزارش سیراسپرینگ رایس به سیر ادوارد گری.

^۲ همان، صفحات ۳۷۹ و ۳۸۰ - از گزارش سفارت انگلیس در ایران به وزارت خارجه انگلیس.

مشروطیت"، "زنده باد آزادی" خود خواستار بقای انجمن گردیدند ... و چنان آشوبی برپا کردند که محمدعلی میرزا مجبور شد رسمیت انجمن را بشناسد ...^(۱)

کوشش محمدعلی میرزا برای کشف و شناسائی سازمان و اعضای "مرکز غیبی" و متلاشی کردن آن نیز به جایی نرسید.

"ناگفته نماند که بر خلاف تهران که روحانیون سرسلسه جنبش مشروطیت بودند، در تبریز نهضت مشروطیت را آزادی خواهان و تجار روشنفکر به وجود آوردند و روحانیون هم مجبور شدند با آنها هم صدا شوند، و این نکته مزیت و برتری توده تبریز را به سایر نقاط ایران مدلل می دارد."^(۲)

"در پایان سال ۱۲۸۵ و آغاز سال ۱۲۸۶ ه.ش، پیش از بمباران مجلس (دوم تیرماه ۱۲۸۷ ه.ش) آزادی خواهان تهران و تبریز با دو روش کاملاً متقابل مبارزه می کردند. مبارزان تهران، از جمله دو سید بزرگوار با خوش بینی چشم به درباریان داشتند که خواست های ملت را اجرا کنند و مملکت را از فلاکت نجات دهند. این دو سید می خواستند همه چیز را با زبان خوش و اندرزهای عاقلانه درست کنند و به جنگ و خونریزی نیازی نمی دیدند ... اما در تبریز در همان روزها به دستور انجمن ایالتی ... روزهای جمعه بازارها بسته می شد و مردم در مسجدها گرد می آمدند و سخنگویان بالای منبر می رفتند و با آنها سخن می گفتند و شعرهای شورانگیز به دو زبان فارسی و ترکی قرائت می شد. "واعظان مشروطه" که روز به روز شمارشان بیشتر می شد، سخن از قانون و برابری و همدستی می راندند. مردم را به گرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و فنون جنگ تشویق می کردند. مردم بیرون از آجی کؤرپوسو (پل تلخه رود) که آن موقع دشت و بیابان بود، دسته دسته و پیاده و سواره جمع می شدند. سوارکاران به اسب سواری و پیادگان به تیراندازی می پرداختند. گذشته از بزرگ ها برای بچه ها هم تفنگ چوبی ساخته بودند که آنها هم برای خودشان جنگ و تیراندازی بیاموزند.

بعدها کار صورت بهتری یافت. در هر کویی دسته ای به آموزگاری یکی از سرکردگان فوج ها به مشق و تمرین پرداختند. پیر و جوان صف می کشیدند و به آواز "یک دو" پا به زمین می کوبیدند. ملایان و سیدان با عمامه و رخت بلند تفنگ به دوش انداخته و همپای دیگران مشق می کردند. این آمادگی های جنگی فقط در تبریز و بعدها در رشت به عمل می آمد. در تهران،

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۳۹۹

^۲ همان، صفحات ۳۹۴ و ۳۹۵

در مجلس شورا، این کارها را بی ارزش جلوه می دادند و آشکارا مرکز غیبی را مسخره می کردند. حتی خود نمایندگان آذربایجان و دو سید تهرانی [هم به این کارها] روی خوش نشان نمی دادند. در تبریز هزاران مجاهد مسلح و از جان گذشته تربیت شد که پول و مزدی نمی گرفتند و اسلحه و فشنگ را هم خود می خریدند. انجمن فقط بعدها از پول های جمع شده فشنگ می خرید." (۱)

"در تبریز گذشته از آنکه انبوه مردم از درون دل آن را [سپاهی گری و پاسداری مسلح از مشروطیت را] می خواستند، و با آرزو و امید بسیار به آن رو آورده بودند، پیشروان، پشتیبانی بسیار نشان می دادند. پس از همه اینها، "مرکز غیبی" به نگهبانی برخاسته آن را هوشیارانه راه می برد. افزار جنگ به دست مردم پراکنده دادن مایه هرگونه بیم تواند بود. برای جلوگیری، سردستگان کاردان و هوشیار می باید که از آشوب و خونریزی جلوگیری کنند و کار را به انجام رسانند. آن کانون نهانی این شایندگی را از خود نشان داد." (۲)

اما در تهران، به نوشته دکتر مهدی ملکزاده: "در تهران نیز سران آزادی خواهان برای در دست گرفتن زمام انقلاب یک کمیته سری به نام "کمیته انقلاب" مرکب از نام آورترین رهبران مشروطه تشکیل دادند، که عبارت بودند از: ملک المتکلمین، سید جلال الدین، میرزا جهانگیرخان، سید محمدرضا مساوات، تقی زاده، حکیم الملک، سید عبدالرحیم خلخال، سید جلیل اردبیلی، معاضدالسلطنه، میرزا سلیمان خان، حسینقلی خان نواب، میرزا علی اکبرخان دهخدا، حاجی میرزا ابراهیم آقا، میرزا داودخان، ادیب السلطنه، میرزا حسین آقا پرویز و میرزا محمد نجات (۳). اول اقدامی که "کمیته انقلاب" کرد ایجاد یک نیروی ملی برای حفظ آزادی و مقابله با استبداد بود؛ زیرا آن مردان مجرب می دانستند که حق را بدون قدرت نمی توان اجرا نمود و آزادی را بدون قدرت نمی توان حفظ کرد. در اندک زمانی هزارها نفر از جوانان مشروطه خواه و حتی پیرمردها در سلک مجاهدین و سربازان ملی در آمدند و با زحمت زیاد اسلحه تهیه کرده مسلح شدند و دست از کسب و کار کشیده به فرا گرفتن فنون نظامی و جنگی پرداختند..." (۴)

^۱ آذربایجان در جنبش مشروطه، صمد بهرنگی، از انتشارات کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی، صفحات

۱۹ و ۲۰

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۲۳۷

^۳ اصلاحیه تقی زاده در مجله سخن، بهمن ۱۳۴۴ در مورد دو نفر اخیر.

^۴ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملک زاده، صفحات ۴۱۷ و ۴۱۸

و به گفته کسروی: "در تهران ابوالسادات کربلایی و معتضدالعلماء نامانی به آن [سپاهی گری] برخاستند که رخت سیاهی به تن کرده و تفنگ به دوش انداخته مشق می کردند، و یک دسته هم به آنان پیوستند، چیزی که هست چون پیشروان هواخواهی نشان ندادند پس از زمانی دلسرد گردیده به کنار رفتند. شنیدنی است که مجلس به چنین کاری خرسندی نمی داد، و دو سید آن را "مایه اغتشاش" می شمردند."^(۱)

و چنانکه ملکزاده به درستی می گوید: "سستی مجلس مشروطه را به مخاطره انداخت. با آنکه مجلسیان به خوبی از اندیشه های بد محمدعلی شاه آگاه بودند و از تحریکاتی که برای از میان بردن مشروطیت به کار می بست اطلاع کامل داشتند و اسناد و مدارکی به دست آمده بود که سوءنیت او را مسلم می ساخت، نه فقط اقدام جدی برای جلوگیری خطر و تقویت ملیون نمی کردند، بلکه نیروی مقاومت را که در تهران و بعضی شهرستان ها به وجود آمده بود و با اندک تقویت مجلس قادر بود محمدعلی شاه را از میان بردارد و کاری که پس از چند سال خونریزی شد به سهولت انجام یابد، فلج و ناتوان می کردند و از مسلح شدن مردم و انقلاب جلوگیری می نمودند."^(۲)

"مجلس می توانست عده مسلح به نام گارد ملی، چنانچه در تمام انقلابات جهانی سابقه داشته از جوانهای آزادی خواه و فداکار برای حفظ آزادی و مجلس آماده کند، ولی نه فقط این کار را نکرد بلکه از توسعه قشون ملی که به دستگیری رهبران حقیقی آزادی تشکیل یافته بود جلوگیری کرد.

مجلس می توانست هزارها افراد داوطلب مسلح از شهرستان ها به کمک خود به تهران بخواهد و با در دست گرفتن یک نیروی قوی ملی مشروطیت را در ایران اجرا کند و از بدخواهان جلوگیری نماید و شاه بدکردار را از میان بردارد. ولی این کار را نکرد و به عکس کوشش در خاموش کردن کانون های انقلابی شهرستان ها نمود."^(۳)

سرانجام، روند حوادث نشان داد که کدام روش مبارزه، انقلاب مشروطیت ایران را از اضمحلال کامل نجات داد: در خواست عاجزانه اعطای مشروطیت و آزادی از خودکامه ای نابکار، یا پاسداری مسلح از مشروطیت و آزادی و مقابله با استبداد.

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۵۵۲

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملک زاده، صفحه ۵۵۲

^۳ همان، صفحه ۵۵۳

قرارداد ۱۹۰۷

جوش و خروشی که پس از کشته شدن اتابک در میان

مردم به وجود آمده بود، همچنان ادامه داشت. مراسم

باشکوهی که روز چهلم مرگ عباس آقا به عمل آمد و

تظاهرات گسترده‌ای که انجام گرفت، به قول کسروی: "دل‌های درباریان را پر از ترس می‌گردانید و هر کس بر زندگی خود بیم داشت."

"روز نوزدهم آبان‌ماه ۱۲۸۶ هـ. ش محمدعلی‌شاه به اتفاق عده‌ای از شاهزادگان بلافصل در مجلس شورایملی حضور یافته سوگند وفاداری به مشروطیت را به جای آورد. وی در این سوگند تأکید نمود که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران خواهد نمود و نگهبان قانون اساسی و مشروطیت خواهد بود و بر طبق قوانین مملکت سلطنت خواهد کرد..."^(۱) حال آنکه در خفا، با تمام قوا به گسترش آشوب و اغتشاش دامن می‌زد و با سلطان عثمانی برای اشغال آذربایجان و سرکوبی مشروطه‌خواهان و انجمن تبریز تبانی می‌نمود. درباره این سوگند شاهانه مارلینگ سفیر انگلیس در تهران گفته ناصرالملک نخست‌وزیر وقت را در ملاقاتش با او چنین گزارش می‌کند:

"این مراسم از طرف شاه فقط یک نمایش خالی از حقیقت و ساختگی بود. دولت مدارک قطعی در دست دارد که شاه با عملیات شرارت‌آمیزی بیشتر از هر وقت به دسیسه‌بازی مشغول می‌باشد. اعلیحضرت سعی کرده بود که روز نوزدهم ماه گذشته اغتشاشاتی در یک زمان در تبریز و اصفهان پدید آورد... وی همچنین رؤسای ترکمن را تشویق می‌کند تا به راهزنی و تاراجگری خود ادامه دهند. در تهران او سعی دارد نیروی مسلحی متشکل از نگهبانان آذربایجانی خودش و نگهبانان پدرش که زیر فرمان امیر بهادر جنگ هستند، تشکیل دهد و ممکنست بتواند نیروئی از هزار و هفتصد تن به وجود آورد که عملاً پایتخت را تحت سلطه و اختیار خود در آورد. نخست‌وزیر ادامه داد: چنین پیداست که شاه تصمیم دارد اغتشاشات جدی ایجاد نموده و در چنین اوضاع آشفته‌ای مجلس را مستقیماً مورد حمله قرار دهد، دولت هم نیروئی در اختیار ندارد. ناصرالملک معتقد شده بود که ما در آستانه یک کودتائی قرار داریم..."^(۲)

^۱ روزشمار تاریخ ایران، باقرعاقلی، جلد اول، صفحه ۴۱

^۲ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحات ۴۹۸ و ۴۹۹

در چنین شرایطی، روس و انگلیس که بر سر نفوذ در کشور ما و سایر نقاط آسیای مرکزی اختلافات پرمنازهای داشتند، به منظور کنار گذاشتن اختلافات خود در این منطقه و آماده شدن برای جنگ جهانی اول در تقسیم مناطق نفوذ خود در ایران و آسیای مرکزی به توافق رسیدند. بر اساس این توافق دو دولت مذکور کشور ما را به سه منطقه تقسیم کردند: شمال منطقه نفوذ روس‌ها، جنوب منطقه نفوذ انگلیسی‌ها، مرکز منطقه بی‌طرف، و بر همین اساس قراردادی بین روس انگلیس منعقد شد که به قرارداد ۱۹۰۷ معروف است.

در مقدمه آن قرارداد سالوسانه نوشته شده بود: "نظر به اینکه دولتین انگلیس و روس متفقاً متعهدند که آنتگریت (تمامیت) و استقلال ایران را مراعات نمایند و محض آنکه صمیمانه مایل به حفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح‌آمیز آن می‌باشند..." از اینرو به میل و اراده خویش این کشور را بین خود تقسیم کردند. [البته به زبان دیپلماسی]

"هنگام ارائه این قرارداد به مجلس برخی از نمایندگان سخنانی راندند. ولی راستی را بیشتر نمایندگان از اندازه زیان آن آگاه نمی‌بودند از اینرو شور و گرمی که می‌بایست دیده نشد. با این حال چنین پاسخ داده شد: "این پیمان تنها به خود دولت‌های انگلیس و روس روانست، ما در کار خود آزادیم..." و بدینسان گردن نگذاشتن خود را به آن پیمان آشکار گردانیدند.

سفارت انگلیس ریاکارانه و مودیانه جهت حفظ محبوبیت نسبی خود در میان مردم پس از دادن قرارداد به مجلس به وزارت خارجه ایران چنین نوشت: "این پیمان زبانی به آزادی و استقلال کشور ایران نخواهد داشت و دولت روس مادامی که به مصالح آنها خلل وارد نیامده از هرگونه مداخله در کارهای ایران خودداری خواهد نمود. این نامه در روزنامه حبل‌المتین به چاپ رسید.^(۱)

اما "از همان لحظه‌ای که قرارداد ۱۹۰۷ به امضا رسید (که متن آن تنها مناطق نفوذ اقتصادی طرفین را مشخص می‌کرد)، روس‌ها تفسیر دیگری از مفاد آن کردند و شهرهای واقع در منطقه نفوذ اقتصادی خود را عملاً در حکم قسمتی از قلمرو ارضی روسیه شمردند که می‌بایست در فرصتی نه چندان دور ضمیمه مستملکات آسیائی تزار گردد. فرمانداران میهن‌پرست ایرانی از اغلب این شهرها اخراج و آزادی‌خواهان محلی که با افتادن کشورشان به دست یک قدرت منفور اجنبی مخالف بودند سر چوبه‌های دار فرستاده شدند. حکام و کارگزارانی که حاضر بودند

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، چاپ ششم، صفحه ۴۶۱ به اختصار

اوامر روسیه را بی چون و چرا اجرا کنند در رأس کارها قرار گرفتند و امکان مخالفت و اعتراض را از آزادی خواهان سلب کردند.^(۱)

این قرارداد توسط وزیر مختار انگلیس تسلیم مجلس شد و مجلس آن را رد نمود و وزارت خارجه ایران به وزیر مختار چنین پاسخ داد: "ایران استقلال تام دارد و اجازه مداخله در امور داخلی خود را به هیچ کشور نخواهد داد."

اما این قرار داد، پروبال محمدعلی شاه را در مبارزه با مشروطه خواهان بازتر کرد.

"محمدعلی شاه برای از میان بردن مشروطیت به تمام

کودتای اول محمدعلی شاه
یا واقعه میدان توپخانه

وسایل ممکنه و تشبّات متوسل می شد و آنی در خرابی آن اساس غفلت و کوتاهی نمی کرد و در همان

روزهایی که اظهار مشروطه خواهی می کرد و قسم یاد می نمود، شب ها در حضور خودش جمعی از سران مستبدین و مخالفین را جمع می کرد و به هر دسته دستوراتی می داد و پول کافی برای اجرای دستوراتی که داده بود، در اختیار آنها می گذارد.

به حکام و مأمورینی که در ولایت داشت دستور می داد که آتش ناامنی و اغتشاش را روشن تر کنند و به هیأت دولت دستور می داد در مقابل مجلس سرسختی کنند و به مستخدمین موجب نمی داد و آنها را بر ضد مشروطیت می شورانید، به ملاهای مستبد پول می داد و آنها را به مخالفت بر می انگخت، با سران اشرار و طبقه پست سروکار داشت و به آنها پول می داد و به عربده کشی و خرابکاری و اذیت و آزار مشروطه طلبان وادار می کرد.^(۲)

"حتی برای لکه دار کردن مشروطیت و آزادی و ایجاد بدبینی در عامه مردم "به دستور رئیس نظمیّه فتح الله خان سعیدالسلطنه - که از نزدیکان شاه بود - به دسته ای از زنان فاحشه رشوت دادند که در ماه رمضان یک روز با صورتهای گشوده بی حجاب در بازار تهران وارد شوند و بگویند آزادی است و ما باید بی حجاب باشیم."^(۳)

^۱ سیمای احمدشاه قاجار ۱، محمدجواد شیخ الاسلامی، صفحه ۶۵

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۵۶۳

^۳ حیات یحیی ۲، یحیی دولت آبادی، صفحه ۱۶۰

"در مجلس بحث پیرامون توطئه‌ای بود که علیه مجلس در حال تکوین بود ... ناصرالملک رئیس‌الوزراء در گفتگوی رسمی خود با نماینده انگلیس در اوایل شوال این مسأله را پیش کشید که "ما در معرض کودتا قرار گرفته‌ایم". برداشت کلی او از اوضاع سیاسی به تقریر خودش این بود: شاه در پی آن است که مجلس را مورد حمله نظامی قرار دهد؛ در چنین حادثه‌ای قزاق‌خانه بی‌طرف نخواهد ماند، بلکه فرمانده روسی آن بدون تردید از امر شاه فرمانبرداری خواهد کرد. دولت برای مقابله با نقشه کودتا قوای مجهزی در اختیار ندارد؛ اقدام به وسیله "قشون داوطلب" هم بسیار خطرناک است."^(۱)

سفیر انگلیس در ایران اسپرینگ رایس که ناظر بر اوضاع بود و نمی‌خواست با حرکتی تند و نسنجیده از طرف شاه جنبش انقلابی توده مردم اوج بگیرد، در ملاقات حضوری با شاه ضمن توضیحاتی صریح، او را متوجه وخامت اوضاع می‌کند و در گزارش خود می‌نویسد: "برخی گفته بودند که دول خارجی آن قدر به حفظ فرمانروائی شاه علاقمند می‌باشند که اگر موقعیت ایشان جداً به خطر افتد برای نجات مقام سلطنت مداخله خواهند کرد. بدین مناسبت ایشان را خیلی بطور جدی برحذر داشتیم که اگر محرک و موجب یک زد و خوردی بشوند، ابداً به کمک خارجی اعتماد نداشته و روی آن حساب نکنند. گفتم دول انگلستان و روسیه هر دو تصمیم دارند از مداخله خودداری کنند، مگر اینکه لازم گردد از منافع خود و اتباع خود دفاع کنند. اگر مملکت در هم شکسته شود و اقتدارات و زمامداری مرکزی نابود گردد و منافع بیگانگان به خطر افتد، در آن موقع شکی نیست که مداخله خواهند کرد. لیکن آنوقت دیگر دیر شده است و حتی اگر مداخله خارجی بموقع هم صورت گیرد، این مداخله برای زمامداری ایشان مهلک خواهد بود. نتیجتاً از آنجایی که خود ایشان نمی‌توانند با جنبش اصلاح‌طلبی مبارزه کنند و هم نمی‌توانند روی کمک خارجی اعتماد و حساب کنند و تنها راهی که باقی می‌ماند، موافقت دوستانه برای قبول یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر و کمک به اجرای اصلاحات و نشان دادن صبر و شکیبائی تا اینکه سپاسگزاری مردم و عشق و علاقه آنها نسبت به مقام سلطنت، قدرتی را به همان عظمت بلکه بزرگتر از اسلاف خود به ایشان بازگرداند ... به اعلیحضرت یادآور شدم که ایشان سوگند یاد کرده‌اند که قانون اساسی را رعایت نموده مجلس را تا دو سال منحل نکنند. آنهایی که به ایشان پیشنهاد می‌کنند که به سوگند خود پشت پا بزنند، باید بدانند که شاه را در معرض خطر بزرگ یک تکفیر مذهبی به عنوان "ناقض قول و منکر خدا" قرار می‌دهند. آیا مقامات مذهبی

ساکن کربلا در برابر این عمل چه خواهند گفت؟ تنها شایعه یک چنین قصدی صدمه‌ای بزرگ به ایشان وارد خواهد آورد.^(۱)

اما شاه از سویی به پشتگرمی روسیه و با تکیه به بریگاد قزاق فعالانه در تدارک کودتا بود. در این مورد مارلینگ کاردار سفارت انگلیس در ایران به ادوارد گری می‌نویسد: "نخست وزیر دیشب به من اطلاع داد، مدارک انکارناپذیری وجود دارد که شاه می‌کوشد در تهران اغتشاشاتی به وجود آورد ... شاپشال [معلم روسی محمدعلی شاه]، که دائماً نزد شاه می‌باشد، تحریک کننده اصلی این وقایع است. بدگمانی قریب به یقین نخست‌وزیر اینست که شاه از منابع روسی پول دریافت می‌کند و به من اطمینان می‌دهد اگر مردم تهران از این موضوع با خبر گردند جان شاه در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت ..."^(۲)

از سوی دیگر با ریا و تزویر کوشش می‌کرد که خود را مدافع مشروطه و همراه مجلس شورای ملی نشان دهد. چنانکه مستر چرچیل دبیر سفارت انگلیس در گزارش جریان جلسات مجلس از ۹ نوامبر تا ۲ دسامبر می‌نویسد: جالب‌ترین واقعه‌ای که طی ماه گذشته اتفاق افتاد، دیدار رسمی شاه در روز ۱۲ نوامبر از مجلس بود ... رئیس مجلس قرآنی همراه با سوگندنامه‌ای که در ماده ۳۹ متمم قانون اساسی مصوب ۸ اکتبر ۱۹۰۷ پیش‌بینی شده است، جلوی شاه قرارداد و اعلیحضرت چنین وانمود کرد که سوگند یاد نموده است^(۳) ... این تظاهر به آشتی شاه و مجلس موجب فرونشاندن موقت تشنجاتی که قبلاً وجود داشت، گردید. لیکن بزودی فعالیت تازه عمال شاه و متعاقب آن عصبانیت و برآشفته‌گی مردم را به دنبال آورد.^(۴)

مارلینگ در گزارش مورخ ۵ دسامبر ۱۹۰۷ خود می‌نویسد: "در ملاقاتی که روز ۲۵ ماه گذشته با ناصرالملک نمودم آن عالی‌جناب تصویر بسیار وخیم و اضطراب‌انگیزی از اوضاع سیاسی برایم ترسیم کرد. ناصرالملک معتقد شده بود که ما درآستانه یک کودتائی قرار داریم. شاه تصمیم

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحات ۳۶۶ - ۳۶۷ - از گزارش اسپرینگ رایس به ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس - ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۷، (مستخرجه از روی اسناد محرمانه وزات امور خارجه انگلستان)

^۲ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحات ۴۷۰ و ۴۷۱

^۳ انقلاب ایران، پرفسور ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، چاپ دوم ۱۳۳۸، ۱۶۴ - "در ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷ شاه با هیئت دولت به مجلس آمد و برای چهارمین بار سوگند وفاداری باشکوهی نسبت به مشروطیت یاد کرد، و در همین لحظه در تدارک وسایل تازه‌ای به منظور برانداختن آن بود."

^۴ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحات ۴۹۳ و ۴۹۴

دارد مجلس را مستقیماً مورد حمله قرار دهد، دولت هم نیروئی در اختیار ندارد ... در مورد نیروهای داوطلب هم که انجمن‌های محلی تشکیل آن را به دولت توصیه کرده‌اند، عالی‌جناب عقیده‌مند بودند یک چنین آزمایشی بی‌شک خطرناک خواهد بود و دولت با موافقت مجلس این پیشنهاد را مردود شناخته است.^(۱)

سرانجام شاه در روز ۲۳ آذرماه ۱۲۸۶ ه.ش / ۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ / ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ دست به کودتا زد. ابتدا گروهی از اوباشان و روحانی‌نمایان را برای حمله به مجلس در میدان توپخانه گرد آورد. "صبح نهم ذی‌قعدة پیش از طلوع آفتاب دسته‌های بیشمار، مسلح و غیرمسلح، از گوشه و کنار شهر و محلات و از خارج شهر [و جمعی از فواحش]، پیاده و سواره، و با درشکه و کالسکه طبل‌زنان و عربده‌کشان به طرف میدان پوپخانه که مرکز پایتخت بود، روانه شدند و چندین چادر و پوش‌های شاهی به توسط فراش‌های شاهی در صحن میدان برپا کردند، آبدارخانه و قهوه‌خانه و آشپزخانه مفصل به کار انداختند و در اندک زمانی خیابانهای اطراف را تصرف و اشغال کردند."^(۲) گروهی از آنان نیز به سوی بهارستان رهسپار شده چند تیر به سوی مجلس و مسجد سپهسالار شلیک کردند و چون از مجلس و مسجد سپهسالار با شلیک متقابل به آنها پاسخ داده شد، به سوی میدان توپخانه روان شدند.

به نوشته مستشارالدوله صادق (صادق صادق) نماینده آذربایجان: "اولاً دور میدان را قزاق احاطه نموده، چندین عراده توپ در نقاط مختلف حاضر به تیراندازی، و دستجات مشهدی‌ها [مشتی‌ها]، قاطرچی‌ها، اوباش، سواره و پیاده که تحت ریاست شیخ محمود از ورامین آورده بودند. خلاصه انواع دستجات رجّاله که با قمه و چماق و رولور عرق‌هائی را که در چند نقطه میدان توی دوستکانی‌ها^(۳) حاضر کرده بودند خورده به مشروطه و مشروطه‌خواه فحش می‌دادند و همه مجلسیان را بهائی می‌نامیده که واجب‌التقل مهدورالدم هستند."

"همه این بساط تحت ریاست عالیّه شیخ فضل‌الله مجتهد با معاونت آقا سیدعلی نیری پدر سید ضیاءالدین و برادرش سید محمدطالب حق و سادات شیرازی و طلاب و غیره بودند."^(۴) وی که در آن لحظات در مجلس شورایملی بوده می‌گوید: "آن اوقات بیست نفر قزاق تحت

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحات ۴۹۸ و ۴۹۹

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت در ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۵۶۳ و ۵۶۴

^۳ دوستکانی = پیاله شراب که دوستان هنگام باده‌گساری رد و بدل کنند.

^۴ یادداشت‌های تاریخی (خاطرات مستشارالدوله صادق)، به کوشش ایرج افشار، صفحه ۴۱

فرمان حسین آقا (سرلشکر خزاعی) بابت قراول در مجلس بود. رفتم سفارش کنم که اگر از خارج حمله کردند در مدافعه مجلس سعی کنند. دیدم هیچیک از قزاق‌ها تفنگ ندارند. سبب پرسیدم. حسین آقا محرمانه گفت دیروز از طرف ریاست بریقاد قزاق آمدند تفنگ‌ها را گرفته بردند. فعلاً اسلحه قزاق عبارت است از قمه ..."^(۱)

از علما "شیخ فضل‌الله نوری، آقا سیدعلی یزدی، نقیب‌السادات شیرازی، حاجی میرزا ابوطالب زنجان، ملا محمد آملی، [ملا محمدعلی رستم‌آبادی] و عده‌ای از طلاب و ملاها و سادات مستبد به میدان توپخانه رفته و در چادر مخصوصی که برای آنها برپا کرده بودند، جای گرفتند. در وسط میدان منبری گذاردند و هر یک از سران مستبدین به نوبت به منبر رفته و آن جماعت انبوه را به مخالفت با مشروطیت و برانداختن ریشه آزادی‌خواهان تشویق می‌کردند. سید اکبر شاه با فریاد می‌گفت: ای مسلمانان زنا بکنید، دزدی بکنید، آدم بکشید، اما نزدیک این مجلس نروید. سید علی آقا یزدی سوار توپ شده و با فریاد و فغان جماعت را به ریختن خون مشروطه‌طلبان تحریک می‌کرد. و ارازل و اوباشی که در آنجا جمع شده بودند قرآبه‌های^(۲) عرق و شراب در گوشه و کنار گذارده، هر چند دقیقه جامی سر می‌کشیدند و با عربده‌جویی فریاد می‌زدند:

ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم

یکی از صاحب‌منصبان روسی شیشکف نام، در خاطرات خود می‌نویسد که من آن شب در میان آن جماعت بودم، منظره‌ای دیدم که در دنیا سابقه نداشته است. بیش از ده هزار نفر که اکثر آنها مست بودند و عربده می‌کشیدند جامهای شراب و عرق را پر کرده به سلامتی سبیل مردانه محمدعلی شاه سر می‌کشیدند و به مشروطه‌طلبان فحش می‌دادند و علما و حجج الاسلام که در چادر نشسته بودند، این منظره مست بازار و این بساط را به نام حفظ شریعت برپا کرده بودند، می‌دیدند و نفس نمی‌کشیدند."^(۳)

^۱ همان، صفحه ۴۲

^۲ قرآبه = شیشه شراب.

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت در ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۵۶۳ تا ۵۶۸ به اختصار

و "مرحوم فرصت‌الدوله نیز چنین روایت می‌کند: به رأی‌العین دیدم سه قَرّابه در گوشه‌ای گذارده بودند. حاجی شیخ فضل‌الله وارد شد، در میان ازدحام چشمش به قَرّابه‌ها افتاد، متوحش شده دو مرتبه گفت: اینها چه چیز است؟ اینها چه چیز است؟

گفتند آقا در اینها دوغ است، چون دهان ما بوسطه فریاد خشک می‌شود، گاهی لبی از دوغ تر می‌کنیم. شیخ گفت: مبدا خدا نکرده خلاف شرعی بنمائید. عرض کردند: خیر آقا!^(۱) همین اشرار و اوباش در کوچه‌ها و خیابان‌ها آزادانه به لخت کردن عابریں و غارت مغازه‌ها و حتی کشتن مردم دست می‌زدند.

"مجلس نخست بر آن شد پیامی به محمدعلی‌شاه بفرستد، مگر او را از ستیزگی باز دارد. بدین منظور عضدالملک و علاءالدین [و معین‌الدوله] دعوت شدند. عضدالملک نیامد. علاءالدین [و معین‌الدوله] را شاه به دربار فراخواند، خشم آلود و مصروع‌وار با عصای خود چند ضربه به سر و روی او کوفت، و دشنام ناهنجار داد و به جرم همکاری با مجلس همانجا توقیف شد. رفتار شاه نسبت به برادر رئیس مجلس هیجانی میان نمایندگان برانگیخت، هیجانی آمیخته به هراس. مجلس در جلسه عصر تصمیم گرفت هیأتی را روانه دربار کند و تا بازگشت آن جلسه مجلس برقرار باشد. هنوز هیأت منتخب به دربار نرفته، خبر توقیف وزیران به مجلس رسید. ناصرالملک، رئیس‌الوزراء با اخطار رسمی سفیر انگلیس آزاد شد و تحت حمایت آن سفارت به اروپا رفت. برادران رئیس مجلس علاءالدوله و معین‌الدوله به گیلان تبعید شدند، و شاه هیأت مجلسیان را نپذیرفت. شاه با آرایش نظامی در میدان توپخانه و توقیف وزیران دست به کودتا برد. قرار بود که به دنبال بازداشت هیأت دولت، شب هنگام احتشام‌السلطنه رئیس مجلس را هم دستگیر کنند. بعلاوه نیروی قزاق ساختمان مجلس را به اشغال خویش در آورد. دستخط شاه دایر بر اشغال مجلس به عنوان لیاخوف فرمانده تپ قزاق نیز صادر شده بود."^(۲)

همینکه شاه از پذیرش هیأت مجلسیان خودداری کرد، مسلم شد که شاه سرپیکار دارد. از این لحظه مقابله مجلس با شاه آغاز گردید. "شاه نیز که اینک موقعیت خود را به قدر کافی استوار تصور می‌کرد، در صدد برآمد ضربه مستقیمی بر مجلس وارد آورد. نامه‌ای خشن و تند به عنوان مجلس فرستاد که محتوی نکات زیرین بود:

۱. مجلس با دخالت‌های خود در امور قوه مجریه از حدود صلاحیت خود خارج می‌گردد.

^۱ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر رضوانی، صفحه ۱۵۷

^۲ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۲۱۷ تا ۲۲۵ به اختصار

۲. انجمن‌ها مایهٔ اغتشاش و هرج و مرج هستند و باید منحل شوند.

۳. هشت تن از نمایندگان که در ایجاد هرج و مرج دست دارند باید به مأمورین شاه تسلیم گردند تا به کار آنها رسیدگی شود.

برخی از مجلسیان مرعوب شده به تکاپو افتاده چنین استدلال می‌کردند: "حسب الامر خوب است اطاعت شود تا فتنه بخوابد." ولی در میان مردم تماشاچی و نمایندگان انجمن‌ها ولوله افتاد. بار دیگر آنها بودند که فریاد اعتراض بلند کردند. مجلس نیز که خود را در برابر فشار افکار عمومی دید هر سه خواست شاه را رد کرد و پاسخ داد: مادام که مقامات دولتی در نگهداری مشروطیت و آرامش ناتوانی نشان دهند، مجلس از نظارت بر اوضاع ناگزیر است. در مورد انجمن‌ها نیز گفت که آنها طبق قانون آزادند.

این پاسخ بر شاه گران افتاد و با سرعت به کار تدارک پرداخت و به دستور او نخستین تعرض آشکار گروه‌های اوباش و اراذل به مجلس آغاز شد. مجلس که به کوچکترین آمادگی برنخاسته بود، سخت به هراس افتاد. در آن لحظات حساس آنچه که خطر را از مجلس دور کرد وجود سه تن از همان مردم عامی بود... آنها با پول خود اسلحه و فشنگ خریده به ابتکار خویش خود را به مجلس رسانیده به نگهداری پرداخته بودند. مهاجمین هنوز اسلحه نداشتند. شلیک پیاپی چند تیر هوایی آنها را هراسان کرد و به تصور اینکه نیروی بزرگی از مجلس دفاع می‌کند روی به گریز نهادند... بدون تردید اگر همان شب محمدعلی میرزا نیروی مسلحی به سروقت مجلس می‌فرستاد و کار مجلس همان شب ساخته شده بود. اما چون داستان‌هایی که از قوای مدافع مجلس به گوش او رسیده بود او را مردد ساخت، در صدد برآمد که قبلاً نیروی کافی تدارک ببیند و سپس به کار بپردازد. محمدعلی شاه فرصت طلایی را از دست داد.

فردای آن روز مردم به مجلس روی آوردند، بسیاری از آنها اسلحه و ساز و برگ با خود داشتند. کسروی جریان را چنین ترسیم می‌کند: پایداری دو روزهٔ مجلس به مردم دل داده به آنجا می‌کشانید. امروز شمارهٔ تفنگ‌ها نیز بیشتر گردیده به صدها رسید و از صدها به هزارها انجامید، چنانکه هنگام شام دو هزار و هفتصد تفنگ می‌داشتند. امروز کارکنان تلگراف‌خانه، و همچنین کارکنان واگن شهری و راه آهن عبدالعظیم، دست از کار برداشته به نام همدردی به

مجلس آمدند. ولی احتشام‌السلطنه آنان را باز گردانید که به کارهای خود پردازید. از هر باره شکوه و نیروی آزادی‌خواهان رو به فزونی بود ...^(۱)

و ادوارد براون بسیج نیروهای داوطلب مردمی را چنین تعریف می‌کند: "درون و بیرون این دو ساختمان [مجلس و مسجد سپهسالار] از شگفت‌آورترین توده‌ای که دیده‌روزگار کهن، در برابر نیروی ستم‌اهریمن تیره‌گون تاکنون ندیده پر بود. اروپا رفتگان با یقه سفید آهاردار - آخوندان با عمامه سفید - سیدان با عمامه سبز و سیاه ... - کلاه‌نمدیان، دهقانان و کارگران - عباپوشان بازاری، همه در هم آمیخته، در دلشان آتشی مقدس فروزان است و در جنگی به سود آزادی به میدان فداکاری گام نهاده‌اند.

بازارها بسته و مردم دسته دسته در پیرامون بهارستان گرد آمده تفنگ‌ها را به دوش افکنده و بزودی بر بامهای بهارستان و مسجد سپهسالار برآمدند. انجمنیان مجلس را به نشستن ناگزیر کردند و به پاسبانی آنان برخاستند ... تدابیر دفاعیه بخوبی تنظیم گردید - میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر صوراسرافیل، سیدمحمد شیرازی مدیر مساوات، و دیگر ارباب قلم در صف مقدم ایستاده، اندام مردانه بر افراشتند. چهار کمیته به انتظام امور مأموریت یافت: کمیته نظارت (اداره ریاست) ۲ - کمیته جنگ (به نام اداره نظام) ۳ - کمیته کارپردازی (اداره آذوقه و مصارف) - کمیته انتشارات (اداره مطبوعات).^(۲)

در همه شهرها مشروطه‌خواهان به جوش و خروش برخاستند، تلگراف‌ها از شهرها پیاپی می‌رسید. اما "در تبریز مرکز استوارترین و انقلابی‌ترین انجمن‌ها که بر نیروی مسلح مجاهدین متکی بود و "مرکزگیبی" آنرا همچنان راه می‌برد هیجان شدت بیشتری داشت. انجمن با الهام گرفتن از "مرکز غیبی" به کاری بس اساسی و انقلابی برخاست و اعلام داشت که محمدعلی میرزا سوگند وفاداری خویشان را نسبت به اصول مشروطیت نقض کرده و دیگر صلاحیت سلطنت ندارد. تلگراف زیر از طرف انجمن به همه شهرستان‌ها مخابره شد: "از تبریز به همه شهرستان‌ها، شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم. و حالا نقض عهد. ملت آذربایجان او را به جهت این خیانت از سلطنت خلع و به قناسل (کنسولگری‌ها) و به نجف اطلاع. شما هم او را خلع و به سفارتخانه‌ها اطلاع دهید."^(۳)

^۱ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸

^۲ انقلاب ایران، پرفسور ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، چاپ دوم ۱۳۳۸، صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷

^۳ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸

انجمن تبریز به حساس‌ترین و پذیرفتنی‌ترین نکته، جهت خلع محمدعلی شاه دست گذاشته بود (اصل ۳۹ متمم قانون اساسی): نکته‌ای که حتی کاردار سفارت انگلستان شاه را از آن برحذر داشته بود.

این تلگراف در همه شهرستان‌های عمده حسن قبول یافت و از هر سو تلگرافاً مورد تأیید قرار گرفت. "روز سوم جواب تلگرافات از ولایات می‌رسد و انقلاب فوق‌العاده در سرتاسر مملکت حاصل شده تعطیل عمومی می‌گردد و از آذربایجان و گیلان و کرمان و اصفهان و جاهای دیگر تلگراف می‌کنند که ما محمدعلی میرزا را به پادشاهی نمی‌شناسیم. این خبرها که به شاه می‌رسد مضطرب شده اوضاع دربار درهم و برهم می‌شود. در این حال میرزا مهدی خان وزیر همایون به مجلس آمده با هیئت رئیسه جواب و سؤال می‌کند که شاه دستخط مراجعت نصرالملک و علاءالدوله و معین‌الدوله را بدهد و اسباب اصلاح فراهم شود. وقت شام دستخطی از شاه می‌آورند به هیئت رئیسه مجلس ارائه می‌دهند که الساعه باید مجلس جمعیت را متفرق کند تا ما هم جمعیت میدان را متفرق سازیم و اگر نکنند برای حفظ مملکت ناچار به قوه جبری متفرق خواهم ساخت. احتشام‌السلطنه از این دستخط وحشت کرده اصرار می‌نماید که امشب باید جمعیت از فضای بهارستان بیرون بروند که کار به جنگ نکشد. در این وقت که سه ساعت از شب رفته است چند هزار نفر در فضای بهارستان و نگارستان و اطراف هستند، غیر از انجمن‌ها که در مدرسه ناصری می‌باشند و غیر از مجاهدین که در سنگرها مشغول حفاظتند. ناطقین ایستاده مردم را ترغیب می‌کنند که امشب بروید و صبح بیایید.

احتشام‌السلطنه برای مردم نطق کرده اصرار می‌نماید که متفرق شوند و به هر وسیله هست مردم را راضی می‌نماید که بروند و آن شب کسی در عمارت مجلس نماند. رئیس مجلس وانمود می‌کند که هر کسی امشب در مجلس بماند کشته می‌شود، در صورتی که قضایای بعد ثابت می‌نماید این طور نیست، و بزرگترین قوت در همین شب به دست ملیون است. به واسطه اخبار ولایات امشب هرکار بخواهند بکنند می‌توانند. امشب می‌توانند از زیر بار حکومت قجر بیرون بیایند، امشب می‌توانند زمام امر مملکت را به دست لایق‌ترین و صالح‌ترین افراد ملت بسپارند. محمدعلی شاه هم آخرین درجه ناامیدی را دارد و این تهدید مانند تهدیدی است که از گربه مغلوب ظاهر می‌گردد."^(۱)

^۱ حیات یحیی ۲، یحیی دولت‌آبادی، صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵

"جنیش و جوشش شهرستان‌ها منحصر به صدور تلگراف نبود. گروههای مسلح به مجلس تلگرافاً اطلاع دادند که برای پشتیبانی عازم تهران هستند. از قزوین که از سایر شهرستان‌های عمده بر تهران نزدیکتر بود، میرزا حسن رئیس‌المجاهدین با یکصد تفنگدار به سوی تهران روانه شدند."^(۱)

به گفته کسروی: "این کار [اقدام انجمن تبریز] نتیجه بسیار نیک و زودی داد، زیرا از همه شهرستان‌ها این خواهش را پذیرفتند، و از همه آنها تلگراف بیزاری از پادشاهی محمدعلی میرزا به خود او و به دارالشوری فرستاده گردید. از دارالشوری درخواست می‌شد که جانشین او را برگزیند."

"این تلگراف‌ها در محمدعلی میرزا سخت هنایید [اثر کرد] بویژه تلگرافهای بیزاری از شاهی او، که سخت بیمناکش گردانید. نتیجه این تلگراف‌ها بود که کابینه را برپا و وزیران را به گفتگو با مجلس و به میانجیگری برانگیخت، و چون انجمن تبریز پافشاری نشان می‌داد و تلگراف‌هایی هم می‌رسید، محمدعلی میرزا از در زبونی آمده دست به دامن نمایندگان روس و انگلیس زده آنان را نیز به میانجیگری وا داشت."

"انجمن تبریز به آن بس نکرده یک مشت دیگری به گردن خود کامگی نواخت، و آن اینکه به همه سردستانان آذربایجانی که با سرباز و سواره زیر دست خود در تهران [بودند]، و دلگرمی محمدعلی میرزا و امیر بهادر به آنان می‌بود، تلگراف فرستاده آگاهی داد که اگر دست به دارالشوری باز کنند، خانه‌های آنان در آذربایجان ویرانه، و زنان و فرزندان‌شان را دستگیر خواهند گردانید."

این تلگراف نیز بجا افتاد، و در نتیجه این بود که ملایان و اوباشان از باز ماندن در میان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانند و به دربار پناهند. لیکن محمدعلی میرزا چون می‌ترسید به نگهداری آنان در دربار نیارست [جرأت نکرد] و دوباره به میدان بازگشتند. "و چون شاه در تدارک عقب‌نشینی و آشتی با مجلس بود، به دستور محمدعلی‌شاه گروهی که در میان توپخانه بلوا برپا کرده بودند، "دوباره چادرها را برچیدند، و آنان که کارشان به رسوایی کشیده روی رفتن به خانه‌های خود نمی‌داشتند، در نزدیکی توپخانه در ارک چند خانه‌ای به اجاره گرفتند و به آنجا رفتند."^(۲)

^۱ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۱۴۸

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۵۱۶ تا ۵۱۸ و ۵۲۱

در مورد اوضاع و احوال شاه و اطرافیان‌ش "هارتویگ وزیر مختار روس چنین می‌گوید: برای شاه و اطرافیان‌ش "درگیری با نیروی مسلح مخالف خطر بسیار جدی به همراه داشت." این، توهم نبود. خطر واقعی بود. نه فقط مجلس آماده دفاع نظامی گردیده بود، سه گزارش تأیید می‌کند که کاخ سلطنتی هر آن ممکن بود مورد حمله مسلحانه قرار گیرد. خبرنگار نظامی روسی می‌نویسد: در حادثه دسامبر که مجلس به بسیج نظامی پرداخت و "خطر مستقیماً متوجه شاه بود ... افراد مسلح مثل گربه از پشت بام‌ها به طرف قصر سلطنتی می‌رفتند که ناگهان حمله نمایند." گزارش شهودی نیز مؤید آن خبر است. یکی از نمایندگان که در دومین هیأت برگزیده مجلس برای مذاکره به دربار رفت (۱۳ ذیقعه) - در بازگشت افراد مسلحی را دیده بود که جسورانه خودشان را به پشت دیوار محوطه قصر گلستان رسانده بودند. و هر لحظه امکان داشت که "حین ضرورت [افراد] مسلح و غیرمسلح به قصر سلطنتی بریزند." وزیر مختار روس و کاردار انگلیس هم که در بررسی اوضاع به تبادل رأی نشستند، هر دو احتمال حمله مردم به کاخ سلطنتی را جدی شمردند. اینک محمدعلی‌شاه از در تسلیم در آمد.^(۱)

بدین‌سان نیروی داوطلب مردمی و انجمن‌ها که مجلس و دولت استفاده از آنها را در مقابله با کودتا "آزمایشی بی‌شک خطرناک" می‌شمردند، پیروز شدند و انقلاب را نجات دادند. در این باره ادوارد براون می‌نویسد: "انجمن‌ها وسیله پیروزی بودند. آنها مردم را با هم گردآورده در امر عمومی همدستان‌شان ساختند و نیروئی چنان پدیده تشکیل دادند که در روز آزمایش، دشمن با شگفتی دریافت که فرونت [جبهه] متحدی در جلو خود دارد."^(۲)

سیاست روس و انگلیس در برابر کودتا

کودتا شکست خورد و محمدعلی‌شاه در خطر سقوط قرار گرفت. حال ببینیم سیاست روس و انگلیس در برابر این وقایع چه بود و برای مقابله با آن به چه اقدامی می‌انديشيدند؟ در آغاز کودتا که پیروزی شاه تقریباً امر قطعی به نظر می‌رسید و مارلینگ در گزارش ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ / دهم ذیقعه ۱۳۲۵ ه.ق - یکروز بعد از کودتا - به آن اشاره کرده می‌گوید: "در حال حاضر کودتای شاه به ظاهر با موفقیت روبرو شده و این موفقیت کاملاً به علت اطمینان او از

^۱ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱

^۲ انقلاب ایران، ادوارد براون، صفحه ۱۷۰

حمایت روسیه است.^(۱) و سخنگوی سفارت روس موفقیت شاه را در "برقراری انتظامات" به او تبریک می‌گفت و وزیر مختار روس هارتویگ می‌گفت: "مجلس در حال از دست دادن جرئت خود می‌باشد و سرانجام خواست‌های شاه را قبول می‌نماید."^(۲)

سیاست انگلیس به گفته ادوارد گری "بی‌طرفی محض" و سیاست روسیه به گفته ایزولسکی، وزیر خارجه روس "عدم مداخله کامل" بود. معنا و مفهوم این "بی‌طرفی" و "عدم مداخله" را دکتر فریدون آدمیت به درستی شرح می‌دهد: "بی‌طرفی" و "عدم مداخله" در عرف کلی بین‌المللی دو اصطلاح مترادف است. و آنچه با معنی می‌باشد دلالت سیاسی آن است در هر قضیه مشخص. اگر این فرض راست باشد که محمدعلی شاه بدون پشتیبانی روس دست به قوه قهریه نمی‌برد (چنانکه مجموعه اسناد بر آن گواهی می‌دهد)، عنوان عدم مداخله روس به دلالت تضمینی^(۳) مساوی بود با تأیید کودتا. اگر فرض دوم هم درست باشد که انگلیس از هدف شاه و حمایت روس واقف بود (چنانکه گزارش‌های رسمی بر آن صراحت دارد) سیاست او در بی‌طرفی چیزی نبود مگر اعلام سکوت و قبول اقدام شاه به کودتا.^(۴) بدین سان با شکست کودتا، سیاست "بی‌طرفی محض" انگلیس و "عدم مداخله کامل" روس به سیاست "حسن توسط"^(۵) و "اعمال نفوذ صلجویانه" تحول یافت.

اقدام شجاعانه و بموقع انجمن تبریز در خلع محمدعلی شاه از سلطنت به استناد علتی مشروع و قانونی و استقبال وسیع مردم کشور از این اقدام، سفیران روس و انگلیس را، در مقام مجریان سیاست استعماری آن دو دولت، در برابر خطر و یا تهدید بسیار بزرگی قرار داد: عملی شدن این تصمیم و انتقال قدرت دولتی به دست مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان واقعی و انجمن‌های انقلابی.

وضع عمومی کشور پس از شکست کودتا

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۴۸۲

^۲ همان، صفحات ۴۸۷ و ۴۸۹

^۳ دلالت تضمینی = شامل شدن و دربرداشتن جزئیات امر.

^۴ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۴۷

^۵ حسن توسط = میانجیگری

"اوضاع عمومی بیش از پیش تهدیدآمیز شده است. انجمن تبریز موفق شده بود بخشنامه تهدیدآمیز خود را مبنی بر خلع شاه، در سراسر کشور پخش کند و شهرهای بزرگ که فکر حکومت مشروطه در آنها ریشه دوانیده، به وضع اضطراب‌آمیزی در آمده است."

"... تلگرام‌هایی که طی آنها وعده کمک مسلحانه علیه شاه داده شده بود، از شیراز، اصفهان، رشت، قزوین، کرمان و مشهد به تهران رسیده در سایر نواحی نیز نشانه‌های همدردی دیده می‌شود.

در خود تهران علیرغم قرائین غیرقابل انکار در تأیید اینکه شاه ناگزیر به تسلیم است، کما اینکه مقارن غروب تسلیم هم شد، هیجان عامه علیه شاه کاملاً محسوس بود. نسبت به ترکیب کابینه نارضائی عمومی وجود داشت چه دو تا سه تن که صمیمیت آنها نسبت به مشروطیت مشکوک به نظر می‌رسد، جزو آن بودند.

همچنین هیجان و التهاب مردم برای اعدام سران افرادِ اوباشِ شاه، رو به ازدیاد می‌باشد. جمعیت در بهارستان و مسجد سپهسالار فزونی یافته ولی میدان توپخانه خالی شده و کسی در آن سکونت ندارد..."

"مردم بی‌محابا و علناً افراد گارد شخصی شاه را که اهل تبریز هستند تهدید می‌کردند که اگر به شاه وفادار بمانند از همسران و بستگان آنها انتقام خواهند گرفت، وفاداری بریگاد قزاق متزلزل شده بود و موضوع خلع و قتل شاه علناً بین مردم صحبت می‌شد. در دربار هم یأس و نومیدی در منتهای درجه است، شخص شاه ترس جان خود را دارد و هواداران و پیشخدمت‌هایش او را ترک نموده می‌روند. به هر طرف که نگاه می‌شود یکی را می‌شنوید که می‌گوید، اعلیحضرت حتی یک هفته هم باقی نخواهد ماند..."

"شاه برای انجام وعده خود در مورد تنبیه افرادی که روز شانزدهم [دسامبر] به طرف مجلس تیراندازی کرده و در شهر مرتکب شرارت‌های زیادی شده بودند، گامی برنداشته و در مجلس هم حاضر نشده تا به قرآن سوگند یاد کند.

روز جمعه بیست و هفتم، عده‌ای از آخوندها به رهبری شیخ فضل‌الله که علمای اعلم کربلا او را تکفیر کرده‌اند، همراه سیدعلی یزدی که از مبلغین برجسته منظور و هدف شاه بوده‌اند، در مسجد مروی واقع در شرق دربار پناهنده شدند و عده‌ای از اوباش هم که تنبیه آنها یکی از شرایط قرارداد با شاه بود آنها را همراهی کردند. شب شنبه هم چند نفر از ملاها خواستند در سفارت

روس بست نشینند، لیکن به آنها راه داده نشد. روز یکشنبه هم باز عده‌ای خواستند که به سفارت عثمانی راه یابند و عده زیادی از آنها هم تا روز سی یکم در همان حوالی پرسه می‌زدند.^۱

"... سعدالدوله [مشاور و برنامه‌ریز شاه] که سه تا چهار روز گذشته از کاخ سلطنتی بیرون نیامده بود، آنجا را ترک گفت و در سفارت هلند "بست" نشست، این کار بدان می‌ماند که موشی کشتی در حال غرق شدن را ترک می‌کند..."^(۱)

اقدامات سفیران روس و انگلیس برای مقابله با حوادث

با تغییر شرایط، سفیران روس و انگلیس بی‌درنگ به مشاوره پرداختند و برای مقابله با "خطر بزرگی" که گفته شد یک وظیفه بزرگ و مهم در برابر خود قرار دادند: حفظ محمدعلی‌شاه بر سریر سلطنت از راه آشتی دادن شاه و مجلس و ممانعت از عملی شدن تصمیم انجمن تبریز که به خواست اکثریت مردم تبدیل شده بود.

روس‌ها، با وجود نظر نیکلای دوم تزار روس مبنی بر اینکه "نجات ایران و سلطنت شاه فقط بوسیله انحلال فوری مجلس و سرکوبی سایر اجتماعات انقلابی میسر است"^(۲)، مصمم نبودند که سلطنت محمدعلی‌شاه را با مداخله نظامی حفظ کنند. آنها تصور می‌کردند که تأثیر روانی این عقیده در بین مردم که "اگر مشروطه‌خواهان به کاری دست بزنند که جنبه زور و فشار داشته باشد، روس‌ها به جانبداری از شاه دخالت خواهند کرد"، به اضافه وجود بریگاد قزاق با فرماندهان روسی‌اش، جهت توفیق کودتا کافی خواهد بود.

اما مقاومت دو روزه مجلس و قیام مردم برای دفاع از مشروطیت و مجلس را حساب نکرده بودند. به نوشته مارلینگ: "بدیهی است هارتویگ نیروی حرکت مشروطه‌خواهی را سبک گرفته بود، و خیال می‌کرد تأثیر روانی این اعتقاد که روس در حمایت شاه ایستاده، سبب خواهد شد که اعلیحضرت از این نبرد سلامت بیرون آید. همین تصور باطل اوست از اوضاع که بی‌خردانه شاه را به راه بی‌آبرو شدن انداخت."^(۳)

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، از گزارش مارلینگ به ادوارد گری، تهران ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷، صفحات ۵۱۰ - ۵۲۸ به اختصار

^۲ انقلاب مشروطیت ایران، ایوانف، صفحه ۳۳

^۳ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۴۹

مارلینگ می‌گوید: "در حال حاضر موضوع اساسی و مهم حفظ شاه بود. لیکن در اینجا ما کاری نمی‌توانیم انجام دهیم، اگر بخواهیم بوسیله یک عده معدودی افراد وابسته به دو سفارتخانه دربار را حفاظت کنیم، چنین عملی بدتر از حماقت می‌باشد..."^(۱)

سفیران پس از مشاوره، جهت آشتی دادن شاه و مجلس ابتدا به محمدعلی شاه مراجعه کردند تا ضمن تفهیم اوضاع و خطر موجود به وی، از او بخواهند که موقتاً قبای مشروطه‌خواهی به تن کند تا آنها بتوانند مجلسیان را برای ابقاء او در سلطنت قانع کنند. محمدعلی شاه طبق معمول پذیرفت، فقط انحلال انجمن‌ها را خواست. سفیران ضمن کوشش برای حفظ شاه در مقام سلطنت، احتمال اوج گرفتن هیجان عمومی منجر به خلع شاه را نیز پیش‌بینی نمودند و برای چنین حالتی نیز تدابیر اندیشیدند: پناه دادن شاه در یکی از سفارتخانه‌های روس یا انگلیس و خارج کردن او از ایران.

ادوارد گری ضمن اعلام موافقت با پناهنده شدن شاه در سفارت بریتانیا - در صورت لزوم - می‌گوید: "... باید به شاه کاملاً فهمانیده شود که چنین پناهندگی با شرایط متساوی با ایرانیانی که در خطر مشابه قرار داشته و درخواست پناهندگی می‌کنند به ایشان داده خواهد شد چه این نکته مهم است که نباید برای هیچ‌کس این فکر و عقیده پیدا شود که شاه در اقدامات خود بر ضد مجلس مورد حمایت ما می‌باشد.

همچنین باید آماده باشیم که او را به مقامات رسمی تسلیم کنیم به شرط اینکه به ما اطمینان کافی داده شود که به او اجازه داده خواهد شد که بدون رسیدن صدمه‌ای به جان وی از ایران خارج شود."^(۲)

روس‌ها شرط تسلیم شاه به مقامات رسمی ایران - حتی مشروط به اینکه صدمه‌ای به جان او نرسد - را نپذیرفتند و خواهان آن شدند که پناهندگی و خروج از کشور شاه ایران - در صورت لزوم - "توسط محافظین مسلح هر دو دولت و تحت پرچم‌های روس و انگلیس انجام گیرد."^(۳) و دولت انگلیس آنرا پذیرفت."^(۴)

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، از گزارش نیکولسون به ادوارد گری، صفحه ۵۲۶

^۲ همان، صفحه ۵۰۹

^۳ کتاب نارنجی (گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری در باره انقلاب مشروطه ایران)، تلگراف ایزولسکی وزیر خارجه به هارتویگ نماینده سیاسی روسیه در ایران، صفحه ۶۷

^۴ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، از گزارش نیکولسون به ادوارد گری، صفحه ۵۳۰

مرحله دوم اقدامات سفیران تماس با مجلس و قانع کردن مجلسیان به اینکه شاه خصوصیتی با مجلس ندارد و منصرف کردن آنها از خلع شاه بود. لکن "خیلی اشکال داشت در اینکه طریقه‌ای به دست آورد که بدان واسطه مجلس را به قولی که شاه داده بود متقاعد ساخت" این مشکل را مشیرالدوله^(۱) وزیر خارجه دولت بعد از کودتا برایشان حل کرد. وی لایحه‌ای نوشته به سفیر روس فرستاد که بر اساس آن هر یک از سفیران روس و انگلیس مکتوبی جداگانه به رئیس مجلس بنویسند، و آنها این کار را انجام دادند. اصلی‌ترین مطلب آن نامه‌ها حاکی از این بود: "حسّیات وطنپرستانه شاه را به مجلس اطلاع داده به طوری که بعدها مشاجرات مابین ملت و دولت اتفاق نیفتاده و به یکدیگر اعتماد نمایند و پس از آنکه مجلس اطمینان یافت، آن وقت می‌تواند خود را از حمایت و حراست انجمن‌های شورش طلبی که هیچگونه مسؤولیتی در اعمال حکومت نداشته و مملکت را دچار هلاکت و مخاطره می‌نمایند و دو روز قبل یکی از آنها موسوم به انجمن آذربایجان جسارت ورزیده و رقه‌یی در خصوص عزل شاه اشاعت داد، مستغنی سازد."^(۲) یعنی صریحاً از مجلس خواستند، که برخلاف خواست مردم و منافع ملی، خود را از حمایت انجمن‌های مردمی و انقلابی - انجمن‌هایی که ادامه حیات مجلس مرهون تلاش‌ها و فداکاری‌های آنها بود - رها سازد و با ابقاء محمدعلی‌شاه در مقام سلطنت فرصتی بهتر برای کودتائی دیگر به او بدهد.

پس از وصول نامه‌های مذکور، مجلس در تاریخ ۲۹ آذر ۱۲۸۶ ه.ش / ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ه.ق جلسه داشت. در این جلسه هنگامی که قانون‌شکنی‌های محمدعلی‌شاه و خواست مردم راجع به خلع او از سلطنت به میان آمد، سید حسن تقی‌زاده با گفته زیرین موضوع را به جلسه خصوصی کشانید تا دور از انظار مردم سازش و مصالحه انجام گیرد. "این مذاکرات که می‌شود فعلاً لازم نیست برای اینکه در این مجلس نمی‌شود نتیجه گرفت و نتیجه در مجلس مخصوص گرفته و به همه اطلاع داده شود. حال همه متفق‌القول هستند که باید اطمینان کامل گرفت، پس دیگر این مذاکرات لزومی ندارد."^(۳)

^۱ مشیرالدوله = میرزا حسن خان پیرنیا.

^۲ انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (کتابهای آبی) - به اهتمام: رحیم رضازاده ملک، صفحه ۸۶

^۳ مذاکرات مجلس اول، غلامحسین میرزا صالح، صفحه ۵۳۲

حاصل این جلسه خصوصی، سازش و قبول تعهدات بی‌پشتوانه محمدعلی‌شاه به اتکاء سوگند دروغین او به قرآن بود؛ سوگندی که محمدعلی‌شاه در شکستش کارآزمودگی داشت.

در این باره تقی‌زاده هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای ندارد. وی می‌گوید: در فتنه میدان توپخانه "پس از کشاکش زیاد و زد و خوردهای جزئی باز شاه تسلیم شد و پشت قرآن مهر کرده قسم خورد که مشروطیت را تقویت نماید و پیمانی برای صلح و صفا بسته شد ... و پس از آن به تدریج نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید، تا آنکه بناگاه بمب‌اندازی به اتوموبیل شاه همه رشته‌ها را پنبه کرد."^(۱)

لکن اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که اولاً ترس از اینکه "خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت موجب مداخله نظامی روس‌ها خواهد شد" بی‌مورد بود.

ثانیاً این نظر که اگر بمب‌اندازی انجام نمی‌گرفت، محمدعلی‌شاه به کودتای دوم و بمباران مجلس دست نمی‌زد، درست نیست. چرا که محمدعلی‌شاه پس از شکست کودتای اول، لحظه‌ای از آمادگی برای کودتای دوم فروگذار نکرد؛ و "پیمان صلح و صفا، و گرمی بین مجلس و دربار" جز نیرنگ و فریبی برای اغفال مجلسیان نبود. به اسناد ذیل توجه فرمائید:

دکتر ملک‌زاده از قول مستشارالدوله، نماینده آذربایجان و همکار تقی‌زاده می‌نویسد: "پس از آنکه واقعه توپخانه با موفقیت مشروطه‌خواهان خاتمه یافت و محمدعلی‌شاه سر تسلیم پیش گرفت، سران ملیون و مجلس برای آنکه دیگر نظیر آن واقعه پیش نیاید و تا بتوانند مشروطیت را از دستبرد و حمله بدخواهان مصون نمایند، پیشنهادی که حاوی مواد ذیل بود تهیه و بنا شد امضا و اجرای آن را از شاه خواستار شوند:

۱. از این تاریخ به بعد کلیه قوای دولتی اعم از سرباز و قزاق و سوار به استثنای کشیک‌خانه باید در تحت امر وزیر جنگ باشد.

۲. رؤسای اشرار که واقعه میدان توپخانه را به وجود آوردند بر طبق قانون تنبیه بشوند.

۳. یک گارد ملی مرکب از دویست نفر برای محافظت مجلس شورایی تشکیل شود.

و مجلس تصمیم گرفت یک هیأت شش نفره، مرکب از خود من [مستشارالدوله] به قصر گلستان بفرستد ... ما پس از ورود به عمارت مذکور تقاضای مجلس را به توسط صاحب اختیار نزد شاه فرستادیم، بعد از چهار ساعت انتظار و نگرانی صاحب اختیار ورقه‌ای که به امضای

^۱ خطابه آقای سید حسن تقی‌زاده، تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، صفحه ۵۵

محمدعلی شاه رسیده بود به ما تسلیم کرد، ما آن ورقه را خواندیم و با کمال تعجب دیدیم که مندرجات آن بکلی با آنچه ملت و مجلس تقاضا کرده بود مبیانت داشت.

بناچار من مجدداً مواد پیشنهادی مجلس را در روی ورقه‌ای نوشته و به صاحب اختیار دادم و گفتم اینست مطالبی که ملت از شاه می‌خواهد و ما حق نداریم چیزی بر آن اضافه کنیم و یا کم کنیم، شاه مختار است تقاضاهای ملت و مجلس را قبول کند و یا ردّ نماید. صاحب اختیار رفت و ما تا ساعت ده شب در انتظار جواب بودیم، ولی خبری نشد کم کم یک حال وحشت و رعبی برای رفقای ما پیدا شد و بعضی گفتند که بهتر است منتظر جواب نشویم و مراجعت کنیم. من گفتم هزارها مردم، گرسنه و تشنه در اطراف مجلس منتظر خبر ما هستند و ما باید بمانیم تا جواب ردّ یا قبول بگیریم ... ساعت یازده اقبال‌الدوله وارد طالاری که ما در آن بودیم شد و از ما پرسید علت انتظار شما چیست؟

ما گفتیم منتظر جواب شاه هستیم. اقبال‌الدوله گفت من می‌روم و این کار را انجام می‌دهم. بعد از ده دقیقه اقبال‌الدوله مراجعت کرد و ورقه امضا شده را به ما تسلیم کرد، ما از این واقعه مبهوت شدیم که چه شد که اقبال‌الدوله موفق شد در چند دقیقه موافقت و امضای شاه را تحصیل نماید.^۱

"... چند سال از داستانی که نگاشتیم گذشته بود، روزی نگارنده در اختیاریه میهمان صاحب اختیار بودم، اقبال‌الدوله هم حضور داشت، صحبت از آن شب تاریخی شد. مرحوم مستوفی‌الممالک از اقبال‌الدوله سؤال کرد در صورتی که محمدعلی شاه جداً مخالف با قبول تقاضای مجلس بود شما چه سحری به کار بردید که توانستید او را راضی به امضای تقاضای مجلس بنمائید.

اقبال‌الدوله گفت جواب این سؤال خیلی ساده است، من به محمدعلی شاه گفتم شما که خیال سازش با مشروطه‌خواهان و قبول مشروطیت را ندارید و می‌خواهید عاقبت این بساط را به هم بزنید، بهتر است که فعلاً برای آنکه آنها را اغفال کنید آنچه را که می‌خواهند امضا نمائید. محمدعلی شاه قدری در گفته من فکر کرد و بلا تأمل کاغذ را از دست من گرفت و امضا کرد."^(۱) حقیقت اینکه شاه به حيله و نیرنگ متوسل شده بود تا مجلسیان سست عنصر را فریب دهد و گرنه مردم مصرّاً خواهان خلع محمدعلی شاه از سلطنت بودند، گزارش‌های مارلینگ نماینده سیاسی انگلیس در ایران این مسئله را روشن تر می‌کند:

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحات ۵۷۸ تا ۵۸۰ به اختصار

"... علیرغم آشتی بین شاه و مجلس و آرامش ظاهری، اوضاع مقرون به خطر بزرگی به نظر می‌رسد. مردم علناً از خلع و قتل شاه سخن می‌رانند، یعنی واقعه‌ای که به عقیده ما بس نزدیک است. مجلس، وزیران و دولت وسایلی برای کنترل انجمن‌های انقلابی ندارند و همه تحت نفوذ آنها می‌باشند. در تهران اینک شخصی که بتواند خطر را برطرف نموده یا اوضاع را تحت کنترل بیاورد وجود ندارد. مردم حاکم بر اوضاعند و آماده هستند افرای ترین اقدامات را علیه شاه به عمل آورند و هیچ نوع مقام حاکمیتی هم در کار نیست. ما معتقدیم مملکت در آستانه یک انقلاب قرار گرفته گرچه ممکنست چند روزی آرامش حفظ شود."^(۱)

حتی نزدیک به ۱۸ روز پس از کودتا، در سفارتخانه‌های روس و انگلیس هنوز درباره احتمال پناهنده شدن شاه بحث و گفتگو بود.

تهران ۳ ژانویه ۱۹۰۸

شماره ۳ از مارلینگ به سر ادوراد گری

بطوریکه از تلگرام شماره ۲۱۵ مورخه ۳۰ دسامبر ۱۹۰۷ شما استنباط می‌کنم، مسیو دوهارتویگ درباره اقداماتی که باید در صورت پناهنده شدن شاه به سفارت روسیه به عمل آید، با دولت خود مشغول مشورت بوده است ... بدون تردید شاه می‌تواند در حال حاضر و هر وقت دیگر، به آسانی و بدون اشکال زیاد خود را به هر یک از این دو سفارتخانه برساند به عقیده اینجانب همینکه داخل محوطه سفارتخانه بشود، کاملاً در امان باشد؛ چه مردم تشخیص خواهند داد که با پناهنده شدن به یک دولت خارجی در حقیقت از سلطنت کناره‌گیری نموده و باید کشور را ترک کند و این همان چیزی است که مردم می‌خواهند. لیکن بسیار بعید است که به یک چنین عمل یأس‌آمیزی دست بزنند، مگر اینکه بیم حمله حتمی و فوری به قصر سلطنتی او را به این کار ناگزیر سازد..."^(۲)

اینک به دیدگاه‌های معاصران و ناظران حوادث می‌پردازیم:

احمد کسروی می‌نویسد: "شگفت‌تر آنکه در برابر آمادگی‌ها و دشمنی‌ها که از دربار و هواداران آن پدیدار می‌شد، مجلس توانستی آزادی‌خواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ وا دارد، و یا

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحات ۵۰۷ و ۵۰۸

^۲ همان، صفحات ۵۲۸ و ۵۲۹

از شهرهای دیگر تفنگچی بخواهد و به هر حال بسیج نیرو کند. توانستی محمدعلی میرزا را به نام سوگندشکنی از پادشاهی بر دارد و با یک کار دلیرانه نقشه‌های او را از هتایش [تأثیر] اندازد، چنانکه پس از چند روزی انجمن تبریز کرد و محمدعلی میرزا را دست بسته گردانید.^(۱)

و "این نمونه دیگری از بی‌ارجی مجلس می‌باشد. به جای آنکه از پیش‌آمد بهره جوید و محمدعلی میرزا را از تخت برداشته ریشه آشوب را براندازند، و از آن سوی دست بیگانگان را از کشور کوتاه گردانند، بدین‌سان افزار دست بیگانگان شده، و این بدتر که آزادی‌خواهان را فریب داده و این کارها را در پرده انجام داده است."^(۲)

و دکتر مهدی ملکزاده شهادت می‌دهد: شک و شبهه نیست که اگر مجلس از سستی و محافظه‌کاری دست می‌کشید و "استقامت نشان می‌داد و پافشاری می‌کرد، نه فقط نیرویی که در اختیار داشت برای واژگون کردن کاخ استبداد کافی بود، بلکه در اندک زمانی از ولایات و ایالات عدهٔ بیشماری افراد مسلح که به نام سرباز ملی تشکیل یافته بود به یاری می‌آمدند و قدرت او را صد چندان می‌کردند و شاید بدون جنگ و خون‌ریزی دشمن بدخواه مرعوب می‌شد و راه فرار پیش می‌گرفت. کمیتهٔ انقلاب که با خون جگر و کوشش چندین ماهه، یک قوهٔ مسلح آماده کرده بود، بعد از واقعهٔ میدان توپخانه و متفرق شدن مستبدین می‌خواست بر طبق نقشهٔ قبلی بلادرنگ قورخانه و توپخانه و نظمی را اشغال کند و دشمن را در ارک دولتی محصور نماید و مرادۀ او را با خارج قطع نماید و یقین داشت که محمدعلی‌شاه با آن جبن ذاتی که از خصایص مردمان پست فطرت و ظالم است، بناچار تسلیم می‌شد و از سلطنت استعفا می‌داد و یا خود را به یکی از سفارتخانه‌ها می‌رساند و در زیر بیرق اجانب پناهنده می‌گشت و کار به فتح و پیروزی آزادی‌خواهان خاتمه پیدا می‌کرد. ولی مجلس که یگانه مقام رسمی و نمایندهٔ مشروطیت بود چنین فکری در سر نداشت و حاضر برای چنین کاری نبود و قطعاً در مقام مخالفت برمی‌خاست و در نتیجهٔ دو دستگی میان مشروطه‌خواهان پدیدار می‌گشت و کار به نفع دشمنان آزادی تمام می‌شد."^(۳)

دریغا کسانی که با صحنه‌سازی "سوگند خوردن شاه و برقراری آشتی و صلح و صفا بین شاه و مجلس آزادی‌خواهان را فریب داده، آنها را از انجام وظیفهٔ خطیر خود باز داشتند، به عمد یا

^۱ تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، صفحهٔ ۵۰۲

^۲ همان، صفحهٔ ۵۲۲

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحهٔ ۵۸۲

به سهو اولاً به محمدعلی شاه فرصت دادند تا با آمادگی بیشتر و بهتری به کودتای دوم دست زنند. ثانیاً به مجلس اول و نمایندگان واقعی مردم ظلم فاحشی نمودند - مجلسی که والتر اسمارت نایب کنسول بریتانیا در تهران درباره آن می نویسد: "هر کسی که از اول تأسیس مجلس، مذاکرات نمایندگان را تعقیب کرده باشد از میزان پیشرفت آن دچار حیرت می شود ... نمایندگان هر روز تجربه جدیدی می آموزند ... مجلس ایران از نظر موقعیت پارلمانی از بیشتر پارلمان های اروپا برتر است، و با مادر پارلمان های جهان قابل مقایسه."^(۱) چرا که به محمدعلی شاه امکان دادند تا نمایندگان سست عنصر و فرصت طلب، و یا به گفته کسروی "کبوتران دو برجه" را که صبح ها در مجلس و عصرها در دربار بودند به سوی خود جلب نموده در جهت خواست های خود به کار گیرد و مجلس را از حیثیت و اعتبار ساقط کند.

باری فرصت از دست رفت و از همان زمان مشروطه رو به ضعف گذارد و در مقابل محمدعلی شاه به جمع آوری قشون مشغول گردید.^(۲)

چنانکه "سفیرانگلیس در گزارش های رسمی خود می نویسد، آنروزی که قضیه میدان توپخانه به نفع مشروطه طلبان خاتمه یافت مجلس شش هزار نفر مرد مسلح از جان گذشته و مؤمن به مشروطیت و مجاهد در راه آزادی در اختیار داشت، مخبر رویتز عدّه مجاهدین را حدود ده هزار نفر می نویسد و سران مشروطه خواه که عهده دار دفاع مجلس بودند عقیده دارند که مدافعین مجلس بیش از پانزده هزار نفر بودند و مجلس می توانست با آن عدّه زیاد و مورد اعتماد در چند ساعت برای همیشه دستگاه استبداد را برچیند و شاه ستمکار را از میان بردارد. ولی مجلس بر خلاف اراده ملت و رهبران مشروطیت این کار را نکرد و از در آشتی و خود فریب دادن درآمد و با سبک سری قبر مشروطیت و آزادی را به دست خود کند."^(۳)

روز هشتم اسفندماه ۱۲۸۷ ه.ش / ششم صفر

بمب اندازی به اتومبیل شاه ۱۳۲۷ ه.ق / ۲۹ فوریه ۱۹۰۹ میلادی هنگامی که

محمدعلی میرزا عازم دوشان تپه بود، دو بمب به سوی

کالسکه او پرتاب شد که سبب کشته و زخمی شدن تنی چند از اطرافیان وی گردید، ولی خود

^۱ مذاکرات مجلس اول، غلامحسین میرزا صالح، صفحه ۴۱

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۵۸۲

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۵۸۲

محمدعلی شاه جان به سلامت برد. متعاقب آن با فشار شاه نظمیه چهار نفر را به اتهام شرکت در این سوءقصد توقیف کرد و آنها را برای بازجویی به باغشاه فرستاد. "ولی چون این کار مخالف قوانین بود عکس العمل شدیدی در افکار عمومی تولید کرد تا بدان حد که مجلس مجبور شد اعلام بدارد که با این نحوه عمل چندین اصل از متمم قانون اساسی نقض شده است. باید متهمین به دادگستری تسلیم گردند. پس از کشمکش های زیاد شاه ناگزیر به این موضوع گردن نهاد و در دادگستری چون کوچکترین برگه ای که دلالت بر شرکت آنها کند به دست نیامده بود، هر چهار تن را مرخص کردند که این خود بر دامنه اختلافات بین شاه"^(۱) و مجلس و انجمن ها افزود.

درباره این سوءقصد اظهار نظرهای ضد و نقیضی شده که ما پاره ای از آنها را نقل می کنیم: یحیی دولت آبادی از این اقدام به عنوان "حادثه ای که نهال آزادی را ریشه کن و آزادی خواهان را دچار بدبختی های گوناگون می نماید و مملکت را به مخاطره دخالت علنی بیگانگان تهدید می نماید"^(۲) نام می برد.

سید حسن تقی زاده می گوید: "پس از کشاکش زیاد و زد و خورد جزئی باز شاه تسلیم شد و پشت قرآن مهر کرده قسم خورد که مشروطیت را تقویت نماید و پیمانی برای صلح صفا بسته شد ... و پس از آن به تدریج نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید تا آنکه بناگاه بمب اندازی به اتومبیل شاه همه رشته ها را پنبه کرد ... "پس از حادثه بمب، شاه خیلی ملول و آزرده شد و امید او از سازش با مجلس منقطع گردید و در واقع کم کم مہیای برطرف کردن مجلس و تغییر وضع شد ... ظاهراً اگر مدارای بیشتری با او می شد امکان سازش منتفی نبود."^(۳)

و دکتر فریدون آدمیت ضمن محکوم کردن عمل بمب اندازی به شاه می نویسد: "سوءقصد به شاه در زمان آشتی و تفاهم وقوع یافت. افراطیون آنگاه دست به خشونت بردند که نه تنها از جانب شاه رفتاری خلاف الزامات مشروطگی دیده نشد؛ بلکه میان مجلس و محمدعلی شاه پیمان صلح برقرار بود، مناسباتشان هر روز گرم تر می شد و شاه تسلیم اراده مجلس بود ..."

^۱ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۱۵۵

^۲ حیات یحیی ۲، یحیی دولت آبادی، صفحه ۱۹۹

^۳ خطابه - تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، صفحات ۵۵ و ۵۶

وی ادامه می‌دهد: "حادثه سوء قصد به خودی خود رشته تفاهم سلطنت و مجلس را از هم نگسست، بلکه شاه به محاکمه قانونی عاملان آن کاملاً راضی بود. به حقیقت برهم زدن رسیدگی قضائی صحیح و خطاهای سیاسی دیگر بود که مصیبت به بار آورد..."^(۱) و در جای دیگر می‌گوید: "شاید اگر اعمال تحریک‌آمیزی صورت نمی‌گرفت و تندروان افراطی به سوء قصد علیه محمدعلی شاه دست نمی‌زدند و نمایندگان آنها در مجلس و خطبای آنها بر منبر و نویسندگان آنها در روزنامه به بدگوئی علیه شاه و اغوای مردم علیه سلطنت نمی‌پرداختند، مشروطیت ایران سیر دیگری می‌پیمود. یعنی شاه حاضر می‌شد با پیشرفت حکومت مشروطه همراه شود و استبداد طلبان مجال نمی‌یافتند محمدعلی شاه را به خطر جانش بهراسانند و او را به سستی‌گری با آزادی برانگیزانند."^(۲)

دکتر فریدون آدمیت به نحوی کودتای دوم محمدعلی شاه را نیز توجیه می‌کند و می‌نویسد: "البته محمدعلی شاه "ذاتاً مستبد و عاشق حکومت فردی بود". اما در این هم تردید نیست و با اوضاعی که افراطیون و انجمن‌های ماجراجو و جراید هرزه و هتاک پیش آورده بودند - "هر پادشاه ترقی‌خواه و عاشق آزادی و حکومت مشروطه‌ای هم که جای محمدعلی شاه بود، متنفر و عاصی و وادار به دشمنی و جنگ با مجلس و آن نوع مشروطه‌خواهی می‌نمود" - چه رسد به پادشاهی که در پی باز گرفتن آنچه خود و پدرش از دست داده بودند، می‌گشت."^(۳)

شبهه‌ای نیست که در هر انقلابی، با گسیخته شدن زنجیرهای اسارت، تندروی‌هایی پیش می‌آید که واکنش شرایط ناگوار پیش از انقلاب است و باید از این تندروی‌ها بخردانه ممانعت به عمل آورد. اما محمدعلی شاه نه گذشته‌ای قابل دفاع داشت و نه پس از رسیدن به سلطنت از دشمنی با مشروطیت و تلاش جهت برانداختن آن دست برداشت. در چنین اوضاع و احوالی چگونه می‌بایست نمایندگان واقعی ملت، روزنامه‌نگاران، واعظان و حتی عامه مردم را از حمله به او و افشای توطئه‌هایش باز داشت؟

اما راجع به یک پادشاه فرضی "ترقی‌خواه و عاشق آزادی"، مسلماً هیچ انسان آزاده‌ای به خاطر منافع شخصی و رنجیدگی‌های خصوصی به اعمال رسوائی نظیر دشمنی با آزادی مردم و یا

^۱ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۷۰

^۲ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۷۶

^۳ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۳۱۴

تلاش جهت براندازی مشروطیت دست نمی‌زد، بلکه حداکثر صحنه را ترک می‌کرد و مردم را آزاد می‌گذاشت تا افتان و خیزان خود راه آزادی و دموکراسی را پیدا کنند.

از سوی دیگر احمد کسروی می‌نویسد: "از همه جستجوهای شهربانی در باره این رخداد نتیجه روشنی به دست نیامد. ولی آنچه در سال‌های دیرتر دانسته شد آنست که نقشه این کار را "حیدر عمو اوغلی" کشیده و بمب را نیز او ساخته بود و بمب‌اندازان همان چهار تن [متهمان] بوده‌اند ... این نمونه دیگری از این کارهای حیدر عمو اوغلی است، و می‌رساند که او یک شورشیخواه [انقلابی] راست و شایانی بوده و به کارهای بزرگ می‌کشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او می‌بود که اگر پیش رفتی هرآینه نتیجه‌های بزرگی را در پی داشتی. این بمب اگر محمدعلی شاه را از میان برده بودی جنبش مشروطه‌خواهی ایران رنگ دیگری به خود گرفت." (۱) و دکتر مهدی ملکزاده توضیح روشن‌تری از جریان حادثه ارائه می‌کند:

"هر کس که اندیشه‌ای در دل و عقلی در سر داشت، یقین داشت که محمدعلی شاه و روس‌ها به درجه‌ای دشمن مشروطیت و حکومت ملی هستند که سازش میان آنها و مشروطه‌خواهان ممتنع و محال است و عاقبت باید یکی از دو طرف از میان برود و هر وقت که محمدعلی شاه نیروی خود را کافی و قادر برای به هم زدن مشروطیت بداند بدون اندک ترحم و فوت وقت بر آن اقدام خواهد نمود و اثری از حکومت ملی و آزادی باقی نخواهد گذارد ... (۲) لذا همینکه "آزادی‌خواهان واقعی و رهبران حقیقی ملت بیش از پیش یقین پیدا کردند که دشمن بدخواه در خفا به دستگیری روس‌ها مشغول خودآرائی و تهیه برانداختن مشروطیت است و از طرف دیگر بخوبی حس می‌شد که نیروی ملیون که با آن همه زحمت جمع‌آوری شده بود روز بروز تحلیل می‌رفت و ضعیف‌تر می‌شد و یک حس بدبینی و یأس که تخم آن را مستبدین و درباریانی که در مجامع ملی راه یافته بودند و وکلای دست‌نشانده شاه در میان آنان پراکنده کرده بودند، ظاهر شده بود مجلس هم به هیچ قیمت حاضر نبود که تا قوتی دارد و می‌تواند با نیروی مسلح که در اختیار دارد دست به کار بزند و همان کاری را که حریف پس از چندی کرد پیشدستی کند و ملت و آزادی را نجات دهد.

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۵۴۳ و ۵۴۵

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۵۸۱

کمیته انقلاب^(۱) که از سران حقیقی مشروطیت و آزادی خواهان مطلع تشکیل یافته بود با بصیرت کامل که از اوضاع داشت و اطلاعاتی که به او می رسید، بخوبی می دانست که عده ای از وکلا محرمانه با دربار و شاه همدست هستند و به ساز آنها می رقصند و نمی گذارند که مجلس وظیفه حقیقی خود را انجام دهد و اگر هم گاهگاهی قدمی در راه مسؤولیتی که دارند برمی دارند بواسطه فشاریست که ملت و خطبا و روزنامه ها به آنها وارد می آورند. کمیته انقلاب مستبدینی را که لباس مشروطه خواهی در بر کرده بودند و در مجامع ملی وارد بودند و تخم نفاق میان مردم پراکنده می کردند و نیز آنهایی که با سفارت روس راه داشتند خوب می شناخت.

کمیته ملی از پول هایی که محمدعلی شاه میان مردم برای فریب دادن آنها و جلب آنان به مخالفت با مشروطیت تقسیم می کرد، آگاه بود.

کمیته انقلاب درک کرده بود که پس از امضای معاهده ۱۹۰۷ میان انگلیس و روس دولتین در حفظ تخت و تاج محمدعلی شاه پافشاری می کنند و ممکن نیست به خلع او تن در دهند. کمیته می دانست که بهبهانی و طباطبائی با اینکه به قیمت خون خود حاضر بودند از مشروطیت دفاع کنند، تن به جنگ و خونریزی نمی دهند و خیال می کنند که با همین وسایل سست و بی پایه می توان مشروطیت را حفظ کرد.

کمیته می دانست که روس ها به هر قیمت که هست می خواهند مشروطیت را از میان ببرند و با محمدعلی شاه همدست و هم پیمان هستند.

کمیته می دانست که انگلیس ها مشروطیت و آزادی ایران را به رایگان فدای سیاست عمومی خود که دوستی با روس ها، در مقابل آلمان نیرومند است، خواهند کرد.

کمیته بر این عقیده بود که تا محمدعلی شاه خود را آماده برای هجوم نکرده است باید بر او تاخت و او را از میان برد و برای همیشه مشروطیت را نجات داد.

ولی انجام این فکر و اندیشه با مخالفت مجلس غیرممکن بلکه محال بود زیرا ملت بدبخت قادر نبود از یک طرف با شاه ستمگر و از طرف دیگر با مجلس درافتد.

کمیته شک نداشت که ملت ایران سر دوراهی قرار گرفته است یا باید محمدعلی شاه از میان برود و یا آزادی، و یقین داشت که مجلس نه مایل است و نه قادر که محمدعلی شاه را از میان بردارد ..."

^۱ کمیته ۱۷ نفری تهران، صفحه ۵۷ همین جزوه.

"این بود که در جلسه ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۵ کمیته انقلاب تصمیم گرفت که برای نجات ملت و سعادت امت و حفظ آزادی و مشروطیت، محمدعلی شاه را از بین بردارد و کشور را از لوٹ وجود ناپاک او پاک گرداند. برای انجام این منظور حیدرخان عمواوغلی که رئیس کمیته اجرائیه بود، مأمور گردید که این امر مهم را که با حیات ملتی بستگی داشت به عهده گیرد."^(۱) حیدر عمواوغلی و همکارانش روز ۲۵ محرم ۱۳۲۶ این وظیفه را انجام دادند، ولی شاه جان سالم به در برد.

و بنظر ما "ترور به خودی خود و بدون اینکه متکی به یک زمینه عینی باشد، هرگز نمی‌تواند راه انقلاب و تحولات بنیادی را بگشاید. اما تردیدی نمی‌توان داشت که در آن اوضاع و احوال خاص، در شرایط مقابله دو نیروی درباری و ملی با آن آمادگی عمومی، با وجود مجلس، با وجود سازمان‌های توده‌ای، با وجود سازمان متشکل مجاهدان تبریز با رهبری "مرکز غیبی" و [با وجود نظام ملی که انجمن‌ها در تهران ترتیب داده بودند]، کشته شدن محمدعلی میرزا موجب تضعیف فوق‌العاده جبهه ارتجاع می‌شد، روحیه انقلابی بالا می‌رفت، انقلاب قدم بلندی به سوی جلو برمی‌داشت و جریان حوادث بکلی در مسیر دیگری می‌افتاد."^(۲)

از اینرو این عمل "کمیته انقلاب" که می‌خواست زمامداری ستمگر و بیگانه‌پرست، نظیر محمدعلی شاه، را تا دیر نشده و آزادی مردم و استقلال کشور بر باد نرفته، از میان بردارد، عملی درست و منطقی و خواست اکثریت مردم بوده است.

بی‌جهت نیست که مارلینگ کاردار سفارت انگلیس در ایران به وزیرخارجه آن دولت می‌نویسد: "نکته قابل تأسف این ماجرا اینست که با وجود ابراز احساسات شدید که نسبت به شاه بلافاصله پس از رهایی از خطر نشان داده شد، احساسات عمومی در پایتخت و بسیاری نقاط در ولایات آمیخته از تأسف بوده است از اینکه عمل سوءقصد مواجه با شکست شده است."^(۳)

دکتر فریدون آدمیت، حسن تقی‌زاده و همفکران آنها بر این عقیده‌اند که سوءقصد سبب کودتای دوم، تعطیل حکومت ملی و به توپ بستن مجلس شورای

کودتای دوم محمدعلی‌شاه و به توپ بستن مجلس

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملک‌زاده، صفحات ۶۲۰ تا ۶۲۲ به اختصار

^۲ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۱۵۹

^۳ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۵۴۱

ملی گردید^(۱) و اگر چنین عملی انجام نمی‌گرفت، نه کودتای دوم پیش می‌آمد و نه مجلس به توپ بسته می‌شد. و بر این مبنا دکتر آدمیت می‌نویسد: "محمدعلی شاه با طرح‌ریزی کودتا [به علت پیش آمدن سوءقصد] بر قانون اساسی یاغی شد. چنانکه سیر حوادث می‌نمایاند، شاه در کار کودتا چند حيله به کار بست: اول آنکه، تا آخرین لحظه در گفتگو میان مجلس و دربار را باز نگاه داشت تا در اذهان امید اصلاح یکسره منتفی نشود، بدین مقصود که از بسیج نیروی مقاومت بکاهد. دوم آنکه، از دشمنی آشکار نسبت به مجلس پرهیز و همواره تکذیب کرد که "قصد ما العیاذبالله عدم مساعدت با اساس مقدس مشروطیت است." سوم آنکه چنین وانمود که فقط می‌خواهد نظم و آرامش و امنیت برقرار کند، زیرا بعضی خطیبان و ارباب جراید به دستیاری برخی انجمن‌های دارالخلافه و اشرار آدمکش در مملکت "القای فتنه می‌کنند و دولت در پی دفع شر آنست ... به هر حال شیوه او اغفال و فریب بود."^(۲)

همه اینها درست است، اما نه به علت پیش آمدن سوءقصد. نقشه کودتای دوم بلافاصله پس از شکست کودتای اول طرح‌ریزی شد، فقط می‌توان گفت که وقوع سوءقصد اجرای آن را تسریع کرد.

پیمان آشتی جز صحنه‌سازی مزورانه‌ای بیش نبود، و "گرمی و صلح و صفا بین شاه و مجلس" پرده‌ای بود برای پوشاندن طرح‌ریزی کودتای دوم. چنانکه گفتیم شاه پس از شکست کودتای اول، حتی حاضر به قبول و امضای خواسته‌های مجلس نبود، فرستادگان مجلس را ساعت‌ها منتظر نگهداشت و متن نوشته مجلس را عوض کرد، و فقط موقعی حاضر به امضا شد که اقبال‌الدوله به او گفت: "شما که خیال سازش با مشروطه‌خواهان و قبول مشروطیت را ندارید و می‌خواهید عاقبت این بساط را به هم بزنید؛ بهتر است که فعلاً برای اینکه آنها را اغفال کنید آنچه را که می‌خواهند امضا نمائید."

"پس از تعهد و قسم خوردن‌ها، محمدعلی‌شاه چندی در تهران به ظاهر مخالفتی با مشروطه‌خواهان نکرد، ولی بر فتنه و فساد در شهرستان‌ها دست زد و مأمورینی محرمانه به

^۱ "این سوءقصد به قیمت تعطیل حکومت ملی و بمباران مجلس شورا تمام شد." - فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۳۲۲

^۲ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۳۱۵ و ۳۱۶

اطراف فرستاد و جمعی از سران ایالات و عشایر را با خود همدست نمود و پول زیادی برای سردهسته‌های مستبدین فرستاد.^(۱)

"بدین طریق به دستور نهانی محمدعلی‌شاه "رحیمخان" غارتگر آذربایجان از زندان تهران آزاد گردید، و با سلام و صلوات باز به آن سامان فرستاده شد، تا مقدمات فسق و فجور و هرج و مرج را آماده گرداند."

"ماشاءالله کاشی" راهزن معروف نیز در قطع طرق و لخت کردن مردم و مسافرین بیداد می‌کرد، چنانکه در فاصله اصفهان و کاشان و تهران آمد و رفت بسیار سخت و به اشکال صورت می‌گرفت، وی نیز پشتگرمی پنهانی به دربار می‌داشت.

میرهاشم دوه‌چی در تبریز با افتتاح "اسلامیه"، برای خود درباری درست کرده بود، و به دست اراذل و اوباش به دشمنی با آزادی برخاسته هرگونه امنیت و آسایش را در شهر از بین برده بود. "واسطه انجمن اسلامی "اسلامیه" و تهران کنسول روس در تبریز بود."^(۲)

حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی و امام جمعه تبریز، که هر دو به علت مخالفت با نهضت آزادی و مشروطیت از طرف آزادی‌خواهان آذربایجان از آن سامان تبعید شده بودند، اینک با کمک محمدعلی‌شاه و مساعدت مخبرالسلطنه، که حکومت آذربایجان را داشت، به تبریز باز گشتند، و مراجعت آنها آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان را بسیار آزرده خاطر ساخت، ولی مایه پشت‌گرمی دربار گردید.

حاج محتشم السلطنه، که از ایادی محمدعلی‌شاه و از هواخواهان دربار بود، در این موقع باریک و حساس در اورمی (آذربایجان غربی) حکومت داشت، و عمداً و قصداً از جلوگیری تاراجگران و راهزنان و متجاوزان امتناع می‌کرد، و بدین طریق عملاً به آشوبگران میدان داده بود ..."^(۳)

"محمدعلی‌شاه برای خانواده مجرمینی [شرکت‌کنندگان در واقعه میدان توپخانه] که به کلات تبعید شده بودند، پول فرستاد و بطوری که مقتدر نظام نقل می‌کرد پول زیادی به توسط یکی از محارمش برای تبعیدشدگان به کلات فرستاد و به آنها پیغام داد که عنقریب کلک مشروطیت

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۵۹۱

^۲ خاطرات و خطرات، مهدیقلی هدایت، صفحه ۱۷۲

^۳ تاریخ انقلاب ایران، محمدعباسی، صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳

کنده خواهد شد و آنها با جلال و احترام به تهران باز خواهند گشت و خسارت زحماتی که دیده‌اند جبران خواهد شد.^(۱)

در مجلس "تمام وقت جلسات مجلس شورای ملی به خواندن تلگرافات جانگدازی که از نقاط مختلفه مملکت می‌رسید می‌گذشت. ایالات غرب تا حدود عراق بنای یاغیگری و خودسری را گذارده بودند، مردم آستارا سر به بیابان نهاده بودند، ارومیه در آتش و خون غرق شده بود، دامنه غارت و آدمکشی تمام صفحات آذربایجان را فرا گرفته و بعضی از رؤسا و خوانین کردستان راه سازش با عثمانی‌ها را پیش گرفته بودند و مشغول تعدی و تجاوز به مردم شده بودند."^(۲)

در همین روزها "محمدعلی‌شاه با لیاخوف و سفارت روس گفتگو را دنبال می‌کرد و لیاخوف و کارکنان سفارت چگونگی را به پترسبورگ و تفلیس (که کانون لشکری قفقاز در آنجا می‌بود) راپورت می‌فرستادند"^(۳) و ما یکی از راپورت‌ها را که نقشه اجرای کودتا است در اینجا نقل می‌کنیم:

محرمانه راپورت نمره ۶۰

"جناب جلالتمآ با ترتیباتی را که از طرف بنده و ترجمان اول سفارت معین شده بود سفیر بعد از آنکه اجمالاً با پترسبورگ مخابره کرد و از پترسبورگ هم با تبدیلات خیلی مختصر تقریباً بدون اینکه اعتراضی بکنند صلاح دیده قبول کردند. اما شاه مانند یک ایرانی، بسیار تردد کرد، می‌ترسید از اینکه خون‌ریزی خواهد شد، بنا کرد بعضی تصورات بی‌جا کردن یعنی صلح و غیره و چون این را دیدیم مجبور شدیم که وسیله قطعی و آخری خود را به کار ببریم که این ترتیبات از طرف دولت روسیه قبول و بهترین ترتیبات برای حال حاضر ملاحظه شده است. اگر شما قبول نکنید دولت روسیه دیگر به هیچ وجه از شما حمایت نخواهد کرد و هر چه هم بعد از این به شما واقع بشود خود را مسؤول نخواهد دانست. وسیله قطعی ما بسیار مهم و مسئله موثر

^۱ "شاه رهبران دسته اوپاشی را که در ماه دسامبر گذشته در میدان توپخانه متمرکز شده بودند و در این مدت در خراسان در زندان به سر می‌بردند به تهران باز گردانید. بنا به فرمان شاه، [در تمام شهرهای سر راه از آنها استقبال کردند و در تهران] کالسکه‌هایی برای استقبال آنها به خارج از شهر فرستاده شد." تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، تهران ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۸، صفحه ۶۵، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۵۹۲

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۵۹۵

^۳ همانجا

بود. شاه بالطبع بدون تأخیر قبول کرد و آزادی کامل نیز به جهت اجرا و اتمام کار داد. اساس این ترتیب به قرار ذیل است:

اول - با پولی که از طرف سفارت و شاه داده خواهد شد، رشوت دادن به وکلای مهم مجلس و وزرا که در جلسه آخری ترتیبی را که به ایشان داده خواهد شد قبول و بر وفقش عمل کنند.

دوم - تا دقیقه آخر یعنی حاضر شدن کلیه ترتیبات بطور دوستانه با مجلس رفتار نمودن و چنین وانمود کردن که شاه با مجلس صلح کند و همچنین داخل مکالمه صلح شدن شاه با مجلس.

سوم - سعی کردن با رشوت یا وسایل دیگر به جهت خارج کردن مردمان مسلح از مجلس و مسجد و انجمن‌های نزدیک.

چهارم - اقدامات کردن که رؤسای انجمن‌ها را با رشوت و غیره به خود طرفدار نموده تا در روز موعود اعضای انجمن خود را نگاهداشته و نگذارند بیرون بروند.

پنجم - یک روز پیش یا در روز اجرای کار فرستادن قزاق‌ها با تبدیل قیافت به مجلس و مسجد تا از آنجا به هوا شلیک نموده و هم بهانه برای هجوم و خراب کردن مجلس به دست بدهند و هم کسانی را در مجلس و مسجد مقاومت خواهند کرد بکشند.

"ششم - کمال دقت و جهد کردن برای اینکه مبادا کسی به سفارت دول اروپا خاصه انگلیس داخل شود.

هفتم - وقتیکه تمام ترتیبات حاضر شد در یک روز معینی مجلس و اطراف او را با قزاق بریگاد و توپ محاصره و خراب کردن و کشتن کسانی را که در مقابل مقاومت کنند.

هشتم - تسلیم کردن خانه‌های رؤسای مشروطه‌طلبان و وکلا را بعد از تخریب مجلس به سرباز و عوام ناس که غارت کنند.

نهم - گرفتار کردن رؤسای مشروطه‌خواهان و وکلا و طرفداران مجلس را و به دار زدن و نفی کردن آنها نظر به اهمیت موقع و شخصی [احتمالاً شخصیت] ایشان.

دهم - به جهت آسوده کردن خیال جمهور و دول اروپا اعلان کردن که مجلس دوباره باز خواهد شد.

شاه موافقت خود را به این ترتیبات بیان کرد و گفت بهتر است که سرباز و سوار ایرانی هم در این کار اشتراک بکنند، ولی بنده به ملاحظه اینکه این وقت برای بریگاد قزاق بهترین اوقات

است که وظیفه حقیقی خود را از پیش برده و رسوخ کامله خود را در حیات سیاسی دولت ایران محکم و اجرای خیالات آینده را آسانتر کند، قطعاً و مصراً رد کردم.

اما در خصوص مداخله شخصی و فعلی بنده در روز بمباردمان (توپ بستن) سفیر راضی نمی‌شد و می‌ترسید که دول سایره اعتراض کنند، ولی بنده امر جناب جلالت‌آب عالی را در نظر داشتم و به ملاحظه اینکه کار را به دست افسرهای ایرانی ندهم (اگر چه افسرهای ایرانی قزاق‌خانه صداقت خالصانه به روسیه دارند، ولی هر چه باشد باز هم ایرانی‌اند، ممکن است که در موقع اجرای کار حسیات ملی آنها را مانع شده و کار را بکلی خراب کنند) به مداخله شخصی و فعلی خود قرار دادم. من جناب جلالت‌آب عالی را امنیت کامله می‌دهم که در بریگاد قزاق‌خانه که در دست بنده است افسر و غیرافسر انتظام و صداقت مخصوص به جهت کار دارند. در صورتیکه مانعی از خارج ظهور نکند موفقیت کار را مسؤولم، منتظر اوامر عالی.

۳۱ مه (روسی) کولونل و. لیاخوف^(۱)

روز چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ / ۴ جمادی الاول / ۴ ژوئن ۱۹۰۸ شاه برای اجرای نقشه فوق با ایجاد وحشت در شهر، همراه اسکورتی نیرومند، و سوار به کالسکه شش اسبه که لیاخوف و شاپشال با شمشیرهای آخته در دو طرف آن قرار داشتند با شتاب کاخ سلطنتی را ترک کرده به باغشاه رفت. در همان روزها سیم‌های تلگراف را قطع کردند تا خبر به سایر شهرها نرسد. ضمناً دستخطی از شاه زیر عنوان "راه نجات" در شهر منتشر کردند که در حقیقت اعلان جنگ بود. "نوزدهم خرداد انجمن‌های تهران به جنب و جوش پرداخته و باز به مدسه سپهسالار آمدند. انبوه جمعیت در بهارستان و مسجد سپهسالار جمع شدند. "شاه پس از اطلاع از این تجمع، پیامی به این مضمون به مجلس فرستاد: "اجتماع انجمن‌ها در بهارستان و مسجد سپهسالار استحسانی ندارد و مخصوصاً پاره‌ای جوانان مسلح می‌باشند، بهتر است اینها را متفرق کرد تا ما خودمان با مجلس مذاکره و کار را خاتمه دهیم." در عین حال دستور داد که توپ‌ها را به دروازه‌های دوشان‌تپه و شمیران گذاشتند."^(۲)

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۵۹۱ تا ۵۹۳

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۵۸۷

"این پیام و توپ کشی اثر شگفتی کرد و در زمان بهبهانی و طباطبائی و تقی زاده و ممتازالدوله و مستشارالدوله و دیگران به مدرسه شتافته از مردم خواستار پراکندگی شدند. مردم نپذیرفتند و به غوغا پرداختند، بهبهانی دو دل گردید. لیکن تقی زاده [که رئیس انجمن آذربایجان بود و بیش از همه طرفدار جنگ و مقاومت در برابر شاه بود] در آن لحظه بیش از همه در پراکندن مردم پا فشاری کرد و "چنین وانمود که رازهایی در کار است و از هر راهی بود مردم را از آنجا پراکند." (۱)

[راجع به این راز بعداً صحبت خواهیم کرد] سرانجام مجلس رأی داد که مدافعین مشروطیت باید از اطراف مجلس متفرق بشوند و بر اساس همین تصمیم مجاهدینی که به مجلس و مسجد سپهسالار می آمدند حق حمل اسلحه نداشتند." (۲)

باری مجلسیان "مجاهدین و محافظین مجلس و مشروطیت و آزادی را متفرق و از اطراف مجلس رانند و مجاهدین در حالیکه اشک می ریختند و به خائنین نفرین می کردند با یک دنیا یأس و ناامیدی از اطراف مجلس پراکنده شدند." (۳) کتاب آبی می نویسد: "مردم یقین داشتند که مجلس به آنها خیانت می کند: "در آن روزهای بحرانی و انقلاب که حیات آزادی به مویی آویخته بود، وکلای مجلس که حافظ و حامی مشروطیت بودند چهار دسته شده بودند: آقا سیدعبدالله بهبهانی و چند نفر از وکلای تندرو، طرفدار مقاومت بودند (بهبهانی می گفت: ما را فریب می دهند و می خواهند ما را غافلگیر کنند و هرگاه مدافعین مشروطیت و مجاهدین آزادی که تا این ساعت مجلس در پناه آنها سرپا ایستاده است متفرق بشوند و پی کار خود بروند به مجلس هجوم خواهند برد و همه ما را دست بسته گرفتار خواهند کرد). ... قریب چهل نفر از وکلا از دیر زمانی با باغشاه و دستگاه استبدادی راه پیدا کرده بودند و در معنی به ساز شاه می رقصیدند، ولی چون در ظاهر جرأت اظهار عقیده نداشتند در تحت عنوان صلح خواهی جداً کوشش می کردند که ملت متفرق بشوند. یک عده از وکلا مرعوب شده بودند و بکلی روحیه خود را از دست داده بودند و یا بهتر بگوئیم ترسیده بودند و می خواستند به هر قیمتی که ممکن است جنگ و خونریزی نشود. یک عده دیگر که در مشروطه طلبی و خیرخواهی آنها تردید نبود از قبیل میرزا سید محمد طباطبایی و حاجی امام جمعه خویی و حاجی امین الضرب و حاجی

^۱ همان، صفحه ۵۸۷

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۶۸۴

^۳ همان، صفحات ۷۰۱ و ۷۳۳

معین بوشهری تصور می‌کردند که اگر مجاهدین را متفرق کنند^(۱) می‌توان با شاه سازش کرد و از جنگ و خون‌ریزی جلوگیری نمود.

و به گفته دکتر فریدون آدمیت: "در باریکترین مرحله‌ای که حیات ملی با تعرض شاه و کودتای نظامی روبرو گشت - تزلزل مجلس و بدی دستگاه رهبری‌اش در آرایش نیروهای ملی بود که فاجعه به بار آورد. مجلس فاقد رهبری فردی و جمعی بالبتکار و نیرومند بود. این خود کفایت عملی مجلس را به حداقل رساند - تا آنجا که در برابر نقشه کودتا سیاست فعالی نداشت. در حالت انفعالی هم مردد بود، و بر اثر آن به هیچ نوع کمکی از ولایات دست نیافت، در حالی که تا وقوع کودتا بیش از یکماه فاصله زمانی بود. مردم پایتخت خواهان مقاومت جدی و آماده فداکاری و جنگ با محمدعلی‌شاه بودند، مردمی که به مجلس و مشروطگی دلبستگی داشتند. همان تجربه ملموس از حکومت دوساله ملی، در قیاس سنت دولت استبدادی، بهترین آموزگار مردم بود. در کودتای ناگهانی ذیقعه که مقاومت در برابر سلطنت با مجلس آغاز گردید، مردم به دفاع مجلس شتافتند و جمعیت هفت تا ده هزار نفری (به تخمین) گرد آمد. این بار که جریان کودتا کند بود، اما حرکت آن به چشم می‌خورد - مردم قدم پیش گذاردند و چون مجلس را نامصمم یافتند بر مجلسیان ناسزا گفتند، و سرگشته و پریشان پراکنده گشتند. باز هم در دقایق تصمیم و خطر، مردمانی از همه رده‌های جامعه شهری به جنگ با قوای کودتا برخاستند."^(۲)

اما سید حسن تقی‌زاده درباره آن "راز پنهان" که موجب پراکنده کردن مجاهدین و مردم و بی‌دفاع گذاشتن مجلس در برابر کودتاچیان شد، به ادوارد براون چنین می‌گوید:

روز ۲ ژوئن / ۱۲ خرداد کاردار روس (دوهارتویگ) و کاردار انگلیس (مارلینگ) پس از تعیین وقت به خانه میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه آمدند و "سفیر روس گفتاری دراز، بر پایه شکایت و تهدید وزیر امور خارجه ایران سر داده چنین گفت: "جان شاه در خطر است - این ملیون چه کار به کار نوکران شخص اعلیحضرت، بویژه امیر بهادر جنگ که مانند سگی وفادار پاسبان تندرستی اربابش می‌باشد دارند؟ کار انجمن‌ها و ملیون بدینجا کشیده که همه آرزوشان برکناری شاه از جایگاه پادشاهی گردیده است. -

^۱ همان، صفحات ۶۸۲ و ۶۸۳

^۲ مجلس اول و بحران آزادی، دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۳۱۳ و ۳۱۴

ما نمی‌توانیم این را به خود هموار نمایم - اگر چنین واقعه‌ای رخ نماید، روسیه ناگزیر به پای‌درمیانی بوده و انگلستان نیز آنرا پشتیبانی خواهد نمود."

همینکه او سخن را برید، مارلینگ این اشارات را با تذکراتی کوتاه تصدیق نمود. "همینکه دوهارتویگ و مارلینگ بیرون شدند - مشیرالدوله وزیر امور خارجه به سوی مجلس شتافته و گزارش این پیام بدفرجام را به رئیس مجلس داد - ممتازالدوله (رئیس مجلس) با تقی‌زاده و مستشارالدوله، دو نماینده تبریز که پیش از هر چیز از مداخله بیگانه بیم داشتند و "ملت بیمار را بهتر از مرده" می‌انگاشتند، تصمیم گرفتند که بایستی از نظر تهدیدات روسیه، از هرگونه اندیشه مسلحانه در روبرویی به شاه دست برداشت."^(۱)

اما مدارک موجود در این مورد چیز دیگری را نشان می‌دهد:

تلگراف ۱۳۸ از چالز مارلینگ به سرادوارد گری تهران ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸

تحولات سریعی در اوضاع اینجا واقع شده و احساسات هیجان‌آمیز مردم علیه شاه شکل بس جدی به خود می‌گیرد.

مسیو دوهاردویگ که نسبت به امنیت جانی شاه سخت مضطرب می‌باشد تلگرافاً به مسیو ایزولسکی در "روال" پیشنهاد کرده است که به سفارتخانه‌های روس و انگلیس دستور داده شود، مشترکاً به وزیر خارجه ایران اطلاع دهند که دول متبوعه آنها تعهد دارند دودمان کنونی را حفظ کنند و در صورتی که لازم گردد، برای حراست از شاه به زور متوسل گردند و برای چنین اقدامی آماده هستند ... نظریات من با نظریات مسیو دوهارتویگ مطابقت ندارد. من معتقدم که ایمان مردم به خصومت ذاتی شاه نسبت به مشروطیت از ضمیر عمومی پاک شدنی نیست.

اشتیاق مردم اینست که از دست او راحت شوند ... از اینکه اعلام یک چنین تصمیمی که وزیر مختار روس پیشنهاد کرده است، هیجانات موجود را در تهران در هم خواهد کوبید، گمان می‌کنم کاملاً امکان دارد؛ لیکن این امر فقط موقتی خواهد بود و تأثیر آن به احتمال قوی در ولایات شدید خواهد بود و ایجاب به هیچ وجه عقیده ندارم که با این عمل ممکن است یک آشتی دائمی بین شاه و مردم برقرار گردد ..."

"پس از اینکه نظریاتم را برای وزیر مختار روس تشریح کردم به او گفتم، گمان نمی‌کنم دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان خود را به حمایت از دودمان کنونی متعهد نموده و با عمل خود

وراثت تخت سلطنت ایران را به رسمیت بشناسد، چه رسد به اینکه از یک فرمانروای واحدی پشتیبانی کند. بعلاوه مسیو ایزولسکی اظهار داشته بود که دولت روسیه مادام که نظم برقرار است، "راجع به اینکه کدام پادشاه بر ایران فرمانروایی می‌کند، نسبتاً بی‌تفاوت است."^(۱)

از سر ادوارد گری به مستر اوبرین [نماینده انگلیس در پترسبورگ] وزارت خارجه ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸

"عطف به تلگراف ۱۳۸ واصله از تهران، نظریات مستر چارلز مارلینگ با نظریات من کاملاً مطابقت دارد.

ضمن بحث درباره اوضاع (ایران) با وزیر خارجه (روسیه)، باید به آن عالی‌جناب اطلاع دهید، که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای هماهنگی کامل سیاست دو دولت اهمیت بسیار قائل است، لیکن هر اقدامی که صورت مداخله در امور داخلی ایران را داشته باشد، قویاً مورد نفرت ماست. از اینرو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نمی‌تواند با اختطاری که وزیر مختار روسیه پیشنهاد کرده است، موافقت کند."^(۲)

از مستر اوبرین به سر ادوارد گری پترسبورگ ۱۷ ژوئن ۱۹۰۸

"... مسیو ایزولسکی به من اطلاع داد که دستورهایی برای مسیو دوهاردویگ تهیه نموده است مبنی بر اینکه نمی‌توان اعلامیه‌ای به آن صورت که او پیشنهاد نموده صادر نمود..."^(۳)

از سر ادوارد گری به مستر اوبرین وزارت خارجه [انگلستان] ۲۰ ژوئن ۱۹۰۸

"نمایندگان هر دو کشور به اعلیحضرت [محمدعلی‌شاه] توصیه کنند به خاطر تضمین سلطنت خویش، از رفتاری خصمانه نسبت به مشروطه‌خواهان و مجلس خودداری کنند و در غیر این صورت هر آنچه روی دهد نباید از این دو کشور انتظار حمایت داشته باشد."^(۴)

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، صفحات ۵۶۱ و ۵۶۲ و انقلاب مشروطه ایران (کتابهای آبی)، صفحه ۱۰۴ – ایزولسکی: وزیر خارجه روسیه.

^۲ همان، صفحه ۵۶۳

^۳ همان، صفحه ۵۷۰

^۴ همان، صفحه ۵۷۲

چنانکه از اسناد فوق بر می آید:

برای حفظ محمدعلی شاه در مقام سلطنت با استفاده از نیروی نظامی بین دولت های روس و انگلیس توافق به عمل نیامده بود؛ حتی با اخطار رسمی این مطلب به دولت ایران از جانب آن دو دولت هم موافقت نشده بود. و همچنانکه مارلینگ می نویسد: "مسیو دوهارتویگ [وزیر مختار روس] در اجرای سیاست خود در حفظ سلطنت محمدعلی شاه از این عقیده بین ایرانیان که روسیه به حمایت از دست نشاندۀ خود به مداخلۀ مسلحانه دست خواهد زد، استفاده یا قمار کرده است.

جریان وقایع تاکنون نشان داده است که حسابش درست بوده است و کمترین تردید نیست که افسران روسی که روز ۲۳ ماه قبل [ژوئن ۱۹۰۸] کودتا را انجام دادند، مصونیت آنها مرهون این عقیده است که مرگ آنها سبب حمله روسیه شده و انتقام گرفته می شود و یا اینکه اگر آنها کشته می شدند، سرنوشت کودتا به شکل دیگری می آمد و شاه در سفارت پناهنده می شد."^(۱) قماری که دولت انگلیس با موافقت ضمنی خود، بُرد آن را تسریع کرد.

به نظر ما، این عقیده و این وحشت بیشتر بین زعما و سرجنابان شایع بود تا بین توده مردم. از اینرو چنانکه مجلس قاطعانه ایستادگی می کرد و در آن فاصله زمانی که بین شاه به باغشاه و دست زدن او به کودتا وجود داشت، به جمع آوری و آرایش قوا از تهران و شهرستان ها می پرداخت، مردم با جان و دل می جنگیدند و کودتا شکست می خورد.

افسران روس هم، پس از یک اخطار رسمی مجلس به آنها، یا کنار می کشیدند و یا به عنوان مستخدمین دولت در کودتا شرکت می کردند؛ که در این صورت مانند افسران ایرانی شرکت کننده در کودتا با آنها رفتار می شد. مداخلۀ نظامی در تهران نیز در آن زمان امکان پذیر نبود. حوادث بعدی که به خلع محمدعلی شاه از سلطنت منجر شد، این واقعیت را نشان داد. در مورد برنامه مدافعه از مجلس، در صورت حمله قوای دولتی، مستشارالدوله صادق نماینده آذربایجان و همکار و رفیق تقی زاده می نویسد:

پس از آنکه معلوم شد که حتماً بر مجلس شورای ملی حمله خواهند کرد، "من آقای تقی زاده را [که عضو کمیسیون جنگ مجلس بود] به منزل خود دعوت کرده گفتم: حالا که صلح نکردیم باید منتظر جنگ شد. برای مدافعه آیا آماده هستیم؟ ... تقی زاده گفت: همه چیز داریم و شرح داد سه هزار تفنگ با مقداری فشنگ داریم. پرسیدم تفنگ ها را کی ها استعمال خواهند کرد؟

گفتند سربازان ملی که در محلات و میدان‌های مختلف تهران چندی است هر روز مشغول مشق هستند. تعداد آنها را شمرده گفتند از جمله انجمن دروازه قزوین که شامل پاره‌ای ایلات اطراف قزوین هم هست بیست و هفت هزار نفر اعضا دارد. قریب به نصف قزاق‌خانه به طرف‌داری ما حاضر هستند. نصف بیشتر توپخانه به همراهی ما قول داده‌اند. وقتی که امر شود توپ‌ها را از توپخانه خارج کنند بیشتر آنها رو به باغشاه شلیک خواهند کرد. حتی یک عدد هم توپ فعلاً در اختیار مجلس است. از ایلات قزوین معتضد نظام با پانصد سوار مهیاست که به کمک ما بیاید چون رسماً جزو سواره نظام دولت است اگر قبلاً به تهران بیاید مجبور است جزو اردوی ملی سلطنت آباد بشود. اما به حوالی حضرت عبدالعظیم آمده منتظر اشاره ما خواهد بود که به کمک بیاید و قس علیهذا. من در مقابل این حسن اعتمادی که آقای تقی‌زاده به قول و قرارها داشت بدون داشتن اندک عقیده، مباحثه را بی‌فایده دانسته فقط گفتم من یک پیشنهاد مختصری دارم، اگر بتوانید اعمال نمائید. آن اینست که از باغشاه (وقتی که این صحبت شد شاه هنوز در باغشاه بود و به سلطنت‌آباد نرفته بود) تا مجلس هر چند راهی که برای سوق قوای دولتی به طرف مجلس محتمل و مناسب است البته در پاره‌ای چهارراه‌ها و سه‌راه‌ها مشروطه‌طلبانی سکنی دارند، بعضی از این خانه‌ها را مخفیانه از سکنه خالی کرده در هر یک چند نفر تیرانداز با قدری مهمات و آذوقه بگذارید. وقتی که قوای دولتی به تیررس آنها آمدند از پشت بام‌ها یا بالاخانه‌ها شلیک کنند. اولاً در کوچه‌ها و خیابان‌های تنگ آنها مجال پیدا نمی‌کنند که در آن نقاط توپ حاضر کرده با تیر توپ مقابله کنند. ثانیاً از چند نقطه در مسیر قوای دولت که شلیک شد تصور می‌کنند که اهل شهر عموماً به شلیک برخاسته‌اند و قطعاً خود را به کشتن نداده رو به باغشاه فرار خواهند کرد. همینکه دو سه دسته فراراً به باغشاه رسیدند از اوضاعی که اطلاع داریم یقین حاصل است که شاه و اردو و سردار و سالارهای پوشالی حتی اثاثیه سلطنتی را جا گذاشته فرار خواهند کرد.

آقای تقی‌زاده این پیشنهاد را جرح نکرد [رد نکرد]، ولی معلوم نشد که به کمیسیون‌ها گفته شد یا خیر. روز بمباران مجلس قوای دولتی بدون مزاحمت احدی دسته دسته در اطراف مجلس مدخل‌های نگارستان را گرفتند که از خارج کسی به کمک مجلس نیاید. حتی انجمن شاه آباد را که در وسط خط عبور قوای دولت واقع و از حیث ساختمان حاکم بر خیابان بود از دو روز پیش بکلی خالی کرده بودند. فقط از انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و سر در مجلس چند نفر قدری شلیک کردند. تیراندازان قابلی که از انجمن آذربایجان شلیک می‌کردند توپچی‌های

قزاق را که می خواسته اند تا پشت توپ می رفته که به مجلس شلیک کنند زده به خاک می انداختند. ولی لیاخوف فرمانده کل قزاق را که با قد بلند خود روی اسب ایستاده به آنها فرمان شلیک می داده است با خیال عوامانه که چون افسر روس است هدف نساختند که مبادا دولت روس به مقام انتقام بیاید و حال آنکه افسر روسی مستخدم دولت بود و به امر شاه مجلس را به توپ می بست. اگر کشته می شد دولت روس حق مؤاخذه نداشت. لیاخوف چون دریافت که او را هدف قرار نمی دهند پشت توپ رفته مجلس را هدف شلیک متوالی قرار داد.^(۱)

حال با این همه آمادگی چه چیزی مانع مقاومت در برابر کودتاگران و دفاع از مجلس شد؟ تقی زاده در نامه ای که پس از کودتای دوم و پناهنده شدنش به سفارتخانه انگلیس به کاردار آن سفارت نوشته می گوید: علت "دست برداشتن از هرگونه اندیشه مسلحانه در روبه رویی با شاه، خط مشی منفی انگلستان بود." این گفته با آنچه وی به ادوارد براون اظهار داشته متناقض است. اظهارات او را در هر دو مورد نقل می کنیم: روایت او از حادثه به ادوارد براون چنین است: سفیران روس و انگلیس به دیدار مشیرالدوله رفتند، و مجلس و دولت را در صورت مقابله با شاه تهدید به مداخله نظامی کردند. مشیرالدوله بی درنگ "به سوی مجلس شتافته و گزارش این پیام بدفرجام را به رئیس مجلس داد - ممتازالدوله (رئیس مجلس) با تقی زاده و مستشارالدوله، دو نماینده تبریز که پیش از هر چیز از مداخله بیگانه بیم داشتند و "ملت بیمار را بهتر از مرده" می انگاشتند، تصمیم گرفتند که بایستی از نظر تهدیدات روسیه، از هر گونه اندیشه مسلحانه در رو به رویی به شاه دست برداشت."^(۲)

اما نامه تقی زاده به کاردار سفارت انگلیس حکایت از آن دارد که: "پس از تشریح وضع پریشان و رقت انگیز ایران، تحت رژیم استبداد و پیدایش جنبش مشروطه خواهی، و حمایت معنوی انگلستان آزادی خواه و مدارای مجلس در مبارزه طولانی خود علیه شاه و روس ها، وی به مسؤولیت انگلستان در نابودی مشروطیت اشاره می کند. مردم علیرغم روس ها، بر شاه برتری و سبقت جسته بودند، لیکن پس از عقد قرارداد بین انگلستان و روسیه، به روس ها آزادی عمل داده شد و آنها با بهره برداری و سوءاستفاده از همکاری سفارت انگلیس و تهدید استقلال ایران و جلوه دادن انگلستان به عنوان همدست خود در حمایت از استبداد، دستهای مردم ایران را

^۱ یادداشتهای تاریخی، خاطرات مستشارالدوله صادق، به کوشش ایرج افشار، صفحات ۵۴ تا ۵۶ به اختصار

^۲ همان، صفحات ۵۴ تا ۵۶ به اختصار

بستند. در واقعهٔ اخیر، مجلس که مرعوب تهدیدهای روسیه شده بود، با توجه به خطمشی انگلستان مانع گردید که ملیون به مخالفت مسلحانه متوسل گردند.^(۱)

جان کلام و سؤال اساسی اینجاست که اگر "مردم علیرغم روس‌ها، بر شاه برتری و سبقت جسته بودند" چرا و به چه مناسبت "خطمشی منفی انگلستان" می‌بایست مانع تجهیز و آرایش نیروهای مردمی اقدام مسلحانه برای دفاع از بزرگترین دستاورد مردم - مشروطیت و آزادی - می‌گردید؟

در حالی که با دفاع مسلحانه احتمال پیروزی آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان وجود داشت، و در صورت شکست نیز نتیجه همان بود که با تسلیم و عدم مقاومت پیش آمد.

سر انجام، "جنگ خونینی که می‌بایست سرنوشت مجلس را روشن کند آغاز گردید. [۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ / دوم تیرماه ۱۲۸۷ / ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶] بنا به گفتهٔ براون آن وقت که فرمان آتش داده شد، یک گروه پنجاه نفری از سربازان جامه‌های سرخ خود را به دور افکنده به مدافعین پیوستند. حتی در مورد نیروهای قزاق نیز نزدیک بود چنین وضعی پیش آید. عده‌ای از آنها از تیراندازی سر باز زدند. ولی افسران دست را بر آنها بلند کرده چند تنی را به جرم نافرمانی از پا در آوردند و به احتمال قوی شخص لیاخوف نیز در این کشتار قزاقان ایرانی دست داشته است. دیگران به ناگزیر راه اطاعت در پیش گرفتند و معرکه جنگ داغ شد. در دور نخست ملیون با همهٔ نارسائی‌هایی که در کارشان بود پیروزمند از کار درآمدند. عده‌ای از آنها با رشادتی شایان تحسین کمینگاه‌های خود را ترک گفته به سوی نزدیک‌ترین توپ دویدند تا آن را تصرف کنند. اما دستور خودداری از تیراندازی به سوی افسران روسی کار را خراب کرد. این افسران که خود را از هرگونه گزند مصون می‌دیدند با دست باز مهاجمین را به رگبار بسته درو کردند.

بزودی توپ‌ها شروع به غرّش کرد. پایداری معدودی مدافع با تجهیزاتی غیرکافی در برابر دشمن تا دندان مسلح نمی‌توانست به طول انجامد. با اینکه مدافعین حتی در این حالت چند تن از توپچی‌ان را از پا در آوردند، ولی فوراً توپچی‌های دیگر جای آنها را می‌گرفتند. تفوق عظیم دشمن هم از لحاظ نفرات و هم از جهت سازمان، نظم و عملیات هماهنگ، هم از جهت اسلحه و مهمات و هم بدان جهت که هیچ‌کندوبندی دست آنها را نمی‌بست، جنگ را به فاصلهٔ چند

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، صفحه ۷۵۹، خلاصهٔ نامهٔ مفصل تقی زاده به مستر مارلینگ

ساعت به پایان مرگبار خود رسانید. محمدعلی میرزا فاتح و مشروطیت برچیده شد.^(۱) و میرزا احمدخان مشیرالسلطنه صدراعظم، پاشاخان امیر بهادر وزیر جنگ و پالکونیک لیاخوف حاکم نظامی تهران گردیدند.

متأسفانه "این کارندانی و زبونی مجلس شورا در برابر محمدعلی میرزا و شکست آزادی خواهان تهران در برابر قزاق و سرباز، یک لکه سیاهی بردامن تاریخ ایران نشانده... چنانکه "روزنامه" تایمس"، زبان نیمرسمی دولت انگلیس، با نکوهش و بدگویی از مجلس نوشت:

"این نمونه‌ای به دست داد از آنکه شرقیان شاینده زندگانی آزاد نمی‌باشند."

جای خشنودی است که این لکه سیاه را از دامن ایران، ایستادگی‌های مردانه تبریز بسترد.^(۲) این نکته نیز شایان توجه است که محمدعلی شاه در پایمال کردن مشروطیت و کشتن مشروطه طلبان و آزادی خواهان تنها از افسران روسی کمک نگرفت بلکه بعضی از مجتهدین را نیز به یاری طلبید و مجوز دینی جنایت‌هایش را هم از آنها دریافت کرد. استخاره‌های محمدعلی شاه برای کشتن آزادی خواهان و به توب بستن مجلس:

استخاره: بسم الله الرحمن الرحیم، پروردگارا اگر من امشب میرزا نصرالله [مرحوم ملک‌المکتلمین] و سید جمال و بهاء [بهاء الواعظین] و میرزا جهانگیرخان [صوراسرافیل] و این مفسدین را گرفتار نمایم [یعنی بکشم] صلاح است، استخاره خوب بیاید، یا دلیل‌المتحیرین یا الله.

به خط و امضای محمدعلی شاه

جواب: "قصه حضرت سلیمان علیه السلام و آوردن تخت ملکه سبا است، که می‌فرماید: فلما رآه مستقراً عنده قال هذا فضل ربی لیلونی ا اشکرام اکفر و من یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم."

"تخلف از این نیت جایز نیست، در کمال خوبی ابتداء و عاقبه خواهد بود."

به خط و امضای حاج سید ابوطالب موسوی زنجانی،

از بزرگان علمای عهد محمدعلی شاه و از مخالفین جدی مشروطیت

^۱ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، نامور، صفحات ۱۶۵ و ۱۶۶

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۶۶۹ و ۶۷۰

استخاره: بسم الله الرحمن الرحيم، پروردگارا، اگر من امشب توپ به در مجلس بفرستم و فردا با قوه جبریه مردم را اسکات نمایم خوب است و صلاح است، استخاره خوب بیاید و الا فلا یا دلیل المتحیرین یا الله".

محمد علی شاه

جواب: "قُلْ لَا تَخَافُوا سَمْعَ وَارِي فَاتِيَاهُ اِنَّا رُسُلَا رَبِّكَ فَارْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ" حکم خداوندی به حضرت موسی و حضرت هارون علیها سلام شد، بروید نزد فرعون و بگوئید ما فرستاده خدا هستیم به سوی تو، بنی اسرائیل را همراه ما آزاد کن. سابق آیه هم می فرماید، نترسید ما با شما هستیم کارها را می بینیم، حرف ها را می شنویم، این کار باید اقدام بشود، غلبه قطعی است اگر چه زحمت در اول داشته باشد.

حاج سید ابوطالب موسوی زنجان

استخاره: بسم الله الرحمن الرحيم، پروردگارا اگر حکم تبعید میرزا علی ثقة الاسلام را از تبریز بدهم، صلاح است، استخاره خوب بیاید و الا فلا یا دلیل المتحیرین یا الله:

محمد علی شاه

جواب: "اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ". بسیار خوب است.. لکن زمان را چهار قسمت هرگاه فرض کنیم، قسمت اول و دویم در نهایت خوبی است، و قسمت سیّم یک قدری خُمود در کار دیده می شود، قسمت چهارم در نهایت خوبی است. پس از هر حیث خوب است انشاء الله الرحمن.

حاج سید ابوطالب موسوی زنجان^(۱)

بدین سان محمد علی شاه با یک کودتای خونین مجلس را منحل کرد، در تهران جمعی از آزادی خواهان را به شهادت رسانید، گروهی را نیز به زندان انداخت و یا

ستارخان و تبریز پرچمدار مشروطیت و آزادی

^۱ به نقل از مجله یادگار سال پنجم شماره های هشتم و نهم سال ۱۳۲۸ احمد توکلی

تبعید کرد. در دیگر شهرها نیز "به دستور او حکمرانان دست گشادند و انجمن‌ها را بستند و قانون را از میان برداشتند، به آزادی‌خواهان آزارها رسانیدند، دوباره چوب و فلک را به کار انداختند، دستگاه خودکامگی درچیدند و در هیچ شهری ایستادگی از آزادی‌خواهان دیده نشد مگر در رشت و تبریز."^(۱)

در رشت اندک جنگی رخ داد که سه تن کشته شدند و چهارده تن زخمی گردیدند. سپس آرامش برقرار گردید [چرا که آمادگی قبلی وجود نداشت]. اما در تبریز، روز دوم تیرماه هواداران محمدعلی‌شاه به جنگ پرداختند. جمعی از سردستانان و انجمنیان خود را به پناهگاهی کشیدند و با حمله نیروهای دولتی به شهر عده‌ای از مجاهدین نیز نومید شده تفنگ‌های خود را به زمین گذاشتند. تنها ستارخان و محله امیرخیز بودند که ایستادگی کردند.

"ستارخان که از سال‌ها در تبریز به دلیری شناخته بوده، با دسته کوچکی از پیرامونیان خود می‌ایستاد و پروائی از این پیشامدها نمی‌داشت."

از سر دستگان نیز علی‌مسیو، حاج علی دوا فروش، حاجی مهدی آقا، حاجی میرزا علیقلی گنجه‌ای، حاجی محمد بالا و کربلای حسین فشنگچی و همفکران‌شان رشته پشتیبانی را از دست ندادند."

در همان روزهایی که ستارخان با دسته انگشت‌شماری در امیرخیز ایستادگی می‌کرد، حاج شیخ علی‌اصغر لیلالوایی، این روحانی پاک‌سرشت و شجاع، به یاری میرکریم بزّاز در مسجد صمصام - که یکی از کانون‌های آزادی بود - ایستادگی کرد و نگذاشت جوش و خروش از بن برافتد و مردم به یکبار نومید گردند. و این کار بی‌شبهه مایه دلگرمی برای ستارخان و یاران او بود. به همین جهت به گواهی شاهدان "پس از قهرمانی ستارخان، پافشاری حاج شیخ علی‌اصغر بود که جنبش آزادی‌خواهی را دوباره به تبریز باز گردانید."^(۲) علاوه بر آن "ارک را هم - که خود یک سنگر بسیار استوار و جایگاه قورخانه می‌بود - چند تنی از مجاهدان نگه می‌داشتند و از همدستان ستارخان می‌بودند."^(۳) (به ظن قوی به سرپرستی خلیل‌خان آرک).

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۶۷۲

^۲ همان، صفحه ۶۹۲، روس‌ها پس از اشغال تبریز حاج شیخ علی‌اصغر لیلالوایی را دستگیر کرده و به قفقاز بردند و سربیه‌نیشش کردند.

^۳ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسروی، چاپ چهارم ۱۳۴۶، صفحات ۴۰ تا ۴۲ به اختصار

اما از سوی دیگر "برخی از بستگان روس، که چون قفقازی و مسلمان می‌بودند با تبریزیان همه‌گونه آمیزش می‌داشتند، با دستور کنسول روس (پاخیتانوف) به میان مردم افتاده، به نام آنکه ایستادگی در برابر دولت سودی نخواهد داشت، آنان را به این می‌خواندند که دست به هم داده به کار برخیزند و جنرال کنسول روس را میانجی گردانیده از شاه آمرزش و زینهار طلبند، تا از زیان و آسیب در ایمنی باشند."^(۱)

"پاخیتانوف، از یک طرف به بهانه حفظ جان و دارایی اتباع روسیه پای به میان نهاده، برای اتباع خود و دیگران که در غم جان و دارایی خود بودند، بیرق روس می‌فرستاد که بر سردر خانه بزنند، و از طرف دیگر فشنگ به دولتیان می‌داد."^(۲)

از "اسلامیه" نیز بیرق‌های سفید کوچکی به این و آن می‌فرستادند که بالای درخانه‌شان بزنند و در امان باشند. بسیاری نیز خودشان بیرق سفید ساخته بالای در افراشته بودند، چنانکه در بسیاری از کوچه‌ها یک در بی بیرق نبود."^(۳)

در یکی از این روزها پاخیتانوف آگاهی داد که به امیرخیز خواهد آمد. ستارخان بسیج پذیرائی کرده کسانی را از سردستانان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند. کنسول چون در آمد پس از نشستن و حال پرسیدن آغاز سخن کرد: "امروز به خیابان رفتم و به دوه‌چی رفتم و اکنون نیز به اینجا آمده‌ام که از شما پیمان گیرم که به جنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد. "ستارخان پاسخی ساده داده گفت: "ما هیچگاه به جنگ پیشدستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی به ما می‌تازند و جلوشان می‌گیریم." سپس حاج شیخ علی اصغر و دیگران نیز سخنانی راندند. کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده شود و او در خانه خود زده در زینهار دولت روس باشد، و نوید می‌داد که سر قره سورانی^(۴) آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد. ستارخان چنین گفت: "جنرال کنسول، من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیایند، من زیر بیرق بیگانه نروم." کنسول که این پاسخ نبیوسیده بود [انتظارش را نداشت] خیره ماند،

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۶۹۲

^۲ همان صفحه ۶۸۵

^۳ تاریخ ایران، ادوارد براون، صفحه ۲۷۰

^۴ قره سوران = کلمه ترکی به معنی "پرسنده هویت سیاهی" یا "پرسنده هویت کسی که در تاریکی راه می‌رود": سیاهی کیستی؟ این کلمه به مأموران انتظامی جاده‌ها (خارج از شهر) از دوران صفویه تا اواخر دوره قاجاریه گفته می‌شد. بعدها سازمان ژاندارمری جای آن را گرفت. کتاب نارنجی ۱، صفحات ۳۳-۳۴

و چون برخاست برود، ستارخان هفت تن از سواران قره داغ را که در جنگ ها دستگیر کرده بودند به او سپرد که همراه نوکران خود به دوه چی رسانند. کنسول از این رفتار بسیار شادمان گردید.^(۱) فردای آن روز، ستارخان به قصد پایین کشیدن بیرق های سفید بیرون آمد و "چون در بازارچه صفی، خانه حاجی محمدرضا شکویی می بود و او بیرق روس افراشته بود، ستارخان با گلوله زده آن را پایین انداخت. سپس به بیرق های سفید پرداخته یکایک سرنگون گردانید."^(۲)

"ستارخان می خواست با خواباندن آنها مردم را دوباره بشوراند و این یکی از شاهکارهای او بود. چنانکه گفتیم مجاهدان به گرد سر او کم بودند، و بی گمان شمارشان به بیست تن نمی رسید، و با این دسته اندک بیرون آمدن او به کوچه ها جز بی باکی شمرده نشدی ... همینکه او در کوچه نمودار گردید و مردم خواست او را دانستند، به انبوهی پی او را گرفتند و آواز به زنده باد بلند گردانیدند و یک هیاهوی بزرگی پدید آوردند. بدین سان بیرق خواباندن تا دم عالی قاپو پیش رفته از آنجا کسی را با پیام نزد باقرخان فرستاد و خود بازگردید ... نتیجه این کار آن بود که مردم دوباره به تکان آمدند و گرد نومیادی را از خود فشانده برای کوشش آماده گردیدند."^(۳)

"راستی این ایستادگی گردانه ستارخان یک کار بزرگی می باشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری به این بزرگی و ارجداری نیست. این مرد عامی از یکسو اندازه دلیری و کاردانی خود را نشان داد، و از یکسو مشروطه را به ایران باز گردانید. مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز باز می ماند. از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می نمود. در سایه دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر به همه کوی های تبریز بازگشته، سپس نیز به همه شهرهای ایران باز گردید."^(۴)

بدین سان تبریز در برابر محمدعلی شاه به پا خاست و با او به نبرد پرداخت. و "محمدعلی میرزا تمام نیروهای خود را برای درهم شکستن تبریز قهرمان به کار برد. علاوه بر نیروهای داخلی و ایالات و عشایر خود آذربایجان، عین الدوله به عنوان والی به اتفاق سپهدار [محمد ولی خان تنکابنی] با سپاهی گران به سرکوب تبریز مأموریت یافتند. ولی تمام حمله های دامنه دار

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۶۹۳ - ۶۹۴

^۲ همان، صفحه ۶۹۴

^۳ همان، صفحه ۶۹۳

^۴ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۶۹۴ و ۶۹۵

آنها علیرغم وحشت و دهشتی که دربر داشت، در هم شکست. ایستادگی قهرمانانه مجاهدان و پیروزی‌های پیاپی آنها بر نیروهای بی‌شمار دولتی هیجان فوق‌العاده‌ای در بین مردم تولید کرد و جنبه توده‌ای نهضت باز وسعت گرفت. تا بدان حد که تعداد کثیری از زنها و حتی گروه‌های چندی از کودکان در کار جنگ شرکت جستند. آنها در جریان جنگ نه تنها در کارهای پشت جبهه از قبیل تهیه غذا، کمک به جنگجویان در پرکردن پوکه‌های فشنگ شرکت داشتند، بلکه بسیاری در لباس مردانه و تعداد زیادی با همان لباس زنانه به سنگرها رفته و در نبرد با دشمنان آزادی شرکت جستند و تعدادی از آنها در خون خود در غلتیدند. از قول پاولوویچ نویسنده تاریخ مشروطیت می‌خوانیم: "عکس یک دسته شست نفری از زنان چادر به سر ایرانی تفنگ بر دست در اختیار ماست. اینها محافظ یکی از سنگرهای تبریز بودند."^(۱)

در این بین، آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان تبریز به رهبری "کمیته غیبی" و ستارخان انجمن تبریز را که تعدادی از اعضای آن از ترس کناره‌گیری کرده بودند، تجدید سازمان دادند. در شهر نظمیه، بلدیه و عدلیه منظمی برقرار ساختند و بیمارستانی نیز دایر نمودند و نیروهای مجاهدین را نیز بخوبی سازماندهی کردند.

بعلاوه ایرانیان و آزادی‌خواهان قفقاز؛ اعم از مسلمان و گرجی و ارمنی به کمک تبریز شتافتند و موجب دلگرمی مجاهدان تبریز شدند. در این کار شخص حیدر عمواوغلی نقش مهمی به عهده داشت. همچنین ایرانیان مقیم اسلامبول و مشروطه‌طلبان آن دیار از پشتیبانی دریغ نورزیدند.

"در این میان چون آوازه ایستادگی تبریز، و اینکه محمدعلی میرزا پیاپی سپاه برسر آن شهر می‌فرستد، به نجف رسید، علمای سه گانه [حاج میرزا عبدالله مازندرانی - حاج میرزا حسین ابن خلیل - آخوند ملا محمدکاظم خراسانی] فرصت را از دست نداده به یاری تبریز برخاستند و باز "فتوا"ها فرستادند، در این زمینه که رفتن به سر تبریز "به منزله جنگ با امام زمان" و بستن خواربار برای این شهر "در حکم بستن آب فرات به روی اصحاب سیدالشهدا" می‌باشد."^(۲)

"در آن روزها انبوه مردم ایران، بویژه در شهرها، پیروی از کیش می‌داشتند. چون ملایان در تبریز و دیگر شهرها به دشمنی با مشروطه برخاسته و مشروطه‌خواهان را بیرون از دین یا "بابی"

^۱ برخی از ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، نامور، صفحه ۱۸۸

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۷۲۹

می‌نامیدند، اگر این "فتوا"های علمای نجف نبود کمیتر کسی به یاری مشروطه پرداختی، همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند، و دستاویز ایشان در آن کوشش و جانفشانی این "فتوا"های علمای نجف می‌بود. ستارخان بارها این را به زبان می‌آورد که من "حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم". همچنین بازرگانان توانگر که پول به نام "اعانه" به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از "فتوا"های علما می‌کردند. سود بزرگ تلگراف‌های علمای نجف از این راه می‌بود.^(۱)

انجمن تبریز جانشین مجلس شورای ملی

"در این روزها چون انبوه ایرانیان که بیرون از کشور می‌بودند، و همچنین علمای سه‌گانه نجف و با همادهای آزادی‌خواه قفقاز، تنها تبریز را کانون قانونی ایران می‌شناختند و همگی رو به سوی اینجا می‌داشتند، انجمن ایالتی تبریز، در نبودن مجلس شورای، خود را جانشین او گردانیده، و این عنوان را به همه جا شناسانید. و از همه جا آن را پذیرفته به راست داشتند. از این پس تبریز عنوان دیگری پیدا کرده تنها در پی نگهداری خود نبوده، در پی آن نیز می‌بود که مشروطه را به ایران باز گرداند، و از چیرگی بیگانگان جلوگیری کرد."^(۲)

همینکه دولتیان پس از چند ماه نبرد دریافتند که با تاخت و به توپ بستن شهر، تبریز را نمی‌توان تصرف کرد و مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان آن شهر را نمی‌توان شکست داد، به دستور محمدعلیشاه راه ورود آذوقه، مخصوصاً گندم و نان را بستند تا بلکه

آخرین تدبیر دولتیان – بستن راه ورود آذوقه به تبریز

مردم شهر و فدائیان را با گرسنگی از پا در آورند.

به نوشته پاختیانوف کنسول روس در تبریز: "تبریز که سنگربندی و غیرقابل نفوذ برای قشون شاه گردیده"، کاملاً در اختیار انقلابیون قرار گرفته است "... اقدام احمقانه دولت تهران – یعنی اشغال راه‌ها و محروم ساختن تبریز از رسیدن مایحتاج اصلی به آن، ضمن آنکه ضررهای هنگفتی را متوجه اتباع ما نموده است، تنها وخامت اوضاع را بخصوص به لحاظ رسیدن فصل سرما شدت بخشیده است..."^(۳)

^۱ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۷۲۹ و ۷۳۰

^۲ همان، صفحه ۷۳۹

^۳ کتاب نارنجی II، گزارش پاختیانوف در مهرماه ۱۲۸۷ / سپتامبر ۱۹۰۸، صفحه ۲۵

این تصمیم دو هدف داشت: ۱ - فرسودن مردم شهر و مجاهدان از گرسنگی و ناتوان کردن آنها در برابر نیروهای دولتی. ۲ - دادن دستاویزی به دست روس‌ها برای اشغال تبریز و سرکوب کردن مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان آن شهر.

حقیقت اینکه روس‌ها از مدت‌ها قبل، مخصوصاً هنگامی که مقاومت سرسختانه مجاهدان تبریز در برابر نیروهای دولتی و ناتوانی دولتیان را در تصرف آن شهر مشاهده کردند، به فکر اشغال تبریز افتادند و به بهانه‌جویی پرداختند.

روزنامه‌های روسی و کنسولگری روس در تبریز از خسارت‌های هنگفتی که به بازرگانان و دولت روس وارد آمده سخن می‌گفتند و گاه وانمود می‌کردند که چون در تبریز گرسنگی پدید آمده بیم آن می‌رود که گرسنگان به خانه‌های اروپائیان و بستگان روس بریزند و تاراج کنند. در این باره کاردار سفارت انگلستان در تهران به وزیر خارجه آن دولت می‌نویسد:

از سربارکلی به سیرادوارد گری تهران ۱۸ نوامبر ۱۹۰۸ / ۲۶ آذر ۱۲۸۷ ه.ش
"تلگرافی از سرکنسول دولت خودمان در تبریز دریافت کرده‌ام حاکی از اینکه بموجب دلایلی که در دست دارد معتقد است که یکی از افکار کنسول روس این است که موجبات اشغال شهر مزبور را توسط روسیه فراهم کند و با در نظر گرفتن این هدف است که گزارش‌های وحشت‌زا و اغراق‌آمیزی درباره اوضاع تبریز می‌فرستد که بیشتر آنرا نباید صحیح پنداشت. به میستر راتیسلاو [کنسول انگلیس در تبریز] خبر رسیده است که هم اکنون ۱۲۰۰ سرباز روسی با سی و پنج افسر در جلفا هستند."^(۱)

"این گرفتاری بزرگی می‌بود و همگی را به اندیشه می‌انداخت. شادروان تقه‌الاسلام که از آغاز جنگ بی‌یکسوئی [بی‌طرفی] نشان داده خود را به کنار کشیده بود، این زمان خاموشی نتوانسته به اندیشه چاره‌جویی روز بیست و هشتم اسفند [۱۲۸۷] به محمدعلی میرزا تلگرافی فرستاده در آن سختی کار شهر و بیمی را که از سوی بیگانگان در میان می‌بود بازنموده، درخواست که سر به مشروطه فرود آورد و کشاکش را به پایان رساند."

"از آنسوی علمای نجف که از سختی کار تبریز آگاهی یافته بودند، دست به سوی سپهدار و صمصام السلطنه یازیده در بیست و چهارم اسفند (۲۲ صفر) تلگراف پایین به آنان را فرستادند:

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۸۶۸

"نصف ۲۲ صفر توسط انجمن سعادت^(۱) - رشت جناب اشرف سپهدار، اصفهان جناب صمصام السلطنه تبریز محصور، حمایت فوری دفاع عاجل بر هر مسلم واجب." (۲)

محمدکاظم خراسانی - عبدالله مازندرانی

اما در تبریز، در این هنگام نایابی نان و آذوقه، "اروپائیان و بستگان ایشان آسوده‌تر از دیگران می‌بودند، انجمن می‌کوشید تا بتواند جلو گله آنان را بگیرد و عنوان به دست دولتی‌ها ندهد ... هر کسی در آن روزها در تبریز می‌بوده می‌داند مردم با همه گرسنگی رشته شکیبائی و خودداری را از دست نهشته هیچگونه بدرفتاری از خود نشان نمی‌دادند." (۳)

بعلاوه تمام کسانی که گندم و جو و خواربار انبار کرده بودند، جوانمردانه آنها را به قیمت ارزان و حتی رایگان در دسترش مردم می‌گذاشتند. از آن جمله "حاجی تقی لک از تجار تبریز موجودی غله خود را در اختیار فدائیان گذاشت تا بین اهالی پخش گردد. وقتی که ستارخان سردار ملی خواست وجه غله را حواله دهد، حاجی تقی گفت: "سردار شما با جان برای آزادی فداکاری می‌کنید، من هم باید با مال فداکاری نمایم. حاضرم تمام دارائی خود را در راه آزادی تقدیم کنم و اگر لازم شد جان خود را فدا خواهم کرد." (۴)

و "حاجی جواد نام نانوائی در تبریز که در میدان انگج دکان نانوائی داشت، رادمردی نموده از انبار خود روزانه ده خروار کمابیش نان پخته به همان بهای ارزان پیشین به بینوایان می‌فروخت." دشمنان آزادی تلاش کردند که با تطمیع و تهدید او را از این کار بازدارند، ولی موفق نشدند. "روزی سردار [ستارخان] حاج جواد را به خانه خود خواند و با بودن کسانی از نمایندگان انجمن خواست به او سپاس گزارد و خرسندی نشان دهد و گفت: "حاجی شما کاری کرده‌اید که نه تنها مرا، سراسر مردم ایران را سپاسگزار خود ساخته‌اید." دیگران نیز جمله‌هایی گفتند. حاج جواد با فروتنی پاسخ داد: "مگر این جوانان که خون خود را در راه مشروطه می‌ریزند پدر و مادر ندارند؟ مگر خون من از آنان رنگین تر است؟! تا گندم دارم نان کرده به مردم خواهم داد. سپس هم تفنگ برداشته با جان خود در راه مشروطه کوشش خواهم کرد." (۵)

^۱ انجمن سعادت = انجمن ایرانیان آزادیخواه در اسلامبول.

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحات ۱۷۲ و ۱۸۳

^۳ همان، صفحه ۸۹۰

^۴ نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، صفحات ۳۹ و ۴۰

^۵ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۸۸۴

"از نیمه‌های فروردین [۱۲۸۸] کنسولگری‌های روس و انگلیس با دستور سفارتخانه‌های خود از تهران، با آزادی‌خواهان تبریز به گفتگو پرداخته به میانجیگری کوشیدند. ایشان امید می‌داشتند که آزادی‌خواهان از فشار گرسنگی در شهر، در پی مشروطه نبوده آسانتر رام خواهند شد. لیکن ایشان سر رام شدن نمی‌داشتند و پس از گفتگوها برای آشتی چنین پیشنهاد کردند: ۱ - شاه مشروطه را بپذیرد. ۲ - کسی را به گناه آزادی‌خواهی نگیرد (عفو عمومی). ۳ - همه سپاهیان از پیرامون شهرها برخاسته پراکنده شوند. ۴ - آزادی‌خواهان تفنگ و ابزار جنگی که از خودشان می‌دارند نگه دارند. ۵ - والی که برای آذربایجان فرستاده شود با آگاهی از خود مردم باشد. پیداست که محمدعلی میرزا این چیزها را نخواستی پذیرفت. بویژه در این هنگام که امیدمند بود شهر از گرسنگی ناگزیر شده درهای خود را به روی دولتیان باز خواهد کرد."

"در بیست و یکم فروردین ۱۲۸۸ (۱۹ ربیع الاول) کنسول‌های انگلیس و روس و عثمانی در کنسولگری انگلیس با هم نشسته، درباره بستگان خود در تبریز به گفتگو پرداختند و چنین نهادند که یکصد و هفتاد و پنج خروار آرد از دولت برای بستگان خواستار گردند، و چون به سفارتخانه‌های خود در تهران تلگراف کردند و آنان با دربار به گفتگو پرداختند، محمدعلی میرزا آن را هم نپذیرفته و چنین پاسخ داد که بستگان بیگانه همگی از تبریز بیرون روند. کنسول‌ها این دستور را به بستگان خود دادند، ولی آنان هیچ کدام نپذیرفتند."^(۱)

"انجمن [نیز] آسوده نشسته از هر راهی می‌کوشید. روز بیست و ششم فروردین ۱۲۸۸ (۲۴ ربیع الاول) نمایندگان با هم نشسته و کنسول‌های روس و انگلیس را به آنجا خواندند و به میانجیگری ایشان به محمدعلی میرزا چنین پیشنهاد کردند: از جنگ جلوگیری شود و شاه دستور دهد عین‌الدوله روزانه یکصد و پنجاه خروار گندم به نام بینوایان به شهر روانه کند و و کنسول‌ها پایندانی (ضمانت) کنند که از آن گندم چیزی به مجاهدان و آزادی‌خواهان داده نشود، و چون بدین سان آرامش رخ داد انجمن به همداستانی آزادی‌خواهان رشت و اصفهان و دیگر شهرها با دربار به گفتگو پرداخته کشاکش را به پایان رساند. کنسول انگلیس این خواهش را با پیرایه‌هایی از خود به تهران فرستاد، ولی محمدعلی میرزا سر فرو نیاورد."^(۲)

^۱ همان، صفحات ۸۸۸ و ۸۹۰

^۲ همان، صفحه ۸۹۰

سیام فروردین دو سفیر روس و انگلیس به نزد شاه شتافته پس از گفتگوهای بسیار خواستار شدند که شش روز جنگ با تبریز قطع شود و در این روزها هر روز به اندازه خوراک آن روز گندم و خوراکی به شهر آورده شود تا فرصتی برای گفتگو و میانجیگری پیش آید. شاه ظاهراً این خواسته را پذیرفت، انجمن تبریز نیز از آن استقبال کرد.

لیکن گرچه "محمدعلی شاه به توسط سفرای روس و انگلیس وعده صریح داده بود که پس از متارکه جنگ راه‌ها را باز نماید و مانع ورود خوراک و خواربار به تبریز نشود، به عهد خود وفا نکرد و باز مردم تبریز دچار قحطی بودند. محمدعلی شاه می‌خواست همان کاری را که بوسیله عین‌الدوله و ایلات و عشایر نتوانست انجام دهد به دست قشون روس عملی کند و مشروطه و آزادی مردم تبریز را به یاری سرنیزه قشون اجنبی از میان بردارد."^(۱)

"روز پنجم اردیبهشت نامه‌ای از کنسول انگلیس به انجمن رسید، در این زمینه چون دولت ایران از باز کردن راه خودداری می‌نماید، دولت‌های روس و انگلیس بر آن سرند که خودشان راه خواربار را باز دارند.

از این نوشته نمایندگان انجمن و سردستگان به هم برآمدند و سخت دلگیر شدند و سه تن از نمایندگان انجمن را که میرزا محمدتقی (رئیس انجمن) و اجلال‌الملک و حاجی علی قره‌داغی باشند نزد کنسول فرستاده خواستار شدند به دولت خود تلگراف کرده از زبان مشروطه‌خواهان خواستار گردد که از آهنگی که می‌دارند باز گردند، و به خود مشروطه‌خواهان فرصت دهند که با محمدعلی میرزا کنار آیند و راه خواربار گشاده شود. در همان هنگام خودشان نیز همگی به تلگراف‌خانه کمپانی شتافته تلگرافی [که آثار خودگذشتگی و علاقه‌مندی به وطن و آب و خاک از آن نمایان است] به محمدعلی میرزا در این زمینه فرستادند:

"شاه به جای پدر و توده به جای فرزندانست، اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد نباید همسایگان پا به میان گزارند. ما هر چه می‌خواستیم از آن درمی‌گذریم و شهر را به اعلیحضرت می‌سپاریم هر رفتاری با ما می‌خواهند بکنند و اعلیحضرت بی‌درنگ دستور دهند راه خواربار باز شود تا جایی برای گذشتن سپاه روس به خاک ایران باز نماند."^(۲)

لکن محمدعلی شاه که خود سربازان روس را برای سرکوبی مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان تبریز به یاری طلبیده بود، در عناد خود پا فشاری کرد، و در نتیجه روز ششم اردیبهشت

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۱۳۰

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۹۰۲

۱۲۸۸ هـ.ش / ۲۶ آوریل ۱۹۰۹ سپاهیان روس وارد خاک ایران گردیدند. در همان روز "سه باتالیان سرباز و چهار اسکادران قزاق و دو باطری توپخانه و یکدسته مهندس از پل جلفا گذشته روی به سوی تبریز به شتاب روانه گردیدند."^(۱)

بدین‌سان روس‌ها با توافق انگلیسی‌ها - که خود در جنوب ایران نیرو پیاده کرده بودند - وارد خاک ایران شده به تبریز رسیدند، جنگ و خون‌ریزی موقتاً تعطیل شد و گرسنگی و نایابی از میان برخاست. ولی مردم تبریز که با خوردن گوشت اسب و علف و برگ درختان، از آزادی و مشروطیت دفاع کرده بودند از چاله در آمده به چاه افتادند. لاهوتی از زبان مادر داغ‌دیده‌ای وضع مردم شهر را در آن زمان چنین توصیف می‌کند:

اردوی ستم خسته و عاجز شد و برگشت
برگشت نه با میل خود، از حمله احرار
ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار
هی وارد تبریز شد از هر در و هر دشت
از خوردن اسب و علف و برگ درختان
فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده
آزاده زنی بر سر یک قبر ستاده
با دیده‌ای از اشک پر و دامنی از نان
لختی سر پا دوخته بر قبر همی چشم
بی جنبش و بی حرف، چو یک هیکل پولاد
بنهاد پس، از دامن خود آن زن آزاد
نان را به سر قبر، چو شیری شده در خشم
درسنگر خود شد چو به خون جسم توغل‌تان
تا ظن نبری آنکه وفادار نبودم
فرزند، به جان تو بسی سعی نمودم
روح تو گواه است که بویی نبُد از نان
مجروح و گرسنه ز جهان دیده بیستی

من عهد نمودم که اگر نان به کف آرم
 اول به سر قبر عزیز تو بیارم
 برخیز که نان بخشمت و جان بسپارم
 تشویق مکن فتح نمودیم، پسر جان
 اینک به تو هم مژده آزادی و هم نان
 و آن شیرِ حلال که بخوردیم^(۱) زیستان
 مزد تو که جان دادی و پیمان نشکستی

کنسول‌های روس و انگلیس در پاسخ سؤال انجمن ایالتی در باره سبب ورود قشون روس از راه جلفا به خاک ایران، طی نامه‌ای اعلام داشتند که چون "بنا به وعده‌ای که اعلیحضرت شهریاری در تهران به سفرای روس و انگلیس داده بودند لازم بود راه‌های آذوقه مفتوح، و مجادله را موقوف دارند، ولی رؤسای اردوی دولتی ابداً اجازه حمل آذوقه به شهر نداده و شرایط ترک مجادله را مقدس و محترم شمرده‌اند، بنابراین دولت انگلیس و روس بنا به ملاحظه انسانیت قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز برای اهالی شهر و اتباع خارجه باز شود و مسلم است با وجود سواران قراجه‌داغی حمل آذوقه و تأمین راه عابرین ممکن نیست، به این ملاحظه قرار گذاشته‌اند یک قوه کافی برای ترفیق حاملین آذوقه و تأمین راه از شرّ اشرار تعیین گردد تا اینکه راه مفتوح شود و پس از حمل آذوقه به شهر و تأمین راه، ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از شرّ اشرار و سوارهای دولتی که مسلماً در صورت ورود به شهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه نماید و پس از اعاده آسایش و آسودگی و امنیت این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی نماید خاک ایران را ترک و به روسیه مراجعت خواهد کرد..."^(۲)

مُهر و امضای کنسول انگلیس راتیسلاو
 مُهر و امضای کنسول روس اسکندر میلر

^۱ بخوردیم = بخوردی از پستانم.

^۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صفحه ۹۰۵

"با مطالعه دقیق، نامه رسمی نمایندگان دولت روس و انگلیس مشعر بر سه نکته اساسی [است]، اوّل آنکه دولّتين از نظر اصول نوع پروری و انسانیت قشون به خاک ایران وارد کرده‌اند، دوم آنکه قشون دولّتی را اشرار خوانده‌اند، سوم آنکه صریح نوشته‌اند و متعهد شده‌اند که پس از باز شدن راه و وصول امنیت، قشون روس بدون قید و شرط فوراً خاک ایران را تخلیه خواهد کرد و به روسیه مراجعت خواهد نمود ... این قشون که به نام انسانیت وارد در مملکتی مستقل و بی‌گناهی شده بود با دستیاری قشون دولّتی که آنان را اشرار نامیدند فجایعی مرتکب شد و گناہانی کرد که دنیا را به حیرت دچار نمود و پس از مشروطیت و اعاده امنیت خاک ایران را ترک ننمود و به مداخلات ظالمانه و مالکانه خود ادامه داد و در ایران ماند تا وقتی که تخت و تاج امپراتوی روسیه واژگون گردید و دستگاه استبداد آن کشور برچیده شد." (۱)

ایستادگی‌های قهرمانانه تبریز نور امید در دل‌ها تابانید

گسترش جنبش انقلابی در سراسر کشور
و پیروزی‌های درخشان مشروطه‌خواهان تبریز بر قوای دولّتی، در سراسر کشور تکانی پدید آورد. تبریز

نخستین و مشکل‌ترین گام را برداشته و راه را کمابیش

برای دیگران هموار ساخته بود. چنانکه در اواخر سال ۱۲۸۷ هـ. ش رشت، خراسان، اصفهان، شیراز و برخی نقاط ساحلی در جنوب را تشنّجات انقلابی فراگرفت، که برای سلطنت شاه و سلطه دو قدرت استعماری نوید خوشی نمی‌داد. در قبال این جنب و جوش عمومی بود که بارکلی وزیر مختار انگلیس در تهران با ارسال مُفاد تلگراف همقطار روسی‌اش سابلین به وزارت خارجه انگلیس - موضوعی که خود نیز با آن توافق داشت نوشت:

تهران ۱۶ فوریه ۱۹۰۹ / ۲۷ بهمن ماه ۱۲۸۷

اوضاع عمومی: با توجه به اوضاع وخیمی که در کشور حکمفرما می‌باشد، خود شاه هم تشخیص داده است که امکان ندارد بتواند به سیاست مصیبت‌بار کنونی خود ادامه دهد. اعلیحضرت از من نظر مشورتی خواست، ولی من نمی‌توانم اندرزی به او بدهم که نتیجه عملی داشته باشد. اوضاع با عدم صداقت شاه بغرنج‌تر شده و این طرز رفتار موجب سلب اعتماد مردم و محو محبوبیتش می‌گردد. مشاورانی پیرامونش را گرفته‌اند که او را منفور مردم گردانیده و کشور خود را تا لب پرتگاه مصیبت سوق داده‌اند.

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۱۳۳

تأخیر در انجام اصلاحات وضعی را به وجود آورده که برای شاه مشکل است تا با اقدامات نیمه کاره ملت خود را راضی و آرام نگهدارد. و نه یک مشروطیت معتدل که ممکن بود چهار ماه پیش برای جلب رضایت مردم کافی باشد، امروز نمی‌تواند تبریز، اصفهان و رشت را راضی نماید. مردم به ضعف شاه بخوبی آگاه بوده و تسلیم نمی‌شوند و تنها به علت تمرکز سپاهیان در پایتخت است که شاه تاج و تخت خود را حفظ نموده است. فکر می‌کنم تعلل شاه تا میزان زیادی به علت مردد بودن او دربارهٔ اصلاحاتی است که باید کابینه‌های دو کشور پیشنهاد کنند و اگر نمایندگان این دو کشور دستورات قطعی و رسمی داشته باشند، آسانتر خواهند توانست با اندرزهای دوستانه شاه را وادار به اعطاء مشروطیت نموده و او را متوجه نمایند که برای صلاح خود این اندرزها را پیروی کند و همدردی بسیار ارزندهٔ دو دولت و احتمالاً سلطنت خود را از دست ندهد.

اینجانب با مسیو سابلین موافق بوده و معتقدم که شاه در معرض خطر بزرگ از دست دادن تاج و تختش قرار دارد، مگر اینکه بتوان او را وادار کرد از دستهٔ ارتجاعی جدا شده و خود را در رأس نهضت مشروطه‌خواهی قرار دهد. بیم آن دارم که اکنون هرکاری بکند به هر حال خطر متوجه اوست، ولی این عمل متضمن بهترین شانس برای سلامتی و ایمنی وی می‌باشد.^(۱) در اواخر فروردین ماه سال ۱۲۸۸ هـ.ش دستور رسمی و قطعی ایزولسکی - طبعاً با نظر موافق وزارت خارجهٔ انگلیس - به شرح ذیل اعلام می‌شود، تا سفیران آنرا به محمدعلی شاه ابلاغ نمایند:

۱. در اسرع وقت میرزا احمدخان مشیرالسلطنه صدراعظم و پاشاخان امیر بهادر [وزیر] جنگ از کار برکنار شوند.
۲. مشروطیت و مجلس شورای کنترل شده‌ای برپا شود.
۳. کابینه‌ای جدید و یک شورای دولتی برای تهیه قانون جدید انتخابات تشکیل گردد که "نمایندگان روس و انگلیس اسامی نامزدانی را که در کابینه و شورای دولتی شرکت خواهند داشت بطور خصوصی خواهند داد."
۴. عفو عمومی برای مجرمین سیاسی و به کسانی که علیه شاه دست به اسلحه برده‌اند داده شود.

^۱ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۱۰۳۹

۵. دادن وام به دولت ایران پس از انجام اقدامات مذکور امکان پذیر خواهد بود.^(۱)

ظاهراً هر دو دولت روس و انگلیس با توجه به شرایط حادث بین المللی و احتمال وقوع جنگ جهانی، بر آن بودند که به هر نحو آرامشی در ایران برقرار سازند تا آنها در شرایط دشواری گرفتار شور و هیجان انقلابی مردم ایران نشوند. و برای رسیدن به این مقصود سرکوبی گروهی از مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان را که سرسازش نداشتند، و اغفال و فریب گروه‌های دیگر را با وعده‌های دروغین محمدعلی‌شاه، در نظر گرفته بودند. اما نهضت خاموش شدنی نبود. در جنوب ایران، با وجود محیط خفقانی که انگلیس‌ها ایجاد کرده بودند، مشروطه‌خواهان در لار به رهبری سید حسین لاری مجتهد، علم‌طغیان برافراشتند. در بندرعباس ملّیون ادارات دولتی و گمرک را در اختیار خود گرفتند؛ بی‌درنگ دولت انگلیس دو کشتی جنگی کوچک به بندر عباس فرستاد و مدخل بندر را اشغال کرد.

در بوشهر نیز در اواخر فروردین ماه "یکی از آزادمردان موسوم به سید مرتضی تنگستانی علیه حکومت خود کامه شاه پرچم مبارزه برافراشت و شهر را به تصرف در آورد. انگلیسی‌ها یک قایق جنگی هم به بوشهر فرستادند. و در صورتی که کوچکترین اغتشاشی در بوشهر ظهور نکرده بود و کمترین خطری برای اتباع انگلیسی در کار نبود، تعدادی از تفنگداران دریائی انگلیس وارد بوشهر شدند."^(۲) و سید مرتضی تنگستانی را دستگیر کرده به هندوستان تبعید نمودند.^(۳)

همین اقدام انگلیسی‌ها - که به مدت پنج ماه روس‌ها را به بهانه "عدم مداخله" در مرز ایران نگهداشته بودند - چراغ سبزی بود به روس‌ها که نواحی شمال ایران را اشغال کنند. در این مورد سر آرتور نیکلسون سفیر انگلیس در سن پترزبورگ به ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس می‌نویسد: در ملاقاتش با تزار "اعلیحضرت امپراتور با تبسمی اظهار داشتند که شما عده‌ای از افراد نیروی دریائی خود را در بوشهر پیاده کرده اید. گفتم از جهت بی‌نظمی و اغتشاشات در شهر این اقدام کمال ضرورت را داشت و انگهی این عمل صرفاً به منظور حفظ جان و مال اتباع خارجی به عمل آمده است. اعلیحضرت امپراتور اظهار داشتند در شمال ایران هم اوضاعی مشابه این حکمفرما می‌باشد. چون منظور ایشان را درک نمودم گفتم دولت متبوعه من همیشه

^۱ ایزولسکی، وزیر خارجه روسیه - کتاب نارنجی II، صفحات ۱۳۹ - ۱۴۰

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحات ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷

^۳ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحاً ۲۲۹

این حق دولت روسیه را به رسمیت می‌شناخته‌اند که برای حفظ جان و مال اتباع خارجی در شمال ایران هر اقدامی که صلاح بدانند به عمل آورند.^(۱)

قیام گیلان

گیلان پس از آذربایجان دوم‌جایی بود که مردم معنای جنبش آزادی‌خواهی را دریافته و از روی خواست و آرزو در آن پا نهادند و شور مشروطه‌خواهی در دل‌ها

ریشه دوانید. و با وجود استیلا و کنترل روس‌ها بر آن ناحیه، گیلانیان توانستند به کمک سوسیال دمکرات‌های ایرانی و غیرایرانی قفقاز کمیته‌ای به نام "کمیته ستار" مرکب از اشخاص ذیل: معزالسلطان، میرزا کریم‌خان، ناصرالسلام، میرزا علی‌محمدخان تربیت - میرزا حسین کسمائی، احمد علیخان، سید اشرف‌الدین مدیر روزنامه نسیم شمال، رحیم شیشه‌بر، حاجی حسین آقا اسکندانی، عمیدالسلطان، آقاگل اسکندانی و یک نفر از مجاهدین قفقاز تشکیل داده با تجهیز و سازماندهی آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان قیام نمایند.^(۲) "کمیته ستار" پس از تصرف شهر، محمد ولی‌خان سپهدار را از تنکابن دعوت کرد تا حکومت گیلان را عهده‌دار شود.

محمد ولی‌خان سپهدار یکی از خوانین و مالکان درجه اول کشور بود و شاید در آن زمان ثروتمندترین فرد ایرانی شمرده می‌شد. وی تا زمان پیوستن به مشروطه‌خواهان رشت در مقام‌های مختلف دولتی قرار داشته است. محمد ولی‌خان پیش از صدور فرمان مشروطیت که علما و تجار تهران در مسجد جامع تحصن جسته خواهان حکومت مشروطه بودند، از طرف شاه مأمور قلع و قمع متحصنین گردید و در این باب خیلی سختی به خرج داد. او پس از به توپ بستن مجلس در ۱۳۲۶ ه.ق از طرف محمدعلی‌شاه رئیس اردوی اعزامی به آذربایجان و مأمور سرکوبی مشروطه‌خواهان تبریز شد. اما پس از چند ماه توقف در خارج شهر و قطع امید از پیروزی و ناسازگاری با شاهزاده عین‌الدوله فرمان‌فرمای آذربایجان، به تنکابن بازگشته و بداندسان که با ستارخان و باقرخان پیمان نهاده بود، آشکارا به هواداری از مشروطیت برخاست و به دربار محمدعلی‌شاه تلگراف فرستاده روگردانی خود را بی‌پرده گردانید و انجمنی به نام "انجمن عدالت" بر پا کرد.^(۳)

^۱ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۲۳۰

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحات ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱

^۳ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ذیل کلمه محمد ولی - و تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی.

در سوابق زندگی او "تصرف املاک خالصه استرآباد به دستاویز داشتن فرمان از ناصرالدین شاه و اجاره دادن املاک خویش به روس‌ها و بر افراشتن بیرق روس در املاک خود را، به عنوان عملی بسیار بد و خائنانه ذکر کرده‌اند."

در هر حال به نوشته ملکزاده "کناره گیری" سپهدار از اردوی عین‌الدله و راه سازش او با مشروطه‌خواهان تبریز، یکی از عوامل ضعف و ناتوانی عین‌الدوله و تقویت روحیه انقلابیون تبریز شد.^۱ و "شرکت محمد ولی خان سپهدار در انقلاب به درجه‌ای مهم بود، و کفه ترازوی آزادی‌خواهان را به درجه‌ای سنگین کرد که در اندک زمانی به فتح تهران و راندن شاه ستمگر از تاج و تخت و برقراری مشروطیت منتهی شد و هر گاه او در این امر شرکت نمی‌کرد، موفقیت انقلابیون رشت و کامیابی آنها تردیدآمیز بود."^(۱)

اما به نوشته کسروی، در اردوی شمال "تنها چیزی که سنگ راه می‌شد، دو دلی‌های سپهدار بود، که تا می‌توانست جلو پیش رفتن را می‌گرفت. با آن فزونی جنگجویان و فراوانی ابزار و با داشتن سرکردگانی به کاردانی یفرم‌خان و به دلیری و بی‌باکی میراز علی‌محمدخان [تربیت] آهنگ کار نمی‌کرد."^(۲) و به قولی "طاس لغزنده نهضت بود."^(۳) چنانکه "دو ماه بیشتر در گیلان نشسته گامی فراتر نگذاشت و سرانجام گویا بی‌آگاهی از او بود که روز بیست و هشتم فروردین یفرم‌خان با دسته خود برینگی تاخته پس از سه ساعت جنگ آنجا را به دست آورد."^(۴)

"در این ایام که دامنه انقلاب گیلان توسعه پیدا کرده بود و تمام گیلان و منجیل تا چند فرسخی قزوین به دست مجاهدین افتاده و انقلاب اصفهان هم آغاز شده بود، محمدعلی شاه کوشش می‌کرد که به هر قیمتی که تمام می‌شود تبریز را فتح کند و قشونی که در تحت امر عین‌الدوله بود احضار نماید و به طرف گیلان و اصفهان بفرستد."^(۵)

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحات ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۲۳

^۳ اعتقاد عموم این بود، که آن کسی که به اسم یفرم‌خان موسوم است، به منزله سر و گردن مهم عساگر [سپاهیان] ملی که از سمت رشت روانه شدند بوده و سپهدار اعظم برای آنها فقط صورت مترسکی را داشته است. - اختناق ایران، مورگان شوستر، چاپ دوم، صفحه ۱۴۴

^۴ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۲۴

^۵ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۱۲۱

"انقلابیون گیلان که در معرض تهدید دخالت نظامی روسیه بودند، با وجود اینکه وسایل کار بطور دلخواه تهیه نشده بود، پس از مشورت طولانی مصلحت در آن دانستند که از رشت بیرون آمده رهسپار تهران گردند، و به کاری که برای آن قیام کرده بودند خاتمه بدهند. این تصمیم رؤسای انقلابیون از روی عقل و مصلحت بود، زیرا اگر در رشت می‌ماندند طولی نمی‌کشید که قشون روس وارد می‌شد و رشت هم دچار سرنوشت تبریز می‌گردید و همه چیز از دست می‌رفت. با اینکه از هر طرف و به هر وسیله روس‌ها انقلابیون را تهدید کرده بودند که هرگاه به طرف تهران حرکت کنند بلادرنگ قشون روس وارد شده و آنها را تعقیب خواهد کرد، فرماندهان از نقشه خود صرف‌نظر نکردند و راه تهران در پیش گرفتند. می‌گویند سپهدار اعظم مایل به حرکت دادن اردو به تهران نبود ولی تندروها او را مجبور به این اقدام کردند."^(۱)

فرماندهان انقلابیون رشت عبارت بودند از:

۱. نیروهای تنکابنی و مازندرانی به فرماندهی محمد ولی‌خان سپهدار که ضمناً فرماندهی عالی تمام نیروهای ملی را نیز به عهده داشت.
۲. مجاهدین گیلان که بخشی از آنها تحت فرماندهی معزالسلطان و بخش دیگر تحت ریاست میرزا کوچک‌خان بودند.
۳. مجاهدین آذربایجانی به ریاست میرزا محمدعلی‌خان تربیت.
۴. مجاهدین ارمنی به فرماندهی یفرم‌خان. و دو دسته دیگر.

در شهر قزوین هم چون سایر شهرستان‌ها مشروطه‌خواهان مجامع و محافلی داشتند و در خفا عده‌ای را مسلح نموده منتظر فرصت برای قیام بودند. سرپرستی این نیروها را عمدتاً میرزا حسن رئیس‌المجاهدین به عهده داشت. با رسیدن نیروهای شمال شهر قزوین بزودی به دست مشروطه‌خواهان افتاد.

فتح قزوین مصادف با انتشار اعلان مشروطیت از طرف محمدعلی‌شاه شد. و محمدعلی‌شاه به سپهدار تلگراف کرد که چون مشروطه را مجدداً عطا فرمودیم و مجلس شورای ملی هم به زودی افتتاح خواهد شد، خوب است به رشت مراجعت کنید و منتظر دستورات دولت باشید. و این نیرنگی دیگر از طرف محمدعلی‌شاه بود تا نیروهای انقلابی گیلان را از حرکت به سوی تهران باز دارد تا فرصتی به دست آید. چرا که روس‌ها به او قول داده بودند که بزودی سربازان

روسی وارد گیلان خواهند شد و اگر وسایل عقب انداختن مجاهدین به تهران فراهم شود، قشون روس وارد قزوین شده و مانع حرکت آنها به تهران خواهند شد.

"نمایندگان سفارت روس و انگلیس نیز پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس با سپهدار و سردار اسعد و رؤسای مجاهدین ملاقات نمودند و به نام دولت متبوعه خود به آنها اندرز دادند که چون شاه قبول کرده که مجلس با همان شرایط و مقررات قانون اساسی باز شود و دوباره تقدیرات ملک و مملکت به دست نمایندگان ملت بیفتد، و دیگر قشون کشی به تهران و جنگ کردن با شاه مورد ندارد و ما مصلحت می‌دانیم شما از راهی که آمده‌اید برگردید و منتظر افتتاح مجلس بشوید. آنها جواب دادند که ما با کسی جنگ نداریم و جز برقراری مشروطیت چیزی نمی‌خواهیم و برای همین منظور به تهران می‌رویم که ناظر اعاده مشروطیت و افتتاح مجلس باشیم و هر گاه محمدعلی شاه به عهد و قول خودش عمل کند و مجلس را باز نماید، ما پس از افتتاح مجلس اسلحه خود را کنار گذاشته قشونی را که جمع کرده‌ایم متفرق نموده و به اوطان خود باز خواهیم گشت."^(۱)

ظاهراً این پاسخ موجب تأسف و خشم وزیر مختار روس شده، چنانکه جرج بارکلی می‌نویسد: "... نفوذ همقطار روسی‌ام صرفاً در مورد سپهدار به کار برده شده و او با شدیدترین لحنی با سپهدار سخن گفته است. ولی بدبختانه سپهدار به نظر می‌رسد کاملاً در دست چهارصد نفر قفقازی خیره‌سری که با او هستند بوده و تابع میل آنها می‌باشد."^(۲)

"می‌گویند تلگراف محمدعلی شاه [و اینکه پای روس‌ها نیز در این میان می‌بود] سپهدار را - که از ابتدای امر مردّد بود - متزلزل نمود، ولی سران انقلاب و اعضای "کمیته ستار" که اکثرشان آزادی‌خواه حقیقی و انقلابی واقعی بودند، کمتر ارجی به اعلام و گفته‌ها و قول و قرار محمدعلی شاه ندادند، و متحدالقول شدند که باید به تهران رفت و تخت و تاج ایران را از ننگ وجود آن مرد جنایتکار و خیانت‌پیشه پاک کرد."^(۳)

لکن "سپهدار که خیال می‌کرد پس از تمکین محمدعلی شاه به درخواست ملیون کار تمام شده و دیگر جنگی با دولت پیش نخواهد آمد، به غایت ناراضی و نگران شد و تصمیم گرفت

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۱۳۹

^۲ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۱۱۲۹

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۱۶۱

مجاهدین را به حال خود بگذارد و به رشت مراجعت کند، ولی حرکت سردار اسعد از اصفهان، تلگرافات انجمن سعادت و مهاجرین مقیم اروپا، و مراقبت دائم معزالسلطان و میرزا علی محمدخان تربیت و یفرم‌خان در نگهداری او^(۱) مانع این کار شد.

و چون دولت‌های روس و انگلیس نتوانستند با ترفندهای رنگارنگ - حتی با توسل به علمای نجف و کربلا^(۲) - جوش و خروش انقلابیون را فرو نشانند و مانع رفتن آنها به تهران شوند، تصمیم گرفتند با اعزام نیروهای نظامی به بهانه "حفظ تهران در برابر چپاول و قتل عام" از حرکت انقلابیون به سوی تهران ممانعت کنند:

از مستر اوبرین [سفیر انگلیس در روسیه] به سِر ادوارد گری

موضوع: نیروی روسی برای اعزام به ایران - سن پترزبورگ ۲ ژوئیه ۱۹۰۹ / ۱۱ تیر

۱۲۸۸

اوبرین پس از ملاقات با ایزولسکی وزیر خارجه روسیه می‌نویسد: "... به نظرم چنین رسید که وزیر خارجه عقیده دارد دولت امپراتوری روسیه ناگزیر است به ایران نیرو بفرستد: مشارالیه اظهار داشت اگر به علت مخالفت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نبود این اقدام قبلاً به عمل آمده بود و بحران کنونی هم ممکن بود اصلاً روی ندهد. در مورد کمک به شاه گفت چنین اقدامی اصلاً مطرح نیست و در واقع اگر هر آن بشنود که اعلیحضرت از سلطنت خلع شده است تعجبی نخواهد کرد. او صرفاً به حفظ تهران در برابر چپاول و قتل عام به دست انقلابیون قفقازی و دستجات ایل بختیاری علاقه‌مند می‌باشد..."^(۳)

از وزارت خارجه [روسیه] به نمایندگی آن دولت در ایران

سنت پترزبورگ - سوم ژانویه ۱۹۰۹ / ۱۲ تیر ۱۲۸۸ ه.ش / ۱۴ جمادی الثانی

۱۳۲۷

"با کسب اطلاع از اینکه بختیاری‌ها و فدائیان قزوین، حرکت خود را به سوی تهران متوقف نکرده‌اند، و با توجه به اینکه ورود هر کدام از آنها به پایتخت بطور اجتناب‌ناپذیر موجب بروز بی‌نظمی خواهد شد و در نتیجه هیأت‌ها و مؤسسات و اتباع روسیه و کشورهای دیگر و همچنین جاده انزلی به تهران ما، ممکن است در وضع وخیمی قرار بگیرند، دولت امپراتوری ضروری

^۱ همان، صفحه ۱۱۶۷

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۳۹

^۳ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحه ۱۱۴۸

تشخیص می‌دهد که اقدام لازم به عمل بیاورد تا در صورت ضرورت بتوان به مؤسسات و اتباع فوق‌الذکر کمک‌های لازم مبذول داشت و ارتباط آزاد بین تهران و انزلی در هر شرایط برقرار بماند.

با توجه به مورد بالا، دولت امپراتوری بدون انصراف از مبانی سیاست خود در ایران، یعنی اصل عدم مداخله در امور داخلی این کشور و مبارزه شاه با ملت خود، تصمیم گرفت که ستون مجهزی از باکو به انزلی اعزام دارد که از نیروی مکفی برخوردار بوده باشد. این ستون دورتر از قزوین حرکت نخواهد کرد. ادامه حرکت آن بستگی به جریان حوادث داشته و فقط در صورت تقاضای هیأت روسی و فقط در صورت بروز خطراتی انجام خواهد گرفت که قبلاً به آن اشاره کردیم. هدف اعزام ستون به قزوین، بمانند اقدام مشابهی که در مورد تبریز به عمل آمده، منحصرراً دفاع از هیأت‌ها و مؤسسات و اتباع روسیه و کشورهای دیگر خواهد بود و تا زمانی در ایران خواهند ماند که زندگی و اموال روس‌ها و همچنین مؤسسات و اتباع کشورهای دیگر مورد تهدید قرار ننگرفته باشد.

مورد بالا را شما به اطلاع شاه و ملیون ایران خواهید رسانید.

(امضا) ایزولسکی – [وزیر خارجه] ^(۱)

خوشبختانه چون "انجمن سعادت" اسلامبول که گوش به زنگ وقایع ایران بود و از نقشه روس‌ها اطلاع داشت و یقین کرده بود که اگر مجاهدین بیش از این در قزوین درنگ کنند، همان وضعیتی که در تبریز پیش آمد، پیش خواهد آمد، پی در پی به سپهدار و سردار اسعد تلگراف می‌کردند و به آنان اندرز می‌دادند که بدون فوت وقت به تهران بروند. ^(۲) سران ملیون که از حرکت قشون روس آگاه شده بودند و به سپهدار فشار آوردند که باید هرچه زودتر به طرف تهران حرکت کرد و پیش از آنکه قشون روس برسد کار را یکسره نمود.

بدین‌سان هشیاری و چابکی نیروهای انقلابی نگذاشت انقلابیون در دام گسترده روس‌ها بیفتند و پیشدستی آگاهانه آنها توطئه چینی روس‌ها را نقش بر آب کرد.

^۱ کتاب نارنجی II، صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۱۶۹

قیام اصفهان و شورش بختیاری‌ها

"بختیاری‌ها این تیرهٔ انبوه، همیشه سران بسیاری داشت، و اینان با هم در دشمنی و هم‌چشمی دریغ نمی‌گفتند و اینست تیره به چندین دسته می‌شد. در این زمان هم دسته‌های انبوهی از ایشان همراه نصیرخان سردار جنگ در پیرامون تبریز به لشکرگاه عین‌الدوله پیوسته با آزادی‌خواهان جنگ می‌نمودند. نیز دسته‌هایی همراه امیر مفخم و سردار ظفر در تهران در پیرامون محمدعلی میرزا می‌زیستند. ولی حاجی نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه که سمت ایلخانی‌گری داشت در چهار محال میان بختیاریان مانده از محمدعلی میرزا رمیدگی داشت و بر جایگاه خود بیمناک می‌زیست. از آنسوی برادر کوچکتر ازو حاجی علیقلی‌خان سردار اسعد که میان سران بختیاری به دانش دوستی برگزیده و خود مرد اروپا دیده و دل آگاهی بود و این هنگام در پاریس می‌زیست هوای مشروطه را داشت."^(۱)

کتاب شرح حال رجال ایران حاج علیقلی‌خان سردار اسعد را چنین معرفی می‌کند: "حاج علیقلی‌خان سردار اسعد، در میان رؤسا و بزرگان بختیاری از افراد مبرز بلکه بهترین فرد و فهمیده‌ترین آنان بود. به هیچ وجه کثافت‌کاری‌های آنان را از قبیل ظلم و تعدی - اجحاف به مردم - رشوه‌گیری و اخاذی نداشت. مردی متین، فهمیده، سنگین، عاقل، بردبار، باگذشت، نظربند، معارف‌خواه و مروج چاپ کتاب بود..."

"پدر حاج علی‌قلی‌خان، حسین‌قلی‌خان ایلخانی، توسط مسعود میرزا ظل‌السلطان، پسر بزرگ ناصرالدین‌شاه، که حکمران اصفهان بود کشته شد. حاج علیقلی‌خان پس از کشته شدن پدرش مدتی با برادر بزرگ خود اسفندیارخان سردار اسعد در حبس ظل‌السلطان بود. اسفندیارخان هفت سال و علیقلی‌خان سه سال در زندان بودند.

علیقلی‌خان در دورهٔ ناصرالدین‌شاه با درجهٔ سرتیپی ریاست یکصد سوار بختیاری را به عهده داشت.^(۲) وی بعد از کشته شدن ناصرالدین‌شاه به اروپا رفت و در پاریس زندگی می‌کرد.^(۳) لذا در دورهٔ سلطنت محمدعلی‌شاه و در جریان انقلاب مشروطیت او ساکن پاریس بود.

^۱ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، احمد کسروی، صفحهٔ ۳

^۲ لیاخوف بعد از پیروزی انقلاب و رفتن او از ایران، طی مصاحبه‌ای در سن پترزبورگ از سپهدار به عنوان "فرماندهی عالیقدر و شگفت‌آور" که در رأس نیروهای انقلابیون قرار داشت، یاد می‌کند - سه مقاله در بارهٔ انقلاب مشروطیت ایران، م. پاولویچ، و. تریا، س. ایرانسکی، ترجمهٔ م. هوشیار، صفحهٔ ۶۷

^۳ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، صفحهٔ ۴۵۰

"قیام اصفهان را عوامل معینی سبب شد. اقبال الدوله فرستاده شاه، مردی عامی، مستبد، آزمند و فاسد، می خواست به سیره دیرین حکومت کند. مأمورین او بر بازاریان و مردم عامه سخت می گرفتند و غالباً بین آنها درگیری‌هایی رخ می داد. مالیات‌های سنگینی که وی برای تأمین هزینه‌های جنگی شاه از مردم مطالبه می کرد بر دوش کاسب و دهقان و رنجبر فشار وارد می ساخت. در بحبوحه این تشنجات تلگرافی از آخوند خراسانی رسید که عامه را از پرداخت هر گونه مالیات به مأمورین شاه منع می کرد. انجمن‌های ایالتی اصفهان که به عضویت کسانی مانند حاج آقا نورالله و سیدحسن مدرس و چند تنی مانندگان آنها به موجودیت ادامه می داد، این تلگراف را به میزان وسیعی بین مردم پخش کرد. شاه دستور مؤکد برای بستن انجمن و توقیف اعضاء آن صادر کرد. انجمن برهم خورد اما اعضای آن در نهان به فعالیت‌های خود ادامه دادند.

در چنین گیرووداری در داخل ایل بختیاری حوادثی در حال تکوین بود. اقدام شاه به عزل صمصام السلطنه از مقام ایلخانی بین او و برخی از برادران و برادرزادگانش اختلافاتی پدید آورد که با وساطت سردار اسعد برادر کوچکتر صمصام حل و فصل گردید. سران انجمن موقع را برای جلب او و دیگر رؤسای بختیاری و دعوت آنها به قیام علیه شاه مناسب دیدند. بین نمایندگان آنها و صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه دیدارهای محرمانه‌ای دست داد. در داخل شهر نیروئی از طرف مردم برای شوریدن علیه حاکم بسیج شده بود.

چون صمصام از چگونگی آگاه گردید با اطمینان بیشتری این دعوت را پذیرفت و وی ضرغام السلطنه را از جانب خود مأمور تسخیر اصفهان کرد. ضرغام با عده‌ای سواران بختیاری روز ۱۲ دی‌ماه ۱۲۸۷ هـ.ش خود را به دروازه اصفهان رسانید بین او و نیروهای دولتی نبردی سخت در گرفت. نیروهای آماده در داخل شهر که منتظر فرصت بودند، چون از ورود قوای بختیاری آگاه گردیدند سر به شورش برداشتند. دولتیان از دو سوی در تنگنای افتادند و بیش از دو روز مقاومت نیاورستند. کار با فرار اقبال الدوله پایان یافت. صمصام با کوبه تمام وارد شهر شده و به عنوان حاکم اصفهان سر رشته کارها را به دست گرفت و برای اینکه به عصیان خود رنگ ملی و توده‌ای بدهد و در بین مردم پایگاهی به دست آورد پرچم مشروطه‌خواهی برافراشت.^(۱) و از برادر کوچک خود سردار اسعد خواست که به ایران برگردد.

^۱ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷

آنچه در مورد روابط ایل بختیاری با انگلیسی‌ها باید گفت اینکه: "مأمورین سیاسی بریتانیا از سال‌ها قبل در میان ایل بختیاری راه یافته و با رؤسای آن رابطه‌ی دوستی نزدیک برقرار کرده و وعده‌ی حمایت از آنها در قبال اجحافات دولت مرکزی به آنها داده بودند.

با دادن امتیاز نفت جنوب ایران به انگلیسی‌ها - که شامل قسمتی از خاک بختیاری می‌شد، رابطه‌ی بس استوارتری بین سران ایل با شرکت نفت و دولت انگلستان به وجود آمد. بریتانیا در عین اینکه خود وعده‌ی حمایت به بختیاری‌ها می‌داد، برای برقرار نگه‌داشتن آرامش در منطقه‌ی مورد امتیاز نیازمند پشتیبانی و همراهی سران ایل بختیاری بود.

تشکیل "شرکت نفت بختیاری" از شعب شرکت نفت ایران و انگلیس، این رابطه و همبستگی را استوارتر ساخت. طبق قرار دادی که بین شرکت نفت و سران بختیاری بسته شد شرکت مزبور علاوه بر حق السهمی که به دولت ایران می‌پرداخت چنین نهاد که از بابت حق مالکیت سران ایل و در ازاء مراقبت آنان از اموال شرکت، سه درصد از منافع خالص شرکت نفت بختیاری به آنها تسلیم گردد، و علاوه هر سال ۳۰۰۰ لیره نقد به آنها بپردازد، که همه‌ی این پول‌ها یکسره به جیب خاندان صمصام‌السلطنه و سردار اسعد سرازیر می‌گردید.^(۱)

از سوی دیگر "کمپانی" برادران لینچ" با کسب رضایت سران بختیاری، بین اهواز و اصفهان که منطقه‌ی کوهستانی و قلمرو کوچ ایلات بختیاری بود راه شوسه‌ای کشید که بر طبق قرارداد ۱۸۹۷ م. این جاده جزو اموال خصوصی خوانین بختیاری (یعنی صمصام‌السلطنه و سردار اسعد) و همانها باج راه دریافت می‌کردند. این جاده برای بسط تجارت انگلیس خدمت شایانی می‌کرد.^(۲)

"تمامی این انگیزه‌ها رؤسای ایل را از طرفی به کمند "دوستی" بریتانیا مقید می‌ساخت و از سوی دیگر آنها را بیش از هر وقت پای‌بند حفظ سمت ایلخانی‌گری در این خاندان می‌کرد، زیرا هر گونه تغییر و تبدیلی در سلسله مراتب ایلی باعث ماندن آنها از این منبع در آمد می‌شد.^(۳) گفتیم که صمصام‌السلطنه پس از اینکه به عنوان حاکم اصفهان سر رشته کارها را به دست گرفت از سردار اسعد خواست که به ایران باز گردد و رهبری قیام را برعهده بگیرد.

^۱ همان، صفحه ۲۲۷ به اختصار

^۲ سه مقاله در باره انقلاب مشروطیت ایران، م. پاولویچ، و. تریا، س. ایرانسکی، ترجمه م. هوشیار، صفحات

۷۳ و ۷۴ به اختصار

^۳ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۲۲۸ به اختصار

دنباله این کار در اروپا گرفته شد. در اوایل دی ماه ۱۲۸۷ ه.ش سردار اسعد که پس از آشتی دادن برادران، به پاریس برگشته بود به صلاح‌الدین مخبرالسلطنه از پاریس رهسپار لندن شد که قرار و مدار کار خود را مستقیماً با وزارت خارجه بریتانیا بگذارد. تقی‌زاده ضمن یادداشت‌های خود می‌نویسد: "مخبرالسلطنه گفت: من یک روز به این سردار اسعد گفتم اینجا پاریس نشسته‌ای چه کنی؟ چه فایده دارد؟ مقصودش این بود که بیاید میان بختیاری‌ها. نقل می‌کرد می‌خواستم تشویقش کنم. گفتم پاشو برو لندن با انگلیسی‌ها گفتگو کن. رفت یکی دو هفته به لندن، برگشت از راه محمره [خرمشهر] که شیخ خزعل در حکم پادشاه آنجا بود، رفت میان بختیاری‌ها. انگلیس‌ها گویا به شیخ خزعل هم اشاره کرده بودند که همراهی کند. انگلیسی‌ها دلشان می‌خواست قیامی بر علیه محمدعلی شاه بشود. این را بطور غیرمستقیم تشویق می‌کردند. وقتی مشروطه نبود دربار روز به روز می‌رفت طرف روس، آنها عاقبت ترسیدند که جای انگشتی هم برایشان نماند."^(۱)

"علت رفتن سردار اسعد به خوزستان این بود که در آن زمان شیخ خزعل فرمان‌فرمای مطلق خوزستان بود و قلمرو حکفرمایی‌اش با خاک بختیاری همسایه و هم سرحد بود، و چون شیخ مذکور نسبت به محمدعلی شاه راه اطاعت پیش گرفته بود، ممکن بود در صورتی که ایل بختیاری برضد شاه مستبد وارد جنگ بشود شیخ خزعل به خاک بختیاری هجوم ببرد و موجب مزاحمت آنان گردد.

سردار اسعد پس از ورود به خوزستان و ملاقات با شیخ خزعل اطمینان پیدا کرد که شیخ بی‌طرفی اختیار خواهد کرد و مزاحم نقشه او نخواهد شد با اطمینان کامل راه بختیاری را پیش گرفت."^(۲)

سردار اسعد پس از رسیدن به اصفهان حدود یک ماه از جای خود تکان نخورد. درحقیقت "از روزی که محمدعلی میرزا دوباره مشروطه را پذیرفت، تا یکماه بیشتر آزادی‌خواهان دودل می‌زیستند و اینست از قزوین و اصفهان گامی این‌سوتر نمی‌گذاشتند. ولی کم‌کم پیشامدهایی

^۱ همان، صفحه ۲۱۹ به نقل از خوانندها شماره ۹۲ تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۵۰

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۰۸۰

ایشان را از دودلی بیرون آورد"^(۱)، و برایشان روشن شد که محمدعلی شاه به قول و قرارهای خود عمل نخواهد کرد.

از اینرو "سردار اسعد به تکان آمده سواران بختیاری را دوباره به اصفهان خواست و به تهران آگاهی فرستاد که با سپاه بدانجا آمده محمدعلی میرزا را ناگزیر خواهد ساخت نویده‌های خود را به کار بندد."^(۲)

بدین سان با قیام مردم اصفهان و پشتیبانی ایل بختیاری از آنها - ورود سردار اسعد به ایران و قرار گرفتن وی در رأس مشروطه‌خواهان جنوب ایران - و تبدیل شدن ایل بختیاری به مجاهدین انقلاب، نیروی جدیدی برای دفاع از مشروطیت و مبارزه با استبداد محمدعلی شاه پا به میدان گذاشت.

درباره این نیرو، مهدی ملکزاده ضمن اینکه می‌گوید: "طرف‌داری ایل بختیاری از مشروطیت و قیام آنها بر ضد دستگاه استبدادی یکی از مهمترین عواملی است که در تقدیرات آزادی ملت ایران تأثیر بسزائی داشت و هرگاه بختیاری‌ها به یاری مشروطه‌خواهان بر نمی‌خاستند ظنّ قوی می‌رود که به آن زودی‌ها ملت ایران از چنگال استبداد رهایی پیدا نمی‌کرد؛" این سؤال منطقی را نیز مطرح می‌کند: "قیام یک قومی که کمترین آشنایی با افکار جدید نداشتند و بوی آزادی و مشروطه به مشام آنها نرسیده بود و اکثر خوانین متنفذ آنها با دربار استبدادی سازش داشته و از اوامر دولت استبدادی اطاعت می‌کردند در خور مطالعه و تحقیق است.

اگر ملت تبریز و مردم گیلان بر ضد محمدعلی شاه قیام کردند، در میان آنها مردانی یافت می‌شدند که مؤمن به حکومت ملی و آزادی بودند و سال‌ها تخم آزادی‌خواهی و افکار نوین را در دل بعضی از مردمان آن سامان کاشته بودند و جماعتی را برای یک نهضت ملی آماده کرده بودند. ولی در ایل بختیاری بجز سردار اسعد که او هم کمترین تماس فکری و تبلیغاتی با افراد و خوانین ایل نداشت و قسمت مهم عمر خود را در تهران و اروپا می‌گذارید، فرد دیگری آشنایی به اصول حکومت ملی و مبانی آزادی‌خواهی نداشت و روحشان از فلسفه نوین فرسنگ‌ها دور بود."^(۳)

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۳۲

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۳۵

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحات ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲

سؤالی منطقی و درست است. اما پاسخی که دکتر ملکزاده به این سؤال می‌دهد، و علل موجباتی را که سبب شرکت توده عوام بختیاری در انقلاب مشروطیت شده می‌شمرد، قانع کننده نیست. زیرا نه دشمنی آشتی ناپذیر ناشی از پدرکشتگی خانواده سردار اسعد با قاجاریان - نه نفوذ حاجی آقا نورالله مجتهد در بین خوانین و معاریف ایل بختیاری - و نه قهرمان پرستی و معذوب شدن افراد ایل به ستارخان در مقام یک پهلوان، هیچیک نمی‌توانست توده عوام ایل بختیاری را به شرکت در جنبش مشروطیت جلب نماید. آنچه ایل بختیاری را به شرکت در جنبش مشروطیت کشانید، تمایل و فرمان رؤسای ایل بختیاری و در رأس آنها سردار اسعد بود. و این اقدام سردار اسعد را نیز با توجه به روابط دوستی عمیق و تاریخی رؤسای بختیاری با انگلیس‌ها، نه صرفاً به حساب اعتقادات و تمایلات شخصی وی، بلکه به حساب توافق پنهانی دولت انگلیس با شرکت بختیاریان در جنبش مشروطیت باید گذاشت و گفته مهدی بامداد را در این مورد باید پذیرفت. وی می‌گوید: "چون بختیاری‌ها از موافقین و معاهدین انگلستان بودند، از این جهت هنگامی که سردار اسعد در اروپا به سر می‌برد، پس از ملاقات با سر چارلز هاردینگ معاون ثابت وزارت خارجه انگلستان در لندن و به اشاره دولت مزبور از راه خوزستان خود را به بختیاری رساند و با کمک اسلحه و مهمات انگلیسی و مساعدت مالی به همراه برادر خود نجفقلی خان صمصام‌السلطنه قائد مشروطه خواهان بختیاری بلکه جنوب ایران گردید."^(۱)

بدین ترتیب در حالیکه نمایندگان روس و انگلیس مشترکاً و بطور رسمی تلاش می‌نمودند مانع ورود نیروهای انقلابی به تهران و سقوط محمدعلی شاه بشوند، هر دو دولت با پیش‌بینی سقوط شاه، هر یک به شیوه خاص خود - پنهان و آشکار - به دفاع از منافع خود می‌کوشیدند: روس‌ها با دخالت نظامی و اعزام نیرو جهت سرکوبی نیروهای انقلابی، و انگلیسی‌ها با وارد کردن عناصر موافق و معاهد خود در صفوف انقلاب تا مسیر جنبش را در جهت مورد علاقه خویش هدایت نمایند.

سر انجام نیروهایی از شمال و جنوب - اعم از انقلابی و موج‌سوار - وارد تهران شدند و پس از شش روز جنگ در تهران و حومه محمدعلی شاه سقوط کرد (۱۹ تا ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ ه.ش / ۱۹ ژوئیه ۱۹۰۹)^(۲).

^۱ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، صفحات ۴۵۰ و ۴۵۱

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۵۹

"بدین سان کشاکش آزادی خواهی و خود گامگی پس از سیزده ماه کمابیش (از سوم تیر ماه ۱۲۸۷ ه. ش که محمد علی میرزا مجلس را به توپ بست و همان روز در تبریز جنگ آغاز شد تا ۲۵ تیر ۱۲۸۸) به پایان رسید." (۱)

شاه در سفارت روس به زیر پرچم انگلیس - روس پناهنده شد. دم در سفارت قزاقان روسی و سپاهیان انگلیس به عنوان گارد محافظ به نگهداری سفارت پرداختند و سفرای روس و انگلیس نیز دفاع از خواست های پادشاه مخلوع را بر عهده گرفتند. شاه قبل از اینکه مدد معاش دائم العمر از خزانه دولت بگیرد، نمی خواست از کشوری که ویرانه اش کرده بود، خارج شود. سفرای روس و انگلیس دولت انقلابی را "مجبور به پرداخت وام های خصوصی شاه سابق (بالغ بر ده میلیون فرانک) و تأدیه صد هزار تومان (پانصد هزار فرانک) تقاعد (۲) تا آخر عمر نمودند." (۳) به شرطی که او در امور ایران دخالت نکند. (۴)

اما هنوز نه روس ها از دست نشاندۀ خود قطع امید کرده بودند، نه محمد علی شاه از سلطنت. به همین جهت شاه مخلوع "فاصله تهران - انزلی را بیست و یک (۲۱) روزه رفت." (۵)، و در این مدت که تحت حمایت و حفاظت دولت های روس و انگلیس بود، با فرستادن پیک ها و نوشتن نامه ها هواداران خود را تشویق به قیام می کرد تا بلکه سلطنت از دست رفته را باز یابد. آرزویی که نافرجام ماند.

۱ توضیح: در حقیقت فاتحان تهران مجاهدان واقعی مشروطه طلب و در رأس آنها مشروطه خواهان آذربایجان نبودند، بلکه خوانین و اشرافی نظیر سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری بودند.
۲ تقاعد = حقوق بازنشستگی.

۳ سه مقاله در بارۀ انقلاب مشروطیت ایران، م. پاولویچ، و. تریا، س. ایرانسکی، ترجمۀ م. هوشیار، صفحات ۹۳ و ۹۴

۴ مطابق توافقنامه ای که در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۰۹ م. / اوایل شهریور ماه ۱۲۸۸ ه. ش بین دولت ایران و سفیران روس و انگلیس به نمایندگی محمد علی شاه امضا شد گفته می شود:

"ماده ۱۱ - دو نماینده دولتی بر عهده می گیرند که اعلیحضرت محمد علی میرزا را جداً مئنه نمایند برای آنکه فیما بعد از تمام تحریکات سیاسی بر ضد ایران اجتناب نماید و دولت امپراتوری روسیه همچنین از طرف خود وعده می دهد که تمام مراقبت های موثره را برای اینکه امثال چنین تحریکات از طرف او واقع نشود، به عمل بیاورد. هرگاه اعلیحضرت محمد علی میرزا از روسیه خارج بشود، و همچنین اگر به سفارتین معلوم و محقق گردد که در مملکت دیگری غیر از روسیه تحریکات سیاسی بر ضد ایران می نماید، دولت ایران حق خواهد داشت که مستمری او را قطع کند." از گزارش بارکلی سفیر انگلیس در ایران به ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس - انقلاب مشروطه ایران (کتابهای آبی) صفحه ۲۹۲

۵ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۳۶۴ (حرکت از تهران به انزلی ۱۷ شهریور ۱۲۸۸ ه. ش - حرکت از انزلی به روسیه ۸ مهر ماه ۱۲۸۸ - کتابهای آبی، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۶)

روز ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ "هنگام پسین انبوهی از ملایان و درباریان و آزادی خواهان و بازرگانان در بهارستان گرد آمده و انجمنی به نام مجلس عالی برپا نموده^(۱) با سردار اسعد و سپهدار و دیگران فراهم نشست به گفتگو در آمدند، کمیسیون از بیست و اند تن برگزیده رشته را به دست ایشان سپردند و این کمیسیون که بیشتر اعضای آن از سران آزادی خواهان بودند از همان ساعت به کار پرداخته، محمدعلی میرزا را از پادشاهی برداشت و پسر سیزده ساله او، احمد میرزا را به پادشاهی برگزیده، عضدالملک رئیس ایل قاجار را پیشکار او گردانید."^(۲)

حکیم الملک نیز از طرف کمیسیون مأمور اصلاح دربار شد. "یکی از کارهای عبرت آموز هم که در زمان حکومت هیئت مدیره [کمیسیون] وقوع یافت اخراج معلم روسی احمدشاه بود از شغل خود، و توضیح آنکه محمدعلی شاه یک معلم روسی به اسم اسمیرنوف که نظامی روسی بود برای تعلیم روسی به پسرش استخدام کرده بود که در واقع نسخه ثانی شاپشال [معلم روسی خود او] می شد ... حکیم الملک ضمن اصلاحات مهم، معلم روسی را هم جواب گفت ... روس ها از عزل معلم روسی فوق العاده بر آشفته و بنای دوندگی و تقللاً گذاشتند و حتی نماینده سیاسی روس اصرار کرد که به آن معلم اجازه بدهند لااقل هفته ای یک ساعت به شاه جوان درسی بدهد و در مقابل وعده می دادند که نصف قشون روس را از قزوین برگردانند. مرحوم نواب^(۳) گفت عجب! حالا ما فهمیدیم که این معلم به قدر نصف اردوی روس وزن و اهمیت و اثر دارد و ما چطور می توانیم نصف قشون روس را از قزوین برداشته در دربار در باغ گلستان جا بدهیم. بر اثر این ردّ تقاضای بقای معلم، بانک استقراضی روس رجال مؤثر مملکت را با مطالبه قروض آنها به بانک در یک روز بمباران کرد و در یک روز به هر یک از نایب السطنه و سپهدار و سردار منصور و دیگران مراسله ای فرستاده تصفیّه دیون آنها را که مثلاً تا صبح آن روز فلان قدر تومان و قران و دینار بود و به فوریت تقاضا کرد و معلوم شد هشتصد هزار و کسری از سپهدار و سیصد و پنجاه هزار تومان و کسری از سردار منصور و فلان مبلغ از فلان و بهمان طلبکارند. این مطالبه که چون صاعقه آسمانی بر سر مدیران مملکت افتاد، وحشت و

^۱ با پیروزی انقلاب بازیگران ضد مشروطه در کسوت مشروطه خواهان در آمدند و جمعی از کرسی نشینان باغشاه و مشاورین و همدستان محمدعلی شاه که دستشان آغشته به خون آزادی خواهان بود، از جمله عین الدوله و اقبال الدوله در مجلس عالی شرکت کردند.

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۶۱

^۳ حسینی خاں نواب یکی از اعضای کمیسیون.

اضطراب عجیبی دامنگیر آنها شد که وقتی که من آن روز به قصر گلستان که مقر هیئت مدیره بود وارد شدم مرحوم سردار اسعد فریاد کرده و به من گفت بیائید ببینید چه داستانی پیش آمده است؛ ولی این هول و هراس‌ها نتیجه نداد و معلم روسی مرخص شد.^(۱)

روز ۲۶ تیرماه "کمیسیون هیئت وزیرانی به شرح ذیل برگزید: سپهدار وزیر جنگ - سردار اسعد وزیر داخله - ناصرالملک وزیر خارجه (تا آمدن او مشارالسلطنه جای او را داشت) - فرمانفرما وزیر عدلیه - مستوفی‌الممالک وزیر مالیه - سردار منصور وزیر پست و تلگراف. و چون سر رشته کارها در دست خود کمیسیون بود، رئیس‌الوزراء برنگزیدند. نیز به یفرم‌خان ریاست نظمیّه تهران و به صمصام‌السلطنه حکمرانی اصفهان را سپردند.^(۲)

"بدین سان محمدعلی میرزا از پادشاهی برکنار شده رشته کارها به دست کمیسیون فوق‌العاده و وزیران نوین افتاد ... [ولی چنانکه زنده یاد کسروی می‌گوید] اگر کسی به فهرست وزیران می‌نگریست و اعضای کمیسیون را می‌شناخت بایستی چندان شادی ننماید. زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمدعلی میرزا و دربارشاه از همدستان او بودند و این در خور هر گونه شگفت است که پس از آن همه خون‌ریزی در نخستین گام حکمرانی مشروطه، دست اینان در میان باشد. آیا هواداران اینان که بوده؟ ... آیا چگونه مردم این ناروائی را در نمی‌یافتند؟"^(۳)

انقلاب مشروطیت، با وجود تمام نواقص و کمبودها

و سرگذشت نامیمونش، یکی از بزرگترین وقایعی بود

که تا آن زمان در تاریخ ایران روی داد، و با واژگون

ساختن حکومت استبدادی که از آغاز تاریخ ایران

فرمانروائی می‌کرد، گامی بزرگ در راه متحوّل ساختن شوون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران به پیش برداشت.

"هدفش این بود که حکومت ملّی را، که پایه‌اش بر روی فلسفه نوین و رشد فکر و تعقل و آزادی و عدالت است برقرار سازد، و آزادی عقیده و تساوی حقوق افراد، و حکومت مردم بر

دستاوردهای انقلاب

مشروطیت

^۱ خطابه آقای سید حسن تقی زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، تهران ۱۳۳۸،

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۶۱

^۳ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۶۲

مردم را در ایران استوار کند، و تقدیرات ملک و ملت را به خود مردم سپارد، و مردم را در وضع قوانین مناسب با اخلاق و صلاح جامعه مختار و آزاد نماید.^(۱)

متأسفانه "سرنوشت حکومت مشروطه به دست کسانی افتاد که مصالح و منافع خود را در رژیم فرسوده استبدادی جستجو می کردند، یعنی همان طبقه حاکمه سابق با تغییر قیافه در دوران بعد از مشروطه نیز زمام قدرت را در دست گرفتند و طبعاً از هرگونه تحول اساسی در شرایط زندگی اجتماعی و اقتصادی طبقات محروم و زحمتکش ایران جلوگیری کردند ... [از اینرو] انقلاب مشروطه اثر عمیقی در وضع اجتماعی و طبقاتی ملت ایران به وجود نیاورد و بر اثر آن انقلاب، شرایط اقتصادی- اجتماعی زندگی مردم تغییری نکرد."^(۲)

- "با انقلاب مشروطیت است که تاریخ "مشروعیت" حکومت‌ها [به مفهوم شرعی آن] به پایان می‌رسد و دوره "قانونیت" آنها آغاز می‌شود، و منشأ حکومت‌ها از داشتن اتصال با آسمان بریده می‌شود، هر چند که به هر حال این اتصال به لحاظ حضور شیعه اثنا عشری در متن قانون اساسی همچنان وجود دارد؛ اما موهبت الهی سلطنت را پادشاه مستقیماً دریافت نمی‌کند، بلکه این موهبت از آن ملت است و ملت آن را به پادشاه تفویض می‌کند. آنچه توجه به آن در اینجا اهمیت دارد آن است که با پیدایش قانون اساسی در ایران، دیگر اشاره‌ای به "امام" [غایب] وجود ندارد و مشروعیت سلطنت از خداوند به ملت و از ملت به پادشاه می‌رسد. به این ترتیب می‌توان گفت که قانون اساسی با ظرافت خاصی از مشکل تعلیق^(۳) کاریزمای امام غایب^(۴) گذشته است و به تشبث‌ها و سرگردانی‌های حاصل از این تعلیق که هر گونه حکومتی را غصبی اعلام می‌کرد خاتمه داده است."^(۵)

- "مشروطیت ایران ... اقتدارات دولت را که تا آن زمان در شخص پادشاه متمرکز بود، از او گرفت و در میان سه قوه اجرائی و قانونگذاری و قضائی تقسیم کرد. سلب قدرت

^۱ لغت‌نامه دهخدا - ذیل کلمه مشروطیت.

^۲ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، صفحه ۵۳۱

^۳ تعلیق = وابسته کردن چیزی به چیز دیگر.

^۴ شیعه دوازده امامی می‌گوید: امر حکومت از منشا الهی متعلق به امام معصوم (امام دوازدهم) است، نه به حاکمی که به زور و غلبه حکومت را به دست آورده باشد و یا کسیکه مردم او را انتخاب کرده باشند.

^۵ جامعه شناسی سیاسی تشیع اثنا عشری، دکتر اسماعیل نوری علاء، صفحه ۵۰

از شاه چیز آسانی نبود چه اندیشه سیاسی سستی قدرت شاه را مُتَلَقّی [داده شده] از خداوند می دانست. وزیران نیز، صالح و طالح، کارگزاران و نوکران او بودند که می بایستی به او حساب پس بدهند و حساب خود شاه با کرام الکاتبین بود. [یعنی با فرشتگانی بود که بر شانه های راست و چپ او نشسته و اعمال نیک و بدش را ثبت می کنند].

اما اندیشه سیاسی جدید بر آن بود که خداوند ابنای بشر را آزاد آفریده و حق اداره و تدبیر امور را به خود انسان ها واگذار کرده تا آن را بر وفق مصلحت و اقتضای خاص زمان و مکان به کار گیرند.

[از اینرو] مشروطه طلبان - با توجه به شرایط زمان و مکان - مقام ثابت سلطنت را محفوظ نگاه داشتند، لیکن اقتدارات را از او گرفتند. بر این اساس کسی از شاه که قدرت و اختیاری نداشت حساب نمی خواست و مسؤولیت به دولت منتقل می شد که می بایستی در برابر مردم جوابگو باشد.^(۱)

- "مبشّران و اندیشمندان مشروطیت به جای در آویختن با اسلام، هوشمندان دو اصل "جدا سازی دین از حکومت" و "نشاندن هویت ملی به جای هویت مذهبی" را شعار خود ساختند.^(۲) شعاری که پس از گذشت یکصد و اندی سال از انقلاب مشروطیت هنوز اولویت و اهمیت خود را در آزادی مردم ایران حفظ کرده است.

- انقلاب مشروطیت با نفی "الهی بودن قدرت سیاسی حکومت" مردم را منشأ واقعی و بی انباز قدرت سیاسی شناخت. ماده ۳۵ متمم قانون اساسی "حق الهی شاهان ایرانی و تصوّر "ظلّ الله فی الارض" بودن شاه را با مفهومی دیگر از سلطنت و حاکمیت که با آن از بیخ و بن متفاوت بود جایگزین ساخت: سلطنت و دیعه^(۳) ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مُفَوَّض^(۴) شده" [بموجب این ماده] ایرانیان موجد^(۵) منبع قدرتی افزون، و جدا از حاکم دانسته شدند. شاه دیگر مظهر زنده مقام

^۱ خواب آشفته نفت ۲، دکتر مصدق و نهضت ملی، محمدعلی موحد، صفحات ۸۹۱ و ۸۹۲

^۲ نادر نادر پور، مهرگان، پائیز ۱۳۷۲، به مضمون

^۳ سلطنت در دست پادشاه "ودیعه ای" است. یعنی به امانت به وی سپرده شده است، لذا هرگاه از آن سوء استفاده شود، مثل هر ودیعه ای قابل استرداد خواهد بود.

^۴ مُفَوَّض = واگذار شده.

^۵ موجد = ایجاد کننده، به هستی در آورنده، پدید آورنده. - لغت نامه دهخدا

ربوبی^(۱) و کسی که باید اوامرش را بی چون و چرا گردن نهاد، نیست؛ سهل است منصبش را به امانت از طرف مردمی در اختیار دارد که مُحِقِّند از او در مورد مدیریتش توضیح بخواهند.^(۲)

- "در گذشته در اندیشه سیاسی شیعی مسئله اصلی این بود که آیا سلطنت مطلقه افراد غیرمعصوم و غیرمأذون از سوی امام (ع)، مشروع و مجاز است و آیا می توان آن را حکومت شرعی دانست؟ ... اما اکنون در فضای فکر سیاسی مشروطه خواهی، مسئله اصلی اینست که اساساً حق حاکمیت و حکومت از آن مردم است و یا یک فرد. در این تفکر، حکومت خاستگاه ملی و مردمی دارد، نه آسمانی و دینی و یا زور استبداد و غلبه. بنابراین در این اندیشه و نوع حکومت، حکومت از آن مردم است و بطور بنیادی با هر نوع حکومت فردی یا گروهی و صنفی و طبقاتی بر آمده از دین و یا حق الهی سلطنت مخالف است. این اندیشه نو، آرامش و تعادل تثبیت شده چهارصد ساله شیعه را مختل کرد، و چون مشروطیت با نظام سلطنت و نحوه حکومت مورد نظر روحانیت شیعی معارض بود، هر دو با آن به مخالفت برخاستند."

در چنین شرایطی "فقط تعداد معدودی از چهرهای بنام شیعه [نظیر آخوند محمدکاظم خراسانی، میرزا عبدالله مازندرانی، و محمدحسین غروی نائینی] و جمعی بیشتر از عالمان دینی درجه دوم و سوم - هر یک با فهم و درک خاصی از مشروطیت و یا به ملاحظه مسائل و منافع شخصی - جانب مشروطه خواهان را گرفتند. در حالی که اکثریت روحانیان شیعه به دشمنی با مبانی مشروطه پرداخته و آن را ضد اسلام و مخالف شرع دانستند ..."^(۳)

- "ملت و دولت"^(۴) یا به تعبیر روشن تر، دین و سلطنت دو پایه اساسی قدرت سیاسی و اجتماعی در تاریخ ایران دوران اسلامی بوده است ... اما مشروطیت با ایجاد دولت قانونی و با نگارش قانون اساسی و وضع قوانین تازه بر آن شده بود تا ساختار کلاسیک این دو قدرت سیاسی و اجتماعی را به هم بزند و با محدود ساختن قدرت سلطنت و

^۱ ربوبی = خدایی.

^۲ در باب صفویان، راجر سیوری، ترجمه رمضانعلی روح الهی، تهران ۱۳۸۰، صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷

^۳ دایرة العمارف تشیع - اندیشه های سیاسی، حسن یوسفی اشکوری، صفحات ۲۹۵ و ۲۹۶

^۴ ملت = رهبران و پیروان شریعت - دولت = پادشاه و حکومتش در مفهوم قبل از دوران مشروطیت.

قدرت دین و روحانیون، به قدرت تازه‌ای دست یابد. قدرتی که می‌بایست در حکومت

قانون (عرف) تجلی یابد و همه مردم در برابر آن متساوی الحقوق باشند.^(۱)

- با انقلاب مشروطیت کلمه "رعیت" که به معنای همه مردم کشور که در قلمرو فرمانروائی یک پادشاه و دولتش قرار داشتند و فاقد هرگونه حق و حقوق در برابر سلطنت استبدادی بودند به "ملت" با مفهوم جدید آن تبدیل شد که اولاً مفهوم سیاسی و غیردینی داشت، ثانیاً "ملت" در برابر پادشاه و دولتش دارای حق و حقوقی بود. "این مفهوم تازه به برکت نهضت قانون‌خواهی و مشروطه‌طلبی به فرهنگ ما راه یافت ... و در اوایل حکومت پهلوی ملت به معنای ملت ایران (یعنی مجموع مردم ایران) جا افتاد و از قید وابستگی به مفهوم شرعی و مذهبی آزاد شد.^(۲)

- شاید درخشان‌ترین وجه انقلاب مشروطیت همین باشد که نقش مهمی در پیشرفت حکومت عرفی و قانونی کردن "عرف Secularisme" بازی کرده است، و از این طریق بطور مستمر بر تناقض میان دو قدرت "شرع" و "عرف" پرتو افکنده است.^(۳)

- با برقراری انتخابات و برگزیدن نمایندگان مردم و تأسیس مجلس شورای ملی - که کانون جذب استعدادهای سیاسی و پرورش دولتمردان شد و جایگزین دستگاه تربیت سیاسی بوروکراسی قدیم گشت - این نهاد تا روزی که استبداد رضاشاهی آنرا از محتوا تهی نکرده بود این ویژگی خود را حفظ نمود.

- سرانجام انقلاب مشروطیت "رسم تیول‌داری، اصل مالکیت مطلق شاه بر اراضی، امتیازات شاهزادگان و تیولداران و غیره را بر انداخت، و حکومت قانون و مالکیت خصوصی را، گرچه فقط به طور اسمی و رسمی، در روابط اقتصادی برقرار ساخت ..."^(۴)

^۱ مشروطه‌ی ایرانی، ماشاءالله آجودانی، صفحه ۱۶۰

^۲ همان، صفحه ۲۰۲

^۳ همان، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳

^۴ اقتصاد بدون نفت، دکتر انور خامه‌ای، چاپ اول ۱۳۶۹، صفحه ۱۷

"استقرار نظام مشروطیت" در ایران

مشروطه‌ای که به دست اشرافیت ایلی- فئودالی و دستیاران محمدعلی شاه سپرده شد

انقلاب مشروطیت مرکز سنتی قدرت استبدادی را در هم کوبید، ولی نتوانست جایگزین کارآمدی به جای آن بگذارد. شادروان کسروی به درستی می‌گوید: "اگر کسی به فهرست وزیران می‌نگریست و اعضای کمیسیون را می‌شناخت، بایستی چندان شادی ننماید. زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان

از نزدیکان محمدعلی میرزا و در باغشاه از همدستان او بودند و این درخور شگفت است که پس از آن‌همه خون‌ریزی در نخستین گام حکمرانی مشروطه، دست اینان در میان بود."^(۱)

دریغ، دستاوردهای انقلابی که با آن‌همه سختی و رنج پیروز شده بود، به دست کسانی سپرده شد که از دیدگاه آنها انقلاب برای "تبدیل یک حاکم بود، نه برای تغییر نظام حکومتی".

سپهدار یکی از بزرگترین فئودال‌های ایران بود و گوشه چشمی هم به روس‌ها داشت. و سردار اسعد ایلخان بختیاری - گر چه شخصاً خصال پسندیده‌ای داشت - اما ایلخانی بود که با اشاره دولت انگلیس و به منظور کسب سهمی از قدرت به انقلاب پیوسته بود.^(۲)

اینان که عمری در فرمانروایی بی‌چون و چرا به مردمی محروم از هرگونه حق و حقوق گذرانده بودند، چگونه می‌توانستند با آرمانهای مشروطه‌خواهان و الزامات نظام مشروطه هماهنگ و همگام شوند و به مساوات در حقوق و تبعیت از قانون تن در دهند؟

از اینرو جای شگفتی نیست که چرا مالکین بزرگ و همگامان و یاران محمدعلی شاه بی‌درنگ نتوانستند به کمک سردار اسعد و سپهدار مقامات دولتی حکومت مشروطه را در دست بگیرند. "اگر در آن ایام کسی به خانه سپهدار و سردار اسعد می‌رفت، می‌دید که مستبدین معروف و کرسی‌نشینان باغشاه در آنجا جمعند و چون یاری مهربان "سرداران ملی" را در میان گرفته‌اند و از مشروطه‌خواهان واقعی و زحمت کشیده نام و نشانی نیست."^(۳)

بدین سان همینکه دولت نوین تشکیل شد بیشتر حاکمان قبلی، که به خون مشروطه‌خواهان تشنه بودند، و حتی کسانی که دست‌هایشان به خون آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان آغشته بود،

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۲-۶

^۲ سردار اسعد اندکی پیش از لشکرکشی به تهران به انگلستان رفت و در آنجا به حضور سِر ادوارد گری (Gray) وزیر خارجه انگلستان پذیرفته شد.

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۲۷۳

به مقامات بالای دولتی منسوب گردیدند. از جمله "علاءالدوله که نهضت مشروطیت به واسطهٔ بیدادگری او آغاز گشت به ایالت فارس [استانداری فارس] منصوب گردید. عجب در اینست که در دورهٔ مشروطهٔ اول محمدعلی شاه با تمام قوا و قدرتی که داشت می‌خواست علاءالدوله را به ایالت فارس منصوب نماید، به مخالفت مشروطه‌خواهان برخورد ... در این دوره که محمدعلی شاهی در کار نبود و تمام قدرت [ظاهراً] در اختیار ملت بود، علاءالدوله بدون مانع به اتکای دوستی سپهدار و سردار اسعد عهده‌دار مقام ایالت فارس شد. و قوام‌الملک شیرازی که خود و خانواده‌اش از بدو طلوع مشروطیت عکس مخالفت را بر ضد ملت برافراشتند و موجب آن‌همه بدبختی و خون‌ریزی شدند، چون در اروپا با سردار اسعد دوست شده بود به ایالت کرمان انتخاب گردید."^(۱)

لکن کسانی که موجد انقلاب بودند کنار گذاشته شدند. این امر نه فقط مورد اعتراض و نارضایی مشروطه‌خواهان واقعی گردید، بلکه در روزنامه‌های مشهور خارجی نیز مورد نکوهش قرار گرفت. از جمله روزنامهٔ دیلی تلگراف نوشت: "حکامی که دولت جدید برای ایالات و ولایت انتخاب نموده، بجز یک نفر همگی از مستبدین قدیم هستند ... این مستبدین با بی‌شرمی، گذشتهٔ خود را فراموش کرده‌اند و چنان در دربار خودنمایی می‌کنند که گویی مشروطه را آنها به دست آورده‌اند." و روزنامهٔ لوماتن در سرمقالهٔ خودش نوشت: "اگر مقصود از مشروطه در ایران زمامداری رجال مستبد و درباریان معروف بود، دیگر این همه خون‌ریزی برای چه بود."^(۲)

دولت جدید - به شیوهٔ اکثر انقلاب‌ها - عده‌ای از دشمنان بنام مشروطیت را مجازات کرد^(۳). اما به گفتهٔ کسروی، "در چنین هنگامی که پس از قرن‌های دراز در ایران حکمرانی توده

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۳۲۵

^۲ همان، صفحات ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶

^۳ شیخ فضل‌الله نوری، که در تقویت اساس استبداد و برهم‌زدن بنای مشروطیت همراه با محمدعلی‌شاه کوشش فروان کرده بود و در واقعهٔ به توپ بستن مجلس هم محمدعلی‌شاه را تشویق و تقویت نمود، یکی از کسانی بود که بعد از فتح تهران به دست مجاهدین دستگیر و به موجب حکم دادگاه عالی انقلابی اعدام گردید.

پژوهشگران جمهوری اسلامی ایران راجع به علت اعدام وی چنین می‌نویسند: "در این میان اشاره به داستان شیخ فضل‌الله نوری نیز شنیدنی و عبرت‌آموز است: امیرالایسم انگلیس در جریان امتیاز تنباکو به انتقام سیلی سختی که از روحانیت خورده بود، او را به سبب روابط پنهانی که با شادروان آیت‌الله میرزای شیرازی، صادرکنندهٔ فتوای تحریم تنباکو، داشت، به دست فراماسون‌ها، عوامل پنهان خود، به بالای چوبهٔ دار فرستاد." - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد ۲، صفحه ۶۷

راجع به کم و کیف "فتوای تحریم تنباکو" در آثار زنده یاد دکتر فریدون آدمیت و در همین کتاب توضیحات کافی وجود دارد. اما هیچگونه مدرکی در حق "روابط پنهانی شیخ فضل‌الله نوری با آیت‌الله میرزای شیرازی"، بویژه در

بنیاد می‌یافت، اگر دل‌ها پاک بود و دست‌های آلوده به کار نمی‌پرداخت و محکمه‌ای از داوران پاکدامن برپا شده به گناه همگی رسیدگی می‌شد، از این راه بنیاد استواری برای کارهای آینده گزارده می‌شد. "ولی چنین نشد و شخصی مثل "عین‌الدوله که در آغاز مشروطه آن سیاه‌کاری‌ها را کرده بود و یازده ماه در پیرامون تبریز نشسته و هزاران مردان غیرتمند و جوانان دلیر را به خون آغشته و بداندسان مردم شهر را دچار گرسنگی ساخته بود"^(۱) مورد عفو قرار گرفت تا بعدها صدراعظم دولت مشروطه شود.

استقرار مشروطیت چنین گذشت. بی‌شبهه اغماض رهبران انقلاب، پس از پیروزی انقلاب در برابر دشمنان مشروطه و آزادی، اگر در عرف اخلاق و مردانگی قابل تحسین باشد، مسلماً از لحاظ سیاسی و اجتماعی مستوجب نکوهش است. چرا که همین دشمنان انقلاب جامه مشروطه به تن کردند و سرنوشت مشروطیت را در دست گرفتند.^(۲)

بدین سان "بر دروازه آسمان ایران این پرسش آویخته بود که آیا این پیروزی که مردم با چنان شور و نشاط آنرا جشن می‌گیرند، بواقع پیروزی خود آنهاست؟ پیروزی انقلاب اصیل ایران است؟ آنچه به دست آمده بود اگر پوسته ظاهر را کنار بگذاریم، از جهت داخلی عبارت بود از پیروزی اشرافیت ایلی-فئودالی [که کم و بیش تمایلات اصلاح طلبانه داشتند] بر قدرت مطلقه سلطنتی [و پیدا شدن جاپای کوچکی برای آزادی خواهان و ترقی خواهان] و از لحاظ خارجی عبارت بود از زیر و رو شدن تعادل قوا بین دو قدرت استعماری - آغاز زوال نفوذ برتر دولت تزاری در دربار و دولت و افتادن بسیاری از کلیدهای قدرت به دست عاملین ایرانی بریتانیا که برای این چنین روزی ذخیره شده بودند."^(۳)

مشروطه اوچون تۆکدوله بوشهرده قانلار

قانون اساسی دئدی جان وئردی جوانلار

آخرده یئنه حکمران اولدی بیزه خانلار

واقعه تحریم تنباکو، تا امروز به دست نیامده است. مگر اینکه نویسندگان مطلب فوق مدرک و سند معتبری ارائه دهند.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، صفحات ۶۳ و ۶۴

^۲ با استفاده از "ایران در دوره سلطنت قاجار"، نوشته علی اصغر شمیم.

^۳ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۲۷۷

گئچدی باشینا توربا داها ملت آیئلماز

بیر گون گله جک من گؤرورم دیک دوراجاقسان

اطرافه باخیب باشه جوت آل لی ویئراجاقسان

که ریختند در این شهر پای مشروطه
نه یک حکومت قانون، حکومت خانها
که نیست ممکن از این بندگی شود آزاد
که تا قیام قیامت نمی شود بیدار
زند به کله دودستی زسهو ننگینش
(شعر از م.ب - ترجمه فارسی از م.ش)

چقدر خون جوانان برای مشروطه
دریغ و درد که شد خونبهای قربانها
برفت بر سر ملت چنان کلاه گشاد
چنان به خواب فرو رفته مرده است انگار
اگر که چشم گشاید ز خواب سنگینش

"پس از صدور فرمان مشروطه و آشنایی مردم با افکار
نو، که نتیجه انتشار کتب و رسایل و روزنامه‌های
مختلف و وعظ و خطابه و عاظ و ناطقین با جمعیت

تشکیل احزاب سیاسی

بود، حیدرخان زمینه تأسیس یک حزب سیاسی را مناسب دید. لذا با چند نفر که آنها را
می شناخت و به سوابق فکری آنان واقف بود، طرح تأسیس فرقه اجتماعيون - عاميون را [که
ترجمه عبارت سوسیال - دموکرات است] در تهران ریخت. این حزب در رویدادهای دوران
نخست انقلاب مشروطه فعال بود.

در تبریز نیز در جریان انقلاب مشروطه، حزب اجتماعيون - عاميون با شرکت حیدر
عمواوغلی و علی مسیو و همفکرانشان تشکیل گردید، که تحت عنوان "مرکز غیبی" فعالیت
می کرد. و چنانکه گفته شد در رهبری جنگ علیه سپاهیان محمدعلی شاه و برافراشتن پرچم
مشروطیت و حراست از آن نقش بزرگی به عهده داشت.

با کودتای دوم محمدعلی شاه احزاب سیاسی، انجمنها و روزنامهها در تهران تعطیل شدند.
اما پس از سقوط محمدعلی شاه "حیدرخان به کمک سایر آزادی خواهان تندرو حزب دموکرات

را که مقدماتش مثل تهیه پروگرام و غیره در تبریز چیده شده بود، در تهران ایجاد کرد و شعبی از آن نیز در نقاط مهم مثل قم، کاشان و مشهد تأسیس نمود.^(۱)

به نوشته محمود محمود اشخاص ذیل کمیته مرکزی حزب را تشکیل می دادند: "تقی زاده، وحیدالملک شیبانی، سلیمان میرزا، حاجی میرزا باقر آقا قفقازی، رسول زاده، مساوات، میرزا احمد عمارلویی و محمود محمود. حسین پرویز منشی کمیته و حیدرخان عمواوغلی نیز عضو این حزب بود. حاج میرزا باقر آقا، رسول زاده، مساوات و حیدرعمواوغلی، مؤمن حقیقی و صاحب شهامت اخلاقی بودند."^(۲)

ملک الشعراى بهار از "سید حسن تقی زاده، حسین قلی خان نواب، سلیمان میرزا، وحیدالملک، و سید محمدرضا مساوات به عنوان رؤسای آن حزب نام می برد.^(۳) ملکزاده میرزا علی محمدخان تربیت را نیز جزو رهبران می شمرد.

"دموکرات ها که یک بند مرامشان "انفکاک کامل قوه سیاسى از قوه روحانى" و بند دیگر "ایجاد نظام اجبارى" و بند دیگر "تقسیم املاک بین رعایا" و دیگر "قانون منع احتکار" و "تعلیم اجبارى" و "بانک فلاحى" و "ترجیح مالیات غیرمستقیم بر مستقیم" و "مخالفت با مجلس اعیان [سنا]" و غیره و غیره بود، مورد هجوم علما و گروه انبوهی از رعایا و توده قرار گرفت. اما نظر به اینکه افراد فعال و صاحب عقیده و با ایمان و حرف زن و چیزنویس در میان آنها زیاد بود و اساساً منتقد و تندزبان بوده هوادار فقرا و رنجبران معرفی گردیده بودند، موفق شدند که در مجلس فراکسیون ۲۸ نفری^(۴) به وجود آورند و در خارج افراد کثیری از جوانان و غیرجوانان طبقه دوم را به خود جلب نمایند و چند روزنامه خوش قلم و موجه و مشهور مانند "ایران نو" در تهران، "شفق" در تبریز، "نوبهار" در خراسان منتشر سازند."^(۵)

اما شعارها و خواسته های حزب دمکرات نه فقط مورد پسند مالکان، روحانیان و اعیان و اشراف قرار نگرفت، بلکه موجب بیم و هراس آنها گردید. از اینرو آنها هم حزبی به نام

^۱ حیدر عمواوغلی، اسماعیل رائین، چاپ اول ۵۲/۶/۷، صفحات ۱۵۶ و ۱۵۷

^۲ حیدر عمواوغلی، اسماعیل رائین، چاپ اول ۵۲/۶/۷، به نقل از یادداشتهای محمود محمود، صفحات ۱۵۷ و

۱۵۸

^۳ تاریخ احزاب سیاسى، ملک الشعراى بهار، چاپ اول ۱۳۲۳، صفحه ۱۰

^۴ دکتر ملکزاده تعداد نمایندگان دموکرات ها را بیست نفر نوشته است.

^۵ تاریخ مختصر احزاب سیاسى، ملک الشعراى بهار، صفحه ۱۰

"اعتدالیون-اجتماعیون" تشکیل دادند. به نوشته ملک الشعرای بهار "رؤسای اعتدالیون" میرزا محمدصادق طباطبائی و "میرزا علی اکبرخان دهخدا" و "حاج میرزا علی محمد دولت آبادی" و "حاج آقای شیرازی" و "قوام الدوله شکرالله خان" بودند. علمای بزرگ مانند "سید عبدالله بهبهانی" و "سید محمد طباطبائی" و سایر ارباب نفوذ هوادار حزب "اعتدالیون-اجتماعیون" شده و ناصرالملک نایب السلطنه و سپهدار اعظم نیز طرفدار این جمعیت بودند. خوانین بختیاری غیر از "مرتضی قلیخان" پسر صمصام السلطنه که در فراکسیون اعتدال عضو بود، مابقی مخصوصاً سردار اسعد با هر دو طرف راه می رفتند.^(۱)

این حزب ۳۶ نماینده در مجلس داشت. "اکثر وکلای مجلس هم که از مالکین و سرمایه داران بودند و یا از طرف متنفذین و کسانی که دارای قدرت و نفوذ بودند انتخاب شده بودند به حزب اعتدال ملحق شدند و در نتیجه حزب اعتدال اکثریت مجلس شورای ملی را به دست آورد و در اوّل کار زمامدار مملکت شد. سپهدار رئیس دولت هم ... که بزرگترین ملاک آن زمان بود، حزب اعتدال را تقویت می کرد."^(۲)

"این دو حزب تا طلوع جنگ بین المللی اوّل زمام مملکت را در دست داشتند و متناوباً حکومت می کردند و دولت هایی از خود سر کار می آوردند و گاهی هم بناچاری دولت مؤتلف از دو حزب تشکیل می دادند."^(۳)

پس از فتح تهران طبق طرحی که انجمن ایالتی آذربایجان به وکالت از طرف کلیه انجمن های ایالتی و ولایتی ایران قبلاً تهیه کرده بود، انتخابات در اکثر شهرستان ها به صورت دو درجه ای و غیرمستقیم

تشکیل دوره دوم مجلس شورای ملی

انجام یافت. در ضمن "دولت قبل از انتخاب وکلا اعلام داشت که بایستی وکلای دوره دوم با حق تغییر قانون انتخابات وکیل شوند." براین اساس "مجلس دوم قانون انتخابات را اصلاح و انتخابات مستقیم و یک درجه و عمومی را تصویب کرد."^(۴)

^۱ همان، صفحه ۱۰

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۳۲۹

^۳ همان، صفحه ۱۳۲۹

^۴ تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملک الشعرای بهار، جلد اول، تهران ۱۳۲۳، صفحه ۷

دومین دوره اجلاسیه مجلس شورای ملی روز اول ذیقعه ۱۳۲۲ ه.ق / ۲۴ آبان ۱۲۸۸ ه.ش در میان تظاهرات پرشور مردم و در حالیکه پایتخت غرق در آئین‌بندی و چراغانی و جشن و سرور بود، افتتاح شد.

"یکی از مفیدترین اقدامات مجلس دوم این بود که طی یک جلسه پرشور از همت و فداکاری و جان‌فشانی مردان آزاده و دلیر قدردانی کرد"، از شهادت آزادی تجلیل نمود، از علمای مشروطه‌خواه نجف سپاسگزاری به عمل آورد و طرحی را که به عنوان قدردانی از ستارخان (سردار ملی) و سایر مجاهدین تبریز تهیه شده بود فوراً تصویب نمود. بدین شرح: "مجلس شورای ملی جانبازی‌ها و فداکاری‌های جنابان ستارخان سردار ملی، و باقرخان سالار ملی، و سایر غیرتمندان تبریز را نخستین علت آزادی و خلاصی ملت ایران از قید اسارت و رقیّت ارباب ظلم و عدوان می‌داند و از مصائب و شدایدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی غیرتمند آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل کرده‌اند، تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم می‌نماید."^(۱)

ضمناً قرار دادند که مجلس لوحه تشکری تهیه نموده به سردار و سالار بدهند. متن لوحه از نقره تهیه و طلاکوبی شده بود. آن لوحه در قضیه اسفناک پارک به غارت رفت و دیگر جبران نشد.^(۲)

"مجلس شورای ملی تشکرنامه‌ای هم در باره خدمات سپهدار و سردار اسعد به تصویب رساند." "بدین ترتیب برای اولین بار نمایندگان ملت دو تن گمنام را که از میان طبقه سوم یا به عبارت دیگر از عمق جامعه برخاسته بودند، یعنی ستارخان و باقرخان را در یک کفه ترازو و دو تن فتودال و ملاک درجه اول، از عالی‌ترین طبقه جامعه را در کفه دیگر قرار داد و شاهین ترازو آن دو دسته دو نفری را همسنگ نشان داد.

اما متأسفانه بار دیگر باید این حقیقت را تکرار کنیم که گذشت زمان و تحولات آینده این همبستگی و همطرازی را که مجلس دوم پایه‌گذاری کرده بود، از میان برد.

ستارخان و باقرخان و هزاران مجاهد دیگر هم طبقه آنان بکلی فراموش شدند [و سرنوشت دردناکی پیدا کردند]، ولی فتودال‌ها که فقط رعایا و زرخریدان خود را بسیج کرده جلو گلوله

^۱ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی‌اصغر شمیم، صفحه ۵۳۶

^۲ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، صفحه ۴۳۲

فرستاده بودند، تا موقعیت و قدرت و دارایی و فرمانروایی خود را همچنان حفظ کنند، بر کرسی‌های پارلمان تکیه زدند و خود و فرزندانشان از مشروطه و آزادی به حد کمال بهره‌مند شدند.^(۱)

پس از اشغال تبریز توسط روس‌ها و افتادن دولت مشروطه به دست نامحرمان و پاشیده‌شدن کانون واقعی انقلاب در تبریز، اینک وقت آن رسیده بود که قهرمانان میدان مبارزه از صحنه حذف شوند. با ورود روس‌ها به تبریز بنا به توصیهٔ انجمن، "ستارخان و

ستارخان و باقرخان، خار چشم استعمارگران و قدرت‌طلبان

باقرخان با دسته‌ای از پیشروان آزادی (علی مسیو و دیگران) در شهرداری عثمانی [کنسولگری عثمانی] بست نشستند و کارکنان سیاسی روس می‌کوشیدند ایشان را از آنجا در آورده از تبریز بیرون کنند.^(۲)

برای انجام این کار روس‌ها دولت عثمانی را تحت فشار قرار دادند و دولت عثمانی به سفیر خود در ایران دستور داد: "... صلاح در آنست این دو شخص [ستارخان و باقرخان] ایران را ترک کنند. ولی به هر حال اگر میل نداشته باشند از کشور خارج شوند به بست‌نشینی آنها در ساختمان سرکنسولگری (دولت عثمانی) پایان داده شود."^(۳) دستوری که موجب خوشحالی وزیر خارجهٔ روسیه شد.

ستارخان و باقرخان از بست خارج شدند ولی از تبریز نرفتند، چرا که "در همین روزها داستان افتادن محمدعلی میرزا و جوش و جنبش بازگشت مشروطه رخ داد ... از این پیشامد فشار روسیان به سردار و سالار کمتر گردید و اینان که به بیرون رفتن از ایران خرسندی نداشتند، در خانه‌های خود آرام نشستند."^(۴)

"ستارخان و باقرخان از روزی که جنگ به پایان رسید خود را کنار کشیدند و بیش از این خواستار نبودند که به هر کدام کاری شایستهٔ حال و جایگاه او داده شود. چیزی که هست کارکنان دولت نوین این اندازه را نیز از ایشان دریغ گفتند. اینان [دولتیان] که بیشترشان (نمی‌گویم

^۱ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، صفحهٔ ۵۳۷

^۲ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحهٔ ۸۴

^۳ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، احمد کسروی، صفحهٔ ۸۴

^۴ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صفحهٔ ۱۱۹۴

همگی‌شان) بازماندگان دربار قاجاری و یا کسانی از پایه‌ایشان بودند از درون دل به مشروطه چندان ارجی نمی‌نهادند و به آن جانفشانی‌های ستارخان و دیگران بهایی نمی‌دادند.^(۱)

روس‌ها نیز می‌خواستند سران انقلاب و حتی مجاهدان را از منطقه نفوذ خود - آذربایجان - بیرون کنند. بویژه با توجه به نفرت و کینه مردم تبریز نسبت به اشغالگران روس و احتمال برخورد بین مردم و سربازان روس نمی‌خواستند در صورت پیش آمدن چنین اتفاقی ستارخان و باقرخان در تبریز باشند. این مطلب در گزارش کنسول دولت انگلیس در تبریز به سفیر انگلیس در تهران منعکس است: "... مابین بعضی طبقات مردم بر ضد حضور قشون روس هیجان و غلیانی حادث شده و کنسول روس خوف دارد از اینکه اتفاقاتی بیفتد. به عقیده من این خوف به کلی خالی از مأخذ و اساس نیست..."^(۲)

ایزولسکی وزیر خارجه روس برای عملی کردن مقصود خود، خبرهای افتراآمیز و دروغ محض تحت عنوان "اخبار موحشه از تبریز" جعل می‌کرد:

گزارش نیکلسن سفیر انگلیس در روسیه به ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس

پترزبورگ ۱۹ فوریه ۱۹۱۰ / ۳۰ بهمن ۱۲۸۸ ه.ش

"آقای ایزولسکی اظهار داشت که اخبار واصله از تبریز چندان خوب نیست. من خواهش نمودم که مفاد آن اخبار را برای من شرح دهند و جناب مشارالیه گفتند که ستارخان و باقرخان تولید اغتشاش می‌نمایند."^(۳)

عیناً از نیکلسون به ادوارد گری

پترزبورگ ۱۰ مارس ۱۹۲۰ / ۱۹ اسفند ۱۲۸۸ ه.ش

"اخباری که از تبریز به آقای ایزولسکی رسیده موجب اضطراب خاطر است. از قرار مذکور باقرخان و ستارخان به همراهی فدایی‌های قفقازی که با پیرم هستند، در خیال هجوم به بانکهای روس و غیره هستند."^(۴)

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۱۰

^۲ انقلاب مشروطه ایران (کتاب آبی)، صفحه ۳۲۵

^۳ انقلاب مشروطه ایران (کتاب آبی)، صفحه ۳۲۷

^۴ همان، اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸

در جریان این توطئه برای اخراج ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع سلاح مجاهدان، روس و انگلیس همکاری نزدیک و فشرده‌ای داشتند:

نمره ۴۴، تلگراف سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری

از تهران ۱۳ مارس ۱۹۱۰ / ۲۲ اسفند ۱۲۸۸ ه.ش

"کنسول دولت فحیمه [انگلیس] در این امر تأکید بلیغ می‌نماید که ستارخان و باقرخان باید از شهر تبریز اخراج شوند و تا هنگامی که این مسئله انجام نشده امید استقرار نظم و آسایش و صلح نیست."^(۱)

از گزارش بارکلی به ادوارد گری

تهران ۱۳ مارس ۱۹۱۰ / ۲۲ بهمن ۱۲۸۸ ه.ش

"باکمال افتخار گزارش می‌دهم که یادداشتی به دولت ایران فرستاده‌ام و تقاضای وزیر مختار روس را که راجع به اخراج ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع اسلحه پیروان آنها بوده تأیید نمودم."^(۲)

پاسخ ادوارد گری به بارکلی

۱۶ مارس ۱۹۱۰ / ۲۵ اسفند ۱۲۸۸ ه.ش

"خیلی لازم و پسندیده است که ستارخان و باقرخان فوراً از شهر تبریز عزیمت نمایند و دولت ایران برای انجام این مقصود باید هر اهتمام جدّ و جهدی که لازم است بنماید."^(۳)

نمایندگان سیاسی روس و انگلیس حتی تلاش کرده‌اند که به دست والی تبریز و پیرم‌خان و به زور، ستارخان و باقرخان را از تبریز بیرون کنند. ولی به گفته ایزولسکی به نیکلسون "ایالت [استاندار] و پیرم اظهار عجز از توسلّ به قوای قهریّه در این موضوع نموده‌اند."^(۴) ۱۸ مارس ۱۹۱۰ / ۲۷ اسفند ۱۲۸۸

^۱ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، صفحه ۴۱۸

^۲ انقلاب مشروطه ایران (کتاب آبی)، اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸

^۳ هانجا

^۴ همان، صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸ - به نوشته کسروی نه یفرم‌خان و نه سردار بهادر هیچکدام نقشی در تبعید ستارخان و باقرخان نداشته‌اند.

سرانجام وزیر خارجه روسیه اعلام می‌دارد که اگر دولت ایران اقدام به این کار نکند، دولت روسیه خود اقدام و عمل خواهد نمود:

از نیکلسن سفیر انگلیس در روسیه به ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس

پترزبورگ ۱۱ مارس ۱۹۲۰ / ۲۰ اسفند ۱۲۸۸

"امروز بر حسب دعوت آقای ایزولسکی به ملاقات ایشان رفتم. جناب معزی‌الیه اظهار داشتند که اطلاعات واصله از تبریز بیش از پیش موجب نگرانی و اضطراب خاطرند، به وزیر مختار روس در تهران تلگرافی دستورالعمل داده شده که به دولت ایران اصرار نماید که بدون فوت وقت اقدامات سریعه برای مطیع کردن و جلوگیری ستارخان و باقرخان به عمل آورند و خاطرنشان نماید که اگر در این امر کوتاهی شود، دولت روس خود ناچار اقدام و عمل خواهد نمود."^(۱)

"در اسفندماه ۱۲۸۸ هـ.ش تلگراف‌هایی از تهران رسیده از سردار و سالار خواستند روانه آنجا گردند. و چون ستارخان دانست روسیان در آن باره پافشاری دارند و خود دولت آن را خواسته است، خرسندی داده به بسیج راه پرداخت. همچنین سالار آن را پذیرفت."

"روز ۲۸ اسفند ستارخان و باقرخان با صد تن از مجاهدان که به همراهی برگزیده بودند، با پیروان و بستگانی که داشتند، در میان بدرقه درخشان مردم تبریز عازم تهران گردیدند."^(۲) در شهرهای سر راه، مردم از آنها استقبال شایسته‌ای کردند و آنها در میان پیشواز باشکوهی وارد تهران شدند. به ستارخان در پارک اتابک [محل فعلی سفارت شوروی] و به باقرخان در عشرت‌آباد نشیمن دادند.

لیکن شور و خروشی که مردم در سراسر راه تبریز- تهران در استقبال از آنها نشان دادند، روس‌ها را خوش نیامد. لذا "روسیان را بر آن داشت که به آمدن ایشان به تهران خرسندی نداده، به بیرون کردن آنها از ایران بکوشند. و این خواهش را از دولت کردند. چنین پیداست که سردار اسعد و سپهدار نیز از آمدن ایشان به تهران ناخشنود بودند. این بود تلگرافی به نجف فرستاده از آقای آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی خواستار شدند که به تلگراف، سردار و سالار را به نجف خوانند. پیداست که عنوان این بوده که اینان مایه شورش هستند و سر به فرمان دولت

^۱ انقلاب مشروطه ایران (کتاب آبی)، اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، صفحه ۳۲۷

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۱۱۱ و ۱۱۳

فرو نمی‌آورند ... ولی گمان ندارم آخوند و حاج شیخ با آن آگاهی که از حال ستارخان و باقرخان داشتند و با ارجی که پاکدلانه به جانفشانی‌های آنان می‌نهادند این سخن را باور نموده باشند. هرچه هست در آن روزهایی که ستارخان و باقرخان در قزوین بودند، تلگرافی از نجف به ایشان رسید که آخوند و حاج شیخ آرزوی دیدار ایشان کرده خواستار شده بودند که از همانجا روانه نجف گردند. لیکن ستارخان آنرا نپذیرفت. از اینجا می‌توان دانست که در تهران چه سرگذشتی چشم به راه ایشان داشت و بیگمان کوشش‌ها به کار می‌رفت که آنان آلوده و بدنام گردانند و از دیده مردم براندازند و بیگمان اینان با ساده درونی که داشتند از آن دام‌ها نمی‌توانستند بیرون جهند.^(۱)

به نوشته یحیی دولت‌آبادی پس از رسیدن ستارخان و باقرخان به تهران "انقلابیون [حزب دمکرات و هواداران آنها] از الفت نمودن با آنها خودداری می‌کنند و زحمت در این راه را بی‌نتیجه می‌دانند. ولی اعتدالیون با آنها جوشش می‌کنند و بالملازمه میان آنها با سپهدار اعظم و دو سردار گیلانی سردار منصور و سردار محیی گرم می‌شود و با سردار اسعد و سایر سرداران بختیاری آمیزش نمی‌نمایند.

اعتدالیون حسن موافقت سردار و سالار ملی را با خود فوز عظیم دانسته مشغول دسته‌بندی بر ضد انقلابیون می‌شوند، و این همان چیزی است که انقلابیون از آن اندیشه داشتند و نمی‌خواستند سردار و سالار به تهران بیایند. اعتدالیون ضرغام‌السطنه بختیاری را که با سردار اسعد ضدیت دارد تحریک می‌کنند به حضرت عبدالعظیم رفته ساز مخالفت آغاز نماید، [ولی چون این اقدام نتیجه نمی‌بخشد] ... زود او را به تهران مراجعت می‌دهند. بعد از آن فرقه‌ای به نام احرار تشکیل می‌شود و جمعی از تجار و کسبه و متفرقه در آن شرکت می‌نمایند، انجمن تشکیل داده سردار و سالار ملی، رؤسای اعتدالیون و جمعی از ارتجاعیون را به آنجا دعوت نموده تصور می‌کنند در این مجلس به زبان سردار و سالار که اکنون قوی‌ترین زبان‌ها است مقاصد خود را اظهار خواهند کرد و هیچ کار نکنند تقی‌زاده و چند نفر از وکلای انقلابی را از مجلس خارج کنند. انقلابیون از این مجلس اندیشه کرده به هر وسیله هست میان سردار و سالار اختلاف کلمه می‌اندازند، ... نتیجه این می‌شود که در دعوت انجمن احرار سردار ملی حاضر نمی‌شود ولی سالار می‌رود.^(۲)

^۱ همان، صفحات ۱۲۹ و ۱۳۰

^۲ حیات یحیی ۳، یحیی دولت‌آبادی، صفحات ۱۳۵ و ۱۳۴

در مورد اختلاف بین دموکرات‌ها و اعتدالیون و انجمن فوق‌الذکر، اسماعیل امیرخیزی می‌نویسد: "بدبختانه وجود حزب به عوض اینکه سبب ترقی و تعالی مملکت باشد باعث اختلاف و انقلاب و از بین رفتن امنیت گردید و کار به جایی رسید که اعتدالی‌ها نه تنها دموکرات‌ها را انقلابی نام می‌دادند و برخی از آنان را لامذهب و بی‌دین می‌خواندند بلکه در این باب ... طریق افراط پیش می‌گرفتند. دموکرات‌ها نیز ایشان را مستبد و ماجراجو و خودخواه می‌خواندند ... حتی از اعتدالیون مجالسی تشکیل می‌یافت که در آنجا نطق‌های آتشینی ایراد می‌شد. از آن جمله روزی از طرف اعتدالیون دعوتی از اعظم و رجال تهران به عمل آمده و سردار و سالار ملی را نیز رسماً بموجب ورقه مخصوصی دعوت کرده بودند.

سردار از من پرسید که آیا من باید در این مجلس حضور به هم رسانم یا نه؟ گفتم به عقیده بنده شما در این گونه مجالس که منسوب به احزاب است ... اعم از اینکه اعتدالی باشد یا دموکرات نباید حاضر شوید، خاصه در این مجلس که آنچه بنده اطلاع دارم در موضوع چند نفر مذاکره خواهد شد که باید از تهران بروند. سردار پذیرفت و در روی پاکت نوشته شد به واسطه کسالت مزاج از حضور معذورم."^(۱)

چنانکه گفتیم بر خلاف ستارخان، باقرخان در جلسه حاضر می‌شود و در آن جلسه نطقی کرده "طرفیت خود و تمام آن هیئت را با رؤسای انقلابیون که سردار اسعد هم از آنها شمرده می‌شود ظاهر می‌کند و می‌گوید خودم می‌روم دست چند نفر از وکلای انقلابی را می‌گیرم از مجلس بیرون می‌کنم."^(۲)

"فردای آن روز در سرزدن آفتاب مرحوم سالار به پارک آمد و نامه‌یی به سردار داد و گفت این نامه‌ای است که به نایب‌السلطنه نوشته شده، شما نیز آن را مهر کنید. سردار هم بدون آنکه اظهار نظری کند نامه را مهر کرد و به سالار داد.

مضمون نامه نتیجه اجتماع دیروزی بود که باید چند نفر از تهران تبعید شوند و نام آقای تقی‌زاده نیز در آنجا ذکر شده بود. نگارنده پس از اطلاع از مضمون نامه و مهر کردن سردار چنین نامه را با آنکه چندین بار یادآوری شده بود که ایشان نباید خود را وارد کشمکش‌های سیاسی کنند سخت دلتنگ شدم، از پارک بیرون رفتم و کسانی را که می‌دانستم سردار از ایشان

^۱ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، صفحه ۴۴۵

^۲ حیات یحیی ۳، یحیی دولت‌آبادی، صفحه ۱۳۵

حرف می‌شنود از وکیل و غیروکیل دیدم و چگونگی را به تک تک آنان باز گفتم و تأکید کردم که هر چه زودتر به پارک رفته سردار را حالی کنید که دخالت بدینگونه کارها با شئونات وی مناسب نیست و نباید خود را داخل در جریانات سیاسی کند. خودم نیز تقریباً به فاصله یک ساعت به پارک رفتم، دیدم ده و دوازده نفر از وکیل و غیر وکیل نزد سردار هستند، سردار تا مرا دید گفت آخر مسلمان کجا بودید؟ ببینید آقایان چه تکلیفی به من می‌کنند و می‌گویند چرا تو آن نامه را که صبح سالار آورده بود امضا کردی؟ گفتم آقایان راست می‌فرمایند شما را با جریانات سیاسی چه کار؟ چرا می‌خواهید برای خودتان مدعی بتراشید؟ مجدداً گفتم این آقایان می‌گویند باید شما شرحی به کابینه نایب السلطنه بنویسید که آن نامه را اعاده دهند، گفتم اگر قبول کنند خوب است. عاقبت الامر شرحی به کابینه نایب السلطنه نوشتند و اعاده نامه را درخواست کردند. اعاده نامه ممکن نشد زیرا گفته بودند نمره خورده است ولی به جریان نمی‌اندازیم.^(۱)

تشکیل انجمن مذکور و این مذاکره سالار ملی هیاهویی انداخته تقی‌زاده و چند نفر از رفقاییش در مجلس شورای ملی متوحش می‌شوند و به سردار اسعد توسل می‌جویند و سردار اسعد هم تهیه می‌بیند که اگر سالار ملی معترض تقی‌زاده و رفقاییش بشود به قوه بختیاری از آنها دفاع کند، ولی سالار ملی سخن خود را تعقیب نکرده انجمن احرار هم از عملیات خود غیر از مزید کینه در میان دو فرقه نتیجه نمی‌گیرد.

روحانیون و سپهدار اعظم و اعتدالیون از این کار هم مأیوس شده ناچار به علمای نجف متوسل می‌شوند و چون تصوّر می‌کنند تقی‌زاده منشأ فتنه است و اتحاد او با سردار اسعد سبب انقلابات شده می‌خواهند اسباب تکفیر تقی‌زاده را فراهم کنند، و به این وسیله او را از مجلس خارج نمایند و از این راه صدمه به سردار اسعد بزنند. لهذا به هر وسیله هست مقصود خود را انجام داده حکمی از علمای نجف بر ضد تقی‌زاده صادر می‌نمایند و این کار به دستیاری آقا سیدعبدالله بهبهانی و بستگان او انجام می‌گیرد.^(۲)

بدین ترتیب "فاتحین تهران که روزی در کنار هم یکدل و یکجهت وارد پایتخت شده بودند، اینک که رژیم جدید استقرار یافته بود، یکدلی را کنار گذاشته و هر یک به راه خود می‌رفتند [اما نه به شیوه

آشفته‌گی سیاسی و ترور سید عبدالله بهبهانی

^۱ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، صفحه ۴۴۶

^۲ حیات یحیی ۳، یحیی دولت‌آبادی، صفحات ۱۳۵ تا ۱۳۷ به اختصار

دموکراتیک، بل از راه خشونت - احزاب سیاسی تأسیس شدند، ولی گفتمان دموکراتیک بین احزاب و گروه‌های مردم که دیدگاه متفاوت در مورد مسائل اجتماعی داشتند به وجود نیامد، بر عکس تروریسم به جای گفتمان دموکراتیک نشست.]

یفرم‌خان دسته جداگانه داشت، معزالسلطان گروه هواداران خود را متشکل ساخته بود. بختیاری‌ها گرد سردار اسعد را گرفته و نیروی مستقّلی به وجود آورده بودند. مبارزات قلمی و زبانی محافل مطبوعاتی و احزاب، و کشاکش فراکسیون‌های پارلمانی دو حزب دموکرات و اعتدالی در مجلس و خارج از مجلس بازار تهمت و افترا را رواج داده و کشمکش‌های مرامی احزاب به دسته‌بندی‌ها و دسیسه‌کاری‌ها مبدّل گردیده بود. بعلاوه دیپلوماسی روسیه و بریتانیا و حتی بعضی از سران مشروطه و رجال، از جمله سردار اسعد و فرمانفرما، که توقف ستارخان و باقرخان را در تهران نیز جایز ندانسته و چنانکه گفتیم در صدد آن برآمده بودند که بوسیله علمای نجف آن دو مرد مبارزه را به خارج از ایران بکشانند.

"بدین ترتیب زمینه برای تشّت افکار و انحراف ملیون و آزادی‌خواهان از هدف مشترکی که برای وصول به آن جانفشانی کرده بودند آماده می‌شد و اختلاف روز به روز تیزتر و شعله‌آن با کشاکش سیاسی و مرامی و مطبوعات، سرکش‌تر می‌گردید."

"کار آشفستگی در پایتخت به جایی رسید که شب نهم رجب ۱۳۲۸ هـ.ق / ۲۴ تیرماه ۱۲۸۹ هـ.ش چهارتن مجاهد^(۱) به خانه شادروان سید عبدالله بهبهانی ریختند، آن پیشوای مبارز آزادی را به ضرب گلوله از پای در آوردند و فردای آن روز جراید وابسته به حزب اعتدالی، ترور ناجوانمردنه بهبهانی را به حزب مخالف خود، یعنی حزب دموکرات، نسبت دادند. بازارها تعطیل شد و هیاهو برخاست و مردم ضمن تظاهرات خود تقی‌زاده، از رؤسای دموکرات را عامل اصلی آن ترور معرفی کردند و تبعید او را از ایران، از دولت خواستند."^(۲)

چنانکه گفته شد دو نفر از روحانیان طراز اول تهران، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی، در فجر انقلاب مشروطیت رهبری آن را بر عهده داشتند؛ اینک برای شناسائی بهتر آنها به نقل پاره‌یی از آنچه در حق آنان نوشته شده می‌پردازیم:

^۱ "پس از چندی معلوم شد که سه نفر از مجاهدین دسته حیدر عموآوغلی به نامهای رجب، حسین‌الله، و علی اصغر این جنایت فجیع را مرتکب شده‌اند." - تاریخ انقلاب مشروطیت، ملکزاده، صفحه ۱۳۳۶

^۲ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، صفحات ۵۳۹ تا ۵۴۰ با تغییرات مختصر در جمله‌بندی‌ها.

سید محمد طباطبایی

"مردی بود دانشمند و رهبری با انصاف. "سیاسی می‌داند، خطوط خارجه می‌خواند، به حقوق ملل عارف، به قوانین ممالک و دول واقف، ملت‌دوست، معارف‌خواه، وطن‌شناس، به مواقف و مقتضیات عصر آگاه." (به نقل از تاریخ بیداری ایرانیان)

انقلاب مشروطیت ایران، دکتر محمداسماعیل رضوانی، صفحه ۷۹

"انجمن مخفی بدون نام تهران، زیر نظر آیت‌الله سید محمد طباطبائی تشکیل شده، در این انجمن کتاب‌های ابراهیم‌بیگ و طالبوف خوانده می‌شد. تشکیل حکومت، مبارزه با استبداد و کسب آزادی در این انجمن مطرح می‌شده، و ارسال شبنامه‌ها و تشویق مردم به ایجاد مدارس نوین از اقدامات این انجمن بوده است."

انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران، اسماعیل رائین، صفحه ۱۶۱

"او غیر از درستی و پاکی چیزی نداشت."

زندگانی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی‌زاده، صفحه ۳۲۲

"آقا سید محمد طباطبائی شخصی ساده و فی‌الواقع اهل بهشت بود. به آزادی و مشروطیت حقیقتاً دل بست و با صداقت برای تحصیل آن قیام نمود."

"آقا سید محمد طباطبائی با دیگر علما تفاوت‌های بسیار دارد. او به آنچه می‌گوید و می‌کند، معتقد است و با رشوه و پیشکش خود را نمی‌فروشد."

خاطرات احتشام‌السلطنه [رئیس مجلس]، صفحات ۵۲۱ و ۵۳۴

سید عبدالله بهبهانی

"این مرد روحانی و سیاستمدار، پیش از طلوع نهضت مشروطیت کوچکترین اطلاعی از تاریخ انقلاب ملل و مسالک سیاسی احزاب مترقی دنیا نداشت. اما مردی بود شجاع، بردبار، باعزم، با قوت قلب، فهیم، و نفوذ زیادی در میان مردم داشت ... تماس آزادی‌خواهان با بهبهانی در روی اصول مرام و افکار نوین و فلسفه حکومت ملی و مجلس مبعوثان و این قبیل حرف‌ها به گوش او آشنا نبود ... راه جلب او مخالفت با عین‌الدوله صدراعظم وقت بود و انتخاب زیرکانه همین هدف مشترک توانست دو روحانی صاحب مقام را که "خُلُقاً و خُلُقاً" با هم تفاوت بسیار

داشتند"، متحد کرده و نیرو و قدرت قابل توجی جهت مبارزه با استبداد و پیشبرد نهضت مشروطیت به وجود آورد."

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۲۴۷ و ۲۵۰

در جنبش تنباکو سیدعبدالله بهبهانی به حرکت مردمی تحریم وقعی نگذاشت و در حضور وزیر مختار انگلیس قلیان کشید و بواسطه این کارش منفوریت بسیار شدید در بین عامه مردم پیدا کرد."

شرح حال رجال ایران، ذیل کلمه عبدالله، صفحه ۲۸۵

"دوستی و رفاقت سیدعبدالله بهبهانی و میرزا علی اصغر خان [اتابک] تا روزی که اتابک جان سپرد ادامه داشت. وقتی اتابک با آن دسیسه‌ها که شرح دادیم برای انهدام مشروطه به ایران آمد و صدراعظم شد، توده ایرانی به هیچ وجه حاضر به همکاری با اتابک نبود.

در این میان سیدعبدالله فرماندهی ستاد تبلیغات به نفع اتابک شده بود، می‌کوشید با نفوذی که داشت مردم را به همکاری با وی وا دارد و برای این منظور اعلامیه‌های متعددی انتشار داد." چکیده انقلاب، حیدر عموآوغلی، نوشته رحیم رضازاده ملک، صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵

سید عبدالله به هر وسیله هست از هر کس و هر جا دخل‌های عمده نموده ... از شرعیات و عرفیات هر دو فایده می‌برد. عدلیه اعظم را یک دکه اجرائی احکام خود تصور می‌نماید و توقع دارد ناسخ و منسوخ احکام او هر دو را اجرا کنند، تا از هر دو راه استفاده کرده باشد."

"سید عبدالله را فوق‌العاده غرور گرفته که هیچکس و هیچ چیز را در نظر نمی‌آورد. بعلاوه به تجمّلات خود افزوده ... در خرج فوق‌العاده و بی‌بند و باری زندگی [فرو رفته] ... چند کالسکه و درشکه نگهداشته، چهل اسب در سر طویله‌اش بسته می‌شود، فرزندان متعدّدش هر یک زندگانی وسیع و اسباب تجمل فراوان دارند، معلوم است این اداره وسیع لااقل در ماه چند هزار تومان خرج دارد و از کجا می‌رسد، در صورتی که عایدی معینی ندارد و تمام را باید از اینجا و آنجا به دست آورد ..."

حیات یحیی ۲، یحیی دولت‌آبادی، صفحه ۲۲۰

"سید عبدالله بهبهانی اگر مداخله جو نبود و به دست حواریونش به فساد کشیده نمی شد فرشته ای بود که خداوند برای پیشرفت کار مشروطیت مأمور ساخته بود و با وجود آن معایب، برای این بساط و ترتیب تازه حقوق غیرقابل انکار داشت و بحق از ارکان مشروطیت محسوب بود."

خاطرات احتشام السلطنه، صفحه ۶۳۱

"ابتدا از تهران بر ضد عین الدوله که صدراعظم بود صدا بلند شد. اگر آقا سیدعبدالله نبود، مشروطیت نبود. او فوق العاده عاقل و مدیر و رشید بود. واقعاً رشادت فوق العاده داشت."

"یکی اگر بپرسد سهم بزرگ در نهضت مشروطیت عاید چه کسی است، به عقیده من هیچ کس بیش از مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی سهمی ندارد."

زندگانی توفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده، صفحه ۳۲۱

پس از کشته شدن سیدعبدالله بهبهانی، "اعتدالیون و طرفداران بهبهانی به انتقام خون آن مرحوم برآن شدند که چند نفر از رؤسای متنفذ دموکرات ها، از آن جمله تقی زاده، میرزا علی محمدخان، حیدرعمواوغلی و حسینقلی خان نواب را از میان بردارند و برای این منظور عده ای از مجاهدین قفقازی را که از دسته سردار محیی بودند مأمور نمودند."^(۱)

میرزا علی محمدخان تربیت و همراهش سیدعبدالرزاق خان یکی از مبارزان راه انقلاب به دست همین مجاهدین به سرپرستی نوروزوف نام، که از قفقاز آمده بود، کشته شدند، تقی زاده که ترور تهدیدش می کرد از تهران رفت و حیدرعمواوغلی از ترور جان به در برد. به نوشته ملک الشعراء بهار "تقی زاده با آنکه وکیل مجلس بود و لیدر جمعیت، نتوانست در ایران بماند و از ایران خارج شد یا او را خارج کردند و تازمان حکومت "پهلوی" به ایران بازگشت نکرد."^(۲)

به عقیده ما، نظر به اینکه سید عبدالله بهبهانی با تمام صفات و اعمال نکوهیده و ناپسندش "در انقلاب سهم بزرگی داشت"، و "بحق از ارکان مشروطیت محسوب می شد؛ گذشته از آن به هر تقدیر در کشور ما نظامی استقرار یافته بود که مشروطه نامیده می شد – گرچه زمام امور هنوز در دست نمایندگان واقعی مردم نبود – با این حال راه هدایت این نظام نوپا به سوی دموکراسی

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، صفحه ۱۳۳۸

^۲ تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملک الشعراء بهار، صفحه ۱۱

نیز از تروریسم نمی‌گذشت، ترور سید عبدالله بهبهانی، همچنین ترور علی محمدخان تربیت و دیگرانی را که قربانی ترور شدند، جز یک ننگ و رسوایی تاریخی، چیز دیگری نمی‌توان نامید. به قول کسروی: "این چه روا بود که پیرامونیان محمدعلی میرزا از باغشاه در آمده جا در میان آزادی‌خواهان گیرند و کسی را با ایشان سخنی نباشد. ولیکن آقا سید عبدالله را که از پیشروان آزادی بود و همیشه در پیشامدها ایستادگی می‌کرد، بدین‌سان به خاک اندازند؟!"^(۱)

موقعی که ستارخان و باقرخان به تهران رسیدند تهران از نظر سیاسی وضع آشفته‌ای داشت و "به عرصه نبردی سهمگین بین گروه‌های مختلف که برای به دست آوردن قدرت یا از دست ندادن قدرت تلاش

خلع سلاح مجاهدان و فاجعه پارک اتابک

می‌کردند، تبدیل شده بود": بین سپهدار و سردار اسعد در آشکار و نهان برای کسب قدرت بی‌رقیب کشاکش می‌رفت. در مجلس رقابت بین اعتدالیون و دموکرات‌ها روز به روز شدیدتر می‌شد. از مجاهدینی که در فتح تهران شرکت داشتند، "تنها گروه خودِ سردار اسعد وضع کاملاً رضایت‌بخشی داشتند. ضرغام‌السلطنه و یاران وی از گردونه خارج مانده از وضع خود ناراضی بودند. از اردوی مجاهدان شمال، قطع نظر از سپهدار و اعوان و انصارش، گروه پیرم کار نظمیه را در دست گرفته بطور فعال در حکومت شرکت داشتند. معزالسلطان و همراهانش برکنار از کار مانده به هیچ کار مهمی شرکت داده نمی‌شدند و مجاهدان همراه آنها بلا تکلیف و ناراضی می‌زیستند."^(۲)

در بحبوحه این کشاکش‌ها سردار و سالار به تهران رسیدند. حقیقت اینکه ستارخان و باقرخان اهل سیاست نبودند و نمی‌توانستند در بلبشوی رقابت‌های شخصی و حزبی و اعمال غرض‌های خصوصی که به کسب مقام و قدرت در تهران به راه افتاده بود، به درستی جهت‌گیری نمایند و خود را از آسیب افتادن به دام این یا آن گروه به دور نگاهدارند.

گرچه پیش از اینکه آنها در تار عنکبوت این دسته‌بندی‌ها گرفتار شوند توصیه‌های مفیدی به آنان شده بود. از جمله یحیی دولت‌آبادی ضمن نامه‌ای که ظاهراً در قزوین به سردار و سالار خوانده شده، می‌نویسد: "حضرت سردار و حضرت سالار محترم، نگارنده مدال‌های شما را

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۳۱

^۲ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۳۰۷

زیب بردوش اشخاص بزرگ مشاهده کرده‌ام، این شرف و افتخار که شما تحصیل کرده‌اید متعلق است به تمام ملت و حفظش فریضهٔ ذمهٔ شماست.

اکنون وارد می‌شوید به شهری که پر است از انقلاب و غرض‌های شخصی، می‌ترسم نگذارند شما به تکلیفات خود رفتار کنید و بواسطهٔ لطمه‌ای که به شرف و افتخار شما بخورد غباری به دامن ملت برسد. همان بهتر که چون وارد تهران شدید شاه و نایب‌السلطنه و مجلس مقدس را زیارت کرده در منزل خود ساکن شوید، نسبت خود را به تمام خلق یکسان بدانید، خود را اختصاص به هیچ فرقه ندهید، مداخله در سیاست حاضر ننمائید، دخیل امور اجراییه نشوید؛ بلکه در هیچ کار مداخله نکنید تا بتوانید شرف خود را که این شرف ملت است محفوظ بدارید.^(۱)

و اسماعیل امیرخیزی در بارهٔ هشدار که به ستارخان داده تا گرفتار دام دسته‌بندی‌ها نشود می‌نویسد: پس از شنیدن توضیحات آقای یکانی راجع به تشکیل انجمن محرمانه‌یی توسط سردار ملی و سردار محیی و ضرغام‌السلطنه، "چون می‌دانستم که عاقبت امر به ضرر سردار و سالار تمام خواهد شد بر خود لازم دانستم که به هر نحوی است باید سردار را از وخامت عواقب این دسته‌بندی مستحضر دارم، لذا در موقع مناسبی نزد سردار رفتم و گفتم از قرار مسموع گویا جنابعالی و جناب سالار با آقایان ضرغام‌السلطنه و سردار محیی با یکدیگر مجلس خاصی تشکیل داده‌اید، آیا این شایعه صحّت دارد یا اینکه داخل در جزو حدسیات و اشتهاات بی‌اساس است؟ فرمود جای نگرانی نیست، مسئله چندان اهمیتی ندارد که در خور اندیشه باشد، همین قدر می‌گویم که "نمدی در هاون انداخته می‌کویم."

گفتم جناب سردار، مسئله بدین اهمیت را غیر مهم تلقی می‌فرمائید! چه اهمیتی بالاتر از این که شما پس از یازده ماه تحمل شاید فوق‌التصور واجد مقام بسیار ارجمنندی شده‌اید که در تمام ایران مقبولیت عامه دارید. چقدر جای تأسف است که پس از رسیدن به چنین مقامی امروز به خیال دسته‌بندی افتاده می‌خواهید از قدر و منزلت خود بکاهید. امروز تمام مردم اعم از سیاسی و غیرسیاسی و دموکرات و اعتدالی و غیره شما را سردار ملت می‌دانند و احترام مقام شما را لازم می‌شمارند. اگر خدای نخواست شما بخواهید به یکی از این دسته‌ها تمایل کنید دسته‌های دیگر از شما دل‌آزرده خواهند بود، سردار ملی باید سردار تمام ملت باشد نه سردار حزبی یا دستهٔ مخصوصی.

فرمود شما راست می‌گوئید، من بدین نکات پی نبرده بودم، ولی متأسفانه کار از کار گذشته است. من قول داده‌ام و نمی‌توانم از قول خود باز گردم. این جواب قطعی بود و دیگر اصرار من نتیجه نداشت. گفتم من آنچه شرط ارادت بود به جای آوردم، دیگر خودتان دانید و بس ... من هر چند می‌دانستم که سردار و سالار از اتحاد ضرغام‌السلطنه و سردار محیی منصرف نخواهند شد، با وجود این نتوانستم که دست به روی دست گذاشته منتظر نزول بلا شوم و آخرین چاره در آن دیدم که از وکلای آذربایجان استمداد کنم. با چند نفر از وکلای بی‌طرف مانند شیخ اسماعیل هشترودی و معتمدالتجار و معین‌الرعايا ملاقات کرده از ایشان درخواست کردم به هر نحوی باشد پیش سردار و سالار رفته ایشان را از این دسته‌بندی باز دارید. دریغ که نفس گرم ایشان هم نتوانست در آهن سرد اثری کند و آن جواب را شنیدند که من شنیده بودم.^(۱)

بدین ترتیب "چند نفر از سران مشروطه‌خواهان، از قبیل سردار محیی و ضرغام‌السلطنه و عمیدالسلطان و جمعی از مجاهدین که از دولت ناراضی و منتظر فرصت برای مخالفت بودند، خود را به ستارخان نزدیک کردند و با او عقد اتحاد و اتفاق بستند و در اندک زمانی اکثر مجاهدین را که وضع سختی داشتند و پریشان و سرگردان بودند گرد خود جمع کردند و در معنی در مقابل دولت و مجلس و تندروها در حمایت ستارخان دسته نیرومندی به وجود آوردند."^(۲)

در این بین کابینه سپهدار سقوط کرد و میرزا حسن مستوفی‌الممالک با تمایل و طرف‌داری دموکرات‌ها به نخست‌وزیری رسید و اکثر وزرای کابینه با تمایل سردار اسعد و دموکرات‌ها انتخاب شدند و دو نفر از رهبران دموکرات‌ها - حکیم‌الملک وزیر معارف و حسینقلی‌خان نواب - در کابینه بودند.

پس از ترورهای که انجام گرفت "هر کس را بیم گرفت و اروپائیان به زبان آمدند. با آن دسته‌بندی‌ها که مجاهدان را بود و این کینه توزی‌ها که به میان ایشان افتاده بود بیم آن می‌رفت آدمکشی‌های پیاپی روی دهد. وزیران و نمایندگان و سردستانان همگی زشتی کار را دریافتند و همگی به آن شدند که باید جلوگیری شود، ولی از چه راه؟ نمایندگان روس و انگلیس بر آن بودند که از همه مجاهدان ابزار جنگ را بگیرند و آنان را پی کارهای خود بفرستند. کابینه نوین

^۱ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، صفحات ۴۶۶ تا ۴۶۸ به اختصار

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، صفحه ۱۳۲۷

مستوفی الممالک ... نیز همه آن اندیشه را داشتند. با آلودگی که این هنگام مجاهدان را بود جز این نتوانستند کرد. تو گفتی آن کشاکش و دسته‌بندی‌ها تنها از بهر این بود که یک مشت مردان غیرتمند و دلیر را که به چشم بیگانگان خار بودند آلوده گردانند و از دیده مردم بیاندازند و در میان ایشان تخم کینه و دشمنی بکارند و سپس انقلابی و اعتدالی دست به هم داده به کندن ریشه ایشان همداستان گردند. "[دولت] سختی کار را دریافته بر آن شد که با خود سردستگان از پیش گفتگو شود و آنگاه آگهی‌بی پراکنده کرده مهلتی نهد که در آن کسانی که بخواهند خودشان تفنگ‌ها را باز دهند. دو نماینده روس و انگلیس این را نمی‌پسندیدند. لیکن چون پای نمایندگان مجلس و کسان دیگری در میان بود، دولت نتوانست پیروی از راهنمایی آن دو نماینده بکند."^(۱)

"کسانی از نمایندگان آذربایجان با ستارخان و باقرخان گفتگو کردند و روز دهم مرداد همگی ایشان را با صمصام‌السلطنه و دیگر سردستگان به مجلس خواندند و در نشستی که هفت ساعت کشید و گفت و شنید فراوان رخ داد مجلس قانونی نهاد درباره‌ی اینکه جز سپاهیان و پاسبانان شهربانی دیگری تفنگ و ابزار جنگ نتواند برداشت و از مجاهدان تا چهل و هشت ساعت اینها گرفته شود و هرگاه ایستادگی کردند گوشمال یابند. چون این قانون گذارده شد ستارخان گفت: نخست کسی که آن را به کار بندد من خواهم بود سپس او و همگی دیگران سوگند یاد کردند که به دولت نافرمانی ننمایند."^(۲)

بدین‌سان قانون خلع سلاح به شرح ذیل تصویب شد و دولت از مجلس اختیار تام جهت خلع سلاح مجاهدان گرفت:

"اوّل - اسلحه را باید بایّ نحوکان [به هر نحوی] از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع^(۳) بدون استثناء خلع نمایند.

دوم - خلع اسلحه به حکم هیئت وزراء به توسط نظمیه و مأمورین نظامی و قوای مرتبه دولت خواهد بود.

سوم - هر کس در مقابل این حکم تمرّد کند به قوه قهریه گرفتار و مجازات خواهد شد.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۳۳

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۳۴

^۳ تأکید از ماست.

چهارم - از مجامع مطبوعاتی که موجب فساد و هیجان باشد به قوه قهریه جلوگیری خواهد شد.^(۱)

"روز پنجشنبه دوازدهم مرداد ماه ۱۲۸۹ ه.ش چون ستارخان از مجلس بازگشت، چنانکه در آنجا زبان داده بود به کسان خود دستور داد که تفنگ و فشنگ خود را گرد آورده برای سپردن به دولت آماده باشند و چنین گفت: "کاری نکنید که کاسه بر سرما بشکند".

"کسانی از پیرامونیان ناخرسندی نموده می گفتند: "با این دشمنی که میانه شما با یفرمخان و دیگرانست پس از گرفتن ابزار جنگ با شما و سالار رفتار دیگر پیش خواهند گرفت." ستارخان گفت: "این دولت را ما خودمان برانگیخته ایم و شایسته نیست که با او نافرمانی کنیم. و آنگاه در اینجا میان شهر چگونه می توان جنگ نمود؟" بدین سان او و باقرخان به دادن تفنگ خرسندی داشتند و به مجاهدین نیز راهنمایی می کردند.^(۲)

"به محض انتشار قانون مذکور [و مهلت چهل و هشت ساعته] به غیر از مجاهدینی که تحت امر یفرم بودند و نظم و ترتیبی داشتند و حقوق کافی می گرفتند و دسته حیدرعمواوغلی که به حزب دموکرات بستگی داشت، سایر مجاهدین دسته دسته به طرف پارک اتابک روانه شدند و در پناه ستارخان قرار گرفتند. سردار محیی هم با مجاهدینی که تحت ریاستش بودند و مجاهدین قفقازی به آنها پیوستند و ضرغام السلطنه بختیاری فاتح اصفهان هم که از اوضاع ناراضی بود با عده ای سوار بختیاری به آنها پیوست و جمعی از بازاری ها هم در پارک جمع شدند ... طبق قانون مذکور مجاهدینی که از خود اسلحه داشتند دولت مکلف بود پول اسلحه را به آنها نقداً بپردازد، ولی کسانی که اسلحه دولتی در دست داشتند از دریافت قیمت آن محروم بودند." "این مجاهدان می گفتند ما این تفنگ ها را در جنگ از دست دشمنان مشروطه در آورده ایم و مفت از دست نمی دهیم: مجاهدان معزالسلطان حقوق سه ماه و نیم گذشته را طلب می کردند. بدین سان "مجاهدان در پارک به غوغا و خروش پرداختند و ستارخان و باقرخان بر آن شدند که غوغا را فرو نشانند. ولی از یکسو وضع ناگوار مجاهدانی که در پارک جمع شده و زندگی بخور و نمیر خود را وابسته به تفنگی می دانستند که در دست داشتند و از سوی دیگر "دسته بندی یفرم خان و سردار اسعد و حیدر عمواوغلی و بیدادگری دولت که از این دسته تفنگ را نگرفت

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، صفحه ۱۳۴۹

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۳۷

بر ستارخان و باقرخان ناگوار افتاده و در این هنگام ایشان را دودل ساخته بود و اینست که کار را به آسانی یکرویه نمی‌توانستند کرد.

ستارخان و باقرخان از جنگ پرهیز داشتند و کمتر گمان می‌کردند کار به خون‌ریزی کشد. در این میان کسانی تلاش کردند بلکه سردار و سالار را از آنجا بیرون کشند تا پای ایشان در میان نباشد. یکی از ایشان سردار جنگ برادر سردار اسعد بود که کسی را فرستاده خواستار شد ستارخان آن روز را به خانه او رود، ولی ستارخان چون گرفتار بود نتوانست^(۱)، نیز چند تن از اروپاییان به آنجا در آمده به ستارخان نیک‌خواهی نمودند و خواهش کردند هرچه زودتر شورش را بخوابانند. پیداست که آنان از درون کارها آگاهی داشتند، لیکن ستارخان از ناآگاهی پیشامد را آسان گرفت و گاهی می‌گفت: "مگر از بهر سیصد تفنگ مردم را خواهند کشت؟"^(۲)

اما دولت به سرعت بسیج جنگ می‌دید و در شروع جنگ عجله داشت و نیروهای سردار اسعد بختیاری، فدائیان ارمنی یفرم‌خان و مجاهدان حیدرعمواوغلی برای کینه‌توزی از چهار سردار - ستارخان، باقرخان، ضرغام‌السلطنه و معزالسلطان - پارک اتابک را در حلقه محاصره گرفته بودند. "قوای دولتی اعم از سوار و پیاده و دسته یفرم‌خان [که در محاصره شرکت داشتند] بیش از دو هزار نفر بودند و برخی از مجاهدین نیز مانند حیدرخان عمواوغلی و دسته او و مرحوم حسن علیزاده و جمع دیگری نیز با قوای دولتی همکاری می‌کردند ... [در حالیکه] عده مجاهدین [داخل پارک] گویا کمتر از سیصد تن بود و شاید بیش از یکصد نفر هم مردم بازاری و متفرقه بی‌سلاح در میان مجاهدین بودند."^(۳)

"آخرین کاری که شد ستارخان به مجاهدین پیشنهاد کرد یک نیم از ماهانه‌های پس‌مانده ایشان را از دولت گرفته بپردازد و برای یک نیم دیگر خود او پایندان باشد [ضمانت کند] که پس از چندی پرداخته شود، مجاهدان بی‌گفتگو تفنگ‌ها را بدهند. مجاهدان به این خرسندی دادند و آقای امیرخیزی به نمایندگی از سردار و سالار به دربار رفته با هیئت وزراء که گرد هم بودند گفتگو نمود. هیئت وزراء پیشنهاد را پذیرفت و دو تن را که مرآت‌السلطان و میرزا غفارخان

^۱ علت نرفتن ستارخان تنها گرفتاری نبود، به نوشته یحیی دولت‌آبادی: "ستارخان خود راضی نیست که این جنگ در خانه او بشود، ولی با آنکه مکرر خواسته‌اند او را از میان معرکه بیرون آورند قبول نمی‌کند و چون [مجاهدان خودی و غیرخودی] به خانه او پناه آورده اند، نمی‌خواهد از آنها دوری کند." - حیات یحیی ۳، یحیی دولت‌آبادی، صفحه ۱۳۹

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹ به اختصار

^۳ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، صفحه ۴۹۱

زنوزی باشد همراه فرستاد که چون مجاهدان تفنگ‌ها را از دست گذاردند، اینان برگردند و خبر بیاورند و آنگاه پول فرستاده شود.

امید می‌رفت غوغا به آسانی فرو خواهد نشست ستارخان دستور داد نام‌های مجاهدان را بنویسند و تفنگ‌ها را یکایک گرفته در اتاقی گرد آورند و آقای یکانی را به این کار برگماشت. ولی هنوز چند تفنگی گرفته نشده بود که ناگهان دوتن عثمانی از کارکنان سفارت به نام جمیل بیگ و جمال بیگ به آنجا درآمدند و یکی از ایشان در میان مجاهدان به گفتار پرداخته چنین گفت: "این مجاهدان در راه آزادی تلاش‌ها کرده‌اند و بیشتر ایشان پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده‌اند. تفنگ‌ها را نیز در جنگ از دست دشمن بیرون آورده‌اند، این رفتار دولت با اینان بیدادگرانه است." ... از این گفتار مجاهدان دوباره شوریدند و به دادن تفنگ خرسندی ندادند ...^(۱)

در این باره یاور استوکس مأمور انگلیس در تهران در گزارش ۷ اوت ۱۹۱۰ خود می‌نویسد: "مجاهدینی که از تسلیم اسلحه امتناع کردند عدّه زیادی از تابعین رؤساء دیگر بودند که بعضی از آنها، مخصوصاً سردار محیی معزالسلطان مجاهدین را به تسلیم نکردن اسلحه ترغیب و تشجیع نموده و آخر الامر وقتی که نوبت به جنگ و جدال کشید، آنها را در آتش گذارده و خود کناره کردند. [معزالسلطان به سفارت عثمانی پناه برد و ضرغام السلطنه به شاه عبدالعظیم.] بنابر دلایل صحیح می‌توان قبول کرد که ستارخان مخالف با جنگ بود. ولی مجاهدین او را مجبور به همراهی و مقاومت نمودند."^(۲)

"چهل و هشت ساعت که دولت مهلت داده بود، هنگام پیشین به پایان رسید و دو ساعت نیز فزونتر می‌گذشت. در این زمان ناگهان از دم در آواز تیری برخاست. یکی از مجاهدان [مطیع] با طپانچه دربان [پارک] را زد ... مجاهدان پارک آن تیر را نشان جنگ دانسته به یکباره به هم برآمدند و درها را بسته آماده جنگ ایستادند."

سرانجام جنگ شروع شد و دولتیان همراه با دستیارانشان پارک اتابک را با شلیک توپ و تفنگ زیرا آتش گرفتند. ستارخان از زانو تیر خورد. بختیاریان و افراد پیرمخان پیروز شده از بدرفتاری باز نایستادند چنانکه مجاهدان و حتی بازاریانی را که در آنجا بودند دستگیر و به زندان

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۱۳۹ تا ۱۴۶ به اختصار

^۲ انقلاب مشروطه ایران (کتابهای آبی)، صفحه ۳۶۱

شهربانی بردند و ستارخان را به خانه صمصام السلطنه منتقل کردند (۱۴ مرداد ماه ۱۲۸۹ ه.ش)
(۱)

درباره این حادثه اسفناک چگونه می‌اندیشیم؟

بی‌شبهه پس از پیروزی هر انقلابی، با استقرار حکومت نوین، جهت برقراری نظم و امنیت در جامعه، بایستی خلع سلاح عمومی به عمل آید. مسلّم است که این خلع سلاح باید بدون تبعیض، دور از اغراض شخصی، فراگیر و بویژه با در نظر گرفتن زندگی و نیازهای کسانی که از مال و جان خود گذشته مسلحانه از انقلاب دفاع کرده‌اند و آن را به پیروزی رسانیده‌اند، انجام پذیرد. از اینرو ما به نفس خلع سلاح عمومی ایراد و اشکالی نداریم، بلکه به چگونگی اجرای آن، به ناعادلانه و مغرضانه بودن اعمال آن معترضیم. چرا؟ :

"قانون منع حمل سلاح، چنانکه انتظار می‌رفت، [به شکل فراگیر و همگانی] قابل اجرا نبود. زیرا از طرفی خود رئیس دولت و جمعی از وزیران عضو حزب دموکرات (حزب انقلابی) بودند، و این حزب می‌خواست به هر قیمت که باشد اسلحه را در دست نگهدارد.

سردار اسعد و فرمانفرما (وزیر کشور) سخت از ستارخان آزاده خاطر بودند. زیرا آن مرد دلیر و فداکار که نماینده واقعی اکثریت توده ایران بود با کمال صراحت و بی‌پروایی زبان به انتقاد از کردار و نیت فئودال‌هایی چون سردار اسعد و فرمانفرما و امثال آنها می‌گشود. یفرم‌خان که علاوه بر ریاست نظمیه، فرماندهی سپاه را هم بر عهده داشت، عده زیادی از هواداران ارمنی و مسلمان خود را به لباس سربازی در آورده و در صف نیروی دولتی متشکل ساخته بود. دولت از یک طرف اسلحه حیدرعمواوغلی و دسته‌های او و دیگر اعضای حزب دموکرات انقلابی را گرفت و از طرف دیگر همان افراد را به خدمت نظام پذیرفت و به آنان اسلحه داد." (۲)

"مسلّم است که اگر این حکم را درباره عموم مجاهدین یعنی از هر دو طرف نموده بودند، بی‌خون‌ریزی اجرا می‌شد. ولی چون نظر به یک طرف است و سوار بختیاری که جزء قشون رسمی دولت نیست، جزو مأمورین اجرای این حکم محسوب می‌گردد، به عنوان اینکه آنها سوار مطیعند، لهذا مجاهدین سردار محبی و بستگان سردار و سالار ملی که همه با هم یکدسته

^۱ در فاجعه پارک اتابک، مستوفی الممالک نخست‌وزیر و احمد قوام (قوام السلطنه) وزیر جنگ بود. حمید شوکت در کتاب خود، "در تیررس حادثه"، قوام را فاتح پارک اتابک می‌نامد.

^۲ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی‌اصغر شمیم، صفحه ۵۴۱

شده‌اند فقط طرف این حکم واقع می‌شوند و حرفشان اینست که اگر باید خلع سلاح شود، غیر قشون رسمی دولت همه باید مشمول این حکم باشند و استثناء از روی غرض است.^(۱)

"گذشته از این در سایه خون‌ریزی که رو داده و علی‌محمدخان [تربیت] کشته شده بود، دسته حیدرعمواوغلی به این خرسندی نداشتند که دسته مجاهدان چهارتن [ستارخان - باقرخان - معزالسلطان - ضرغام‌السلطنه] را از ابزار جنگ لخت کنند و بر آن می‌کوشیدند کار را به زد و خورد رسانیده گزند نیز به خود آنان برسانند. بیگمان بسیاری از وزیران و دیگران این آهنگ را داشتند و بیگمان همسایگان [روس و انگلیس] نیز آنرا خواستار بودند."^(۲)

بعلاوه روح قانون خلع سلاح نیز مقاصد نامبرده را دربر داشت. چرا که که باگنجاندن عبارت کِشدار "غیر نظامی و غیر مطیع" در متن قانون، همگانی بودن آن زیر سؤال می‌رفت و سردمداران حکومت و یارانش را در تشخیص افراد "مطیع و غیر مطیع" آزاد می‌گذاشت تا فقط مخالفین خود را خلع سلاح نمایند.

بدین‌سان به مصداق "كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُّ بِهَا بَاطِلٌ" خلع سلاح عمومی که امری صحیح و مقبول است، در دست دولت و یارانش به ابزار تصفیه حساب گروه‌های مخالف و اجرای اغراض شخصی و سرکوبی مخالفان تبدیل شده بود.

به گفته دکتر ملکزاده، چند ماه پس از فتح تهران تمام قوای موثر و مقامات متنفذ برای از میان بردن مجاهدین به کار رفت و ریشه قدرتی که مشروطیت را زنده نگهداشت کنده شد.

دموکرات‌ها چون ستارخان و باقرخان و سردار محیی ... را متکی به نیروی مجاهدین می‌دانستند، برای تضعیف آنها کمر قتل مجاهدین را بستند و واقعه پارک را پیش آوردند. سردار اسعد چون می‌خواست که بختیاری یگانه قوه و قدرت مسلح مملکت باشد، آنچه در قوه داشت برای محو مجاهدین به کار برد. سپهدار چون مجاهدین را خودسر و انقلابی می‌دانست، برای اضمحلال آنها کوشید. یفرم رئیس نظمیه مجاهدین را مخالفت نظم عمومی می‌دانست و برای خلع سلاح آنان تلاش بسیار کرد. از همه بالاتر روس‌ها بودند که از روز اول تمام قدرت خود را برای محو این قوه ملی به کار بردند و مکرر دولت‌ها را تهدید کردند که اگر اقدام به خلع مجاهدین نشود تهران را به وسیله قشون اشغال خواهند کرد و برای عملی کردن منظور خود

^۱ حیات یحیی ۳، یحیی دولت‌آبادی، صفحه ۱۳۸

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۳۶

قزوین را اشغال و تهران را در محاصره انداختند. در صورتی که اگر رهبران مشروطیت و سرداران ملی مردان عالم و با تجربه و کاردان و عاقبت بین بودند، پس از فتح تهران به تشکیل یک قشون ملی منظم بر طبق اصول نظام جدید می پرداختند و مجاهدین را وارد افواج قشون ملی می کردند و به تربیت و آشنا کردن آنها به فنون نظامی و انتظامات سربازی می پرداختند و از این نیروی فداکار یک قوه مورد اعتماد ملی و حافظ مشروطیت و قانون ایجاد می گردید.^(۱)

مگر مجاهدانی که مغضوب شده بودند چه می خواستند؟

مجاهدانی که مورد غضب دولت قرار گرفته بودند، "دو سال بود کسب و کار خود را از دست داده و سرمایه خود را در راه مشروطیت فدا کرده بودند و سرمایه و وسیله برای کار نداشتند. بعلاوه بزرگترین مصیبت این بدبخت ها این بود که اعیان و ثروتمندان و ادارات دولتی و تجارتخانه ها و مؤسسات و اشخاص محتاط همینکه می فهمیدند اینها مجاهد بوده و با تفنگ و بمب سر کار داشته اند، به آنها کاری رجوع نمی کردند و آنها را همچون جذامی از خود می رانند."

"گذشته از آن عده زیادی از این مجاهدین گرجی و قفقازی بودند که وطن خود را ترک کرده به مدد مشروطه خواهان ایران آمده بودند. حال جرأت مراجعت به وطن خود را نداشتند و دولت روس نسبت به آنها بی نهایت خشمگین بود و اگر به آنها دست می یافت بی رحمانه آنها را از میان می برد. به زبان فارسی هم آشنا نبودند تا برای خود کسب و کاری جور کنند."^(۲)

از اینرو دولت نمی بایست پس از فتح تهران این مجاهدان را به حال خود می گذاشت و حتی از دادن مختصر مقرری به آنها خودداری می ورزید، بلکه وظیفه داشت یا آنها را در قشون داخل کند و یا بر طبق اطلاعات و لیاقت هر کسی کاری به آنها بدهد.

اینک "ایشان دو چیز می خواستند: یکی آنکه قیمتی که برای اسلحه معین کرده اند قیمت واقعی نیست، باید چیزی بدان بیفزایند و دیگری آنکه حقوق عقب افتاده شان را بپردازند."^(۳)

و این کمترین چیزی بود که مجاهدان از جان گذشته پس از پیروزی انقلاب از دولت نوین می خواستند. اما دولت "مشروطه" به جای انجام وظایف خود آنها را به گلوله بست، عده ای را کشت و بقیه را به زندان انداخت، قیمت تفنگ و حقوق عقب افتاده نیز پرداخت نشد. حاصل

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۱۳۵۰ و ۱۳۵۴

^۳ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، صفحه ۴۸۷

کار اینکه "بسیاری از این مجاهدین در فقر و پریشانی از میان رفتند، و جماعتی به ماجراجویی پرداختند و در گوشهٔ محبس جان سپردند و عده‌ای از بیچارگی در کوچه‌ها گدائی می‌کردند. این بود نتیجهٔ مجاهدت در راه آزادی و پاداشی که این بدبخت‌ها از فداکاری خود بردند."^(۱)

آیا برای جمع‌آوری اسلحه راه حلّی جز خلع سلاح قهری وجود نداشت؟ ما معتقدیم که اگر از همان ابتدای تصویب قانون خلع سلاح، اراده و عمدی برای گرفتن اسلحه از دستهٔ معینی، به هر قیمت، در بین نبود، حلّ مسالمت‌آمیز مشکل خلع سلاح به سادگی و بدون خون‌ریزی میسر می‌شد.

ستارخان، برخلاف آنچه بعضی داستان‌سرایان^(۲) نوشته‌اند، در فکر قیام و جنگی دیگر نبود. وی در امور جنگی پخته‌تر و ورزیده‌تر از آن بود که با چند صد نفر مجاهد، در پارکی محصور از قوای دولتی به قیامی دیگر علیه دولتی که خود در تشکیل آن نقش اساسی داشت دست بزند. تجمع مجاهدان در پارک به او تحمیل شده بود و او در این کار نقشی نداشت. به گفتهٔ اسماعیل امیرخیزی، ستارخان دچار مخطوراتی شده بود و نمی‌توانست تصمیم قاطعی برای ختم غائله بگیرد: نه می‌خواست بر خلاف قسم قرآن خود مبنی بر اطاعت از اوامر دولت و کمک به امر خلع سلاح قدمی بردارد، و نه می‌توانست مجاهدانی را که برای نجات زندگی محقر خود به خانهٔ او پناه آورده بودند از خود براند. او نیازمند فرصت و کمک صادقانه برای پایان دادن به این غائله بود، نه شتابزدگی، فشار و پرخاش.

به همین منظور صبح روز فاجعه امیرخیزی با پیامی از سردار برای جلوگیری از برخورد به نزد سردار اسعد رفت. سردار اسعد پس از مقدماتی این پیام درشت و پرخاش جویانه را به ستارخان فرستاد: "به ایشان بگوئید پریروز به قرآن سوگند خوردید که از اوامر دولت سرنیچیده و در نزاع سلاح از مردم غیر نظامی بذل مجاهدت کنید. به سوگند خود وفادار باشید و از عواقب وخیم این امر که مجاهدین مسلح را به خلاف امر دولت در پارک جا داده‌اید بپرهیزید. والا تا چند ساعت دیگر نه ستار می‌ماند و نه باقر و نه مجاهد و نه پارک، همه با خاک یکسان خواهد شد."^(۳)

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۱۳۵۰ و ۱۳۵۴

^۲ حماسهٔ ستارخان، عباس پناهی ماکوئی.

^۳ قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، صفحهٔ ۴۸۵

و در آخرین لحظات که ستارخان می‌خواست با سردار اسعد گفتگو کند و فرصتی به دست آورد تا غائله را بخواباند، سیم تلفن قطع شده بود. چرا که سردمداران به جنگ و خونریزی می‌اندیشیدند نه به مصالحه، و به همین جهت "بختیاری‌ها با حرارت فوق‌العاده تهیه می‌دیدند که اگر موقع مهلت گذشت و تسلیم نشدند آنها را قهراً خلع سلاح نمایند."^(۱)

در حقیقت سردار اسعد و یاران آنروزش نمی‌خواستند "شکار را از دست بدهند و از فرصتی که برای بر انداختن یک مرد دلیر بنام پیدا کرده بودند سودجویی نمایند."^(۲)

"ستارخان یک‌تنی بیش نبود و پس از گزندی که یافت چند سال دیگری زیسته بدرود زندگی گفت."^(۳) ولی آن دلیری و جانبازی بیماندی که در تبریز در راه آزادی ایران کرد و مشروطه را بار دیگر برپا گردانید، و این پاداش که با دست یک‌دسته دغلکار در برابر آن مردانگی‌های خود دید همیشه در تاریخ خواهد ماند."^(۴)

پانزدهم شهریورماه ۱۲۸۹ هـ. ش علیرضاخان
عضدالملک نایب‌السلطنه در گذشت، و اول مهرماه
همان‌سال ابولقاسم‌خان قره‌گوزلو همدانی ملقب به
ناصرالملک با رأی اکثریت نمایندگان مجلس شورای

ناصرالملک در مقام نایب‌السلطنه ایران

ملی به سمت نایب‌السلطنه ایران برگزیده شد. ناصرالملک چه کسی بود؟

ناصرالملک از تحصیل‌کردگان دانشگاه آکسفورد انگلستان و از همکلاسان سیر ادورد گری وزیر خارجه انگلیس و از دوستان صمیمی لُرد کرزن بود. وی به امر ملکه انگلستان نشان‌های سن مایکل و سن جورج را از دفتر سلطنتی دریافت داشته بود. به نوشته محمود محمود "او نامزد ریاست عالیۀ لژ فراماسونری ایران بوده است."^(۵)

^۱ حیات یحیی ۲، یحیی دولت‌آبادی، صفحه ۱۳۸

^۲ تاریخ هیجده سالۀ آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۴۲

^۳ ستارخان در ۲۵ آبانماه ۱۲۹۳ هـ. ش در گذشت. "دولت نوازش و ارج‌شناسی را که از زندۀ او دریغ گفته بود، از مرده‌اش دریغ نگفت و در روز پنجشنبه ۲۷ آبان جنازه او را بیرون آورده و با پاسداری‌های سپاهیانۀ که در آن ژاندارم و قزاق و دسته‌های پیاده و سواره بختیاری و شاگردان دبیرستان‌ها همدست می‌بودند و گروه انبوهی از آذربایجانیان و تهرانیان دنبال ایشان راه می‌رفتند تا به خوابگاه جاویدانش رسانیدند و سپس با دستور دولت ختم باشکوهی بر پا کردند." تاریخ هیجده سالۀ آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۵۹۷

^۴ تاریخ هیجده سالۀ آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۴۵

^۵ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۳۶۴

ناصرالملک، در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه در مقام‌های دولتی خدمت کرده بود. "در دوره سلطنت مظفرالدین شاه هنگامی که عین‌الدوله صدراعظم بود و مشروطه‌طلبان جهت بر انداختن او می‌کوشیدند، عین‌الدوله در صدد خدعه و نیرنگ برآمد و ناصرالملک قراگزلو را برانگیخت تا نامه‌ای به سید محمد طباطبائی بنویسد و چنین وانمود کند که به علت بیسواد بودن اکثریت ملت ایران هنوز مشروطه برای ایران زود است. ناصرالملک در آن نامه می‌گفت ملیون از استقرار رژیم مشروطه صرف‌نظر کنند و کوشش خود را در راه ایجاد و توسعه مدارس جدید به کار ببرند و سطح فرهنگ عمومی را به آن پایه برسانند که دستگاهی مجهز و کامل مرکب از افراد عالم به علوم عصر جدید و آشنا به اوضاع و احوال بین‌المللی برای اداره رژیم پارلمانی در کشور به وجود آید. و تا تهیه و تدارک چنین دستگاهی بار سنگین استبداد مطلقه را به دوش بکشند."^(۱)

محمدعلی شاه او را در چهارم آبانماه ۱۲۸۶ ه.ش به نخست‌وزیری منسوب و مأمور تشکیل هیئت دولت نمود. ولی عمر کابینه ناصرالملک بیش از دو ماه طول نکشید و او خود استعفا داد. اما چون این اقدام بدون اجازه شاه صورت گرفته بود، محمدعلی شاه وی و وزیرانش را به قصر سلطنتی احضار نموده ناصرالملک نخست‌وزیر مستعفی را زندانی و زنجیر کرد. لیکن با مداخله فوری و سریع سفارت انگلیس، مجبور به آزاد کردن او شد و ناصرالملک تحت حمایت آن سفارت از ایران رفت.

ناصرالملک که از اواخر سال ۱۳۲۵ ه.ق / زمستان ۱۲۸۹ ه.ش در اروپا بود، "به دستیاری و اشاره انگلستان از طرف مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت ایران برگزیده شد، و تا سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۲۹۲ ه.ش در این مقام باقی ماند."^(۲)

"وی پس از مدتی تردید و دودلی به ایران آمد"^(۳) و در ۱۲ صفر ۱۳۲۹ ه.ق / بهمن ۱۲۸۹ ه.ش او را با سلام و صلوات به تهران وارد کردند.

احمدخان ملک ساسانی در کتاب "یادبودهای سفارت" از قول محمدعلی شاه می‌نویسد: "یک روز در میان صحبت حرف از دوره نیابت سلطنت ناصرالملک همدانی به میان آمد.

^۱ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی‌اصغر شمیم، صفحات ۴۵۲ و ۴۵۳ به اختصار

^۲ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ذیل کلمه ابوالقاسم، صفحه ۶۹

^۳ خاطرات احتشام السلطنه - وی می‌نویسد: ناصرالملک یکسال قبل از موقع قانونی برای احمدشاه تاجگذاری نمود. "صفحه ۴۶۰

محمدعلی شاه می گفت در صورتی که پس از تاجگذاری سلطان احمدشاه مدت نیابت سلطنتش تمام شده بود، ادعای یکسال حقوق کرد. چون فاقد حق قانونی بود و دولت ایران موافقت نمی کرد، آنوقت لُرد کرزن وزیر خارجه انگلیس را واسطه کرد و با اصرار او از دولت ایران ۱۵۹ هزار تومان پول زور گرفت.^(۱)

با بازگشت ناصرالملک، کابینه مستوفی الممالک استعفا داد و ناصرالملک سپهدار را به نخست وزیری برگزید. و "سپهدار برای اینکه بهتر بتواند نظم و امنیت را در مملکت برقرار کند و در معنی کسانی را که مخلاً امنیت می پنداشت و از آنها بیم داشت از تهران بیرون کند، از مجلس اختیار تام گرفت. و اول استفاده ای که سپهدار از اختیاراتی که به دست آورده بود کرد، حیدر عمواوغلی و یارمحمدخان کرمانشاهی و رسول زاده مدیر روزنامه ایران نو - که عضو حزب سوسیال دموکرات قفقاز بود - را حبس و پس از چند روز یارمحمدخان را به کرمانشاه تبعید نمود و دو نفر دیگر را از ایران بیرون کرد."^(۲)

کسروی می گوید: "حیدر عمواوغلی و یارمحمدخان کرمانشاهی این خواری را به کیفر رفتاری که با ستارخان کرده بودند دیدند."^(۳)

استخدام کارشناسان امریکایی و سوئدی

میراث کمرشکن قرض های دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، توام با آشفستگی امور مالی کشور، طی انقلاب بزرگ و سپس تحمل هزینه های سنگین جنگ های داخلی و نبرد با عوامل

استبداد و از همه مهمتر هزینه تجهیز نیروی ژاندارم و تقویت پلیس و تأمین حقوق عقب افتاده کارکنان دولت از یکسو [و شیوه قدیمی وصول مالیات، خودداری ثروتمندان، ملکداران و حتی مسئولین دولتی و وزراء از پرداخت مالیات، و سوء استفاده و دزدی مأمورین وصول مالیات یعنی مستوفیان از دیگر سو]، خزانه دولت را با فقر مالی عجیبی روبرو و دولت جوان مشروطه را با مشکلات بسیار مواجه ساخته بود. در این میان دو دولت استعماری روس و انگلیس راه هرگونه وامخواهی از دول و شرکت ها و سرمایه داران کشورهای بی طرف را بر دولت مشروطه بسته بودند و اصرار داشتند که ایران اگر وام می خواهد فقط از روس و انگلیس باید بخواهد.

^۱ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ذیل کلمه ابوالقاسم، صفحه ۶۹

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحه ۱۳۶۷

^۳ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۵۸

برای رهایی از این وضع مالی آشفته، مجلس شورای ملی به پیشنهاد دولت مستوفی‌الممالک، قانون استخدام مستشاران آمریکائی را تصویب نمود و در اجرای این قانون، دولت به سفیر خود در واشنگتن دستور داد که با تصویب و توافق دولت آمریکا مرد صلاحیت‌داری را برای مستشاری مالیه استخدام و به ایران اعزام نماید.

"اگر چه دولت آمریکا مسئولیتی در امر مستشار مذکور به عهده نگرفت، ولی برای کمک به ایران چند نفر از آن جمله مستر مورگان شوستر را برای این شغل صالح دانسته و به دولت ایران معرفی کرد و دولت ایران هم با شرایط و مقرراتی چند، مستر شوستر را با چهار نفر آمریکائی دیگر که از طرف شوستر معرفی شده بودند، استخدام نمود."^(۱)

مستر شوستر و همراهانش پس از سقوط دولت قوام در اواسط دولت مشیرالدوله وارد تهران شدند. اما نه روس‌ها مایل به اصلاح و انتظام امور مالی ایران بودند و نه انگلیس‌ها. هر دو دولت مخالف استخدام شوستر بودند. آنها "ایران را همیشه سائل به کف و نیازمند خویش می‌خواستند، و به این جهت وجود این مستشار را بر نمی‌تافتند."^(۲)

جای تأسف است که تاریخ‌نویسان شوروی و همتایان ایرانی‌گوش به فرمان آنها از استخدام شوستر و همراهان او به عنوان "کوشش آمریکا برای کنترل مالی ایران" و یا توطئه‌ای امپریالیستی، همچنین "تلاش امپریالیسم آمریکا برای تقویت پایگاه خود در ایران و تبدیل ایران به کشور تحت‌الحمايه خویش" یاد کرده‌اند^(۳). لیکن حقیقت اینکه بر خلاف نظر آنها دولت آمریکا نه مسئولیتی در حق شوستر بر عهده گرفت و نه حمایتی از او کرد. شوستر با ابتکار و قدرت شخصی خود به کار پرداخت. "انگیزه ایرانیان نیز در وارد کردن آمریکائیان به ایران فقط برای توسل و التجاء به نیرویی سوّم، و جهت نجات از فشار روس و انگلیس، و رهانیدن ایران

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحه ۱۳۷۱

^۲ برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحه ۳۳۲

^۳ احسان طبری، میسیون مورگان شوستر را "نماینده کمپانی نفتی" استاندارد اوایل و سیاست و کار کرد شوستر را "استعمار مالی ایران و نمونه‌ای از اسلوبهای نو استعماری" می‌خواند. - جامعه ایران در دوران رضاشاه، احسان طبری، صفحه ۲۷

از دایره محدود مبارزات و رقابت‌های دو حریف مذکور بود.^(۱) به گفته کسروی "مستر شوستر مرد درستکار و غیرتمندی بود و در کار خود در ایران دلیرانه و مردانه رفتار نمود."^(۲) مورگان شوستر با هیئتی در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۰ ش / ۱۲ جمادی اول ۱۳۲۹ ق وارد ایران شد و زمام امور مالی را در دست گرفت. مجلس شورای ملی که به حسن نیت او و همراهانش اطمینان پیدا کرده بود، به مستر شوستر در مقام "خزانه‌دار کل" اختیار تام داد، تا شیوه کهنه مستوفی‌گری را به آئین جدید و وصول مالیات که در اروپا و آمریکا رایج است، تبدیل کند.

"شوستر از روزی که وارد ایران شد همان رهنمودهایی را که از سران آزادی‌خواه نهضت مشروطیت دریافت کرده بود پایه عمل قرار داد و متن قرارداد ۱۹۰۷ را که بی‌مشورت قبلی با دولت ایران تنظیم شده بود، کلاً ندیده گرفت. او بر مبنای این تئوری منطقی (ولی غیر قابل اجرا در اوضاع و شرایط آن دوره) کار می‌کرد که ایران کشوری است مستقل و دارای حق حاکمیت سیاسی، که این حاکمیت سیاسی در مجلس شورای ملی متمرکز است، و که این مجلس (مجلس دوم) او را با اختیارات تام مأمور اصلاح وضع نابسامان مالی کشور کرده است. مستشار خوش‌نیت و ساده‌دل جداً خیال می‌کرد که حق دارد، و می‌تواند، تصمیماتی را که برای اصلاح وضع آشفته مالی ایران لازم است اتخاذ کند و آن تصمیمات را به هر نحوی که شخصاً صلاح دانست، در سرتاسر ایران به معرض اجرا بگذارد ... اما حرارتی که وی برای توفیق مأموریتش به کار برد، و آن پافشاری قابل تحسین که برای وصول مطالبات و عواید عقب افتاده دولت، حتی از رجالی که مورد حمایت آشکار روسیه بودند، نشان داد به بحرانی شدید و بی‌سابقه انجامید و توفانی خلق کرد که خود او و مجلس دوم را از بین برد ..."

"رؤسای ایل بختیاری که باطناً دل خوشی از شوستر نداشتند (چون خودشان نیز در جزء آن دسته از ثروتمندان طراز اول کشور بودند که سال‌ها مالیات قانونی دولت را نپرداخته بودند و اینک در زیر فشار محصلان سخت‌کوش شوستر قرار داشتند) با رئیس شهربانی پایتخت (یفرم‌خان) همدست شدند، در مجلس را بستند، و عذر شوستر را از ایران خواستند."^(۳)

^۱ اختناق ایران، مورگان شوستر، با مقدمه ای از اسماعیل رائین، صفحه ۷ از مقدمه چاپ چهارم

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۱۵۹

^۳ سیمای احمدشاه قاجار، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، جلد یکم، صفحه ۷۳ چاپ دوم

به مشروح کارکرد شجاعانه و صادقانه شوستر و سرگذشت او و مجلس دوم می‌پردازیم: "روزی که شوستر شروع به کار کرد، دستگاهی که به نام وزارت مالیه نامیده می‌شد، اسم بدون رسمی بود و هیچکس اطلاع نداشت جمع و خرج کشور به چه مبلغ بالغ می‌شود و چه مبلغ از آن قابل وصول است و خرج واقعی کشور چه میزان است و چه کسی مسئول وصول مالیات دولت و چه مقامی مسئول نگهداری حساب و رسیدگی به آن می‌باشد."^(۱)

"هنگامی که شوستر خزانه را تحویل گرفت، دیون دولت با شرایطی وحشتناک دو میلیون و چهل هزار لیره بابت وام دریافتی از انگلیس و روس بود و ۳۸ میلیون منات نیز مستقیماً از روسیه وام گرفته شده بود که شاه و درباریان همه را در سفرهای اروپا و بخشش‌های گوناگون به مصرف رسانیده بودند ... موقع تحویل خزانه فقط حواله ۶۰۰/ هزار تومان موجودی در خزانه بود و تعهدات پرداختی دولت نیز که از دو سال قبل باقیمانده بود بالغ بر دو میلیون و سیصد هزار تومان می‌شد؛ در صورتی که یک دینار پول نقد در خزانه موجود نبود.

چپاول‌گران درباری قاجار و دولتی نه تنها دیناری موجودی در خزانه باقی نگذاشته بودند، بلکه تمامی مبلغ وامی را که پنجاه روز قبل از ورود شوستر از تصویب مجلس گذشته بود، (به استثناء دومیلیون تومان) خورده به رسم علی‌الحساب از بانک شاهی گرفته بودند."^(۲)

مستر شوستر و مستشاران آمریکائی با اختیاراتی که مجلس به آنها اعطا کرده بود با کمال جدیت دست به اصلاحات زدند و در اندک زمانی بر دستگاه مالی ایران مسلط گردیدند. ولی در هر قدم و در مقابل هر اقدام به مخالفت شدید دسته‌هایی که منافع خود را در بی‌نظمی و هرج و مرج امور مالی ایران می‌دانستند برخوردند. چنانکه سپهدار - صدراعظم و وزیر جنگ - که از تربیت‌شدگان قدیم بوده و عادت به اصول کهنه و خودسری داشت، و اطاعت از قوانین برای او بسیار گران می‌آمد، از اختیاراتی که از طرف مجلس به مستر شوستر اعطا شده بود، بسیار خشمگین بود و می‌خواست همچون گذشته خزانه‌داری مطیع اوامر او باشد و هر قدر پول بخواهد بدون چون و چرا و حساب و کتاب و رسیدگی در اختیارش گذارده شود. از اینرو وقتی که شوستر در برابر پولی که وی برای قشون طلب می‌کرد از او صورت حساب و تعداد حقوق‌بگیر

^۱ اختناق ایران، مورگان شوستر، با مقدمه ای از اسماعیل رائین، صفحه ۱۵ از مقدمه چاپ چهارم

^۲ اختناق ایران، مورگان شوستر، با مقدمه ای از اسماعیل رائین، صفحه ۱۵ از مقدمه چاپ چهارم

را خواست، گلایه به مجلس برد و چون نتوانست حرف خود را پیش ببرد قهر کرد و از مجلس یکسر به گیلان رفت.^(۱) و اعلام کرد که دیگر به سر کار برنمی‌گردد.

از سوی دیگر صاحب‌منصبان بلژیکی که از سال‌ها قبل همه گمرکات ایران را بدون بازخواست در اختیار خود داشتند و روس‌ها از آنها حمایت می‌کردند، از مداخله مستشاران آمریکائی در امور گمرکات سرباز زدند و به آنها راه ندادند، تا کار به جایی رسید که شوستر مجبور شد به آنها اخطار کند و از نمایندگان ملت کسب تکلیف نماید. سرانجام شهادت و بی‌پروایی شوستر بلژیکی‌ها را مجبور به تسلیم کرد و شوستر توانست گمرکات ایران را تحت کنترل خود درآورد. لیکن حساب‌های پیشین گمرکات به قدری انباشته از تقلب و دزدی بود که بلژیکی‌ها و در رأس آنها خلف مسیو "نوز" - مسیو مرنارد (Mornard) - حاضر نشدند آن حساب‌ها را جهت رسیدگی در اختیار مستشاران آمریکائی قرار دهند.

روس‌ها نیز که از اختیارات مستر شوستر بی‌نهایت عصبانی بودند و می‌خواستند بلژیکی‌هایی را که دست نشاندگانشان بودند، همچنان در مقام خود باقی بمانند و خزانه‌دار کل در امور آنها مداخله نکند، یادداشت شدیدی به دولت ایران دادند و دولت را تهدید کردند که هرگاه مستخدمین بلژیکی تحت امر مستشاران آمریکائی قرار بگیرند، قشون روس تمام گمرکات شمال را تصرف خواهد کرد.

"جالب بود که در این احوال مأمورین دولتی ایران نیز که مدت‌ها آزادانه و بدون هیچ‌گونه قرار و قاعده‌ای در تمام شئون مملکتی به دلخواه خود عمل کرده و در مقابل هیچ مقامی مسئولیت واقعی احساس نکرده بودند، ورود هیئت آمریکائی را به منزله ختم این دوران هرج و مرج تلقی نمودند و چون طبعاً از این پیشامد ناراضی بودند با سفارتخانه‌های استعماری و عواملشان و کسانی که در طریق پرداخت مالیات و عوارض منظم منافعشان به خطر افتاده بود، همداستان گردیدند و بنای مخالفت با شوستر و یاران او را گذاشتند.

به نوشته کتاب "کشف تلبیس": "این مسئله که تبعه یک ملت اروپایی یا آمریکائی منافع ایران را بر منافع خود، یا منافع روس و انگلیس ترجیح داد، برای مملکت بیچاره و زجر دیده ایران یک قصه تازه و ناشنیده بود. [از اینرو] با یک بی‌صبری و شعف زیادی ... اقدامات شوستر را نظارت می‌کردند."^(۲)

^۱ همانجا

^۲ اختناق ایران، مورگان شوستر، صفحه ۱۶

یکی دیگر از اقدامات مفید شوستر این بود که، چون به نیروی قزاق اعتماد نداشت، نیروی ویژه‌ای برای مالیّه و گمرک تأسیس کرد. "هدف اصلی شوستر این بود که "امنیه" و سایر عوامل مسلّح دست اندرکار حفاظتِ جاده‌ها را در هم ادغام ساخته و از نیرویی جدید در کار وصول مالیات استفاده نماید. ولی مشکلات متعدّدی که مقامات گوناگون ایرانی بر سر راه وی ایجاد کردند باعث شد تا شوستر از انجام این برنامه چشم‌پوشی نموده و در عوض به طرح نیروی جدیدی موسوم به "ژاندارمری خزانه" جامه عمل بپوشاند ... مجلس در تاریخ تیر ماه ۱۲۹۰ ش ۶ / ژوئیه ۱۹۱۱ م، پیشنهاد وی مبنی بر تشکیل "ژاندارمری خزانه" را تصویب کرد. طرح مربوط به تشکیل "ژاندارمری دولتی" مرکّب از افسران سوئدی نیز همزمان به تصویب رسید. ژاندارمری خزانه به رغم هدف اولیه آن که جمع‌آوری عواید گمرکی و مالی بود، رفته رفته قدرت گرفت و از افراد آن برای پاسداری جاده‌ها نیز استفاده می‌شد ... "ژاندارمری خزانه به استثنای چند مورد که تنی چند از افسران اروپایی و آمریکایی در آن عضویت داشتند، بطور کلی از افراد ایرانی تشکیل می‌شد. در میان مهم‌ترین خارجیان فعّال در این تشکیلات می‌توان از مازور [سرگرد] استوکس Stokes وابسته [سابق] نظامی انگلیس، که طرف‌داری‌اش از مشروطه‌خواهی مُحرز است، نامبرد.

یکی دیگر از این افراد، کلنل [سرهنگ] مریل (Merill) آمریکایی بود. در این راستا، گام‌های مهمی برای تشکیل یک نیروی کاملاً ایرانی، چه از طریق استخدام مستقیم و چه از راه انتقال افسران از سایر تشکیلات، برداشته شد. شوستر خود شخصاً بر گزینش افسران نظارت داشت و در انجام این مهم بر دو روش متکی بود: روش اول مبتنی بر تحقیقی بود که در خصوص زمینه‌های خانوادگی، شخصیت و حسّ وطن‌پرستی داوطلب به عمل می‌آمد. روش دوم، پذیرش توصیه‌هایی بود که از سوی سران حزب دمکرات که شوستر با آنها حشر و نشر داشت، به عمل می‌آمد. این افراد عبارت بودند از: سلیمان میرزا اسکندری و رضا مساوات. ژاندارمری خزانه بی‌شک بسیاری از کارآمدترین افسران موجود در ایران را به خود جذب کرد ... در واقع تجمع شماری از افسران شایسته و آگاه از مسائل

سیاسی در تشکیلات مذکور، از مهم‌ترین جنبه‌های کوتاه ژاندارمری بوده و از میراث اهمیت دیرپای آن حکایت دارد...^(۱)

مستر شوستر فرماندهی ژاندارمری خزانه را به سرگرد استوکس سپرد. "استوکس که سال‌ها در ایران بود و در حوادث مشروطیت، بخصوص تحصن دوم مشروطه‌طلبان از عوامل مؤثر به شمار می‌رفت، در بین طبقات حاکمه و مؤثر کشور ایران دوستان فراوانی داشت و به همین جهت شوستر قبل از اینکه موافقت سفارت انگلیس را برای انتخاب او جلب کند، ابتدا با مجلسیان درباره‌ی وی گفتگو کرده، و متن لایحه استخدام یک نفر معاون را برای خود به مجلس تقدیم کرد. وقتی این لایحه تصویب شد شوستر شخصاً نامه‌ای به مائور استوکس نوشته او را دعوت به همکاری کرد و در این حال جریان استخدام او را به سفارت انگلیس نیز اطلاع داد." "وزیر خارجه انگلیس سِر ادوارد گری (Grey) شرط قبول پست "معاونت مالی" را بوسیله استوکس، استعفای او از ارتش هند اعلام داشت. استوکس پس از اطلاع از این شرط حاضر شد از ارتش استعفا بدهد و فقط تقاضا کرد که در خصوص حقوق تقاعدش به او کمکی به عمل بیاید."^(۲) روس‌ها با این امر به شدت مخالفت کردند و دولت انگلیس را تحت فشار قرار دادند. در پاسخ وزارت خارجه انگلیس اعلام کرد که استوکس سمتی در قشون انگلیس ندارد و مرد آزادی است و بدون مداخله و نظر دولت انگلیس خدمت ایران را قبول کرده است. اما صرف انگلیسی بودن استوکس برای مخالفت روس‌ها کافی بود. به هر ترتیب در اندک زمانی ژاندارمری خزانه به ریاست مائور استوکس در تهران تشکیل شد. با این حال سِر ادوارد گری برای جلب رضایت روس‌ها "به سفیر انگلیس در تهران دستور داد که استعفای استوکس را از ارتش هند قبول نکند و او را ملزوم نماید که از خدمت در ژاندارمری ایران چشم‌پوشد."^(۳) و چنین هم شد.

به نظر ما، همچنانکه کسروی نیز می‌گوید، بی‌توجهی به شرایط سخت و آسیب‌پذیر ایران در آن روزگار و پافشاری در گماردن مردان انگلیسی نظیر استوکس و لکوفر مستشار مالی اعزام شده به تبریز در کشوری که عملاً به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم شده و هیچ‌کدام از آنها نمی‌خواهند طرف مقابل در منطقه نفوذ آنها دخالتی داشته باشد، طبعاً حساسیت و مخالفت

^۱ ارتش و حکومت پهلوی، نویسنده: استفانی کرونین، مترجم: غلامرضا علی‌بابایی، صفحات ۴۱ و ۴۲

^۲ اختناق ایران، مورگان شوستر، مقدمه، صفحات ۱۸ تا ۲۱ به اختصار.

^۳ همانجا.

روس‌ها را برمی‌انگیخت. در حالیکه بهتر بود به جای آنها، کسانی از ایرانیان که کارآمد و شایسته بودند، چنین مأموریت‌هایی را برعهده می‌گرفتند و به روس‌ها هم، که مدام به دنبال پیدا کردن بهانه جهت دخالت در امور ایران بودند، مستمسکی نمی‌دادند. بی‌شبهه دوستان و مشاوران ایرانی شوستر بیش از همه موظف بودند که او را از واقعیات ایران آگاه سازند.

از ماه‌ها پیش اخباری می‌رسید مبنی بر اینکه محمدعلی

میرزا سرگرم فراهم کردن وسایل بازگشت به ایران

می‌باشد، از طریق محافل مختلف نیز پیوسته به دولت

هشدار داده می‌شد. در ابتدا دولت توجهی به این امر

تلاش محمدعلی میرزا

برای بازگشت

نداشت. اما همینکه مدارک قطعی در صحت این شایعات به دست آمد، دولت دستور داد طبق شرایط قرارداد منعقد بین دولت ایران و دولت‌های روس و انگلیس حقوق محمدعلی‌شاه داده نشود و به پافشاری روس‌ها جهت ادامه پرداخت آن حقوق هم اعتنائی نکرد. در پاسخ به رفتار ایران، سفیر روس عده‌ای سرباز را مأمور کرد خانه حسینقلی‌خان نواب وزیر خارجه را محاصره کنند و او را در خانه خود محبوس سازند و به او اخطار کنند که تا حواله حقوق شاه مخلوع را نپردازد مستخلص نخواهد شد. "در نتیجه این زورگویی، وزیر خارجه ناگزیر از شغل خود استعفا داد و دولت نیز بناچار هم حقوق شاه مخلوع را پرداخت و هم استعفای وزیر خارجه را پذیرفت."^(۱)

آنچه معلوم شد اینکه در همان ایامی که روس‌ها از وضع داخلی ایران و آمدن مستر شوستر اظهار نارضائی می‌کردند و دولت ایران را به اعزام نیروی نظامی تهدید می‌نمودند، در خفا به تهیه وسایل بازگشت محمدعلی میرزا مشغول بودند و مأموران آنها همراه با مستبدین و دشمنان مشروطه برای اجرای این نقشه تلاش می‌کردند.

در داخل کشور شعاع السلطنه برادر محمدعلی‌شاه، به نیابت از او، مخالفین مشروطیت را رهبری می‌کرد و عده کثیری از رجال، شاهزادگان و روحانیان در این کار شرکت داشتند. پس از اینکه وی وسایل کار را از هر جهت آماده یافت به وین رفت که مرکز توطئه بود. سه برادر – محمدعلی میرزا، سالارالدوله و شعاع السلطنه – در وین به کمک و راهنمائی وزیر مختار سابق روسیه در تهران دوهارتویک – که در آن زمان وزیر مختار روسیه در بلغراد بود – مهمات لازم

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحه ۱۳۷۳

از قبیل تفنگ و فشنگ و مسلسل را خریداری کرده در صندوق‌هایی جا دادند که بر روی آنها "آب معدنی" نوشته شده بود. این صندوق‌ها توسط نیروی دریائی روسیه از طریق بحر خزر به بندر گُمیش تپه (گومیشان فعلی) منتقل گردید. محمدعلی میرزا نیز همراه با شعاع‌السلطنه و حسین پاشاخان امیربهادر و شش تن از سرکردگان دریائی روس - که او را بدرقه می‌کردند - وارد آن بندر شدند (۲۶ تیرماه ۱۲۹۰ / ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۱).

محمدعلی میرزا به محض ورود به خاک ایران تلگرافی به سپهدار رئیس الوزراء مخابره کرده از او خواست که "تهران را به قبضه تصرف گرفته و تنظیم امور آنجا را تا ورود وی برقرار سازد." سالارالدوله هم از راه بغداد خود را به ایران رسانید، تا از ایلات و عشایر غرب کشور (کلهر و سنجابی) سپاهی فراهم کرده در کرمانشاه مستقر شود.

روس‌ها آن چنان به پیروزی محمدعلی میرزا امیدوار بودند که به نوشته مستر شوستر، ده روز قبل از ورود محمدعلی به خاک ایران، وزیر مختار روس در تهران در مجلس شامی علناً گفت که ظرف چند هفته دولت مشروطه ایران خاتمه خواهد یافت و عنقریب شاه مظفر و فیروز تهران را فتح خواهند کرد.^(۱)

بدین ترتیب محمدعلی میرزا و برادرانش ابوالفتح میرزا سالارالدوله و ملک‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه به همراه گروهی از شمال و غرب کشور به سودای بازیابی تاج و تخت از دست رفته، به کشور حمله کردند. این رویداد سبب شد که اولاً مجلس شورای ملی قانونی را از تصویب بگذرانند که به کُشنده یا دستگیر کننده محمدعلی میرزا و برادرانش جایزه نقدی پرداخت شود. ثانیاً هیئت دولت تصمیم گرفت عده‌ای از مستبدین و مخالفین مشروطه را دستگیر کند.

به نوشته مستر شوستر: "در بین مذاکراتی که در منزل حسینقلی خان نواب واقع شد، یفرم اظهار داشت که همان روز صبح حکمی از طرف هیئت وزراء به او رسیده که باید تقریباً بیست نفر از ارتجاعیون معروف را، که صورت اسامی ایشان را معین نموده‌اند، دستگیر نماید. ولی یک ساعت قبل از آنکه حکم مزبور به موقع اجرا گذارده شود، سپهدار - رئیس الوزراء - یفرم را پای تلفن طلبیده و امر کرد که حکم مزبور موقوف و ملتوی [روبرگردانیده] بماند. در آن اثنا یکی از صاحب‌منصبان یفرم آمده و راپورت داد که پلیس شخصی را موسوم به نظام‌السلطنه به

انضمام عده دیگری از ارتجاعیون دستگیر نموده، ولی خودشان اظهار نمودند، که حسب الامر سپهدار، مشغول مرتب نمودن قشون داوطلبی بوده اند!^(۱)

"در آن موقع آشکار شد که بعضی از اعضاء کابینه با شمولیت سپهدار و محتشم السلطنه [وزیر خارجه] و معاون الدوله [وزیر مالیه]، هم خود را برای مدافعه شاه [مخلوع] مصروف نموده بودند."^(۲)

همچنین "علاءالدوله با چند تن از درباریان پیشین نامه به دولت روس نوشته و در آن بازگردانیدن محمدعلی را به ایران خواستار شده بودند. این نوشته ایشان به دست اداره شهربانی افتاد."^(۳) با توجه به مطالب فوق کابینه سپهدار سقوط کرد و صمصام السلطنه به جای او نشست. علاءالدوله نیز به دست آزادی خواهان کشته شد.

کسروی به درستی می گوید: "این میوه تلخی بود که درخت نادانی آزادی خواهان در این هنگام می داد. گروهی که بشورند و پادشاه ستمکاری را براندازند ولی بستگان و پیرامونیان او را همچنان بر سر کار نگهدارند، باید سزای نافهمی خود را دریابند."^(۴)

محمدعلی میرزا و نیروهایش به سوی تهران در حال پیشروی بودند که در جنگ میان نیروهای دولتی و جنگجویان محمدعلی در جعفرآباد و نزدیکی های ورامین بر خورد خونینی روی داد که منجر به شکست قوای محمدعلی میرزا و فرار وی از صحنه جنگ شد. ارشدالدوله فرمانده جنگجویان شاه مخلوع دستگیر و در همان محل اعدام شد. محمدعلی میرزا پس از شکست بار دیگر به دامن روس ها پناه برد. ولی چون روس ها به بازگشت سلطنت به او امید می بستند، وی خاک ایران را ترک نکرد و در میان ترکمن ها پنهان شد.

پس از شکست محمدعلی میرزا و برادرانش

شعاع السلطنه و سالارالدوله، هیئت وزیران تصویب نامه ای به مضمون ذیل صادر کرد: نظر به اینکه شعاع السلطنه و سالارالدوله بر ضد حکومت

قیام نمودند و در نتیجه خون هزارها بیگناه ریخته شد و اموال عده بیشماری به یغما رفت،

اولتیماتوم های روس و ایستادگی مجلس

^۱ همان، صفحه ۱۴۷

^۲ همان، صفحه ۱۵۲

^۳ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۲۳۷

^۴ همان، صفحه ۲۳۸

خزانه دار کل مکلف است کلیه اموال آنها را توقیف و به نفع دولت ضبط نماید. دولت ایران از راه احتیاط حکم مذکور را بوسیله یکی از اعضای وزارت خارجه به اطلاع سفیران روس و انگلیس رساند و در ضمن متذکر شد که هرگاه آن سفارتخانه‌ها خود را در قسمتی از اموال اشخاص نامبرده ذیحق می‌دانند و یا آنکه طلبی از آنها دارند، حاضر است به ادعای آنها رسیدگی و طلبشان را بپردازد. هیچیک از سفارتخانه‌ها اعتراضی نکردند و دولت به مستر شوستر دستور داد که آن تصویب‌نامه را اجرا کند.

روز شانزدهم مهر ۱۲۹۰ شوستر برای تصرف باغ شعاع السلطنه مأمورینی فرستاد. اما پاخیتانوف به بهانه‌هایی نظیر اینکه "دارائی شعاع السلطنه پیش بانک روس در گرو است"^(۱) و یا "چون شعاع السلطنه و سالارالدوله تبعه دولت امپراتوری روسیه هستند، کسی حق مداخله در املاک آنها ندارد." پیشاپیش به آنجا قزاق فرستاده بود. با این حال مأموران اعزامی شوستر با ارائه حکم دولت به درون رفته به کار پرداختند. روس‌ها با اعزام نیروی تقویتی به مقابله پرداختند و مستر شوستر بر خلاف عرف دیپلماتیک به جای حلّ مشکل از راه وزارت خارجه، مستقیماً با سفارت روس تماس گرفته اعتراض نمود چون پاسخی نرسید فردای آنروز پنجاه نفر ژاندارم خزانه و پنجاه تن ژاندارم شهربانی را با سرکردگانشان به باغ شعاع السلطنه فرستاد و مأمورین ایرانی قزاق‌ها را خلع سلاح نموده از باغ بیرون کردند.

"تا اواخر اکتبر (دهه اول مهرماه / اوایل ذیقعه) دولت روس، عساکر^(۲) خود را در انزلی پیاده نموده و در بادکوبه نیز قشون فوق‌العاده‌ای حاضر و آماده کرد. در این موقع دولت انگلیس هم به دولت ایران اطلاع داد که دو دسته سوار هندی، به بوشهر خواهد فرستاد و این فوج به سمت شیراز برای محافظت کنسولخانه انگلیس روانه خواهد شد."^(۳)

"دهم آبانماه پاکلیوسکی وزیر مختار روس به وزارت خارجه آمده به نام دولت خود از پیش آمد رنجیدگی نموده و خواستار شد گماشتگان خزانه از باغ شعاع السلطنه برداشته شوند و آن [باغ] بار دیگر در دست قزاقان باشد. نیز دولت ایران از بدرفتاری که با دو تن سرکرده روسی کرده شده رسماً پوزش بخواهد.

^۱ اختناق ایران، مورگان شوستر، صفحه ۲۰۲

^۲ عساکر: سربازان

^۳ اختناق ایران، مورگان شوستر، صفحه ۲۰۲

چند روز بعد سفارت روس نماینده خود را به وزارت خارجه فرستاده پیام داد که هرگاه تا چهل و هشت ساعت خواهش روس انجام نگیرد قطع رابطه سیاسی بین دو دولت به عمل خواهد آمد.

بیست و ششم آبانماه سفارت روس نماینده‌ای به وزات خارجه فرستاد اعلام نمود که قطع رابطه به عمل آمده و لشکر روس نیز از قفقاز روانه گردیده. در همان هنگام دولت انگلیس بار دیگر راهنمایی نمود که ایران خواهش روس را بپذیرد و چنین گفت اگر ایران آن خواهش را بپذیرد لشکر روس باز خواهد گشت.^(۱)

سی‌ام آبان‌ماه کابینه جدید صمصام‌السلطنه (نجفقلی‌خان) که ترمیم شده بود به مجلس آمد و کابینه را معرفی کرد^(۲) و بیدرنگ خواهش روس را پذیرفته به مستر شوستر دستور داد که باغ شعاع‌السلطنه را به دست قزاقان بسپارد و دوم آبان‌ماه وثوق‌الدوله وزیر خارجه با لباس و هیئت تمام رسمی به سفارت روس رفته و با گفتن این جملات خطاب به وزیر مختار روس عذر خواهی کرد: "عالیجناب! من از طرف دولت خود مأمور می‌باشم که بواسطه بدسلوکی که نسبت به فرستادگان جنابعالی در خصوص املاک شعاع‌السلطنه شده از شما معذرت بخواهم."^(۳)

"پنداشته می‌شد با این پوزش خواهی رنجیدگی از میان برخاسته روسیان خشنودی خواهند نمود و سپاه خود را از ایران باز خواهند گردانید و این نویدی بود که انگلیسیان داده بودند. ولی همه این امیدها بیجا بود. همینکه وزیر خارجه ایران سخن خود را به پایان رسانید وزیر مختار آگهی داد که یک اولتیماتوم دیگری از روس در پیش است و چند روز دیگر بیرون آمده برای دولت ایران فرستاده خواهد شد. این بود اندازه در آهنگی روسیان."^(۴)

هفتم آذرماه کابینه صمصام‌السلطنه بار دیگر ترمیم و به مجلس معرفی شد. نظر به اینکه این کابینه به یک کار تاریخی برخاست بهتر دیدیم از یکایک وزیران نام ببریم: نجفقلی‌خان

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۲۳۵

^۲ چون در این کابینه محتشم‌السلطنه که عامل روس‌ها بود و برای بازگشت محمدعلی میرزا تلاش می‌کرد به سمت وزیر عدلیه معرفی شده بود مورد اعتراض دموکرات‌ها قرار گرفت. صمصام‌السلطنه پس از نطقی توهین آمیز در حالی که مجلس را ترک می‌نمود گفت: "بختیاری‌های خود را آورده و تمام دموکرات‌ها را به قتل خواهیم رسانید." اختناق ایران، مورگان شوستر، صفحه ۲۲۰

^۳ اختناق ایران، مورگان شوستر، صفحه ۲۱۰

^۴ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۲۳۶

صمصام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله، حسن وثوق وزیر خارجه، سردار محتشم وزیر جنگ، حسن پیرنیا (مشیرالدوله) وزیر معارف، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) وزیر مالیه، حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) وزیر عدلیه، ابوالحسن پیرنیا (معاوضه السلطنه) وزیر پست و تلگراف.

و چون "در آخرهای آبان دو سالِ مجلس به پایان می‌رسید که بایستی پراکنده شود و نمایندگان برای مجلس سوم برگزیده گردند و با آن چیرگی که روسیان در کارهای ایران می‌داشتند کسی نمی‌دانست مجلس نوین کی باز شود و تا باز شدن چه کارهایی با دست ناصرالملک و ماندگان او انجام گیرد. بیگمان اینان خواستار چنان روزی بودند. ولی انجمن ایالتی تبریز چگونگی را دریافته به چاره پرداخت و در دوم آبان (دوم ذیقعه) تلگراف‌هایی به تهران به ناصرالملک و به دارالشوری فرستاده درخواست کرد بر زمان مجلس شش ماه دیگر افزوده شود. انجمن‌های دیگر را نیز واداشت که تلگراف فرستاده همان خواهش را کردند. این بود روز بیست و یکم این پیشنهاد در مجلس به میان آمد و چون تا آن زمان چنین کاری روی نداده بود، کسانی ایراد گرفتند و گفتارهایی راندند. لیکن از آنجا که نبودنِ مجلس را در چنان هنگامی کسی نمی‌خواست اینست نمایندگان چندان در بند قانون نبوده همگی رای به افزودن شش ماه بر زمان مجلس دادند.^(۱) در اوایل آذرماه اولتیماتوم دوم روس به مهلت چهل و هشت ساعته به دولت ایران تسلیم شد. در این اولتیماتوم گفته می‌شد:

"۱ - دولت ایران باید مستر شوستر خزانه‌دار کل و مستر لکفر را معزول و از خدمت خود خارج نماید.

۲ - دولت ایران متعهد بشود که از این تاریخ به بعد بدون رضایت دولت روس و انگلیس مستشار و مستخدم از کشورهای خارجه استخدام ننماید.

۳ - مخارجی که دولت روس برای قشون‌کشی به خاک ایران نموده باید از طرف دولت ایران پرداخته شود.

از اولتیماتوم مضحک‌تر توضیحاتی بود که سفیر روس پس از تسلیم اولتیماتوم استقلال برباد ده به وزیر خارجه ایران داده بود.

سفیر روس پس از تسلیم اولتیماتوم به وزیر خارجه گفته بود منظور از این اولتیماتوم این است:

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۲۲۸

اول - بواسطه بی‌احترامی که از طرف خزانه‌دار کل به دولت روس شده دولت روس برای حفظ حیثیت و احترام خود مجبور بود به ایران قشون وارد نماید.

دوم - مقصود حقیقی دولت روس این است که سوء تفاهم و اختلافات میان روس و ایران از میان برداشته شود و به جای آن صفا و دوستی برقرار گردد و بنائی گذارده شود که دولت روس بتواند تقاضاهای دیگر که دارد و مشکلاتی که سر راه دوستی دولتين موجود است بهتر مرتفع شود.

سوم - قشون روس تا چهل و هشت ساعت در رشت خواهد ماند ولی هرگاه پس از چهل و هشت ساعت اولتیماتوم از طرف دولت ایران پذیرفته نشد، قشون روس به پیشروی خود ادامه خواهد داد و طبعاً هر قدر قشون روس بیشتر در خاک ایران پیش برود خساراتی که دولت ایران باید بپردازد^(۱) سنگین‌تر خواهد بود.^(۲)

سیر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس در پاسخ به سئوالی که در پارلمان انگلیس راجع به این اولتیماتوم از او به عمل آمد، از اعمال روس‌ها دفاع کرد و گفت: "حق با روسیه است ... (شوستر) نمی‌بایست مأموران خزانه‌داری را در اصفهان و تبریز که جزو منطقه [نفوذ] روسیه‌اند می‌گماشت ... این درست نیست ... روسیه حق دارد خسارت [هزینه لشکرکشی به ایران را] مطالبه کند. امیدوارم مطالبه پرداخت فوری نکند." (۱۴ دسامبر ۱۹۱۱)^(۳)

"حقیقت اینکه نه سوء تفاهمی در بین بود، و نه برقراری صفا و دوستی میان ایران و روس. روس‌ها همواره در صدد بودند بهانه‌ای تراشیده ناحیه‌هایی را که قرارداد ۱۹۰۷ منطقه نفوذ آنها شمرده بود اشغال نمایند و این بهانه‌تراشی تا وصول به مقصود پایان‌پذیر نبود.

روز هشتم آذرماه ۱۲۹۰ / اوّل دسامبر ۱۹۱۱ قدری قبل از آنکه مهلت چهل و هشت ساعته اولتیماتوم روس به پایان رسید، هیئت دولت در مجلس حضور یافت. محوطه و عمارت پارلمان از انبوه مردم منتظر و مضطرب و اعضای سفارتخانه‌های خارجی پر شده بود. وثوق‌الدوله وزیر خارجه پشت تریبون قرار گرفت و طی نطق مفصلی درباره اولتیماتوم روس صحبت کرد و گفت:

^۱ منظور از "خسارتی که دولت ایران باید بپردازد" اینست که هزینه لشکرکشی و تجاوز به خاک ایران را دولت ایران باید به روس‌ها پرداخت کند.

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحه ۱۴۵۵

^۳ ایران، برآمدن رضاخان، بر افتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، سیروس غنی، ترجمه حسن کامشاد، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحه ۲۸

دولت نظر مجلس شورای ملی را در ردّ یا قبول این اولتیماتوم که از مدت آن بیش از چند ساعت باقی نمانده می‌خواهد و هر نظر و عقیده‌ای که مجلس اتخاذ کند دولت از آن پیروی خواهد کرد. ولی در ضمن بیانات مفصل خود کوشش کرد به وکلاء بفهماند که چاره جز تسلیم و تمکین در مقابل دولت استبدادی روس نیست و هر قدر قبول اولتیماتوم به تأخیر بیفتد مخاطرات بیشتری متوجه حیات مملکت می‌شود.

بعد از ختم صحبت و ثوق الدوله، بطوری سکوت و بهت بر تمام مردم چیره شد که هفتاد و شش نفر وکلاء موجوده پارلمان از پیر و جوان در جای خود مثل اشخاص سکت کرده بی‌حسّ و بی‌حرکت ماندند. ناگاه یک روحانی آزادیخواه - حاجی شیخ محمدحسین استرآبادی - از جای برخاست و چون مجسمه تقوا پشت تریبون مجلس قرار گرفت و این جمله تاریخی را ادا کرد: "شاید مشیت الهی بر این امر قرار گرفته باشد، که آزادی و استقلال ما به زور از ما سلب شود، ولی سزاوار نیست که ما خودمان با دست خود آن را از دست داده و ترک کنیم." و دست‌های مرتعش خود را برای دادخواهی و تظلم، به سمت مردم حرکت داده در جای خود نشست.

وکلاء دیگر نیز همان مسلک مشارالیه را متابعت در نطق نموده و بواسطه تنگی وقت، نطق‌های مختصر دادند و از عزت و شرافت موکلین خود، حمایت نموده و حقوق زندگی و استقلال آنان را که به اشکال زیاد به دست آورده بودند، اعلان کرده و دادخواهی شایانی از طرف ملت خود نمودند.^(۱)

"از کسانی که در این نشست سخن راندند، شادروان شیخ محمد خیابانی و شیخ اسماعیل هشترودی و شیخ رضا دهخوارقانی بودند. شادروان خیابانی گفتار آرام ولی بس استواری سرود و دلیل‌ها بر آن گفتار خود آورد. هشترودی سخنان تند و بسیار دلیرانه راند، دهخوارقانی به دو سه جمله بس استواری بسنده کرد."^(۲)

"چند دقیقه قبل از ظهر، رأی عمومی گرفته شد. یکی دو نفر که بسیار جبون و کم جرأت و مثل زاغ، و از اشخاص پست فطرت بودند، خود را پنهان نموده و کناره‌گیری اختیار نمودند و بی‌خبر از مجلس خارج شدند. چون اسامی وکلاء خوانده شد، هر یک در جای خود ایستاده و رأی خود را علناً اظهار نمود. وقتیکه فهرست اسامی تمام وکلاء خوانده شد، تماماً از پیشوایان

^۱ اختناق ایران، مورگان شوستر، صفحات ۲۲۶ تا ۲۲۸

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۴۷۷

روحانی و سایر طبقات، از جوان تا پیر هشتاد ساله، کعبتین تقدیر خود را، بر صفحه اظهار انداخته، و از طرف ملت از جان گذشته پایمال شده خود، که آینده ظلمانی خطرناکی در پیش داشتند، به هیئت اجتماع جواب داده و اولتیماتوم روس را رد نمودند. به خطر انداختن جان خود و خانواده و کسان خویش و گرفتار شدن به چنگال و دندان خرس بزرگ شمالی را، بر فدا کردن عزت شرافت و حقوق آزادی و استقلال موکلین خود، که تازه تحصیل نموده بودند، ترجیح دادند.

موقعی که اشک‌های تماشاگران جاری و نعره‌های خوشحالی آنها، برای تمجید و تحسین بلند بود، اعضای کابینه شرمنده و بیمناک، بیرون رفتند.^(۱) نمایندگان پس از رفتن هیئت دولت تصمیم گرفتند "که از طرف مجلس به نایب‌السلطنه اختیار تام داده شود که به هر نوع صلاح بداند برای حل موضوع اولتیماتوم و برقراری روابط سیاسی با دولت روس اقدام نماید. سه نفر از نمایندگان مأموریت یافتند که به حضور نایب‌السلطنه رفته رأی مجلس را به او ابلاغ نمایند. به محض اینکه تصمیم مذکور از طرف نمایندگان به اطلاع نایب‌السلطنه رسید، چنان رنگش پرید و به اندازه‌ای حال انقلاب و برآشفستگی پیدا کرد که بیم آن می‌فت که ممکن است از پای درآید، پس از آنکه حالش بهتر شد فریاد کرد که محال است من این مسئولیت را قبول کنم و هرگاه مجلس تصمیمی را که گرفته مسترد ندارد، من از مقام نیابت سلطنت استعفا می‌دهم و فوراً ایران را ترک خواهم کرد. مجلس هم دیگر پافشاری در این موضوع را بی‌نتیجه دانست و به بحث در اطراف تغییر دولت و روی کار آوردن کابینه مستوفی‌الممالک پرداخت.^(۲)

از سوی دیگر با رد اولتیماتوم روس از سوی مجلس، شور و خروشی روزافزون در دفاع از این تصمیم از همه شهرستان‌ها بلند شد. "در عراق آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی به کوشش برخاستند و نخست فتوا به ترک کالای روس داده و آن را با تلگراف به همه جا آگاهی فرستادند و سپس آخوند بر آن شد که خویشتن برای "جهاد" و شورانیدن مردم به جنگ روسیان به ایران آید و بیدرنگ به آمادگی پرداخت.

این کار جنبش مردم را چندین برابر گردانید. در همه جا علما به کار برخاسته مردم را به ترک کالای روس وا داشتند. ایرانیان از سال‌ها عادت به چایی خوردن دارند، ولی چون قند از آن

^۱ اختناق ایران، مورگان شوستر، صفحات ۲۲۶ تا ۲۲۸ به اختصار

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۱۴۶۲ و ۱۴۶۳

روس بودی و چای نیز از خاک روس به ایران آمدی در این هنگام آن را رها کردند و به جای چراغ نفتی شمع روشن کردند. از هر چه کالای روس بود پرهیز نمودند. در تهران جوانان و شاگردان دبستان‌ها در خیابان‌ها گردیده مغازه و دکان‌ها را از خرید و فروش کالای روسی باز می‌داشتند و هرگاه یکی گوش نمی‌داد شیشه‌های مغازه و دکانش را می‌شکستند. تراموای تهران که از یک شرکت بلژیکی بود، مردم چون چندان جدایی میانه روسیان با دیگر اروپائیان نمی‌نهادند از آن نیز پرهیز می‌جستند و چندین روز تراموای‌ها همه تهی آمد و شد می‌کرد.

در فارس این رفتار را با کالای انگلیسی کردند و اسکناس‌های بانک شاهنشاهی را در بازار نپذیرفتند و این بود مردم به بانک ریخته عوض کردن اسکناس را خواستند و کار را بر بانک سخت ساختند.^(۱)

در این میان بیشترین پافشاری برای ردّ اولتیماتوم از تبریز - که در اشغال روس‌ها بود - و انجمن ایالتی آذربایجان برمی‌خاست. انجمن با رسیدن خبر فوت آخوند خراسانی مجلس ختم بسیار باشکوهی برگزار کرد و آن را به نمایش آمادگی مردم جهت دفاع از استقلال کشور مبدّل ساخت. روزها همیشه کوچه‌ها و بازارها پر از انبوه نمایشگران می‌شد و شاگردان مدارس دسته دسته با شعار "یا مرگ یا استقلال" حرکت می‌کردند.

روس‌ها نیز آرام ننشسته بودند. دسته‌های قزاق و سرباز روس در کوچه‌ها و بازارها گشت زده به آزار مردم می‌کوشیدند و پیدا بود که پی بهانه می‌گردند. ولی مردم سخت می‌پاییدند و بهانه به دست نمی‌دادند و در برابر آزار و اذیت روس‌ها شکیبائی و بردباری نشان می‌دادند.

روس‌ها در باغ شمال تبریز چهار هزار سرباز داشتند. روز ۲۶ آذرماه هفتصد نفر دیگر از اردبیل به تبریز آوردند و در کاروان‌سرای جا دادند و از همان‌روز قزاق‌ها و سربازان روسی در کوچه و بازار شهر پراکنده شده آن چنان بدرفتاری با مردم نشان دادند که تا آن روز نظیرش دیده نشده بود: یکی را می‌زدند، یکی را می‌نداختند، از دکان‌ها خوراکی می‌ربودند و به حجاب زنان دست درازی می‌کردند. معلوم بود که اندیشه دیگری در سر دارند و آماده کار می‌شوند.

در تهران نایب‌السلطنه و کابینه معزول که خودسرانه در مقام دولت قانونی باقی مانده بود، یوغ اولتیماتوم را بر گردن گرفته بودند، فقط به برچیدن مجلس و اعلام رسمی آن می‌کوشیدند. اینک در تبریز انجمن ایالتی سنگ راه شده بود که روس‌ها می‌کوشیدند آن را نیز از پیش پا بردارند.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۲۴۱ و ۲۴۲

پس از سپری شدن مهلت چهل و هشت ساعته اولتیماتوم، سفارت روس به دولت ایران اطلاع داد که هرگاه دولت ایران تا شش روز دیگر تمام مواد اولتیماتوم را قبول نکند، قشون روس پایتخت را اشغال خواهد کرد. "راستی این است که روسیان این شور و خروش را از مردم ایران امید نداشته بودند و این زمان اندکی دو دل شده و به نرمی گراییده، آنان نیز می کشیدند که کار به جنگ نیانجامد و این مهلت شش روز را از بهر آن می دادند. اگر یک دولت کاردان و دلسوزی در میان بود ... بیگمان کار به سود ایران انجام گرفت." (۱)

هیئت وزیران پس از آنکه مجلس طرح دولت را مبنی بر قبول اولتیماتوم روس ردّ کرد کناره گیری نمودند. ولی ناصرالملک مانع استعفای آنها شد و همان کابینه را نگهداشت و کابینه نیز این عمل غیرقانونی را پذیرفت. بدین ترتیب دولت معزول که وجهه قانونی نداشت به دستور ناصرالملک مجلس را تعطیل کرده اولتیماتوم را پذیرفت اما نظر به اینکه برطبق قانون اساسی نه شاه و نه دولت حق انحلال مجلس را نداشتند به نیرنگی متوسل شدند، به شرح ذیل: چون مجلس شورای ملی دو ماه قبل اضطراراً دوره قانونگذاری مجلس دوم را شش ماه تمدید کرده بود، دولت با این استدلال که طبق قانون اساسی دوره قانونگذاری مجلس ملی دو سال است و تمدید آن خلاف قانون می باشد و قوانینی که طی این دو ماه از تصویب گذشته اعتبار قانونی ندارد. از اینرو ردّ اولتیماتوم روس نیز فاقد قدرت و اعتبار قانونی است. برای انجام این کار جلسه ای با حضور نایب السلطنه، چند نفر از وکلای اعتدالی و هیئت دولت تشکیل دادند. وثوق الدوله وزیر خارجه پس از قرائت لایحه ای از مقام نایب السلطنه انحلال مجلس را تقاضا نمود نایب السلطنه با این تقاضا موافقت نمود. فردا صبح یفرم رئیس نظمیه چند نفر صاحب منصب با عده ای ژاندارم و پلیس به مجلس فرستاد و به آنها دستور داد ادارات مجلس را متصرف شوند و وکلا را به مجلس راه ندهند. وکلای اعتدالی که از این موضوع اطلاع داشتند به مجلس نرفتند، ولی وکلای دموکرات یکی بعد از دیگری به مجلس رفتند، ولی آنها را راه ندادند و نسبت به چند نفر که عمل دولت را برخلاف قانون اعلام داشتند بی احترامی کردند و از جلو مجلس راندند. (۲)

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۲۵۵

^۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۱۴۷۰ تا ۱۴۷۴ به اختصار

این بار مجلس شورای ملی، که بنیادی‌ترین نماد مشروطیت است، به دست دولتی که عنوان "دولت مشروطه" را یدک می‌کشید، برچیده شد. (دوم دی‌ماه ۱۲۹۰ هـ. ش)

"خبر انحلال مجلس با سرعت در شهر منتشر شد و چون بادی که به آتش بوزد خشم و تأثر مردم پایتخت را بیش از پیش برافروخت. در هر کوی و برزن، جماعتی گرد هم جمع شدند و محصلین مدارس و جوانان متعصب و وطن‌پرست به ایراد نطق‌های آتشین پرداختند و دولت را خائن و همدست اجانب خواندند، وزیر خارجه وقت را متهم به خیانت کردند و از وکلای مجلس به نیکی نام بردند و آنها را شجاع و وطن‌پرست خواندند. وکلای اقلیت و ناراضی هم پس از آنکه از مجلس رانده شدند به پائ نشستند و به تشکیل مجامع و میتنگ و تشویق مردم به انقلاب و مقاومت در مقابل دولت و زورگوئی روس‌ها پرداختند. در آن روز یک دکان باز نبود. همه مردم دست از کسب و کار کشیده گیج و بلاتکلیف در کوچه و خیابان‌ها در حرکت بودند، بدون آنکه نقشه‌ای داشته باشند و یا بدانند چه باید بکنند.

همان‌روز وزیر خارجه - وثوق‌الدوله - قبول اولتیماتوم را از طرف دولت ایران به سفیر روس ابلاغ کرد و برای خاتمه دادن به انقلاب و تعطیل عمومی حکومت نظامی اعلان نمود و یفرم رئیس‌نظمیه مأمور شد که تمام قوا را برای امنیت به کار برد و اشخاصی را که راه مقاومت پیش گرفته‌اند با شدیدترین وضعی تنبیه نماید." (۱) و "با این شبه کودتا، اساس مشروطه ظاهری، چند سالی از صحنه سیاسی و اجتماعی ایران برچیده شد، روزنامه‌ها توقیف شدند، تعقیب و دستگیری و اعدام انقلابیون در سراسر کشور آغاز گشت."

و "در ایام فترت که نزدیک به سه سال به درازا کشید، ابوالقاسم‌خان ناصرالملک همدانی (قراگوزلو) نایب‌السلطنه وقت، پرورده دیپلوماسی انگلیس و عضو سرشناس لژهای ماسونیک ایران، زمامدار مطلق‌العنان کشور شد." (۲)

با قبول اولتیماتوم روس شوستر و همکارانش از کار برکنار شدند. و بدین ترتیب "کشتی توفان زده شوستر نتوانست از این امواج رهایی یابد و پس از برخورد با صخره‌هایی از مشکلات داخلی و خارجی، بویژه دشمنی روس‌ها، به گل نشست و وی ناگزیر به ترک ایران شد. ژاندارمری خزانه منحل گردید ولی افسران و سایر افراد آن به ژاندارمری دولتی [که شرح آن خواهد آمد]

^۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملکزاده، صفحات ۱۴۷۴ تا ۱۴۷۵

^۲ دولت‌های ایران در عصر مشروطیت، جلد اول، ه. م. زاوش، صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹

انتقال یافتند. نیروی اخیرالذکر شروع مناسبی را ارائه داد و مهر پاک نشدنی خصلت هواداری از دموکرات‌ها، وطن‌دوستی و ضدیت با روسیه را به آن زد.^(۱)

"هنوز شوستر در ایران بود که سِر جورج بارکلی و مسیو پاکلیوسکی، سفیران انگلیس و روس، به ایران فشار آوردند تا مرناردِ بلژیکی را، که عامل روس و انگلیس بود، به سمت خزانه‌دار و جانشینی شوستر برگزیند."^(۲)

و "پس از آنکه مجلس انتصاب مرنارد (Mornard) را تصویب کرد، مرنارد طوری کار خود را تنظیم کرد که گزارش محاسبات گمرک و خزانه را قبل از اینکه به دولت ایران بدهد به دولت‌های روس و انگلیس می‌داد."^(۳) و تا زمانی که مرنارد خزانه‌دار بود، مالیه ایران تحت کنترل دو دولت مزبور بود.

"برای اینکه فرزندان ایران بدانند که برای رویه تجاوزکاری روس‌ها حدّ و حصری نبود و هرگامی که برای اضمحلال ایران برمی‌داشتند آن را مقدمه برای برداشتن گام بلندتری می‌دانستند، تلگرافی را که سفیر روس در همان روزها به پترسبورگ مخابره نموده عیناً در اینجا نقل می‌کنیم:

"اگر دولت ایران با پذیرفتن تمام مواد اولتیماتوم خرسندی ما را فراهم بیاورد، باز ما باید از پیشرفت سپاهیانمان سود جسته و بهره‌مندی‌ها مان را در ایران در زمان‌های آینده به رویه اطمینان و ایمنی‌بخشی درآوریم، مجلس و اینگونه فرمانروایی (حکومت مشروطه)، پس از آنکه از وام گرفتن از ما سرباز زد و گفتگوی دیپلوماسی به جایی نرسید، دیگر جای امید نگذاشت. باید بیرون کردن شوستر خزانه‌دار توأم باشد با تغییر سبک فرمانروایی در ایران، پس از این در ایران باید یک دولتی سر کار باشد که با انجام همه کارهایی که به سود دولت روس است همداستان باشد."^(۴)

^۱ ارتش و حکومت پهلوی، نویسنده: استفانی کرونین - مترجم: غلامرضا علی بابایی - ویراستار: محمد رفیعی مهرآبادی، صفحه ۴۳

^۲ اختناق ایران، مورگان شوستر، چاپ دوم، صفحه ۳۹

^۳ همان، صفحه ۴۰

^۴ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحات ۱۴۷۵ و ۱۴۷۶

چقدر درست می‌اندیشید آن روحانی شریف، میهن‌دوست، آزادی‌خواه و دانا که گفت: "شاید مشیت الهی بر این امر قرار گرفته باشد که آزادی و استقلال ما به زور از ما سلب شود، ولی سزاوار نیست که ما خودمان با دست خود آن را از دست داده و ترک کنیم."

ماجرای ادامه کار دولت صمصام‌السلطنه، که اعتبار قانونی خود را پس از رأی منفی مجلس از دست داده بود و عمل نایب‌السلطنه در پذیرش درخواست چنین دولتی مبنی بر انحلال مجلس و بستن مجلس به زور پلیس و ژاندارم و سرانجام پذیرفتن اولتیماتوم استقلال‌شکن روس، بی‌شبهه اقداماتی بودند هم‌طراز اعمال دشمنان مشروطیت، چه خودی و چه بیگانه.

ناصرالملک و کابینه صمصام‌السلطنه دستور اربابان انگلیسی خود مبنی بر "ممانعت از پیشروی روس‌ها" را – که مقام و موقع آنها را نیز از خطر سقوط مصون می‌داشت – اجرا کردند.^(۱) باید گفت که منظور دولت انگلیس از این کار حفظ استقلال و موجودیت کشور ایران نبود، چرا که با امضای قرارداد ۱۹۰۷، استقلالی برای ایران باقی نمانده بود. بلکه مقصود دولت انگلیس این بود که در حد امکان از پیشروی روس‌ها به سوی مرزهای هندوستان جلوگیری شود.

آنچه در مورد یفرم‌خان – که بر خلاف نظر حزبش – داشناکسیون، با نیروی پلیس مجلس شورای ملی را تعطیل کرد – باید گفت، اینکه وی به عنوان یک زندانی محکوم به ۲۴ سال زندان از جزیرهٔ ساخالین، که در دوردست‌ترین منطقه سبیری قرار دارد، فرار کرده و به ایران آمده بود.^(۲)

از اینرو در صورت اشغال تهران توسط روس‌ها یا باید فرار می‌کرد و یا دستگیر و اعدام می‌شد. اینکه او به این علت از اولتیماتوم دفاع کرد که به باور او با قبول اولتیماتوم روس‌ها خاک ایران را ترک می‌کردند، منطقی و معقول به نظر نمی‌رسد. چنانکه روند حوادث نشان داد قبول اولتیماتوم نه سبب خروج روس‌ها از ایران شد و نه به زورگویی آنها پایان داد.

به نوشتهٔ یکی از دوستان نزدیکش: "یفرم چه از روی دلخواه و چه از راه ناچاری همچون دیگر هواداران در پذیرفتن اولتیماتوم راه خطا می‌رفت. زیرا پذیرفتن اولتیماتوم ... ایران را آسوده نگردانید، بلکه درهای گرفتاری‌ها و بدبختی‌های تازه‌تری را به روی کشور گشود ... یفرم در

^۱ سر ادوارد گری وزیر خارجهٔ انگلیس در پاسخ به استمداد ایران از دولت انگلیس، توسط سفیر خود در تهران اعلام داشت که دولت ایران بدون چون و چرا باید اولتیماتوم روس‌ها را بپذیرد.

^۲ ییرم خان سردار، اسماعیل رائین، صفحهٔ ۴۱

روزهای آخر زندگانی خویش این نکته را فهمیده از درون سخت دلتنگی داشت^(۱)، و با سرشکستگی و پشیمانی از این خطای خود جهان را بدرود گفت. اما نظر به اینکه او در جریان انقلاب مشروطیت خدمات ارزنده‌ای به ملت ایران کرده، داوری زنده یاد کسروی را در حق وی نقل می‌کنیم:

"یفرم‌خان چند نیکی و فزونی را، از دلیری و کاردانی و مردانگی و پاک‌درونی و مهربانی، در یکجا داشت. دلیرانی، یا بهتر بگویم، گردانی، که در شورش آزادی‌خواهی پدید آمدند و بنام گردیدند، از ستارخان و باقرخان و حیدرعمواوغلی و معزالسلطان و خود یفرم‌خان و دیگران، اگر بخواهیم به سنجشی میان آنان پردازیم و برای هر یکی جایگاهی نشان دهیم باید ستارخان را یکم و این مرد را دوم شمرده و سپس دیگران را بیاوریم. این مرد در دلیری و جنگ آزمودگی به ستارخان نزدیک، و در بازچشمی و بلند اندیشی با حیدرخان همپایه بود ... یفرم‌خان به آزادی ایران نیکی‌های بسیار گران‌بهایی انجام داد ... از او لغزش‌هایی هم سر زده. زیرا چنانکه گفتیم با ستارخان از در دشمنی در آمد و در پیشامد پارک اتابک بیش از همه او کار کرد. نیز در داستان اولتیماتوم به سوی دولت گرایید و با نیرویی که در دست می‌داشت به یاری هواداران پذیرفتن اولتیماتوم برخاست، و با دست او بود که مجلس بسته شد و کانون‌های آزادی‌خواهی از میان برخاست، و روزنامه‌ها ناپیدا شد. نیز با دست او بود که چند دسته آزادی‌خواهان دستگیر و از تهران بیرون رانده شدند. اینها بدی‌های یفرم‌خان است و هیچگاه نباید پوشیده داشت. چیزی که هست او هیچیک از این کارها را از روی ناپاکی و یا از راه سودجویی نکرد..."^(۲)

گفتیم که رفتار سپاهیان روس در تبریز هر دم طاقت

فرساتر می‌شد، احساسات دینی مردم را جریحه‌دار

تبریز خونین

می‌کردند، در حال مستی و عربده‌کشان مردم بی‌دفاع

را در کوچه و بازار می‌زدند، از مغازه‌ها اجناس را می‌ربودند، مأمورین پلیس را کتک می‌زدند و

با وحشیگری و دمدشی تمام به آزار زن و مرد و پیر و جوان می‌پرداختند. اما "مردم ستم‌دیده

تبریز با رنج بسیار و بردباری، زورگویی و مظالم روس‌ها را تحمل می‌کردند که بهانه به دست

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۲۵۸

^۲ همان، صفحات ۵۲۲ و ۵۲۳

آنان ندهند. ولی روس‌ها از نقشه‌ای که در پیش داشتند دست بردار نبودند و به انواع وسایل کوشش می‌کردند آتش فتنه را دامن زده و آذربایجان را به تصرف کامل خود در آوردند. تا اینکه "بیست و نهم آذرماه ۱۲۹۰ هـ. ش پاسی از شب رفته چند تن سالدات به عنوان اینکه می‌خواهند سیم تلفن را میانه باغ شمال و کنسولخانه درست کنند به جلو در شهربانی آمدند و خواستند بالای بام شهربانی روند. حسین نام پاسبان که جوان دلیری بود به ایشان راه نداده پاسخ داد باید با تلفون از رئیس شهربانی دستور خواهم. سالدات‌ها نایستاده باز گشتند و پس از اندکی همراه یک افسر و چند تن سالدات دیگر دوباره آمدند. افسر پرسید که کدام پاسبان از شما جلوگیری کرد؟ آنان چون حسین را نشان دادند افسر در زمان با تپانچه او را از پا در آورد. نیز یک تن گارد را کشت. دیگران چون نخواستند دست باز کنند گریخته جان به در بردند. روسیان نیز بازگشتند. ولی پیش از دمیدن روشنائی به کار برخاسته ناگهان بر سر شهربانی و عمارت عالی قاپو و دیگر اداره‌ها که در آن نزدیکی بود آمده همه را فرا گرفتند و در هر کدام یک دسته سالدات و قزاق جا دادند و در آن تاریکی هر که را دیدند کشتند. نیز دسته انبوهی از ایشان پیرامون ارک را گرفتند. سپس چون روشنائی دمید به عنوان اینکه شهر را به دست گیرند و از مجاهدان تفنگ و فشنگ باز گیرند دسته دسته سالدات و قزاق را به کوچه‌ها و بازارها فرستادند. امیر حشمت که این زمان کارهای شهربانی و اداره لشکر با او بود و در کوچه صدر می‌نشست گرد خانه او را گرفتند.

شبهان نایب الایاله و امیرحشمت و دیگران از چگونگی آگاه شدند ولی کاری نتوانستند و چون روز شد و مردم نا آگاه از خانه‌ها بیرون آمده و در کوچه‌ها به آمد و شد پرداختند، سالدات و قزاق که سر کوچه‌ها را گرفته بودند هر که را می‌دیدند دست به جیب و بغل او برده پول و ساعت او را در می‌آوردند، بسیاری را لخت می‌کردند، بسیاری را کتک می‌زدند، اگر یکی به چشمشان بیمناک می‌آمد و یا گمان داشتن تپانچه به وی می‌بردند نزدیک نرسیده با گلوله می‌زدند، اندکی نگذشت که تیراندازی نیز آغاز شد. از پشت بام کاروان‌سراها و دیگر جاها که بودند به گلوله ریزی پرداختند، نیز از باغ شمال توپها به آتشفشانی برخاست و شهر پر از خروش گردید. مجاهدان با آنکه ناگهانگیر شده بودند خود را نباختند. از نیمه شب با تلفن به کلانتری‌ها آگاهی داده شد و همگی آنها آماده می‌ایستادند. ولی دست به جنگ باز نمی‌کردند. در این میان ضیاءالدوله [نایب الایاله] در خانه خود در چهار منار نشسته و شادروان ثقه الاسلام و بیشتر نمایندگان انجمن نیز به آنجا در آمده بودند و در پیرامون پیشامد گفتگو می‌کردند. ضیاءالدوله دستور داد کارگزار نامه‌ای به کنسول روس نوشته خواش کند روسیان تیراندازی را رها کرده به

جاهای خود باز گردند تا در پیرامون پیشامد جستجو و گفتگو شود. نامه‌هایی نیز به کنسولگری‌های دیگر نوشتند. نیز خود کارگزار همراه ناظم الملک نامی به کنسولگری رفت. ولی از هیچیک از اینها نتیجه به دست نیامد. کنسول پاسخ داد: باید نایب الایاله تنگ‌های مجاهدان را از دست ایشان بگیرد تا من از رئیس سپاه روس خواهش کنم تیراندازی را رها کنند. در این میان از کلانتریها تلفون کرده دستور می‌خواستند. امیر حشمت در خانه خود میان شلیک مانده با تلفون چاره می‌خواست. ضیاءالدوله و نمایندگان وثقه الاسلام چون اندیشه روسیان را به دست آوردند و راه دیگری ندیدند پاسخ دادند: برای نگهداری خود جنگ کنید. امیرحشمت ایستادگی کرده نوشته خواست. اینان دریغ نگفته نوشته‌ای نیز نوشتند و همگی آنرا مهر کردند و چون این کار انجام گرفت و به امیر حشمت و دیگران آگاهی داده شد بیکبار مجاهدان به جنگ برخاستند و از چندین سو زد و خورد سختی آغاز کردند. روسیان که در آن دوسه ساعت به مردم بیدست و پاچیرگی می‌نمودند و از مجاهدان سستی دیده خود را فیروز می‌پنداشتند بیکبار خود را میان آتش یافتند. امیر حشمت باکسان خود از خانه بیرون آمده در کوچه‌ها آتش جنگ را فروزان ساختند. مشهدی محمدعلیخان از سمت بازار و اسد آقاخان از لیلاوا به پیشرفت پرداختند. هر دسته از هرکجا که بودند به روسیان تاختند. از مارالان حاج حسین‌خان با باغ شمال زد و خورد سختی می‌کرد. از ارک دو توپ به غرش آمده پاسخ گلوله‌های روسیان را می‌داد.

هر کس می‌خواست غیرت و مردانگی را تماشا کند می‌بایست در این روز به تبریز آید. سراسر شهر شوریده و مجاهدان می‌کشتند و کشته می‌شدند و گام به گام پیش می‌رفتند. به گفته یکی از مجاهدان جنگ نبود کشتار بود. روسیان اگر یکی می‌کشتند ده تن و بیست تن کشته می‌شدند^۱. سختی رزم در چند جا بود: اسد آقاخان که از لیلاوا پیش می‌آمد در مهاده مهین با سنگرخانه و دنسکی که قزاقان با یک شصت تیر در آنجا بودند دچار آمد. از دو سو کوشش

^۱ روس‌ها این پاسخ مردانه و جانانه تبریزیان را پس از سقوط امپراتوری تزار و به هنگام ترک خاک ایران نیز به خوبی به یاد داشتند. به نوشته کسروی: "تنها شهری در آذربایجان که این بار از آسیب [غارث، شکستن قفل مغازه ها و آتش زدن بازار] آسوده ماند تبریز بود. در اینجا جز خوشرفتاری نتوانستند نمود. چنین گفته می‌شد و دسته انبوهی که از کردستان باز گشته و آهنگ تبریز کرده بودند می‌خواستند اینجا را تاراج کنند، کسانی از خود روسیان جلو گرفته و گفته‌اند مردم اینجا جنگجویند و اگر دست به تاراج باز کنید همه ما را می‌کشند." - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۷۰۷

سختی می‌رفت. قزاقان با آنکه جای استواری داشتند در برابر فشار دلیرانه مجاهدان تاب نیاوردند. یک سرکرده با چند تن از قزاق به خاک افتادند و چند تن زخم سختی برداشتند. دیگران ایستادگی نتوانسته سنگر را رها کردند و خود را به کنسولخانه کشیدند. مجاهدان شصت تیر را با چند اسب قزاق و پاره‌ای ابزار دیگر به دست آوردند. و چون بیش از این نمی‌خواستند که راه به سوی ارک باز کنند، به کنسولگری نپرداخته به راه خود پیشرفت دادند. این یکی از جاهایی بود که جنگ بس سخت و خونین می‌رفت. دیگری در پیرامون ارک که روسیان کوچه‌ها را گرفته بودند و مجاهدان گام به گام جنگ کنان آنان را پس می‌راندند و پیاپی از دو سو کشته می‌شدند. در اینجا یک دسته از سالدات خود را به خانه یک مرد سلمانی انداخته آنجا را سنگر گرفتند که هر که می‌خواست نزدیک شود آماج تیرش می‌ساختند. مجاهدان خواستند راه را باز کنند تا آنان بگریزند. در این میان حاج باباخان اردبیلی با دسته خود رسیده جنگ با آنان را به گردن گرفت و کسان او پا به جلو گزارده در اندک زمانی روسیان را همه از پا انداختند. این همان خانه است که سپس روسیان ویران ساختند و بیچاره سلمانی را با شاگردش به‌دار آویختند.

بدین‌سان رزم پیش می‌رفت تا مجاهدان پیرامون ارک را از دشمن پرداختند و امیر حشمت از آن‌سوی تا عالی‌قاپو رسید. در اینجا نیز یکرشته جنگ و کشتار پیش رفت تا روسیان را از عالی‌قاپو و بانک روس و آن پیرامونها بیرون راندند. یکدسته از قزاقان ایرانی که روسیان با خود آورده بودند غیرتمندانه در اینجا به مجاهدان پیوستند و کسانی از ایشان در گرفتن عالی‌قاپو کشته شدند...^(۱)

تا پایان روز اول جنگ (۲۹ آذر ماه) سالدات‌های روس که در اداره شهربانی، عالی‌قاپو، کاروان‌سرای محمد اوف سنگر گرفته بودند، یا کشته شدند و یا فرار کرده خود را به باغشمال رساندند. فردای آن روز روس‌ها که در باغ شمال جمع شده بودند در کوی مارالان، که در همسایگی باغ شمال قرار دارد، به کشتار و تاراج خانه‌های مردم بیدفاع دست زدند. آنها به هر خانه‌ای که در می‌آمدند، زن و مرد و بزرگ و کوچک را زنده نمی‌گذارند و بسیاری را در تنور انداخته و نفت ریخته آتش می‌زدند. در حالی که مجاهدان با آن فشار بی‌پولی و با همه دشمنی که با روس در میان بود دست به سوی دارایی‌شان دراز نکردند و بانک روس و بانک شاهنشاهی و دیگر تجارتخانه‌های بستگان روس و انگلیس را سخت نگهداری نمودند.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۲۶۱ و ۲۶۴

روس‌ها که در نبردِ رو در رو شکست خورده بودند با درندگی و وحشیگری بی‌مانندی به کشتن بیگناهان پرداختند تا چشم مجاهدان را بترسانند. آنها دیوار خانه‌ها را می‌شکافتند و هر که را می‌یافتند از زن و مرد، بچه و بزرگسال دوتن دوتن با سیم به هم بسته، در تنور می‌انداختند و بنزین پاشیده آتش می‌زدند و حتی بعضی خانه را پس از پاشیدن بنزین با تلمبه تمام خانه را به آتش می‌کشیدند.

این وحشیگری‌های بی‌نظیر بالاخره اثر خود را بخشید. ویژه با توجه به اینکه روس‌ها به دروغ شایع کرده بودند که جنگ را مجاهدان شروع کردند و دولتی که در تهران نه در غم مردم و حفظ کشور، بلکه در بند حفظ موقع و مقام خود بود پی در پی به مجاهدان فشار می‌آورد که دست از جنگ بردارند، شب شد که مجاهدان در کار خود فروماندند و مردم نیز بر خاندان‌های خود ترسیدند. و چنانکه شیوهٔ درماندگانست زبان به شکایت از مجاهدان باز کردند. ناچار کسانی که خود دستور آغاز جنگ را داده بودند خواستار پایان آن شدند. در این جنگ چهار روزهٔ مجاهدان از شرف و حیثیت خود و مردم خویش دفاع کردند. در مورد پیامدهای این جنگ چنانکه کسروی می‌گوید: چون "روسیان مجاهدان و آزادی‌خواهان تبریز را سنگ راه سیاست خود می‌پنداشتند و همی خواستند اینان را از میان بردارند، اگر مجاهدان دست نگشادی، باز روسیان ایشان را آسوده نگذاردی و آن نتیجه‌ها که پس از جنگ مجاهدان پدید آمد (از کشتن آزادی‌خواهان و دست‌گذازدن به روی آذربایجان و مانند این) با اندک کمی پدید آمدی."

پس از چهار روز جنگ، و در حالی که در صورت حملهٔ مجاهدان باغ شمال به تصرف در می‌آمد و جمله سربازان روس نابود می‌شدند "روسیان خود را در دست مجاهدان زبون دیدند و میلر کنسول کارآزمودهٔ روس از در آشتی خواهی در آمد ... ثقة الاسلام نیز پافشاری در دست برداشتن از جنگ می‌نمود، چرا که کشتارِ زنان و بچه‌گان بیگناه به دست روسیان مردم را بر مجاهدان شورانده بود.

روز سوم دی‌ماه مجاهدان جنگ را رها کردند و چون ضیاءالدوله و ثقة الاسلام و دیگر پیشروان که به میانجی‌گری کنسول انگلیس و فرانسه با میلر گفتگوی آشتی و آرامش می‌کردند، چنین نهادند که مجاهدان تفنگ و فشنگ از خود دور کرده و هر کسی به کار خویش پردازد، و هرگاه برخی این نخواهند از شهر بیرون روند. میلر زبان می‌داد که روسیان گذشته را فرموش کنند و بر کسانی که از مجاهدان در شهر مانده به کارهای خود می‌پردازند آزاری نرسانند. نیز روسیان هیچگاه از باغ شمال بیرون نیایند و به شهر کاری نداشته باشند و برای ایمنی شهر

پانصد تن پاسبان با رخت و نشان دولتی گمارده شود که جز از ایشان هیچکس در شهر با تفنگ و ابزار جنگ نباشد.^(۱) دریغا، که همه اینها فریب و نیرنگ بود تا قوای امدادی روس به تبریز برسد.

همینکه مجاهدان از جنگ دست کشیدند، مجتهدان و آخوندهایی که از مشروطیت دل پر خونی داشتند به میدان آمدند تا با سوء استفاده از اوضاع نابسامان - حتی با تکیه به روس‌ها و عوام‌لشان - علیه مشروطیت و مشروطه‌خواهان شورش‌نگینی برانگیزند. اینان "هیاهو کنان از بازارها گذشته به جلو انجمن رسیدند. آقای مجتهد و همراهان او که سوار الاغ بودند، بگذشتند. ولی غوغائیان به انجمن ریخته به جستجوی نمایندگان پرداختند. کسانی که از ایشان در آنجا بودند گریخته جان به در بردند. غوغائیان دست به تاراج کرده هرچه خواستند بردند. بیرق انجمن را پائین آورده از هم دریدند. سپس به در و پنجره پرداخته همه را در آوردند. درخت‌های باغچه را کردند. عمارت به آن بزرگی و زیبایی را یکباره ویران ساختند. مجتهد و همراهانش چون به خیابان رسیدند ناگزیر شدند در آنجا درنگ کنند تا غوغائیان از کار تاراج و ویرانی رها شده به ایشان پیوندند."^(۲) سپس در خانه یکی از پیروان خود نماز گذاردند تا بعد از نماز برای آوردن صمدخان، یکی از عمال پست و جنایتکار محمدعلی میرزا، به باسمنج که در دو فرسخی تبریز قرار دارد، بروند. از مجاهدان که حدود سه هزار نفر بودند، تنها پنجاه تن آماده رفتن شدند. بیشتر مجاهدان که مردان کم چیز و خانه‌داری بودند و کمتر یکی را توانایی بیرون رفتن می‌بود، از فشار تهیدستی یا از روی دلبستگی به خاندان و فرزندان خویش و یا به امید اینکه آزاری به آنها نخواهد رسید، ماندن را برگزیدند.

سه لشکر روس که از ایروان و تفلیس حرکت کرده به سوی تبریز می‌تاختند، روز پنجم دی‌ماه پیش از فرو رفتن آفتاب به نزدیکی‌های شهر تبریز رسیدند و از همانجا شهر را به توپ بستند. توپها پیایی می‌غرید و مردمی که گلوله‌های توپ خانه‌هایشان را ویران می‌کرد در هنگام سخت زمستان دست زن و بچه خود را گرفته به جاهای دیگر می‌گریختند. از این سو سالدات‌های باغ شمال که تا این دم در باغ خزیده و از ترس جان یارای بیرون آمدن نمی‌داشتند همینکه غرش توپ‌ها را شنیده و از رسیدن لشکر نوینی بیاریشان آگاه شدند از باغ بیرون ریخته بار دیگر در مارالان و آن پیرامون‌ها به کشتار مردم بیگناه پرداختند.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۲۹۶ و ۲۹۷

^۲ همان، صفحه ۲۸۳

فردای آن روز نیز تا نزدیکی‌های ظهر شهر تبریز زیر بمباران توپخانه‌های روس از خارج شهر و از باغ شمال بود. همان‌روز روس‌ها به ارک در آمده بیرق خود را بالای آن برافراشتند و قراق و سالدات دوباره در کوچه و بازار به راه افتادند و هر که را می‌دیدند جیب بغلش را تهی می‌کردند. روز هفتم جستجوی آزادی‌خواهان آغاز شد. از پترسبورگ دستور رسیده بود کسانی را که با سپاه روس جنگ کرده‌اند گرفتار و از روی قانون جنگی روس به سزا رسانند.

از سران آزادی کسی جز ثقة الاسلام در آشکار نبود. ولی بسیاری از ایشان از شهر بیرون نرفته در خانه‌های خود می‌نشستند. در این روزها ثقة الاسلام هر که را می‌دید دستور می‌داد از شهر بیرون برود. ولی خودش در آشکار می‌ایستاد. "از زبان حاج میرزا آقافرشی می‌گویند که چون در آن روزها من در شهرداری [کنسولخانه] عثمانی پناهنده بودم، کنسول به من گفت: "روسیان آهنگ گرفتن ثقة الاسلام را می‌دارند، شما بنویسید او نیز خود را به شهرداری برساند." من نامه‌ای نوشته با دست یکی از کسان خود فرستادم، و چون باز گشت نامه‌ای آورد که ثقة الاسلام در پاسخ نامه من فرستاده و در آن چنین نوشته بود: "هنگامی که زمان شکست عباس میرزا آقامیر فتاح جلو افتاده شهر تبریز را به دست روس‌ها سپرد، از آن زمان صد سال می‌گذرد و همیشه نام آن آقا میرفتاح به بدی یاد می‌شود، شما چگونه خرسندی می‌دهید که من در این آخر زندگی از ترس مرگ خود را به پناهگاهی کشم و دیگران را در دست دشمن گذارم؟!"

روزهای هشتم و نهم دی‌ماه روس‌ها عده‌ای از مردم تبریز را دستگیر کردند و روز عاشورا دهم دی‌ماه به‌دار کشیدند. به شرح ذیل:

- میرزا علی آقا ثقة الاسلام، پیشوای شیخیان و از پیشگامان انقلاب مشروطیت بود. پس از دستگیری او را به کنسولگری روس بردند. میلر، کنسول روس، نوشته‌ای پیش او گذاشت و گفت: اگر میل به نجات و حفظ جان و شأن خود هستید، این نوشته را امضا کنید. در آن برگ نوشته شده بود: "اوّل مجاهدین به طرف قشون امپراتوری تیراندازی کردند و قشون امپراتوری برای دفاع از خود وارد در جنگ و زد و خورد شد." ثقة الاسلام دلیرانه در مقابل کنسول روس ایستاد و گفت: "اینها دروغ است، شما جنگ را آغاز کردید." و چون تهدید و تطمیع کنسول مؤثر واقع نشد، او را به باغشمال فرستادند و او با شهادت و شجاعت شربت شهادت نوشید (روز عاشورا دهم محرم ۱۳۳۰ / دهم دی‌ماه ۱۲۹۰).

- شیخ سلیم، پیشنهاد و واعظ مشروطه طلب که "در منبر بزبان روستایی خود سخنان شیرین گفتی و به بیخبران نویده‌های خوشایند دادی. از اینرو مردم بسیار دوستش داشتندی و همیشه نامش بر زبانها رفتی."
- ضیاء العلماء، جوانی دانشمند و مشروطه خواه بود.
- آقا کریم، وی "هیچ کاره بود و در جنبش مشروطیت پا در میان نداشت و تنها به گناه برادری شیخ سلیم گرفتارش کرده بودند." ظاهراً این شخص تا پای چوبه دار رفت ولی اعدامش نکردند.
- آقا محمد ابراهیم قفقایچی، "این مرد پیشه بازرگانی داشت و مرد توانگری بود. از آغاز جنبش مشروطه خواهی پاکدالانه به آن در آمده با پول یاوریه می کرد. سپس در جنگ های ۱۲۸۷-۱۲۸۸ تفنگ به دوش گرفته با مجاهدان همراهی می نمود، یکی از سردستانان دسته دموکرات بود، لیکن در جنگ با روس پا در میان نداشت. با این همه روسیان بر او نبخشودند و به گناه غیرت و مردانگی به دارش آویختند."
- حاج محمد قلیخان دایی ضیاء العلماء، "این پیر سالخورده پایی در میان مشروطه خواهان نداشت و گناه او جز این نبود که چون ضیاء العلماء را از خانه اش گرفتند و مادرش بیتابی می نمود این مرد را دل به خواهرش سوخت و همراه خواهرزاده خود رفت که ازو آگاهی بیاورد، ولی چون به باغشمال رسید روسیان دیگر رهایش نکردند و میان دیگران او را نیز به میدان مرگ فرستادند."
- حسن هیجده ساله و قدیر ۱۶ ساله پسران علی مسیو، این دو نوجوان گناهشان پسری علی مسیو بود. پدرشان تا این هنگام در گذشته بود. روسیان کینه پدر را از این دو نوجوان جستند."

در باره رویداد وحشتناک و بلاخیز "تبریز خونین" چگونه می اندیشیم؟

به نظر ما اگر زنده ماندن به هر قیمت زبیده زنان و مردان شریف و آزاده نیست و اگر دفاع از شرف و حیثیت و وطن خود ارزش آن را دارد که انسان ایستادگی کند، تسلیم نشود و بجنگد و از شکست و مرگ هراسی نداشته باشد؛ امیر حشمت و مجاهدان جان بر کف تبریز با سربلندی و شجاعت پاسخ شایسته ای به درندگی و وحشیگری روس ها دادند؛ همچنانکه شادروان ثقه السلام با ایستادگی دلیرانه خود نام خود را در تاریخ کشور ما جاودان ساخت. بجاست که در اینجا کلام پرمغز کسروی را - که در حق "جنگ های کوچندگان با سپاه روس" گفته شده و در

این مورد نیز مصداق دارد - نقل کنیم: "امیرحشمت و مجاهدان گرچه در برابر روس‌ها شکست خوردند، ولی از جنگ روسفید بیرون آمدند. زیرا چنانکه می‌بایستی کوشید، کوشیدند و با کمی افزار و شمار، غیرت و مردانگی شاینده از خود نشان دادند. در جنگ همیشه چیره توان بود و آنگاه رو سفیدی تنها با چیرگی نیست."^(۱)

با لشکرکشی روس‌ها از اوایل دی‌ماه ۱۲۹۰ ه.ش

تبریز و بخش بزرگی از خاک آذربایجان به اشغال

روس‌ها در آمد و دستگاه آزادی از آنجا برچیده شد.

تبریز جولانگاه جنایتکاران

و غارتگران

به خواست روس‌ها یازدهم دی‌ماه صمدخان

(شجاع الدوله) با دبدبه و کبکبه وارد تبریز شد، در حالی که بیست و اند تن از آزادی‌خواهان را که در باسمنج گرفتار کرده بود، هر هفت - هشت تن به یک زنجیر بسته، بر خران پالانی نشانده و پشت سر خود می‌کشانید. پس از استقرار صمدخان در جایگاه والیگری، ابتدا او وظیفه دستگیر کردن مشروطه‌خواهان و مجاهدان را به عهده گرفت، و روس‌ها کشتن شانرا، پس از چندی او نیز در این کشتار شریک روس‌ها شد، منتها با شیوه‌های خاص خویش: سربریدن، شقه کردن، خفه کردن با طناب و انداختن جلو سگ‌ها، در ملاء عام.

روس‌ها می‌خواستند هر جایی را که از آنجا با ایشان جنگ شده، بر اندازند. از اینرو خانه‌های مجاهدان را پس از تاراج با دینامیت ویران می‌کردند که خانه ستارخان در امیرخیز نیز از این جمله بود. اما بزرگترین آنجاها ارک بود که بر انداختن آن ممکن نبود و چون دینامیت بر دیوارهای دور ارک نیز کارگر نمی‌افتاد، برای فرو نشاندن آتش کینه خود با دیلم و چکش آن دیوارها را ویران کردند.

به نوشته کسروی به نقل از مستر تورنر انگلیسی: "تبریز بیکبار دست روسیان است، همه بنیادهای ارجدار شهر، که سربازخانه و نشیمنگاه فرمانروا (عالی قاپو) و اداره شهرداری و ارک در میان آنهاست، در دست ایشان می‌باشد. سالداتها تا دندان افزار جنگ پوشیده و در کوچه‌ها پراکنده و سرگرم دژخویی می‌باشند. من با یک ایرانی از بازار می‌گذشتم، ناگهان دو تن سالدات خود را میان ما زدند و همراه مرا سخت زده به دور انداختند و چون مرا نیز تکانی دادند و من برگشتم که ببینم چیست دیدم مرد دیگری را در پشت سرم زدند و برانداختند. من دست به

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۶۵۵

دوش یکی از آنها گذاردم و چون از روسی جز چند کلمه نمی دانستم به انگلیسی او را نکوهش کردم ... دوستان من در تبریز سرکردگان روسی را دیده اند که شلاق به دست راه می روند و به هر که دستشان می رسد بر سر و رو می کوبند ..."^(۱)

بدین ترتیب تبریز و آذربایجان تا سقوط امپراتوری تزاری در زیر سایه درخیم ها و جلادان روس قرار داشت.

"نظر به اینکه پس از آذربایجان گیلان دوم جایی بود

گیلان در تصرف روس ها که شور مشروطه خواهی در آنجا ژرفا داشت و

گیلانیان از درون دل خواهان آزادی گردیده و در راه

آن به کوشش و جانفشانی برخاستند و یاران بسیار نیکی برای آزادی خواهان آذربایجان در آمدند، روس ها در گیلان نیز به در رفتار و مردم آزاری برخاستند و پنجشنبه ۲۹ آذرماه که از شب آن در تبریز به کار برخاسته بودند در رشت و انزلی نیز دست اندر کار شدند.

در انزلی مردم را جلو مسجد به گلوله بستند و عده ای را کشته و یا زخمی کردند و کنترل شهر را در دست گرفتند. "در رشت روز ۲۹ آذر نکراسف کنسول روس که از روزنامه هایی که در رشت به طبع می رسید بی نهایت خشمگین بود، با صد نفر سوار قزاق از کنسولخانه حرکت کرد و پس از آنکه در خیابان ها و کوچه ها خود نمایی نمود به چاپخانه عروة الوثقی که اکثر روزنامه های ملی در آنجا به چاپ می رسید - و حاجی رضا رادمردانه از بسیاری از ایشان پول نمی گرفت - رفت و پیاده شد و دستور داد ماشین های چاپخانه را شکستند و آنچه ااثیه بود به یغما بردند و چند نفر از مستخدمین را که نتوانستند فرار کنند مجروح نمودند. "سپس در صدد دستگیری حاجی رضا صاحب چاپخانه - که یکی از آزادی خواهان بود - بر آمد. ولی کوشش او در این راه به جایی نرسید. چرا که مسیو رابینو کنسول ایران شناس انگلیس در رشت از در آهنگی نکراسف از پیش آگاهی یافته و حاجی رضا را به کنسولخانه خودشان خواسته و در آنجا نگهداشته بود. لذا روس ها دست به او نیافتند و او جان به در برد.

سپس دسته انبوهی از قزاق و سالدات به شهر ریخته و بر سر اداره های شهربانی و تلگراف و سرای فرمانداری رفتند و آنها را محاصره کرده به شلیک پرداختند.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۴۲۸ و ۴۲۹

فردای آن روز سربازان و پاسبانان را خلع سلاح کردند و به دستاویز جستجوی ابزار جنگ بر سر خانه‌ها رفتند و سرانجام پس از تبعید گروهی و اعدام ده نفر تسلط خود را در گیلان تثبیت نمودند.

گرچه در رشت انجمن ایالتی و آزادی‌خواهان آمادۀ جانبازی بودند. ولی در چنان گیر و داری ناچار بودند روز به روز با تهران گفتگو کرده دستور بگیرند و تهران پیایی دستور می‌داد که دست باز نکنید تا ما از اینجا مشکل را حل کنیم. لذا گیلانیان دست به جنگ نگشادند و از شهربانی بیش از چند تیر هوایی انداخته نشد. فقط در سرای فرمانروایی یک دسته سواران تالش به سرکردگی سید اشرف می‌نشستند. اینان اندک جنگی کردند و یک تن قزاق را کشتند و دو تن هم از ایشان کشته گردید.

در تبریز نیز دستورهای مشابهی از تهران می‌رسید؛ ولی در آنجا خوشبختانه نماینده دولت شاهزاده امان‌الله میرزا ضیاءالدوله بود و او که جنگ دیده و یار و یاور مجاهدان بود، آتش مردانگی در دلش زبانه می‌زد. حال آنکه در گیلان نماینده دولت ظهیرالدوله نامی می‌بود که پیشوای صوفیان و یا به گفته خودشان "فقیر مولا" می‌بود و بودن او در رشت به سنگینی بار آزادی‌خواهان می‌افزود.^(۱)

دوران فترت که پس از انحلال مجلس دوم آغاز شد تا رسیدن احمدشاه به سن رشد قانونی، یعنی در حدود سه سال و کسری کشید و در این مدت ناصرالملک زمامدار خودکامۀ ایران بود و به میل خود کابینه‌هایی بر سر کار می‌آورد و از صدور فرمان

اوضاع ایران در غیاب مجلس و دوره استبداد ناصرالملکی

انتخابات و تشکیل مجلس سوم خودداری می‌کرد. ناصرالملک آشکارا می‌گفت: "ایران رفته است و امیدی به بقای استقلال و تمامیت ملکیت این کشور نمی‌توان داشت."^(۲) و با این باور در برابر روس و انگلیس و مداخلاتشان تسلیم محض بود.

^۱ به اختصار از: تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صفحات ۱۴۹۸ تا ۱۵۰۷ و به اختصار از: تاریخ هیجده سالۀ آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۴۵۸ تا ۴۷۵

^۲ تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد اول، تهران ۱۳۲۳، ملک الشعراء بهار، صفحه ۱۶

روس‌ها به استناد قرارداد ۱۹۰۷ که ایران را به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم می‌کرد، در منطقه نفوذ خود دست به کار شده مداخله مستقیم در امور داخلی ایران را آغاز نمود. از جمله در مشهد به تحریک آنها سید محمد طالب الحق برادر سیدعلی آقا یزدی مجتهد و یوسف‌خان هراتی و جمعی دیگر در مسجد و صحن رضوی گرد آمده بر ضد حزب دموکرات و مشروطه‌خواهان و عاقبت به خلاف حکومت مرکزی، به هواداری محمدعلی میرزا که در استر آباد [گرگان] بود قیام کردند و گروهی بیگانه را کشتند و جمعی مسلح دور خود جمع کردند، به حدی که حاکم از خلع سلاح آنها عاجز شد و خود روس‌ها بر آنها تاختند و حرم و گنبد رضوی را به توپ بستند. (در این هنگام جنرال کنسول روس در مشهد گنیز دابی ثرا بود^(۱))

از سوی دیگر نظر به اینکه "از چند سال پیش یکی از آرزوهای دو دولت روس و انگلیس این بود که باز وامی به دولت ایران دهند و در این میان هر چه می‌خواهند به گردن دولت بگذارند، ولی مجلس شورا جلو این کار را می‌گرفت. یکی از چیزهایی که دو دولت را بر مجلس شورا خشمناک گردانید همین جلوگیری از وام می‌بود و چون این هنگام مجلس در میان نبود، بر این شدند که دوباره آن آرزو را دنبال کنند و با آگاهی که از تنگدستی دولت ایران و از ناتوانی آن می‌داشتند به پیشرفت کار امیدوار گردیده سنگین‌ترین درخواست‌ها را پیش آوردند. بدین سان که پس از گفتگوها در میانه لندن و پترسبورگ، در ۲۸ بهمن ۱۲۹۰ ه.ش / ۱۸ فوریه ۱۹۱۲ دو سفارتخانه نامه‌ای به دولت ایران فرستاده پیشنهادهای پایین را نمودند:

۱. برای آنکه دست دولت بیکبار بسته نباشد، دو دولت می‌توانند هر یکی صد هزار لیره وام دهند. بدین‌سال که روسیان رسد [سهم] خود را به بانک روس و انگلیسیان به بانک شاهنشاهی سپارند و آن دو بانک حسابی به نام دولت ایران باز نمایند.

۲. به آن وام سالانه صدی هفت سود افزوده شود.

۳. آن پول با نگرانی [نظارت] خزانه‌داری (مرنارد بلژیکی) و همداستانی [موافقت] دو سفارت در جاهایی که دولت ایران می‌خواهد به کار برده شود و به هر حال بخشی از آن برای ایمنی جنوب به کار رود.

چنین خواستند که در برابر این دستگیری، دولت ایران نیز چیزهای پایین را به گردن گیرد:

^۱ خاطرات احتشام السلطنه، میرزا محمود احتشام السلطنه - سید محمد مهدی موسوی، صفحه ۱۸۹

۱. سیاست خود را با پیمان نامه‌ای که دو دولت در سال ۱۹۰۷ بسته بودند سازگار گرداند (روسیان را در شمال و انگلیسیان را در جنوب در کارهایی که به سود خود می‌کنند آزاد شناسد).
 ۲. همینکه محمدعلی میرزا و سالارالدوله از ایران بیرون رفتند از سپاهیان نابسامان (که فداییان باشند) افزار جنگ گرفته و آنانرا پراکنده سازد.
 ۳. با دو سفارت درباره چگونگی پدید آوردن یک سپاه بسامان کوچکی به سکالش [مشورت] و گفتگو پردازد.
 ۴. با محمدعلی میرزا در باره بیرون رفتن وی از ایران به گفتگو پردازد و به همراهان او آمرزش همگانی (عفو عمومی) دهد.
- دو دولت استعماری روس و انگلیس می‌خواستند با دادن دویست هزار لیره، دولت ایران قرارداد ۱۹۰۷ را رسماً بپذیرد، بازمانده مجاهدان را - که اصیل‌ترین و صدیق‌ترین نیروی مردمی و ملی بودند - خلع سلاح و پراکنده کند، تا آن دو دولت بتوانند رشته تمام کارهای کشور را خود به دست گیرند.
- با این همه ناصرالملک از پذیرفتن این پیشنهادها سرباز نزد و در پاسخی که در ۲۹ اسفند ۱۲۹۰ / ۲۰ مارس ۱۹۱۲ به آن نامه داد، همه آن پیشنهادها را با اندکی کم و بیش به گردن گرفت.
- در مورد محمدعلی میرزا نیز "این نتیجه به دست آمد که دولت ایران ۷۵ هزار تومان سالانه به او بپردازد و چون محمدعلی می‌گفت برای پرداختن مزد و ماهیانه ترکمانان و قفقازیان به پول نقدی نیاز دارد بر آن شدند که ۷۰ هزار تومان از همان پولی که روس و انگلیس به حساب دولت ایران به بانک سپرده بودند به محمدعلی میرزا پردازند و در برابر هر ساله ده هزار تومان از سالانه او کم گزارند. نیز دولت آمرزش همگانی به همراهان او داد. محمدعلی نیز چون از پیشرفت کار خود نومید شده بود و روسیان نیز از پشتیبانی او باز می‌ایستادند، از اینرو ماندن در ایران را بیهوده دیده بار دیگر به خاک روس رفت." (۱)
- اما پس از شکست و فرار محمدعلی میرزا، هنوز سالارالدوله در غرب کشور به جنگ و گریز و غارت و کشتار مشغول بود. بناچار دولت - قبل از خلع سلاح و پراکنده کردن مجاهدان -

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۵۰۴ و ۵۰۶ به اختصار

دست به دامن آنها زد و فرماندهان انقلاب مشروطیت، از جمله یار محمدخان کرمانشاهی و یفرم خان و همراهانش و دیگران بر سالارالدوله تاختند و نیروهای او را که تا حدود نوبران پیش آمده بودند در هم شکستند. او از میدان جنگ به سمت غرب گریخت. این جنگها علاوه بر خسارتها و صدماتی که به مردم و کشور وارد آورد، سبب از دست رفتن یفرم خان - که با وجود لغزشهایش یکی از سرداران نامدار و توانای انقلاب مشروطیت بود - و یار محمدخان کرمانشاهی از مجاهدان به نام انقلاب گردید.

عاقبت سالارالدوله که با حمایت روسها آرام نمی گرفت، به کنسولخانه روس در کرمانشاه پناه برد و دولت ایران با میانجیگری روسها پذیرفت که سالانه هشت هزار تومان به او بپردازد و ده مرادآباد را به او واگذر کند تا او ایران را ترک نماید.

عاقبت ناصرالملک پس از سه سال و اندی که مانع انتخابات و تشکیل مجلس شد و مشروطیت را به تعطیلی کشانید، در روزهایی که دوران نیابت سلطنتش رو به اتمام بود، زیر فشار افکار عمومی فرمان انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی را صادر نمود.

در همان اوقات اعلام شد که احمدشاه به سن قانونی رسیده و وی در سیام تیرماه ۱۲۹۳ ش رسماً تاجگذاری کرد. ناصرالملک برای هزینه تاجگذاری احمدشاه یکصد هزار لیره از بانک شاهنشاهی قرض گرفت و خود در ۱۵ مرداد همان سال عازم اروپا شد. به نوشته ملک الشعراء بهار، "ناصرالملک بدون اینکه نطقی بکند یا شرح کارهای دیرینه خود را بنویسد، مانند کسی که می گریزد به فرنگستان گریخت."^(۱)

"ناصرالملک قریب چهار سال نایب السطنه ایران بود که نیمی از آن را در اروپا گذرانید. وی همزمان با شروع جنگ بین الملل اول بار سنگین سلطنت را بر دوش جوانی قرار داد که هنوز به سن قانونی مندرج در قانون اساسی نرسیده بود. ظاهراً استناد ناصرالملک این بود که تاریخ تولد سلطان احمد میرزا در پشت قرآن شعبان ۱۳۱۴ هـ. ق ذکر شده است و وی در شعبان ۱۳۳۲ هـ. ق هیجده سال تمام خواهد داشت.

ناصرالملک ماهیانه ده هزار تومان حقوق برای خود تعیین نموده بود، که در آن تاریخ رقم بسیار سنگینی بود. در تمام آن ایام رئیس الوزراء هزار و پانصد تومان، و وزراء هر یک هفتصد تومان، و نمایندگان مجلس دویست تومان حقوق دریافت می داشتند."^(۲)

^۱ تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد اول، تهران ۱۳۲۳، ملک الشعراء بهار، صفحه ۱۳

^۲ روزشمار تاریخ ایران، جلد اول، باقر عاملی، صفحه ۹۷

چنانکه گفته شد، "پس از تاجگذاری سلطان احمدشاه، ناصرالملک که مدت نیابت سلطنتش تمام شده بود، ادعای یک سال حقوق کرد. ولی چون فاقد حق قانونی بود، دولت ایران با پرداخت آن موافقت نمی کرد. آنوقت لُرد کرزن (Curzon) وزیر خارجه انگلیس را واسطه کرد و با اصرار او، از دولت به نام مطالبات مبلغ ۱۵۹ هزار تومان پول زور گرفت."^(۱)

هنگامی که احمدشاه تاجگذاری کرد مردم از او

سیمای احمدشاه قاجار

استقبال کردند. ولی او به زودی آلوده به فساد شد.

گرچه حسین مکی در کتاب خود به نام "زندگی

سیاسی سلطان احمدشاه" سخاوتمندانه می نویسد: "سلطان احمدشاه در ردیف بهترین سلاطین مشروطه خواه و آزادی طلب بود، نالایق و عشرت طلب نبود، رشوه نمی گرفت، به انباشتن ثروت و پول عشق نمی ورزید مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بود. و به همین جهت تاج و تخت خود را در راه میهن پرستی از دست داد. از اینرو هر چه خلاف آن گفته شده تهمت و افتراست و از طرف مغرضین و اشخاص بی اطلاع گفته شده است."

لکن اسناد و مدارک معتبر تاریخی درست خلاف این ادعا را ثابت می کند. از جمله دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی با استناد به مدارک غیر قابل انکار سیمای احمدشاه قاجار را چنین وصف می کند: "سلطان احمدشاه ترسو بود، دو دل بود، قادر به گرفتن تصمیمات قاطع نبود، برای مواجهه با اشکالات اراده قوی نداشت، اطرافیان را به دیده سوءظن می نگریست، خسیس بود، مال اندوزی را تا حدّ جنون دوست می داشت، رشوه می گرفت، از عیش و نوش غفلت نداشت. اما در مقابل محسناتی هم داشت که در راس آنها از ادب؛ نزاکت جبلی، فروتنی و مهربانی بی آایشش می توان نام برد."^(۲)

به نظر محقق مذکور، درست است که درباریان آلوده عهد استبداد، و در رأس آنها پدربزرگش کامران میرزا و شاهزاده خانم های اندرون سلطنتی مسبب انحراف او بودند، ولی "این حقیقت را نیز نمی توان انکار کرد که خود پادشاه جوان برای فاسد شدن، استعداد و آمادگی خاصی داشت که کار مفسدان درباری را بی نهایت سهل و آسان می ساخت. شاه جوان به راستی عاشق پول بود ... عشق به انباشتن پول نقد، چه از راه رشوه های کلان و چه از راه احتکار کالای مصرفی

^۱ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ذیل کلمه ابوالقاسم.

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، جلد یکم، صفحه ۱۳

و فروختن آن به قیمت گران، شاید بیش از هر عامل دیگر به بدنامی و منفور شدنش در چشم ملت کمک کرد. زیرا این آخرین پادشاه سلسله قاجار برای پول مقامی عزیزتر از مقام سلطنت، و ارزشی بالاتر از ارزش بقای کشور قایل بود.^(۱)

"از قول مرحوم مستشارالدوله صادق (که شاهد بسیار موثقی است و در چندین کابینه زمان احمدشاه عهده‌دار سمت وزارت کشور بوده است) درباره رشوه گرفتن این پادشاه از حکام و استانداران کشور، داستان‌های عجیب و حیرت‌آور نقل شده است. با این کارها و رشوه گرفتن‌ها در اندک زمانی ثروتی هنگفت به هم زد که میزانش در آن تاریخ از چندین میلیون تومان نقد تجاوز می‌کرد. او همه این پولها را در بانک‌های اروپائی سپرده گذاشت و مقداری هم ده و املاک زراعتی خرید. شاه جوان غله حاصل از املاک خود را هر آنگاه که قیمت گندم بالا می‌رفت به قیمتی گران به اهالی پایتخت می‌فروخت و آن‌چنان در این حرفه ناخوشایند استاد شده بود که اهالی شوخ طبع تهران او را "احمد علاف" لقب داده بودند."^(۲)

و دکتر مهدی ملکزاده می‌گوید: "آخرین پادشاه سلسله قاجار، جوانی بود راحت‌طلب، بدون عاطفه، بدون علاقه به مملکت، عاشق جمع آوری پول و یک ساعت عیش مونت کارلو و سواحل دریای سفید را بر سلطنت و سعادت ایران ترجیح می‌داد."^(۳)

راجع به این موضوع نیز که گویا احمدشاه از همان اول کار با قرارداد ۱۹۱۹ مخالف بوده و "در مهمانی شام پادشاه انگلستان هم با اشاره نکردن به قرارداد، این مخالفت را به تلویح نشان داده" و به همین جهت انگلیس‌ها او را از سلطنت برداشته‌اند، در فصل مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ صحبت خواهیم کرد.

در نیمه‌های شهریور ماه ۱۲۹۳ ش از تهران دستور آمد

که آگهی برگزیدن نمایندگان دوره سوم مجلس شورای ملی منتشر شود و انجمن نظارت برپا گردد. نظر به اینکه روس‌ها آذربایجان را نه خاک ایران بلکه خاک خود می‌شمردند و اساساً با مشروطیت و مجلس

انتخابات مجلس سوم و محرومیت آذربایجان از انتخاب نماینده

موافقتی نداشتند، به تحریک آنها صمدخان شجاع‌الدوله که نماینده دولت مرکزی در تبریز بود،

^۱ همان، صفحه ۲۶

^۲ همان، صفحه ۲۶ - به نقل از دکتر مهدی ملکزاده در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران.

^۳ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، صفحه ۱۶۲۳

از یک سو فرمان را به کار بست و به دستور او آگهی‌های چاپی بزرگ به دیوارها چسباندند، و از دیگر سو کارکنان خود را برانگیخت تا به آشوب برخاستند و آن آگهی‌ها را از دیوارها کنده دور انداختند و سپس به بازارها ریخته و مردم را به بستن دکان‌ها و تیمچه‌ها وا داشتند.

ملایان ضدمشروطه و سران مذهبی شهر، از جمله مجتهد، امام جمعه، آقامیرزا صادق و حاج میرزا ابوالحسن و دیگران نیز به یاری صمدخان شتافتند. آنان در مسجد جمع شده تلگرافی بدین عنوان به تهران مخابره کردند: مردم آذربایجان از مشروطه به ستوه آمده‌اند و دیگر آن را نمی‌خواهند و دولت هم باید از آن چشم‌پوشد، و دیگران را هم به فرستادن چنین تلگرافی مجبور ساختند.

"ملایان آشکارا دولت بیدادگر روس را نگهبان اسلام خواندند و در کنسولخانه رفته و رو به سوی قبله ایستاده دست به آسمان برداشته و امپراتور را دعا کردند."^(۱) اینان و همه بدخواهان مشروطه که به ساز بیگانه می‌رقصیدند "به تهران پیام فرستادند که آذربایجانیان دیگر زیر بار مشروطه نخواهند رفت و اگر دولت پافشاری نماید ناچار خواهند بود از ایران جدا شوند."^(۲)

آزادی‌خواهان نیز بیکار نماندند و با ارسال نامه‌های بسیار به روزنامه‌های تهران روشن ساختند که "آشوبیان جز دسته اندکی از ملایان و درباریان کهن و برخی بازرگانان ورشکسته نیستند و انبوه مردم آذربایجان رو به سوی دولت می‌دارند و از شنیدن مژده باز شدن مجلس بسیار شادند."^(۳)

صمدخان با مشاهده تکان مردم از دولت مرکزی برید و از اجرای فرمان انتخابات خودداری کرد، و بر آن شد که کسانی را بکشد و چشم مردم را بترساند. متأسفانه قرعه به نام شادروان داداش‌بیگ قره‌داغی – که از مجاهدان فعال و بنام جنبش مشروطیت بود – درآمد که به دستور صمدخان به‌دار کشیده شد. چند تن دیگر نیز قربانی شدند که میرزا رحیم برادر شادروان شیخ سلیم از آن جمله بود.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۵۷۶

^۲ همان، صفحه ۵۷۷

^۳ همان، صفحه ۵۷۸

بدین ترتیب برگزاری انتخابات نمایندگان مجلس سوّم، که مخالف میل روس‌ها و ملایان ضد مشروطه و کهنه‌درباریان بیگانه‌پرست بود، در آذربایجان انجام نگرفت و "در این مجلس آذربایجان نماینده نمی‌داشت."^(۱)

"هنگامی که احمدشاه خود زمام امور را در دست گرفت، انتخابات در جریان بود. [رای‌گیری به قدری با کندی صورت گرفت که هنگامی که احمدشاه در مجلس سوگند یاد کرد یک سال از آغاز انتخابات می‌گذشت و تنها نیمی از ۱۳۶ نماینده مجلس انتخاب شده بودند.]"^(۲)

در پایان انتخابات ترکیب مجلس سوّم بدین صورت بود: دموکرات ۳۱ نفر، اعتدالی ۲۹ نفر، هیئت علمیه ۱۴ نفر، بی‌طرف که با دموکرات‌ها ائتلاف کرده بودند ۲۰ نفر. نمایندگان اعتدالی ناچار دو دسته شدند و یک دسته آنان با فراکسیون دموکرات ائتلاف کردند.

مجلس سوم با این ترکیب روز ۱۳ آذر ۱۲۹۳ هـ.ش

/ ۱۶ محرم ۱۳۳۳ هـ.ق، در حالی که جنگ جهانی

اول قسمت عمده اروپا را فرا گرفته بود و به ایران

نزدیک می‌شد، بوسیله احمدشاه افتتاح شد."^(۳)

اوضاع ایران در اوایل جنگ جهانی اول

مجلس سوم که در آذرماه سال ۱۲۹۳ شروع به کار کرد، تا مرداد ۱۲۹۴ به مدت هشت ماه دچار بحران بود. در این هشت ماه، وقت مجلس به آمدن و رفتن کابینه‌هایی که بیش از دو سه ماه دوام نمی‌آوردند گذشت. گفتنی است که در یکی از کابینه‌ها عین‌الدوله - دشمن سرسخت و خونی مشروطیت - مقام نخست‌وزیر را داشت.

پس از آغاز جنگ جهانی اول (ششم مرداد ماه ۱۲۹۳ هـ.ش / ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ م.) دولت ایران در آبان ماه ۱۲۹۳ هـ.ش / نوامبر ۱۹۱۴ م.، هنگام ورود عثمانیان به جنگ، اعلام بی‌طرفی کرد. ولی بی‌طرفی بر این فرض استوار بود که دولت ایران در برابر تاخت و تاز و اشغال بیگانگان بتواند از خود دفاع کند. در حالی که روس‌ها شمال کشور را در اختیار داشتند، و انگلیسی‌ها یک واحد هشت هزار نفری به فرماندهی افسران انگلیسی در فارس تأسیس کرده بودند و با عشایر تنگستانی، بهارلو، قشقایی که به خاطر دفاع از کشور علیه انگلیسی‌ها مبارزه می‌کردند، می‌جنگیدند و در میان عشایر عرب تابع ایران به تجهیز نیرو سرگرم بودند. مأمورین آلمانی نیز

^۱ همان، صفحه ۵۹۸

^۲ ایران در قرن بیستم، ژان پیر دیگار / برنار هورکاد / یان ریشار، ترجمه عبدالرضا مهدوی، صفحه ۵۰

^۳ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، صفحه ۵۵۲

در چند جای کشور مشغول بسیج تفنگدار و سواره و تشکیل دسته‌های مسلح بودند. از جمله واسموس آلمانی به دستاویز "اتحاد اسلامی" - که در آن زمان ترانه خوش‌آیندی برای ایرانیان بود - و با ادعای مسلمانی، به دست مردم تنگستان و دشتستان زد و خورد خونینی را با انگلستان پیش می‌برد، و دکتر پوزین آلمانی با دعوی مسلمانی و نوید اینکه همه آلمانیان به دین اسلام در خواهند آمد، دسته مسلحی درست کرده، در یزد و کرمان و قاینات سرگرم جنگ با انگلیسی‌ها بود، و شونمان آلمانی نیز در کرمانشاهان فعالیت می‌کرد.

در چنین شرایطی دولت ایران دو نیروی نظامی می‌داشت: یکی دیویزیون قزاق که قشون عملیاتی واقعی و کار آزموده و مجهز بود. اما افسران روسی وابسته به ارتش روس فرماندهی آنرا بر عهده داشتند، - ارتشی که هم یکی از قدرت‌های اصلی شرکت‌کننده در جنگ بود و هم شمال ایران را در اشغال داشت - و طبعاً همدست روس‌ها. و دیگری ژاندارمری - تنها امید آزادی‌خواهان - که به دست مستشاران سوئدی اداره می‌شد و در آن افسران درس خوانده و شریفی چون محمدتقی‌خان پسیان و مسعودخان (دکتر مسعود کیهان) و امثال آن خدمت می‌کردند. ژاندارمری نیز مانند اکثر ملّیون و مهین‌پرستان ایرانی، در اثر ستمگری‌های روسیه تزاری و فتنه‌انگیزی‌های بریتانیا به دنبال یک "نیروی سوم" برای برقراری موازنه متقابل با روس و انگلیس بودند - نیرویی که مخالف و دشمن روس و انگلیس باشد.

درست است که دور بودن ابرقدرتی از مرزهای ایران نمی‌توانست و نمی‌تواند مانع اجرای مقاصد استعماری آن ابرقدرت در ایران بشود، تکیه ملّیون و ژاندارمری هم به دوری و نزدیکی قدرت مورد نظرشان نبود، آنان از دشمن دشمنان‌شان حمایت می‌کردند، تا بلکه راه نجاتی پیدا شود. از اینرو ملیون و مهین‌پرستان ایرانی و ژاندارمری را نمی‌توان و نباید "ژرمنوفیل" نامید، بلکه در واقع این امر "تجلی احساسات سرکوب شده ملّتی بود که طی سالیان دراز پیوسته از روس و انگلیس تجاوز و سرکوبی و غارت، و زجر و آزار دیده بودند."

ژاندارمری به دلایلی که گفته شد مورد غضب روس و انگلیس بود. و چون مالیه ایران در دست بلژیکی‌ها قرار داشت - که از روس و انگلیس تبعیت می‌کردند - آنان ژاندارمری را از نظر مالی و تجهیزاتی دچار تنگدستی می‌کردند تا فلج شود. از سوی دیگر مردم تحت تأثیر اندیشه "اتحاد اسلامی" و پیوستن عثمانی‌ها به آلمان در جنگ اول جهانی، از آنها نیز جانبداری می‌کردند.

همین اندیشه سبب شد که نمایندگان مجلس هم به دو گروه تقسیم شدند: هواداران متحدین (آلمان و اتریش و عثمانی)، یعنی دموکرات‌ها و بخشی از اعتدالی‌ها که اکثریت را تشکیل می‌دادند؛ و طرفدارن متفقین (روس و انگلیس و فرانسه).

در حقیقت شروع جنگ جهانی اوّل و پیشرفت سریع آنها در تمام جبهه‌ها، این موقعیت را پیش آورد که آلمان از نظر ایرانی‌ها در جایگاه "نیروی سوم" مورد نظرشان قرار بگیرد. احمدشاه و مستوفی‌الممالک، رئیس الوزرای او و اکثر وزراء، آرزوی پیشرفت آلمان را داشتند. آلمانی‌ها نیز از این اندیشه و گرایش‌های ایرانیان، برای اجرای مقاصد نظامی خود بهره‌برداری کردند. کُنت "کانیتز" وابسته نظامی آلمان، سازمانی به نام "مسیون نظامی ایران و آلمان" تشکیل داد و کلنل بوپ را در رأس آن گذاشت.

در اصفهان "نیدرمایر" جاسوس آلمانی با کمک "میلر" کنسول آلمان، چنان مردم را تحریک کردند که ریختند کنسول روس را کشتند و کنسول انگلیس زخمی شد و فرار کرد. در شیراز "وسترو" کنسول آلمان، چریک‌های محلی را تحریک کرد، کنسول انگلیس، رئیس بانک و رئیس تلگرافخانه انگلیس را با خانم‌هایشان دستگیر کردند و به تنگستان فرستاده، زندانی نمودند. در تنگستان واسموس آلمانی - با دلیران تنگستانی، به پادگان انگلیس حمله کرد و تلفات سنگینی به آنها و اعضاء کنسولگری وارد ساخت. در کرمانشاه به تحریک شون‌من (کنسول آلمان) ایلات محلی کنسول‌های روس و انگلیس را از شهر بیرون راندند.

"در تهران مستوفی‌الممالک (رئیس الوزراء) و محتشم‌السلطنه (وزیر خارجه) با اطلاع و موافقت احمدشاه با "پرنس ویس" مذاکرات مفصلی کرده و قرار دادی برای همکاری ایران و آلمان تهیه و کاملاً مخفیانه در ۱۹ آبان ۱۲۹۴ (۱۰ نوامبر ۱۹۱۵) امضا کردند ... این قرارداد یک اتحاد همه جانبه ایران و آلمان بود. دولت آلمان متعهد شده بود که در صورت حمله روس و انگلیس به ایران همه گونه مایحتاج نظامی، اسلحه و افسر آموزشی برای دولت ایران بفرستد و در صورت ادامه جنگ، سرباز کمکی و آذوقه به ایران بدهد ... طبق این قرارداد، قراردادهای ترکمانچای و قرارداد ۱۹۰۳ با انگلیس (در مورد گمرکات) و قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس (در مورد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ) - باطل اعلام شده بود."^(۱)

"بستن این قرارداد با آلمان‌ها، در اوضاع و احوال آن زمان، بهترین دلیل وطن‌پرستی مستوفی بود، زیرا در اواسط جنگ جهانی اول هنوز کسی تصور نمی‌کرد روسیه با آن وضع غیر مترقب

(یعنی به علت ظهور انقلاب کمونیستی در داخل کشور) از جرگه متفقین خارج گردد و سپس کلیه عهدنامه‌های دولت تزاری را ملغی و کآن لم یکن اعلام دارد. پیروزی حکومت تزاری مفهومی زوال قطعی استقلال ایران بود، زیرا روسیه و انگلستان کشور ما را به موجب قرار دادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ میان خود تقسیم کرده بودند و اگر جنگ را متفقاً می‌بردند از استقلال ایران اثری به جا نمی‌ماند.^(۱)

"اگرچه مذاکرات در مورد "قرارداد همکاری ایران و آلمان" کاملاً محرمانه بود، ولی جاسوسان انگلیس و روس فهمیدند که توافقی‌هایی بین ایران و آلمان صورت گرفته است. بلافاصله در پتروگراد و لندن بین دو دولت موافقت شد که تا کار از کار نگذشته، ایران را اشغال نمایند. در نتیجه سپاهیان روس و انگلیس به ایران سرازیر شدند و سرتاسر ایران اشغال گردید."^(۲)

بدین ترتیب بی‌طرفی ایران به صورت یک افسانه در آمده بود، زیرا تمام دولت‌های وارد در جنگ آنرا نقض می‌کردند و حتی مردم کشور هم به آن اعتنائی نداشتند. چنانکه امیرحشمت و همراهانش که در حمله روس‌ها به عثمانی رفته بودند، از سوی مرز بازرگان با روس‌ها می‌جنگیدند و حسین آقا فشنگچی و دیگر مجاهدان آذربایجان با همدستی گردان در بانه و ساوجبلاغ با روس‌ها زد و خورد می‌کردند.

در جنوب "صاحب‌منصبان ژاندارمری، اعم از ایرانی و سوئدی، تبلیغات ناسیونالیستی را به نیابت از دول مرکزی اجراء نموده و سران قبایل محلی را ترغیب می‌کردند تا آماده پیشروی به سمت هر شهر که پایگاه اصلی انگلیسی‌ها در خلیج [فارس] بود، بشوند.

در مرداد ۱۲۹۴ ش / اوت ۱۹۱۵، اوضاع در بوشهر و اطراف آن به صورت صحنه رویارویی ژاندارم‌ها و نیروهای متفق در آمد و در نهایت به درگیری مسلحانه بین آنها انجامید. با متزلزل شدن اوضاع در جنوب، انگلیس در تلاشی به منظور حفظ پایگاه خود و با هدف تحت تأثیر قرار دادن دولت ایران و نیز انجام یک نمایش قدرت، تصمیم به اشغال بوشهر گرفت، اقدامی که بطور طبیعی منجر به شعله‌ور شدن احساسات وطن‌دوستی ایرانیان شد. وقتی که انگلیس، بوشهر را در ماه اوت اشغال کرد، به فوج ژاندارمری محل دستور داده شد که پست‌های خود را تخلیه کنند، که در جریان این امر، سلاح‌های آن نیز ضبط شد. پست ژاندارمری قابل تصرف

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۲، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۳۲۱

^۲ مجله ره آورد، شماره ۲۷، مقاله "رضاشاه پهلوی انگلوفیل بود یا جرموفیل؟"

بعدی، بر سر راه بوشهر به برازجان قرار داشت و فرماندهی آن نیز با سلطان احمدخان اخگر بود. وی قبل از فرار به سوی منطقه غرب برای پیوستن به ملیون، فرماندهی پرسنل تحت امر خود را در چند درگیری مسلحانه علیه نیروهای اشغالگر بر عهده داشت...^(۱)

در شیراز "ملیون با یک کودتای تدارک دیده شده توسط ژاندارمری بر شهر مسلط شدند و کمیته‌ای انقلابی به نام "کمیته حافظین استقلال مملکت ایران" تشکیل دادند.

هفدهم آبانماه ۱۲۹۴ ش / ۱۰ نوامبر ۱۹۱۵ نیروی ژاندارمری به فرماندهی علیقلی خان پسیان و "کمیته حافظین استقلال مملکت ایران" کنترل شیراز را در دست گرفتند. مازور علیقلی خان پسیان علناً مغز متفکر کمیته بود و نشانی از صاحب‌منصبان سوئدی در فرماندهی فوج ژاندارمری در آنجا به چشم نمی‌خورد. به دستور وی سلطان مسعودخان پولادین کنسولگری انگلیس، بانک شاهنشاهی و تلگرافخانه شیراز را به تصرف در آورد و تمام موجودی آن بانک ضبط شد. انگلیسی‌های ساکن شیراز دستگیر و به جنوب فرستاده شدند. زنان آزاد گردیدند، ولی مردان توسط سلطان احمدخان اخگر تسلیم خان تنگستان شدند. آنان تا ماه اوت سال بعد در قلعه خان زندانی بودند.^(۲)

در مرداد ماه ۱۲۹۴ ش / اوت ۱۹۱۵

مستوفی‌الممالک کابینه زمان جنگ تشکیل داد. در

تهران تلاش آزادی‌خواهان و وطن‌دوستان برای

تشکیل یک جبهه متحد علیه متفقین و هماهنگی

ژاندارمری با آنان از یکسو و افزایش نفوذ آلمانی‌ها در سرتاسر کشور از سوی دیگر، متفقین را به هراس انداخت. لذا چهاردهم آبانماه ۱۲۹۴ / ۷ نوامبر ۱۹۱۵ نیروهای روسی مستقر در قزوین با هدف تصرف پایتخت پیشروی به سوی تهران را آغاز کردند و تا کرج رسیدند.

مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر، به احتمال اشغال تهران توسط روس‌ها، تصمیم گرفت شاه، دولت و پایتخت را به اصفهان منتقل کند. از اینرو وی توسط ملک‌الشعرا بهار و سلیمان میرزا محرمانه به حزب دموکرات توصیه کرد که به قم بروند، و گروهی از نمایندگان مجلس و ملیون تصمیم گرفتند بطور دسته جمعی پایتخت را رها کرده و دولت جدیدی خارج از کنترل روس‌ها

مهاجرت و اندیشه تشکیل

دولت در تبعید

^۱ ارتش و حکومت پهلوی، نوشته استفانی کرونین، ترجمه غلامرضا علی بابائی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحات ۶۵ و ۶۶

^۲ همان، صفحات ۷۰ و ۷۱

تشکیل دهند. اما هنگامی که شاه عازم حرکت به قم بود، در آخرین لحظات، سفیران روس و انگلیس به ملاقات او رفته تهدیدش کردند که در صورت عزیمت از تهران او را از سلطنت خلع کرده و دیگری را به جای او خواهند نشانید. شاه ترسید و از رفتن منصرف شد. ضمناً نیروهای نظامی روس نیز از آمدن به تهران خودداری کرده به قزوین باز گشتند.

اما مهاجرت انجام گرفت و "تعدادی زیادی از نمایندگان مجلس، مقامات دولتی، ملیون و حامیان مسلح آنان، همراه با صاحب منصبان و افراد ژاندارمری و اعضای نمایندگی‌های سیاسی آلمان، اتریش و عثمانی، تهران را به مقصد اصفهان ترک کرده وارد قم شدند." و با وجود اینکه دولت انصراف شاه را از مهاجرت تلگرافی به کوچندگان اطلاع داده و بازگشت آنها را خواستار شد، لکن کوچندگان بازنگشتند و به کار خود ادامه داده به بسیج سپاه پرداختند.

"ژاندارمری تهران نقش ارزنده و مهمی در سازمان دادن به این مهاجرت ایفا کرد. با پیشروی روس‌ها، ژاندارم‌های ایرانی و سوئدی وسایل حمل و نقل را فراهم کردند ... ژاندارمری کنترل کلیه شبکه تلفونی را در دست گرفت و تمامی درشکه‌ها، علیق و چهارپایان بارکش را در اختیار خود در آورد. همه ایستگاه‌های وصول عوارض در طول راه قم را اشغال کرد و دستور داد که ژاندارم‌ها این عوارض را وصول کنند ... مهاجرین با استقبال گرم اهالی قم روبرو شدند و نهادی به نام "کمیته دفاع ملی" را که در واقع نوعی "دولت موقت" به شمار می‌رفت، تأسیس کردند."^(۱) اما به علت هجوم روس‌ها به قم مهاجرین ابتدا به اصفهان و سپس به کرمانشاه، که در تصرف نیروهای عثمانی بود، رفتند و در آنجا دولتی به ریاست نظام‌السلطنه مافی تشکیل دادند که مدرّس در آن دولت وزیر عدلیه بود.

"پس از مهاجرت از تهران و تشکیل کمیته دفاع ملی در قم، افسران ژاندارمری در شهرهای مختلف در نواحی غرب و جنوب ایران دست به اقدامات مشابهی نظیر اقدام شیراز زدند. ژاندارم‌ها علناً به شورش برخاستند و شهرهای همدان، کرمانشاه، سلطان‌آباد [اراک]، اصفهان، یزد و کرمان را به تصرف خود در آوردند و اتباع دول متفق را وادار به خارج شدن از آنجا کردند. برای مثال، در همدان، ژاندارمری به فرماندهی ماژور محمدتقی خان پسیان پس از آن که به زور و جبر واحد قزاق محلی را خلع سلاح کرد، کنترل آنجا را در دست گرفت. پس از تسلیم قوای

^۱ ارتش و حکومت پهلوی، نوشته استفانی کرونین، ترجمه غلامرضا علی بابائی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحات ۶۸ و ۶۹

قزاق، مازور پسیان طی بیانات میهن پرستانه‌ای که برای آنان ایراد نمود آنان را ترغیب کرد تا در نبرد برای دفاع از استقلال ایران به ژاندارم‌ها ملحق شوند. برخی از قزاق‌ها به ژاندارمری روی آوردند و به بقیه نیز اجازه داده شد تا به دنبال کار و زندگی خود بروند.^(۱)

افسران ژاندارم بیشتر از جوانان پرشور و وطن دوست بودند و چون از آغاز تأسیس ژاندارمری بین آن نیرو و نیروی قزاق پیوسته کشاکش در میان بود، در خلال جنگ جهانی اول در غالب شهرستان‌هایی که در محور عملیات جنگی متحدین و متفقین قرار داشتند، دسته‌های ژاندارم و افراد داوطلب مردم با واحدهای روسی و انگلیسی وارد نبرد و زد و خورد می‌شدند.

اما "پیشروی بی‌امان قوای روس ادامه یافت و ترک‌ها ناچار به تخلیه کرمانشاه شدند و کابینه مهاجر ایران - که مقر آن در کرمانشاه بود - نیز به ناچار راهی اسلامبول شد. ژاندارمری در اینجا نیز به کمک کابینه مهاجر شتافت و یکبار دیگر در حوالی بیستون با روس‌ها به مقابله پرداخت، تا مهاجران فرصت کافی برای تخلیه کرمانشاه داشته باشند. در واقع ژاندارمری قوای روس را یک ماه معطل کرد."^(۲) عثمانی‌ها در اسلامبول "کلیه نیروی مهاجرین را خلع سلاح کردند و تمام اسلحه‌ها و مهماتی را که آلمان‌ها در اختیار آنها گذاشته بودند از دستشان گرفتند. سران حکومت مهاجر از این رفتار خشن و خصمانه ترک‌ها بی‌نهایت مکدر شدند و به همین دلیل جمعی از آنها به ایران بازگشتند و بقیه از راه بلغارستان به آلمان و دیگر کشورهای اروپایی رفتند."^(۳) بدین ترتیب نقشه تأسیس حکومت در تبعید شکست خورد. پس از این شکست جمعی از دولتمردان که دست روی دست گذاشته تماشاگر بودند، مهاجران را به باد سرزنش و تمسخر گرفتند. شادروان کسروی در پاسخ به این جمع به درستی می‌گوید: "برای کوشش در آن روز بهترین راه همدستی مجلس و دولت بوده که رشته اندیشه‌های توده را نیز به دست گیرند، و از دست‌اندازی‌های بیگانگان، چه آن دسته و چه این دسته به جلوگیری کوشند ... ولی در جایی که چنین کاری نشده ... با آن دژ رفتاری روسیان و بی‌پروایی انگلیسیان چه بایستی کرد؟! آیا بایستی دست روی دست گذاشته تماشا کرد، و یا در راه رهایی کشور به کوشش‌هایی پرداخت؟! ... در چنان روزی که بیشتر توده‌ها به جنگ برخاسته و برای آینده خود می‌کوشیدند،

^۱ ارتش و حکومت پهلوی، نوشته استفانی کرونین، ترجمه غلامرضا علی بابائی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحات ۷۱، ۷۲، ۷۴ به مضمون و به اختصار

^۲ همانجا

^۳ سیمای احمدشاه قاجار، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۹۴ و ۹۵ جلد یکم.

چه سزیدی که ایرانیان خاموش و آرام نشینند؟! در هنگامی که بیگانگان چهارسوی کشور را گرفته و مردم را به سود خود به جنگ و خونریزی بر می‌انگیختند چه سزا بودی که پیشروان خود کشور به نام خشک "بی طرفی" بس کرده به هیچ کاری برنخیزند؟! در این زمینه اگر نگوئیم باید کسانی را سزاست که دست روی دست گذارده و خاموش نشسته‌اند، نه کسانی را که به کوشش و تلاش برخاسته‌اند.^(۱)

"حکومت روسیه کمی پس از شکست ارتش ترکیه در جنگ ساری کامیش و شروع عملیات تهاجمی قوای انگلیسی در گالی پولی [Gallipoli] تقاضای تعیین وضعیت پس از جنگ بغازها را نمود."

"س. سازونوف وزیر امور خارجه روسیه در یادداشتی

که برای سفرای روس در پاریس و لندن در ۴ مارس ۱۹۱۵ فرستاده خاطرنشان نمود که "جریان وقایع اخیر این فکر را برای اعلیحضرت امپراتور نیکولا پیش آورد که مسأله قسطنطنیه و بغازها باید سرانجام

قرارداد ۱۹۱۵ م. و تقسیم کامل ایران و عثمانی بین متفقین

بر طبق آرزوی دیرین روسیه حل شود. هر گونه تصمیمی بدون انضمام شهر قسطنطنیه، کرانه باختری بُسفور، دریای مرمره و داردانل و همچنین جنوب تا خط انوزمدیه [Enos-Media] به امپراتوری روسیه غیرکافی و ناپایدار خواهد بود." سازونوف سپس افزود که "دول متفق می‌توانند یقین داشته باشند که دولت روس با احساس همراهی با تحقق نقشه‌های آنها در مورد بخش‌های دیگر امپراتوری عثمانی و دیگر سرزمین‌ها موافقت خواهد کرد."

"پس از مذاکرات دیپلماتیک مفصلی که همزمان در پتروگراد و لندن و پاریس انجام شد، پیشنهاد روسیه مورد موافقت انگلیس و فرانسه قرار گرفت. دول فرانسه و انگلیس موافقت کردند که در ازای تصرف بخش‌های دیگر امپراتوری عثمانی و سرزمین‌های دیگر، کنترل بغازها را به روسیه واگذار کنند."^(۲) همچنین موافقت شد که با تجدید نظر در قرارداد ۱۹۰۷، منطقه بی‌طرف ایران آن روزی به دولت انگلیس واگذار شود. این قرارداد محرمانه بود و پس از انقلاب اکتبر توسط بلشویک‌ها افشا شد.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۶۳۴ و ۶۳۵

^۲ ایران در جنگ جهانی اول، میروشنیکوف، صفحات ۴۰ و ۴۱

در اواخر دسامبر ۱۹۱۵ دولت مستوفی‌الممالک استعفا داد. "پیروزی و شکست‌های قوای نظامی متفقین در جنگ بر ضد نیروهای ترکیه-آلمان همیشه بطور قابل توجهی در خط‌مشی سیاسی و سیاست خارجی دولت ایران و شاه منعکس می‌شدند. بنابراین وقتی نیروهای روس بر ضد عوامل آلمان-ترکیه پیروز شدند، کابینه شاهزاده فرمانفرما در تهران به قدرت رسید که کاملاً فرمانبردار روس و انگلیس بود.

فرمانفرما دستور اخراج همه افسران سوئدی را صادر کرد و احمدشاه در دوازدهم ژانویه ۱۹۱۶ به طور رسمی به مارلینگ واتر [سفیر انگلیس در ایران] اطلاع داد که به کابینه جدید اجازه داده است برای عقد قرارداد اتحاد با دول روس و انگلیس شروع به مذاکره کند.

ضمناً به دنبال مذاکرات نمایندگان دول روس و انگلیس با دولت ایران در ژانویه ۱۹۱۶ معاهده‌ای منعقد گردید که بر طبق آن نیروی بریگاد قزاق می‌توانست تا ۱۰-۱۱ هزار نفر افزایش یابد. این کابینه جای خود را به کابینه سپهدار که فرمانبردارتر از کابینه قبلی بود داد. سپهدار به انگلیسی‌ها اجازه داد یک هنگ تیرانداز ۱۱ هزار نفری ایرانی تحت فرماندهی افسران انگلیسی و هندی به نام "تفنگداران جنوب ایران" یا "South Persia Rifles - (SPR)" تشکیل دهند و سِر پرسی سایکس مأمور تشکیل آن سپاه شد.^(۱)

در دوره نخست‌وزیری سپهدار روس و انگلیس "در اجرای قرارداد سِر ۱۹۱۵، برای تصرف ایران به تهیه مقدمات کار پرداختند. بدین قرار که سفارت‌های این دو دولت در ۱۹ ژوئیه و اوت ۱۹۱۶ یادداشت‌هایی متضمن پیشنهادهایی در مورد اصلاحات قشونی و مالی به دولت سپهدار تسلیم کردند که "قوای نظامی ۲۲ هزار نفر در تحت تعلیم عده کافی معلمین روسی و انگلیسی و در تحت اوامر! وزارت جنگ دولت علیه ایران تشکیل شود و کمیسیون مختلطی به اصلاحات امور مالی اقدام نماید و اولیای دولتین روس و انگلیس مبلغ دویست هزار تومان در ماه برای مصارف جاری مملکت بپردازند." (از متن یادداشت‌ها)

"سپهدار، نخست‌وزیر وقت، در پاسخ به این یادداشت‌ها اشعار داشت که پیشنهادات دولتین را به مناسبت اوضاع کنونی و وجود "فورس ماژور" یعنی از روی اجبار می‌پذیرد، مشروط بر آنکه پس از افتتاح مجلس به تصویب نمایندگان ملت برسد.

این سند که به دست دولتین انگلیس و روس افتاد فقط امضاء سپهدار و وزیر امور خارجه او، صمصام‌الدوله، را در ذیل خود داشت، طبق این سند دولتین مذکور بطور مشروط اجازه

یافتند که قشون ایران را تحت اختیار بگیرند و به توسط کمیسیون مختلطی امور مالی ایران را اداره کنند.^(۱)

در طول تاریخ، مردمی از اقوام آذربایجانی، کُرد، و

ارمنی-آسوری در منطقه‌ای که امروز آذربایجان غربی

نامیده می‌شود، می‌زیسته‌اند. در آن سوی سرزمین

آذربایجان، در ترکیه - عثمانی سابق - نیز در نواحی

قارص، ارزروم، و موصل ترک‌ها، کردها، ارمنی‌ها و

آسوری‌ها زندگی می‌کردند. شیوه زندگی ارمنیان اکثراً روستایی بود، ولی آسوری‌ها زندگی

قبیله‌ای داشتند. در کشور عثمانی آسوری‌ها را "جیلو"^(۲) می‌نامیدند. این جماعت افرادی بودند

کوهستانی، خشن، نادان و با فرهنگی پائین.

از اواسط قرن نوزدهم میلادی، مسیحیان نواحی مذکور (ارمنی و آسوری) فعالیت شدیدی

برای استقلال از عثمانی و تشکیل ارمنستان بزرگ از دریای مدیترانه تا دریای خزر را آغاز

کردند. با تشکیل جمعیت ناسیونالیست داشناک در سال ۱۸۹۰ و ارسال منظم اسلحه از طریق

روسیه - سلماس - وان، مسیحیان ترکیه (ارمنی و آسوری) برای عملی ساختن نقشه مذکور

به قیام‌ها و آشوب‌هایی دست زدند.^(۳)

در آذربایجان همان سناریو به شکل دیگری به مرحله اجرا درآمد یعنی با انجام اقدامات "بشر

دوستانه"، فرهنگی و تبلیغات مذهبی به کمک میسیونرهای خارجی. به همین منظور انواع و

اقسام مبلغین مسیحیت از انگلیس و آمریکا تا فرانسه و روس و سوئیس و غیره به آذربایجان

آمده و به اقداماتی نظیر تأسیس مدرسه و کلیسا و حتی آموزشگاه‌های پزشکی پرداختند، که در

نگاه نخست جز کارهای مثبت چیز دیگری دیده نمی‌شد. در حالیکه میسیونرها در خفا تخم

کینه و دشمنی میان مسیحیان و مسلمانان می‌کاشتند و مقدمات ویرانی‌ها و خون‌ریزی‌ها را

فراهم می‌کردند. تا سرانجام با آغاز جنگ جهانی اول چهره کریه و نیت شوم آنها آشکار گردید.

^۱ میراث خوار استعمار، دکتر مهدی بهار، چاپ چهاردهم ۱۳۵۵، صفحات ۵۴۱ و ۵۴۲

^۲ "جیلو" نام یکی از قبیله‌های آسوری است.

^۳ زمان و مکان قیام‌ها در کتاب "تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحه ۲۷۹" نوشته شده است.

از سوی دیگر جمع کثیری از مسیحیان از مناطق مختلف امپراتوری عثمانی و روسیه وارد خاک ایران می‌شدند، که مسئولین مملکت با بی‌خیالی تمام آنها را در ارومیه، خوی و سلماس اسکان می‌دادند. به عنوان مثال: سفیر ایران در اسلامبول در مورد مهاجرت ارامنه رعیت عثمانی از قارص به ایران، از وزارت خارجه کسب تکلیف می‌کند. موضوع به شرف‌عرض اعلیحضرت رسانده می‌شود، و اعلیحضرت دستور می‌فرمایند: "ملاحظه شد، گویا بی‌ضرر باشد و اجازه بدهید بیایند در خوی و سلماس رعیتی کرده مالیات بدهند. - امضاء مظفرالدین‌شاه."^(۱)

بدین ترتیب جمع کثیری از ارامنه از مناطق مختلف امپراتوری عثمانی و روسیه وارد آذربایجان شده در سلماس و ارومیه و خوی اسکان یافتند.

نظر به اینکه آذربایجان از سال ۱۲۹۰ شمسی تحت اشغال قوای روس بود، با ورود دولت عثمانی به جنگ، آتش جنگ به آذربایجان نیز کشیده شد.

"در خرداد ۱۲۹۳ / ژوئیه ۱۹۱۴ سپاهیان عثمانی که در باطوم و قارص تجمع کرده بودند به داخل آذربایجان رخنه کرده و به طرف نخجوان و خوی حمله‌ور شدند. عثمانی‌ها علاوه بر قشون مستقر در قارص به نیروی هوادار داخلی آذربایجان و مجاهدین مشروطه‌خواه آذربایجانی ساکن عثمانی متکی بودند. در داخل آذربایجان نیز سیمیتقو رئیس عشیرت شکاک و تیمور آغای کهنه‌شهری نیز با روس‌ها همکاری می‌کردند. ارامنه روس و داخل عثمانی و آذربایجان و ایران هم در این جنگ پا به پای روس‌ها علیه آذربایجانیان و عثمانی‌ها می‌جنگیدند.

در ۶ نوامبر ۱۹۱۴ یک گردان روسی از طرف مواضع روس مستقر در کهنه‌شهر به طرف عثمانی حرکت و در منطقه باشقالا به دیر حمله کرد. در این حملات قوای عثمانی مجبور به عقب‌نشینی شد. باشقالا اشغال و مسلمانان آنجا توسط ارامنه و روس‌ها قتل‌عام شدند. سرفرماندهی قوای عثمانی علت شکست قشون عثمانی در این حملات را خیانت ارامنه داخل اردوی عثمانی اعلام کرد. به دنبال شدت گرفتن آتش جنگ در منطقه آذربایجان روس‌ها به کمک ارامنه و آشوری‌ها [آسوری‌ها] و در واقع کمک به آنان در تصرف وان و شرق آناتولی و ایجاد مملکت مستقل ارمنی و آشوری، حملات خود را به وان و شرق آناتولی از سه نقطه آغاز کردند. در این تعرض سنگین عثمانی‌ها مجبور به عقب‌نشینی شدند و در نتیجه علاوه بر غرب آذربایجان، شرق آناتولی نیز به تصرف روس‌ها درآمد."^(۲)

^۱ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحات ۲۸۴ و ۲۸۵

^۲ همان، صفحات ۲۸۵ و ۲۹۳ به اختصار

اما در جنگی که بین نیروهای روس و عثمانی در میاندوآب در گرفت روس‌ها شکست خورده عقب‌نشینی کردند و تبریز به تصرف نیروی عثمانی درآمد. از سوی دیگر "قبل از حرکت قشون منظم عثمانی [به طرف ارومیه] امیرحشمت نیساری و عده زیادی از مشروطه‌خواهان آذربایجانی مقیم عثمانی با حمله به مواضع روس در موانه در دو فرسخی ارومیه، آنها را شکست دادند."^(۱) قشون روس مجبور به عقب‌نشینی شد و ارومیه را تخلیه نمود. "ارامنه و آشوری‌های آذربایجان نیز که سرنوشت خود را به دست روس‌ها سپرده بودند با مشاهده عقب‌نشینی روس‌ها، مجبور به تخلیه ارومیه و سلماس شدند."^(۲)

"آسوریان و ارمنیان که خود را به روسیان بسته و به پشتگرمی آنان با هم میهنان خود بدرفتاری کرده و در چند ماه آخر دست به خون‌ریزی و تاراج نیز باز کرده بودند، در این هنگام برجان خود ترسیده جای ایستادن نمی‌دیدند، و با آنکه هنگام زمستان بود، بسیاری از ایشان چاره جز همراه شدن با روسیان و کوچیدن از ایران ندیدند و نزدیک به ده هزار تن از ایشان از مرد و زن و بچه از خود شهر [ارومیه] و آبادی‌های بیرون به راه افتادند. نظر به اینکه همه مسیحیان ارومیه و اطراف که در حدود ۴۵/۰۰۰ نفر می‌شدند نتوانستند فرار کنند و فقط ده هزار نفر رفتند، دیگران از ترس آمدن گردان و تُرکان روستاهای خود را رها کرده به ارومیه آمدند و در باغ بیمارستان آمریکائیان "سکنی گزیدند و یا به سرای میسیونرهای فرانسوی پناهنده شدند. ایرانیان در این هنگام نیز از دستگیری و مهربانی باز نایستادند و بسیاری از ایشان را چه در شهر و چه در روستا به خانه‌های خود آورده و به نگهداری کوشیدند. اهالی سلماس نیز با مسیحیان همین رفتار را کردند.

"در اواخر اردیبهشت ماه ۱۲۹۴ عثمانی‌ها [به دنبال شکست ساری‌قمیش و اعلان جنگ جیلوها علیه دولت عثمانی و قیام مسیحیان وان] ناگهان ارومیه را رها کرده و به سوی خاک خود پس‌نشستند. این بار هم آسوریان و ارمنیان بیرون ریخته و دست به تاراج و آزار مردم گشادند و کینه تُرکان و گردان را از مردم جستند."^(۳) در خرداد ماه همان سال روس‌ها بار دیگر ارومیه را تصرف کردند و مسیحیان در اعمال جنایتکارانه خود آزادی بیشتری یافتند.

^۱ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحات ۲۸۵ و ۲۹۳

^۲ همان

^۳ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۶۰۵ و ۶۰۶

جیلوها به رهبری مارشیمون در ماه مه ۱۹۱۵ / اردیبهشت ماه ۱۲۹۴، به تحریک روس‌ها - علیرغم مخالفت ریش سفیدان قوم از جمله عموی مارشمون - به دولت متبوع خود عثمانی اعلان جنگ دادند.^(۱) عثمانی‌ها که در جنگ جهانی درگیر بودند، گرفتار یک جنگ داخلی هم شدند و ناچار جیلوها و ارمنی‌ها را به شدت سرکوب کردند، عده‌ای از آنها را به شام تبعید نموده، جمعی را به مناطق مطمئن منتقل کردند، گروهی نیز به خاک ایران پناهنده شدند.^(۲) بدین‌سان "در شهریور ماه ۱۲۹۴ جیلوها یا آسوریان عثمانی با پاتریاک (بطریق)^(۳) خود "مارشیمون" که از جلو ترک‌ها گریخته بودند، به سلماس آمدند. دسته نخست به بیست و پنج هزار رسیدند و روسیان و مسیحیان ایشان را پذیرفته و ایرانیان هم نه فقط به جلوگیری برنخواستند^(۴) بلکه "علیرغم وجود جنگ در منطقه، آذربایجانیان از کمک و یاری به آنان فروگذاری نکردند و آنها را در منازل خود جای دادند، تا روزهای مدیدی غذایشان را تأمین می‌کردند و در تسکین آلامشان سعی و تلاش می‌کردند."^(۵)

"با ورود این پناهدگان به خاک ایران، "دسته‌های انبوهی از مسیحیان در سلماس و اورمی گردآمدند و ابزار دست دولت‌های مسیحی و میسیونرهای کینه‌توز آمریکا و فرانسه شدند ... جیلوها که دسته‌های بسیاری در ایران می‌زیستند، چون بسیاری از آنان لخت و گرسنه بودند و

^۱ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحه ۳۰۸

^۲ این حادثه همانست که ارمنیان هر سال در ۲۴ آوریل یادبود آنرا تحت عنوان "قتل عام ارامنه" برگزار می‌کنند. حقیقت امر اینکه عثمانیان کسانی را می‌کشتند که در مقام دشمن داخلی به همدستی بیگانگان با آنها رسماً در حال جنگ بودند. حال اگر در این جنگ از کودکان، پیران و زنانی که قدرت جنگ نداشتند نیز کشتار به عمل آمده - عملی که می‌توان آنرا "پاکسازی قومی" نامید - مسلماً این عمل یک ننگ تاریخی بوده و قابل دفاع نیست. اما مسیحیان (ارمنی و جیلوها) که به این "پاکسازی قومی" معترضند خود نیز در همان زمان‌ها در ارومیه، سلماس، ساوجبلاغ، کهنه‌شهر و سایر نقاط آذربایجان غربی - اعم از شهر و روستا - به "نسل‌کشی" ننگین‌تری برای تأسیس کشور "ارمنستان بزرگ" دست زده‌اند. و جهت وصول به این هدف، مردم بی‌آزار و بی‌سلاحی را - از پیر و برنا، زن و مرد و کودک و بزرگسال - قتل عام کرده‌اند، مردمی که نه تنها با آنها جنگی نداشتند، بلکه از آنها در روزگار درماندگی‌شان حمایت و دستگیری و مهمان‌نوازی کرده بودند.

منصفانه باید قضاوت کرد، کدام "نسل‌کشی" وحشیانه‌تر، ننگین‌تر و منفورتر است؟ کشتاری که "اگر به صورت روزشمار آورده شود، تمام ۳۶۵ روز، بایستی روز قتل عام ترکان و مسلمانان توسط ارامنه قید گردد." (آذربایجان در جهگ جهانی اول، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحه ۳۰) - فکر نمی‌کنید شما هم "جنایت بی‌کیفر" دیگری مرتکب شده اید؟

^۳ بطریق: قائد و پیشوا

^۴ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۶۱۹

^۵ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحه ۳۲۹

پول‌هایی که آمریکائیان و ارمنیان و دیگران می‌پرداختند به همه ایشان نمی‌رسید، بیشتر در آبادی‌ها پراکنده شده دارایی مردم را می‌ربودند.^(۱)

"آسوریان و ارمنیان به پشت‌گرمی روس‌ها بیدادگری بی‌اندازه می‌کردند و چون کسی به جلوگیری بر نمی‌خاست روز به روز بدی بیشتر می‌نمودند ... از ارمنیان قفقاز نیز یک دسته گریخته به اینجا آمده و به همدستی جیلوها راهزنی می‌کردند و اگر کسی دست باز می‌کرد، او را می‌کشتند."^(۲)

با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و سقوط امپراتوری تزاری، "کار ارومیه رنگ دیگری به خود گرفت". در پائیز سال ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م با آغاز خروج قشون روس از آذربایجان در مرزهای آذربایجان و عثمانی خلاء قدرتی به وجود می‌آمد که انگلیسی‌ها را به شدت نگران می‌کرد. آنها از این بیم داشتند که آلمان‌ها از راه ایران خود را به هند برسانند. از اینرو "سرگرد گراسی انگلیسی برای بررسی اوضاع نظامی متفقین وارد ارومیه شده"^(۳) جهت پر کردن این خلاء قدرت با دکتَر شِت (= شید) آمریکائی که کنسول افتخاری دولت آمریکا در آن شهر بود و نیکیتین کنسول پیشین روس در ارومیه و سرکردگان فرانسوی به مشورت پرداخت. آنها به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از پیشروی قشون عثمانی لازم است یک ارتش مسیحی مرکب از آسوری‌ها (که در میان آنها جیلوها بیشترین و بی‌باک‌ترینشان بودند) و ارمنی‌های ایران و عثمانی و قفقاز، تحت نظر و فرماندهی افسران انگلیسی و فرانسوی و کادر نظامی بازمانده از ارتش روسیه تشکیل دهند. آنها این طرح را با مارشیمون پیشوای مذهبی جیلوها و سران آسوری‌ها و ارمنی‌ها در میان گذاشتند. آسوری‌ها و ارمنی‌ها نیز - که با رفتن قشون روس خود را در خطر می‌دیدند - در قبال تعهد انگلیسی‌ها جهت تشکیل یک دولت آسوری-ارمنی در ارومیه، سلماس، ساوجبلاغ و پیرامون آن شهرها، تشکیل چنین ارتشی را پذیرفتند. کوشش برای متحد شدن این ارتش با سیمیتقو رئیس ایل شکاک‌گرد - که با روس‌ها همکاری می‌کرد - هم مورد موافقت قرار گرفت. به قول کسروی: "آسوری‌ها و ارمنی‌ها به یک آرزوی خامی نیز افتاده بودند، و آن اینکه ارومی و آن پیرامون‌ها را به دست گرفته یک کشور آزادی برای آسوریان با همه مسیحیان پدید آورند."^(۴)

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۶۲۱

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۷۱۰

^۳ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحه ۳۳۸

^۴ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۷۱۳

"در این هنگام روسیان از ایران می‌رفتند و در ارومی نیز افزار و کاجال می‌فروختند و گذشته از آنها یک رشته تفنگ و دیگر افزارهای جنگی می‌فروختند. ایرانیان به جای اینکه همه را بخرند که هم خود آماده گردند و هم از آمادگی مسیحیان بکاهند، همه بی‌پروایی نمودند و آنها را با بهای بسیار کم مسیحیان خریدند. گفته می‌شد اجلال‌الملک [فرماندار] چگونگی را به تبریز آگاهی داده و از والی پَرک [اجازه] خواسته که آنها را بخرد، و والی به قدغن نوشته نخرد و جلو نرود."^(۱)

راجع به تعداد آسوری‌ها و ارمنیان و نیروی نظامی آنها، کسروی می‌نویسد: "نزدیک به ۱۲ هزار خانواده جیلوها بودند [این رقم در سایر منابع بیست هزار نیز ذکر شده است] که با مارشیمون از خاک عثمانی آمدند. نزدیک به بیست هزار خانوار ارمنیان و آسوریان خودِ ارومی و سلماس و سولدوز و آن پیرامون‌ها بودند که به آنها پیوستند و پنج یا شش هزار تن ارمنی از ایروان و نخجوان گریخته و به اینان پیوسته بودند ..."^(۲) از اینان بیست هزار تن سپاهیان ورزیده بودند و هشتصد تن از سرکردگان روسی به روسستان نرفته و با اینان مانده و به همدستی ۷۲ تن سرکردگان فرانسه‌ای آنان را راه می‌بردند. افزارشان ۲۵ توپ و ۱۰۰ شصت تیر بود. نیکیتین کنسول روس، و شِت^(۲) کنسول آمریکا، و گوژل رئیس بیمارستان فرانسه‌ای رشته سیاسی و راهنمایی را در دست می‌داشتند."^(۳)

بدین ترتیب ارتش مسیحی یا "قوای مسلّحه" مرکب از ارامنه و آسوری‌های آذربایجان و جیلوهای عثمانی متولّد و وارد معاملات سیاسی-نظامی آذربایجان و منطقه شد و غرب آذربایجان و سرحد عثمانی از ارومیه تا نهر ارس به تصرّف رسمی قشون مسیحی درآمد و دست آنها در غارت و کشتار مردم ارومیه و سلماس بازتر شد.

آسوریان و ارمنیان از همه جا به آبادی‌های پیرامون شهر می‌آمدند و یکدسته از آسوریان "نظامی" به درون شهر آمده در سرای حاجی مستشار نشیمن گرفته و درستی اینکه آنجا را سنگر کردند ... روز شنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۲۹۶ ش. آسوریان در کوچه و بازار مردم را گرفته به نام آنکه جستجو از افزار جنگ می‌کنیم به آزار و لخت کردن کوشیدند. به دستور رهبران‌شان بدرفتاری

^۱ همان، صفحه ۷۱۴

^۲ دکتر شِت، همان رئیس خیریه آمریکائی است که همیشه می‌گفت: "خدا محبت است." و خود را طرفدار انسانیت می‌دانست. - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۷۲۰

^۳ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۷۳۶

روز به روز سخت‌تر می‌شد. اما مسئولین دولتی و پیشوایان مذهبی شهر به جای بسیج مردم و اقدام به آمادگی جنگی، به پرده‌پوشی و خاموش کردن مردم می‌کوشیدند.

اول اسفند خبر رسید که "جمعی از مسیحیان مسلح در اطراف شهر پراکنده شده و هر کسی را که برای فروختن و یا خریدن چیزی به شهر می‌آید به قتل می‌رسانند. آن روز حدود یکصدتن از مسلمانان در خارج شهر به دست جیلوها کشته شدند. چون جنازه‌ها بر روی زمین مانده بود هر چه از مسیحیان خواستند که عده‌ای بفرستند تا مسلمانان بتوانند جنازه‌های کشته شدگان را برداشته دفن نمایند، نتیجه نبخشید."^(۱)

روز جمعه سوم اسفند ۱۲۹۶ ش. مسیحیان به روی کسانی که رفته بودند کشته‌ها را دفن کنند آتش گشودند و مانع خاکسپاری جنازه‌ها شدند. "همینکه آواز شلیک آنها برخاست، مسیحیان در هر کجا که می‌بودند، چه از درون شهر و چه از بیرون آن، به جنگ و آدمکشی برخاستند و هر که را دیدند از تهیدست و تفنگ‌دار بکشتند. دانسته شد دستور داشتند که همینکه آواز شلیکی شنیده شد به کار برخیزند. مسیحیانی که در شهر نشیمن می‌داشتند در کوی‌های خود به خانه‌های همسایگان تاختند و دست به تاراج و آزار گشادند و به خانه‌هایی آتش زدند."^(۲) بدین ترتیب کشتار سه‌روزه اهالی ارومیه شروع شد و خواست واقعی مسیحیان بی‌پرده گردید. "مسلمانان گرچه نه سرپرست و راهنمایی داشتند و نه افزارهای جنگی ولی هر کسی تفنگ داشت به نگهداری خود و خاندانش پرداخت. در حالیکه مسیحیان گذشته از آزمودگی و داشتن بمب و توپ و افزارهای دیگر پشت‌شان به کنسولگری‌ها و به سرکردگان اروپایی گرم بود و از روی نقشه کار می‌کردند."^(۳) در دهات پیرامون نیز جز ارمنی‌ها کسیرا زنده نگذاشتند. روز بعد شهر را با خمپاره و توپ گلوله‌باران کردند. ولی با وجود اینکه مردم شهر سرسختانه مقاومت می‌کردند، ملایان و سران دولتی عده‌ای را جمع کرده با بیرق سفید عازم کنسولخانه آمریکا شدند و چون مسیحیان مانع رفتن آنها به کنسولخانه شدند، به منزل مارشیمون رفتند، و به این ترتیب دست و پای کسانی را که می‌جنگیدند بستند.

^۱ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحات ۳۵۱ و ۳۵۲

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۷۱۶

^۳ همانجا

سرانجام پنجم اسفند ماه ۱۲۹۶ / ۲۵ فوریه ۱۹۱۸ پس از کشته شدن ده‌ها هزار نفر در شهر و روستا، اهالی ارومیه تسلیم شدند. "پس از تسلیم شدن آذربایجانیان و تسلط مسیحیان به شهر، اوضاع ارومیه وخیم‌تر شد و هر شب اتفاق بد و بدتری روی می‌داد. اشرار به منزل مردم می‌ریختند و اموال صاحبخانه را به یغما می‌بردند. صاحبخانه نیز از ترس جان، خود فرار می‌کرد و یغماگران با خاطر آسوده هر آنچه که قیمتی و قابل حمل بود جمع کرده می‌بردند ... مردم شهر از ترس جیلوها در آن سرمای زمستان شب‌ها بر بالای بام خانه کرسی درست کرده می‌خوابیدند تا به هنگام هجوم اشرار به خانه آنان جانشان در خطر مرگ قرار نگیرد و روی این بام‌ها مسلمان‌ها به نوبه خود کشیک می‌دادند تا به هنگام احساس خطر دیگران را به سرعت مطلع سازند."

اهالی ارومیه پس از تسلیم، اولتیماتومی دریافت داشتند که مهمترین نکات آن به شرح ذیل است: "چون دولت ایران قوه ندارد که در آذربایجان بی‌طرفی خود را حفظ نماید و نگذارد به آذربایجان قشون اجنبی داخل شود به این جهت به امر حکومت قفقاز و به تصویب متفقین در آذربایجان قشون ملی تشکیل می‌دهند از ملیت مسیحی. به مقصود اینکه همین قوه نگذارد دشمن خارجی به آذربایجان داخل شود که صدمه سخت به قفقاز خواهد بود ... ما امضاکنندگان خیلی واجب می‌دانیم که این شروط ذیل را به مسلمانان اظهار و اجرای آن را بدون سؤال و جواب بخواهیم:

- در شهر حکومت نظامی برقرار می‌شود.
- هر قدر اسلحه که در نزد مسلمانان است باید در ظرف ۴۸ ساعت به مجلس متشکله تحویل بدهند که مال ملت ایران خواهد بود.
- اشخاص مظنون را حاضر نمایند. (منظور از اشخاص مظنون چنین است که در مقدمه اولتیماتوم گفته شده: "... متأسفانه یک حصه اهالی ارومیه که چند نفر به آنها سردهسته شده بودند و آن سردهسته‌ها که از متنفذین هستند چنین معلوم می‌شود که طرفدار دشمنان ما می‌باشند ... در روزهای آخر به درجه‌ای مناسبات ملت مسلمان و مسیحی را خلل دار نموده و نسبت به یکدیگر ضدیت به هم رساندند که کار به تلفات منجر شد و از این مسأله نه تنها اهل شهر متضرر شدند بلکه نمایندگان قشون روس و فرانسه هم دچار صدمات گردیدند."^(۱))

^۱ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحه ۳۶۰

"بدین سان مسیحیان خواست خود را پیش برده و رشته کارهای شهر را به دست گرفتند. چهل و هشت ساعت زمان دادن تفنگ و افزارها سرآمد و تفنگ و افزار چندان که گمان می‌رفت داده نشد. بسیاری از مردم از دادن آن سرباز زدند. مسیحیان همان را عنوان کرده و بر آن شدند که دوباره به کشتار پردازند و با میانجیگری قرار شد به زمان بیفزایند. و از آنسوی مسیحیان دستاویز پیدا کرده برای جستجو از افزار جنگ به خانه‌ها در می‌آمدند و غارت می‌کردند و یا کسانی را می‌کشتند و همین رفتار تا هنگامی که عثمانیان آمدند در میان بود. شب‌ها نیز دسته‌هایی پدید آورده و به خانه ریخته و کسانی را کشته و دارایی‌شان را می‌بردند و به خانه‌ها آتش می‌زدند. از آن سوی چون در شهر چیره شدند رو به روستاها آوردند و خدا می‌داند که چه آسیب و گزند به مردم روستا رسانیدند. بسیاری از دیه‌ها را کشتار کرده و به یکبار تهی ساختند. در دل زمستان و سال گرانی، زنان و بچگان از ترس جان به بیابان‌ها افتاده و انبوهی از ایشان در بیابان به روی برف‌ها جان سپردند..."^(۱)

مسیحیان که می‌خواستند هم مانع پیشروی قشون عثمانی بشوند و هم کشور "ارمنستان بزرگ" را به وجود آورند، جمعیت خود را از آسوری و ارمنی کم می‌دیدند، از اینرو به صلاح‌دید متفقین برای اتحاد با کردهائی که با روس‌ها همکاری می‌کردند قدم پیش گذاشتند. و "پس از قتل عام مردم ارومیه توسط جیلوها و ارامنه، مارشیمون با ساز و برگ جنگی جهت مذاکره با سیمیتقو رئیس ایل شکاک به سلماس آمده در روستای خسروآباد ساکن شد. سیمیتقو که دامی برای کشتن مارشیمون گسترده بود، او را به کهنه‌شهر دعوت کرد و مارشیمون با وجود مخالفت جمعی از سران جیلوها به کهنه‌شهر رفت و به مذاکره پرداخت، مارشیمون خطاب به سیمیتقو گفت: "این سرزمین میهن ما بوده ولی جدایی در کیش ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته است. اکنون باید متحد شده این سرزمین را به دست گرفته و با هم زندگی کنیم و سپس گفت که ما سپاه بسیج کرده‌ایم ولی به قدر کافی سوار نداریم، اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار دارید، بر سر تبریز رفته و آنجا را نیز مانند ارومیه و سلماس گرفته و مملکت بزرگی که متفقین به ما قول تشکیل آنرا داده‌اند ایجاد می‌کنیم..."^(۲) سیمیتقو ظاهراً موافقت کرد و با خوشحالی

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۷۲۱ - ۷۲۴ به اختصار

^۲ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، صفحات ۷۲۱ - ۷۲۴ به اختصار

خدا حافظی نمودند. ولی همینکه مارشیمون خواست به کالسکه خود سوار شود گلوله باران شروع شد و سواران سیمیتقو مارشیمون و همه همراهان او را کشتند و کهنه شهر را ترک کردند.

صبح فردای کشته شدن مارشیمون، آسوری‌ها به کهنه شهر حمله کردند و مردم شهر به مقاومت پرداختند. ولی پس از شش روز محاصره و مقاومت، اهالی کهنه شهر به سبب کمی اسلحه و مهمات و اتمام مواد غذایی تصمیم به کوچ گرفتند و شهر را تخلیه کردند. با بیرون رفتن جنگجویان از شهر جیلوها وارد شهر شده دست به کشتار و غارت زدند. در این حادثه دهشتناک چند صد تن از اهالی کهنه شهر کشته شدند.

"دو روز بعد جیلوهای خشمگین در اورمی به انتقام خون رهبر خود دست به کشتار مردمی زدند که هیچ گناهی در جنایت سیمیتقو نداشتند و خود بارها از بیرحمی‌ها و تاراجگری‌های او عذاب کشیده بودند. به نوشته نیکیتین به مدت سه روز / ۱۵۰۰۰ تن از مردم بیگناه ارومی جان باختند."^(۱)

"با سقوط امپراتوری روسیه و تار و مار شدن قشون روس، عثمانی‌ها جان تازه‌ای گرفتند و در آذربایجان شروع به پیشروی کردند. فشار قوای عثمانی، نیروهای آقاپطروس - "قوای مسلحه" - را در سراشیب نابودی انداخت. "و این برای انگلیسی‌ها لطمه جبران‌ناپذیری بود. به دستور ژنرال دنسترویل (Dunsterville) فرمانده انگلیسی روز ۱۶ تیرماه ۱۲۹۷ ش. یک هواپیمای انگلیسی در ارومی بر زمین نشست. خلبان هواپیما پیام ژنرال را به آقاپطروس رسانید که: ستون نیرومندی از قوای مسلحه باید خط محاصره عثمانی‌ها را در جنوب دریاچه شاهی بشکافند، و خود را به صاین قلعه (= شاهین دژ) برسانند، و اسلحه و مهمات کافی تحویل بگیرند و به ارومی برگردند. آقاپطروس دستور سردار انگلیس را با تحمل تلفات سنگین انجام داد. و با مردان مسلح خود را به بیجار رسانید.

اما با رفتن آقاپطروس، توده‌های جیلو و ارمنی که از نقشه و دستور فرمانده انگلیسی بیخبر مانده بودند، به تصور اینکه وظیفه آنها پایان یافته و دیگر باید ارومی را ترک کنند از صبح ۸ مرداد ۱۲۹۷ ش ناگهان خانه و زندگی را رها کردند و دسته جمعی به حالت فرار از منطقه خارج شدند، و روی به جنوب نهادند. با دشواری فراوان فقط پنجاه هزار تن از آنان توانستند خود را

به بیجار برسانند، و بقیه آنها در میان راه به دست عثمانی ها و کردها کشته شدند و اموالشان به تاراج رفت. انگلیسی ها ناچار آنها را به بغداد بردند.^(۱)

آیرونساید در دفتر خاطرات خود می نویسد: هنگامی که نیروهای نظامی انگلیس ایران را تخلیه می کردند، "نقشه عقب نشینی من با ورود صدها زن، مرد و کودک آسوری از طرف دریاچه ارومیه پیچیده تر شد. آنها هر چه داشتند با خود به همراه آورده بودند، یک میسیون آمریکائی به منظور نجاتشان از خشونت ترک ها آنها را به جانب ما فرستاده بود و آنها هم بدون اطلاع قبلی و بدون هیچ پولی آمده بودند. آسوری ها از جاده اصلی تبریز با اسب آمده بودند و اغلب در وضعیت ناگواری بودند. اغلب آنها به آمریکا اعزام شده بودند، اما وقتی در ایالات متحده آمریکا اعلام شد که یک دولت ارمنی- مسیحی با تحت حمایتی آمریکا در منطقه تشکیل خواهد شد به کشورشان بازگشته بودند."^(۲)

به نوشته "مجله بلیژنی واستوگ (خاور نزدیک) منتشره در ۱۹۳۰ م، قریب به یکصد و پنجاه هزار نفر در جریان جنگ در آذربایجان کشته شدند و تمام روستاهای واقع در دشت ها و کوهستان های ارومیه و سلماس با خاک یکسان شده و باغات و مزارع پایمال شد."^(۳)

جالب توجه است که "پس از پایان جنگ در کنفرانس صلح لوزان، در آنجا که دولت انگلیس مانع از شرکت هیئت ایران شده بود، با حمایت انگلیس ها [آقای پطروس] با نام ژنرال پطروس به عنوان نماینده قوم آسوری شرکت کرد، و شهرهای سلماس و ارومی و مهاباد را برای تشکیل کشور مستقل جیلوها می خواست!"^(۴) که به جایی نرسید.

بدین قرار "قوای مسلحه مسیحی که برای تأمین منافع انگلیس و روس در جنگ جهانی به وجود آمده بود، از میان رفت. اما درد و رنج مردم [آذربایجان] پایان نیافت. این بار ارتش عثمانی آذربایجان را اشغال کرده بود. و آنها سیاستی را در پیش گرفتند که یک ارتش فاتح در سرزمینی

^۱ تاریخ خوی، محمد امین ریاحی، صفحه ۴۸۱

^۲ خاطرات سِرّی آیرونساید، چاپ اول ۱۳۷۳، صفحه ۴۳۴

^۳ تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر توحید ملک زاده دیلمقانی، صفحه ۴۳۴

^۴ تاریخ خوی، محمد امین ریاحی، صفحه ۴۶۷ - در کنفرانس لندن نیز - که برای تقسیم دوباره عثمانی برگزار شده بود - لرد کرزن عقیده داشت که در شرق ترکیه و شمال غرب آذربایجان بایستی مملکت مستقل ارمنی تشکیل شود، که با ظهور آتاتورک این توطئه ها نقش بر آب شد. به نقل از "آذربایجان در جنگ جهانی اول، دکتر توحید ملکزاده دیلمقانی، چاپ اول ۱۳۸۵، صفحه ۲۱۹.

اشغال شده اعمال می کند. اصولاً از روز اول پان ترکیست های حزب اتحاد و ترقی، با این نیت امپراتوری عثمانی را وارد جنگ کرده بودند که با پیروزی آلمان در جنگ، آذربایجان را به عنوان غنیمت جنگی تصاحب نمایند.^(۱) ولی "بازی نظامیان ترک در پرده اتحاد اسلام نتیجه ای نداشت. امپراتوری عثمانی جنگ را باخته بود ... دولت عثمانی ناچار در ۷ آبانماه ۱۲۹۷ ش. قرارداد متارکه جنگ را امضا کرد." و "سه هفته بعد از آن، واحدهای ترک تخلیه آذربایجان را آغاز کردند و در آخر آذرماه دیگر عسگری در خاک ایران نمانده بود."^(۲)

در این ایام انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م در روسیه به وقوع

وقوع انقلاب کبیر اکتبر و

پیوست. تزار معزول شد و حکومت تزاری فرو پاشید.

نجات ایران از اضمحلال

و "انقلابیون تقاضای متارکه جنگ و مذاکره در مورد

صلح با آلمان نمودند ... ویلهلم دستور داد که در

قرارداد متارکه جنگ بین روس و آلمان، دولت انقلابی روس تعهد نماید که بلافاصله سپاهیان

خود را از ایران خارج کند و از تمام تعهدات و ادعاهای خود در ایران بگذرد. این موضوع در

ماده ۱۰ قرارداد "برست لیتوسک" مورخ سوم می ۱۹۱۸ گذاشته شد."^(۳)

کسروی درباره رسیدن خبر این انقلاب به ایران و واکنش مردم نسبت به آن مطلب جالبی

نوشته، به شرح ذیل:

"نخست که این آگاهی رسید بسیاری آنرا باور نکردند. بویژه هواداران روس که هیچ باور

کردن نمی خواستند و به گوینده ریشخند و سرزنش می نمودند و آنرا دروغی پدید آورده دشمنان

روس می شمردند و سپس که آگاهی پیاپی شد و دیگر جای باور نکردن نماند، این بار هم آنرا

سیاستی از سوی خود امپراتور می انگاشتند و به مردم پند می دادند که زودباور نباشند و رشته

دوراندیشی را از دست ندهند. راستی حال اینان دیدنی بود.

شگفت آنکه نخستین جشن و شادی از خود روسیان سر زد. همینکه آگاهی از شورش و

برافتادن امپراتور پیاپی شد، در همه جا سالدات ها و قزاق ها بجوشیدند و کمیته ها برپا کردند و

آزادی خواهی از خود نمودند، به سراغ آزادی خواهان ایران آمده و کلمه های "قارداش" و "یولداش"

پیش کشیدند. شگفتا! پس اینان "یولداش" بوده اند؟!

^۱ تاریخ خوی، محمد امین ریاحی، صفحه ۴۸۱

^۲ همان، صفحه ۴۸۸

^۳ مجله "ره آورد" شماره ۲۷، "ایران در گذرگاه تاریخ"

پس آن "نا یولدش‌ها" که دیروز تفنگ به روی ما راست می‌کردند و خون جوانان ما را می‌ریختند کدام‌ها بوده‌اند؟! آن سالدات‌ها که دیروز در کوچه‌ها سرود امپراتوری می‌خواندند و با آواز کلفت خود دل‌ها را می‌لرزانیدند کجا رفتند، و اینان که امروز ترانه آزادی می‌سرایند از کجا آمدند؟!

چیزی بود که همه را خیره می‌گردانید. ولی چه می‌شد کرد؟! آن دست‌های زمخت که دیروز مشت بود و دندان می‌شکست امروز دست برادری شده به سوی ما دراز می‌گردد، جز پذیرفتن چه توانیم کرد؟! (۱)

بدین‌سان هنگامی که "دولت‌های روس و انگلیس در کار یکسره ساختن سرنوشت ایران و عثمانی بودند، انقلاب بلشویکی روس در گرفت. انقلابیون جمیع قراردادهای و عهدنامه‌های امپریالیستی تزار را ملغی نمودند و بدین طریق دگرگونی عجیبی در وضع جغرافیائی و سرنوشت آتی ملل خاورمیانه به وجود آوردند." (۲)

"فرمان دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه، قطع جنگ قوای نظامی روس را در ایران نوید داد. حکومت شوروی در پیام به همه مسلمانان شوروی و شرق "که در سوم دسامبر صادر شد، رسماً از تمام میراث روسیه تزاری و سیاست‌های امپریالیستی آن در ایران چشم پوشید. پیام اعلام کرد که قرارداد تقسیم ایران باطل است و قوای روس به محض خاتمه عملیات نظامی از ایران خارج خواهند شد و حق ایرانیان برای تعیین آزادانه سرنوشت خودشان تضمین خواهد گردید. بر طبق قرارداد صلحی که بین روسیه و دسته‌بندی آلمان و ترکیه در برست لیتوسک منعقد شد، مقرر گردید ایران از نیروهای روس و ترکیه تخلیه شود." (۳)

"انقلاب بزرگ روسیه (۱۹۱۷ م.) در موقع خود نسبت به ایران نعمت عظمی و در واقع یک موهبت الهی بود ... آن انقلاب و سرنگون شدن رژیم امپراتوری برای ایران بزرگترین واقعه تاریخی ۱۵۰ سال اخیر بود و هیچ شکی نیست که اگر در پایان جنگ اول جهانی آن انقلاب

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۶۷۴ و ۶۷۵

^۲ میراث خوار استعمار، دکتر مهدی بهار، چاپ چهاردهم ۱۳۵۵، صفحه ۵۴۲

^۳ ایران در جنگ جهانی اول، میروشنیکوف، صفحه ۸۴ - به نوشته علی اصغر شمیم، "بر اثر کوشش و تلاش عده‌ای از آزادی‌خواهان ایران مقیم برلین مانند نظام‌السلطنه مافی و تقی‌زاده و حسینقلی‌خان نواب و وحیدالملک شیبانی و تماس و مذاکرات آنان با اولیای دولت آلمان هنگام عقد پیمان متارکه جنگ آلمان و روسیه در برست لیتوسک، در ماده دهم پیمان مزبور لزوم تخلیه ایران از نیروهای روسیه و عثمانی گنجانیده شد." - ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، صفحات ۵۷۰ و ۵۷۱

پیش نیامده بود امروز نه از ایران و نه از ترکیه اثری وجود نداشت و یکباره به کام ازدها رفته بودند.^(۱) توضیح اینکه در ۱۸ ماه مه ۱۹۱۵ قول و قراری به نام "توافقتنامه تفویض قسطنطنیه" بین انگلستان و روسیه رد و بدل شده بود که به موجب آن "انگلستان موافقت کرده بود که دولت روسیه تزاری پس از خاتمه جنگ و شکست کامل عثمانی، شهر استانبول و بغازهای بسفرو داردانل را رسماً به تصرف خود در آورد و همه‌شان را ضمیمه مستملکات روسیه سازد، و نیز به روس‌ها "حق آزادی عمل کامل" در منطقه نفوذشان در ایران داده شده بود. معنی این جمله شوم این بود که آنها پس از خاتمه جنگ می‌توانند تمام شهرهای واقع در حوزه نفوذ اقتصادی خود را، عیناً مثل شهرهای قفقاز در قرن نوزدهم، به خاک روسیه ملحق سازند. در مقابل این دو امتیاز عجیب و فوق‌العاده، روس‌ها نیز رضا داده بودند که انگلستان "منطقه بی‌طرف" ایران را، که به موجب قرارداد ۱۹۰۷ مشخص شده بود، ضمیمه منطقه نفوذ خود نکند.^(۲)



نقشه تقسیم ایران به مناطق نفوذ طبق قرارداد ۱۹۰۷

^۱ خطابه سیدحسن تقی زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، صفحات ۶۷ و ۶۸

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، جلد یکم، صفحه ۶۹

از اینرو، "آن انقلاب باز کردن طناب از گلوی یک مصلوب در آخرین نفس او بود. علاوه بر آن الغاء و فسخ تمام حقوق امتیازی و ناحق صد ساله، مخصوصاً الغای حق کاپیتولاسیون یعنی عدم تبعیت اتباع آن دولت در ایران به قوانین و محاکم و حکومت ایران که اساس استنادی غالب دول دیگر هم در تحصیل نظیر آن حق بود، فرج بعدالشدۀ عظیمی برای ایران بود اگر چه سایر دول به آسانی نمی‌خواستند با وجود منتفی شدن نقطۀ استنادشان، دست از این حق باطل محض بردارند، ولی پس از صرفنظر روسیه از این ادعا نتوانستند در اصرار خود ثابت بمانند. الغای عهده‌نامهٔ ۱۳۲۵ هـ.ق / ۱۹۰۷ م روس و انگلیس دائر بر تقسیم ایران به مناطق نفوذ هم که از طرف روسیه اعلان شد در واقع استقلال ایران را احیاء نمود، اگر چه طرف متعاقد دیگر [انگلیس] حتی بعد از این الغای روس، یعنی شریک خودش باز حاضر به فسخ آن نمی‌شد و اعلام کردند که در حال تعلیق (In suspense) است.

فصل ششم^(۱) عهد نامهٔ ایران و روس هم که حالا از چندی به این طرف سوءتفسیر آن و استناد ناحق به آن گاهی آلت مزاحمت و حتی تهدید ایران شده و می‌شود قریب بیست سال بیشتر مانع عمده و سدّ یگانهٔ تجاوز و زورگوئی دیگران شد. تصدیق این جنبه‌های خوب و سود بخش انقلاب روسیه و عهدنامهٔ مودّت با آن دولت جدید مقتضای انصاف و لازمهٔ مورّخی است.^(۲) "آگاهی از شورش روسستان و افتادن امپراتور، روزهای نوروز می‌رسید. ایران‌خواهان امسال عید بزرگی داشتند، پس از شش سال گرفتاری و دل‌گرفتگی از ته دل شادی نمودند. در تهران جشن گرفته شد و در میدان توپخانه طاق‌ها بستند. در اینجا بود که خیابانی و یاران او برای نخستین بار بودن دستۀ دموکرات را آشکار گردانیدند."

"در تبریز کمیسیون از ایرانیان و روسیان تشکیل شد و با تدارک این کمیسیون روز جمعه ۲۵ خرداد ۱۲۹۸ ش. یادبود شهادت شادروان ثقة‌الاسلام و دیگران را برگزار کردند. ابتدا به

^۱ فصل ششم عهد نامهٔ ایران و اتحاد جماهیر شوروی: "طرفین معظمّین متعاهدّین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند بوسیلهٔ دخالت مسلحانه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند، یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند، و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه را مورد تهدید قرار دهد و دولت ایران خودش نتواند این خطر را دفع کند، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمهٔ نظامی را به عمل آورد. دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلادرنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید." خطابهٔ سیدحسن تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، صفحات ۶۷ و ۶۸

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، جلد یکم، صفحهٔ ۶۹

محل‌دار زدن شهیدان رفتند. و سپس در سید حمزه بر سر قبر ثقة الاسلام، امان‌الله میرزا، صادق‌الملک، حاجی‌علی دوافروش جمع شدند. سرکردگان روس در برابر خاک ثقه الاسلام سر برهنه کردند و زانو به زمین گذاردند و چنبره‌های گل بر روی گورها ریختند. به سایر گورستان‌ها نیز رفته سر خاک کشته شدگان پاسداری‌ها نمودند.^(۱)

ایران پس از پایان جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول برای مردم ایران بدبختی‌ها و محرومیت‌های بی‌حسابی به بار آورد. جنگ مناطق وسیعی را ویران کرد، ده‌ها هزار ایرانی از گرسنگی و بیماری و یا در نتیجه عملیات جنگی از پای درآمدند.

پس از انقلاب اکتبر و سقوط امپراتوری تزاری، سربازان لجام گسیخته و بلا تکلیف روس به تاراج شهرها و آتش زدن بازارها دست زدند؛ از آن جمله در ارومیه، خوی، همدان و قزوین بازارها پس از غارت به آتش کشیده شدند.^(۲)

مجلس شورای ملی تعطیل شد و دولت بیشتر اوقات به دست عوامل ارتجاع و استبداد افتاد. از سوی دیگر با شکست ائتلاف آلمان-عثمانی و فروپاشی امپراتوری روسیه - که نیرومندترین رقیب بریتانیا در کشمکش برای تصاحب ایران بود - بریتانیا در غارت و چپاول ایران بی‌رقیب شد و در نتیجه در پایان جنگ قسمت بزرگی از خاک ایران به وسیله نیروهای انگلیس اشغال گردید. از سوی دیگر انگلستان در صدد برآمد که دولتی هوادار و مطیع انگلیس در ایران بر سر کار آورد. "سر چالز مارلینگ، وزیر مختار وقت انگلیس در تهران در سال ۱۹۱۸ م / ۱۲۹۷ ش شروع به اعمال نفوذ برای تشکیل دولت وثوق الدوله کرد و گزارش داد که شاه قول داده است اگر ماهانه ۲۰/۰۰۰ تومان مقرری برایش در نظر بگیرند از آن [دولت وثوق] حمایت کند. دست آخر روی رقم ۱۵/۰۰۰ تومان توافق شد."

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۶۷۸، ۶۸۲ و ۶۸۳ به اختصار

^۲ در ۴ ژانویه ۱۹۱۸ تروتسکی کمیسر امور خارجه دولت انقلابی روس اعلام داشت که برنامه تخلیه قوای روس از ایران آغاز شده است. راجع به سربازان لجام گسیخته‌ای که هنوز در ایران مانده‌اند به دولت ایران اطلاع داد: "در مورد آن عده از سربازان روسی که هنوز در خاک ایران مانده‌اند باید خاطرنشان سازم که تجاوزات و اعمال خودسرانه این گروه، برخلاف میل و نیت ما صورت گرفته است و ناشی از جهالت سربازان و سوءنیت فرماندهان ضدانقلابی آنها بوده است. شورای کمیسرهای خلق آنچه در حیطه قدرت خود دارد برای استخلاص ایران از دست مأموران تزاری و سرمایه‌داران روسیه به کار خواهد برد، زیرا این دو گروه دشمن مشترک ایران و روسیه هستند. در پهنه روابط بین‌المللی سعی خواهیم کرد تا وسایل تخلیه کامل ایران را از قوای انگلستان و عثمانی فراهم سازیم. - امضا: لئون تروتسکی" - سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۱۰۲

"سواى ۱۵/۰۰۰/ تومان ماهیانه شاه، دولت انگلیس پذیرفت که ماهیانه ۳۵۰/۰۰۰/ تومان نیز به خزانه‌داری ایران پردازد تا دولت ایران بتواند خود را سرپا نگهدارد و ۱۰۰/۰۰۰/ تومان هم برای نگهداری دیویزیون قزاق پردازد." (۱) [این مبالغ به صورت وامهای بهره‌دار پرداخت می‌شد.]

جالب اینکه انگلیسی‌ها که که خود با نقض بی‌طرفی ایران و اشغال کشور ما موجب ناامنی شده صدمات سنگینی به مردم و کشور ما زده بودند، برای خویش "خسارت ناشی از ناامنی" از دولت ایران مطالبه می‌کردند. به شرح ذیل:

"نظر به اینکه دولت انگلیس قبل از شروع جنگ بنابر پیشنهاد وزارت درياداری آن کشور و به علت تبدیل ناوگان زغال سوز به نفت سوز، عمده سهام ویلیام دارسی در نفت جنوب را خریده بود، عملاً سیاست نفت ایران را در دست گرفت و به جای اینکه از دولت ایران ایجاد امنیت در منطقه نفت‌خیز را بخواهد، صلاح خود را در این دید که با دادن رشوه دل‌خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد و از آنان نیرویی در برابر نیروی حکومت مرکزی ایجاد کند تا هم از تجاوز احتمالی آنان در منطقه نفت‌خیز در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را آنچنان ضعیف کند که نتواند از منافع و حقوق مردم کشور دفاع نماید. دولت انگلیس با حساب‌سازی، خاصه پیش‌کشیدن مسئله خسارت ناشی از عدم امنیت که آن نیز حاصل جنگ جهانی اول بود، واقعاً بیشرمانه و ظالمانه عمل کرد. چرا که دولت انگلیس خود بی‌طرفی ایران را نقض کرده و قسمت عمده سرزمین‌های غرب و جنوب غرب ایران را مورد تاخت و تاز و اردوگاه سپاه مستعمراتی خود قرار داده، گندم و خواربار و گوسفند و گاو خلاصه مواد غذایی مردم را به بهای ناچیز از دست ملت ایران ربوده و موجبات قحط و غلا را در سراسر غرب ایران فراهم ساخته بود، و اکنون که جنگ پایان یافته و شاهراه ایران در پیروزی بریتانیا نقش مؤثر مهمی بازی کرده بود، تازه از ایران ادعای خسارت می‌کرد و از پرداخت حق‌الامتیاز ناچیزی که به خدعه و تزویر مبلغ آنرا به حداقل ممکن رسانیده بود، خودداری می‌ورزید." (۲)

^۱ دولت و جامعه در ایران، همایون کاتوزیان، صفحات ۱۲۶ و ۱۲۸

^۲ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، صفحه ۶۵۳

هفتم نوامبر^(۱) ۱۹۱۷ انقلاب اکتبر به پیروزی رسید و اولین دولت سوسیالیستی جهان به رهبری ولادیمیر ایلچ اولیانف (لنین) به وجود آمد. این دولت که "جنگ جهانی را به چشم نوعی نزاع امپریالیستی که اساساً برای غارت کردن منابع اقتصادی جهان و تأمین منافع سرمایه‌داران و استعمارطلبان طرح شده بود می‌نگریست"، خود را از جنگ کنار کشید.

لنین صدر شورای کمیسرهای ملی در بیانیه‌ای اعلام داشت که "عهدنامه سرّی راجع به تقسیم ایران محو و پاره شده و واجد کمترین ارزشی نیست و همچنین عملیات جنگی پایان یافت و قشون روس خاک ایران را ترک گفت تعیین مقدرات ایران به دست ایرانی محول خواهد گردید."^(۲) و "حکومت شوروی در "پیام به همه مسلمانان شوروی و شرق" که در سوم دسامبر صادر شد، رسماً از تمام میراث روسیه تزاری و سیاست‌های امپریالیستی آن در ایران چشم پوشید."^(۳)

در ششم دسامبر ۱۹۱۷ تروتسکی کمیسر امور خارجه شوروی در یادداشتی که در پتروگراد به کاردار سفارت ایران تسلیم کرد، خواستار شروع مذاکرات فوری میان حکومت ایران و رژیم انقلابی روسیه شد. به این ترتب انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نقشه تقسیم ایران را از بین برد و خواب شومی را که روس و انگلیس برای این کشور دیده بودند باطل و بی‌اثر ساخت.

و چیچرین آمادگی کمیساریای امور خارجه شوروی را برای عقد پیمان‌های جدید با ایران مربوط به مقررات قونسولی و مسائل دیگر بر مبنای آزادی و احترام متقابل و براساس مواد ذیل اعلام داشت:

۱. هرگونه وامی که از طرف دولت ایران از روسیه تزاری گرفته شده ملغی است. دولت شوروی وام‌های مزبور را کان لم یکن تلقی می‌کند.
۲. دولت شوروی به هیچ وجه در امور مربوط به عواید ایران از قبیل درآمد گمرک و پست و تلگراف و مالیات ارضی و غیره مداخله نخواهد کرد.
۳. بحرخرز بعد از تصفیه از سفاین انگلستان برای کشتیرانی آزاد خواهد بود. سفائی که پرچم آزاد و مستقل ایران را برافرازند می‌توانند آزادانه در این دریا حرکت کنند.

^۱ تقویم رسمی روسیه در این تاریخ تقویم گریگوری بود که سیزده روز با تقویم های اروپایی فرق دارد. در این تقویم، هفتم نوامبر با آخرین هفته اکتبر ۱۹۱۷ تطبیق می‌کند، به همین دلیل است که انقلاب نوامبر ۱۹۱۷ را انقلاب اکتبر می‌نامند.

^۲ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، صفحه ۱۲۲

^۳ ایران در جنگ جهانی اول، میروشنیکوف، صفحه ۸۴

۴. مرز شوروی و ایران برحسب تمایل آزاد سکته این مناطق تعیین خواهد شد.
۵. تمام امتیازات دولت روسیه تزاری، همچنین هرگونه امتیازی که اتباع این دولت در ایران تحصیل کرده‌اند ملغی و کن لم یکن است.
۶. بانک استقراضی روس در ایران با تمام اراضی و شعبات آن ملک طلق ملت آزاد و مستقل ایران خواهد بود.
۷. دولت شوروی حاضر است با ایران در تحویل مؤسسات بازرگانی روسیه در "انزلی" با ملت آزاد ایران قرارداد ببندد.

کمیسر خارجه شوروی ضمن ابلاغ نکات بالا تصریح کرد که اقدامات مزبور در تاریخ روابط روسیه و ایران مقدمه تازه‌ای است و ملت انقلابی روس بهترین احساسات برادرانه را به ملت ایران تقدیم و صمیمانه آرزو دارد که ملت ایران توفیق خواهد یافت که بار سنگین تحمیلات دولت انگلیس و سایر دول مستعمراتی را که هدفشان اختناق ملت بی‌پناه ایران است از دوش ناتوانش بیفکند. ملت روسیه عقیده‌مند است که ملت سی‌کروری ایران محو نخواهد شد و چنین ملتی با سوابق درخشانش که تاریخ تمدن آن مورد تکریم دنیای متمدن است و جهان تمدن در برابر آن سر تعظیم فرد می‌آورند توانا خواهد بود که با مساعی جمیله‌اش، بردگی قرون گذشته را پاره کند و در جرگه ملل آزاد جهان وارد شود و خدمات بزرگ به سعادت نوع بشر بنماید.^(۱) متأسفانه از این رفتار پسندیده و حسن‌نیت دولت شوروی استقبال شایسته به عامل نیامد و سررشته‌داران سیاست که در رأسشان وثوق‌الدوله قرار داشت ترجیح دادند که پیوندهای چاکرانه‌شان را با اربابان انگلیسی خویش از راه پایمال کردن منافع کشور و هم‌میهن‌شان استوارتر سازند.

اما انگلیسی‌ها، با سقوط امپراتوری تزاری، "خود را ناچار دیدند شکافی را که به انگیزه رفتن روسیان در این بخش میدان جنگ باز می‌شد پر کنند، و چون خود [نیروی کافی] برای این کار نمی‌داشتند چنین نهادند که کمیسیون از سرکردگان و کارشناسان جنگی بفرستند و اینان در ایران از سپاهیان روس که بیکار می‌گردیدند با پول سپاه گیرند و از آنسوی در قفقاز گرجیان و

^۱ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴

ارمنیان را برانگیزند و با دادن پول و سرکرده و افزار جنگ در برابر عثمانیان به ایستادگی وادارند.^(۱)

در این زمان بریتانیا ضمن تکمیل اشغال شمال ایران، ژنرال دنسترویل را برای انجام هدف‌های خود به گیلان اعزام داشت. "در آغاز ماه اوت ۱۹۱۸ سربازان نیروی دنسترویل در باکو پیاده شدند که از آنجا یک ماه و نیم بعد یعنی در نیمه سپتامبر به علت در خطر افتادن شهر به دست ترک‌ها با عجله به انزلی عقب نشستند. بعد "نیروی دنسترویل" منحل شد و نیروی جدیدی وارد ایران گردید. این نیروی جدید "نور پرفورس Norperforce = نیروی شمال ایران" بود که تحت فرماندهی ژنرال تامسون قرار داشت. نورپرفورس یک قشون ضربتی نیرومند متشکل از واحدهای زبده انگلیسی و هندی بود که مأموریت داشت بر ضد روسیه شوروی بجنگند.^(۲) این نیرو به فرماندهی قوای بریتانیا در عراق وابسته بود و از محور قزوین-انزلی-باکو محافظت می‌کرد.

"در بخش خاوری (خراسان و سیستان) نیروئی دیگر مرکب از سربازان بریتانیائی، تحت فرماندهی ژنرال مالیسن (Mallison) موضع گرفته بود تا ناظر اوضاع خراسان و سیستان و ترکستان باشد و در صورت لزوم به ضدانقلابیان ماوراء جیحون کمک‌های لازم برساند. جنوب کشور در دست اس. پی. آر = (تفنگداران جنوب) بود که از اواسط جنگ جهانی اول در مقابل نیروی قزاق به وجود آمده بود و فرماندهان انگلیسی آن را اداره می‌کردند. و یک نیروی دریائی کوچک مرکب از ناوچه‌ها و کشتی‌های حکومت تزاری در بحر خزر که پس از انقلاب روسیه به دست روس‌های سفید (و عملاً به دست انگلیسی‌ها) افتاده بود.

و حتی نیروی قزاق ایران (که افسران روسی آن را اداره می‌کردند) کم و بیش تحت نفوذ مقامات سیاسی انگلستان در تهران قرار داشت و بودجه ماهیانه‌اش (به مأخذ یکصد هزار تومان در ماه) از طرف بانک شاهی (انگلیس) پرداخت می‌شد.^(۳)

اما با وجود این آرایش نظامی، چشم‌پوشی دولت شوروی از امتیازات و دارائی‌های روسیه تزاری به نفع مردم ایران و انتشار قراردادهای سرّی روس و انگلیس در باره تقسیم ایران و ترکیه، به شدت مواضع سیاسی بریتانیا را در این سرزمین خراب‌تر کرد.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحات ۷۷۷ و ۷۷۸

^۲ ایران در جنگ جهانی اول، میروشنیکوف، صفحه ۹۱

^۳ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۵ و ۳۵۹ و ۳۶۰

براوین (Bravin) نماینده سیاسی موقت روسیه شوروی که حامل پیامی از لنین بود در ۱۲ ژانویه ۱۹۱۸ به تهران آمد. وی استقبال مردم را از وی چنین گزارش می‌کند: "توصیف تأثیر این خبر در ایرانیان بسیار مشکل است. تهران یک پارچه شور و شادی شده است. هیئت‌های نمایندگی لاینقطع به من تبریک می‌گویند. بطوریکه اصلاً وقت نمی‌کنم به کارم برسم، حتی استقبال مردم در خیابان‌ها هم قطع نمی‌شود."^(۱)

لیکن سفیر سابق تزاری حاضر نشد سفارتخانه را به او تحویل دهد و لذا دولت ایران برای سفیر تازه وارد محلی اجاره کرد. اما در ایجاد روابط رسمی و سیاسی تعلل ورزید. "براوین در ۲۱ ژوئیه بیانیه زیر را منتشر ساخت: "چند روز است این بنده وارد تهران شده و تا اندازه‌ای دید و بازدیدهای خود را انجام داده‌ام. اینک به موجب این بیانیه اعلام می‌دارم که حاضرم برای الغاء تمام معاهدات نامشروع که به زور سرنیزه دولت سرنگون شده تزاری از دولت ضعیف ایران گرفته شده است با هیئت دولت ایران وارد مذاکره شوم و حاضرم به نمایندگی دولت انقلابی روسیه بعد از فسخ امتیازات، یک معاهده شرافتمندانه بین دولت ایران و دولت خود امضاء نمایم." لکن دولت ایران به استناد اینکه نامبرده فاقد اعتبارنامه رسمی است با وی داخل مذاکره نشد."^(۲)

و "بریتانیا پس از شروع تدارک مسلحانه بر ضد شوروی، اقدامات شدیدی برای جلوگیری از نفوذ شوروی در ایران از راه ممانعت از برقراری روابط سیاسی و غیره بین دو کشور به عمل آورد. تحت تأثیر همین سیاست بریتانیا، دولت ایران در روابط رسمی خود با روسیه به تاکتیک نسبتاً مبهمی چسبید. دولت شاه قاجار ضمن استقبال از سیاست دوستانه شوروی در ایران، شناسائی رسمی براوین نماینده سیاسی شوروی در ایران را به تعویق انداخت. ضمناً دولت ایران روابط رسمی خود را با هیئت دیپلماتیک حکومت موقت روسیه (مستقر در پاریس)، که در رأس آن فون اتر قرار داشت و دولت شوروی اعضایش را از حقوق قانونی محروم کرده بود، قطع نکرد. در این زمینه دولت ایران از نمونه دیپلماسی بریتانیا پیروی می‌نمود ... در فوریه براوین از تهران گزارش داد که "در مورد شناسائی من به وسیله دولت شاه، میسیون بریتانیا رسماً

^۱ ایران در جنگ جهانی اول، میروشینکوف، صفحه ۹۷

^۲ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰

مداخله می‌کند. این میسیون نه تنها اصرار دارد که نخست‌وزیر مرا به رسمیت نشناسد، بلکه ضمناً پیشنهاد می‌کند که بلافاصله ایران را ترک کنم.^۱

"پس از آن دولت ایران نشان داد که فاقد عقل سلیم است، زیرا سالوسانه طلب کرد که روسیه بقیه قوای خود را از ایران خارج کند. دولت ایران خیلی خوب می‌دانست که تمام واحدهای ضدانقلابی که پس از تخلیه ایران از سپاه اعزامی روس در ایران ماندند، به خدمت بریتانیا درآمدند و از آن دولت حقوق می‌گیرند، بنابراین به هیچ وجه نمی‌شد از آنها خواست که از دولت شوروی پیروی کنند. وقتی کابینه طرفدار انگلیس و ثوق‌الدوله به قدرت رسید روابط ایران و شوروی باز هم وخیم‌تر شد و سرانجام به شیوه‌ای کاملاً غیردیپلماتیک قطع گردید."^۲ و دولت شوروی براوین را از ایران احضار کرد.

در اواخر ژوایه ۱۹۱۸ دولت شوروی نماینده سیاسی جدید خود کولومیتسف (Kolomitsev) را به ایران فرستاد. او پس از گرفتاری‌های زیاد و گذشتن از نواحی تحت اشغال انگلیسی‌ها و روس‌های سفید به تهران رسید و با وزارت خارجه ایران تماس گرفت. ولی کابینه و ثوق‌الدوله اعلام کرد که نماینده شوروی را به رسمیت نمی‌شناسد و ضدانقلابیان روس که دل‌پرخونی از او داشتند به کمک و راهنمایی انگلیسی‌ها به ساختمان هیئت دیپلماتیک شوروی حمله کردند و اعضای هیئت دیپلماتیک را همراه با خانواده‌هایشان دستگیر و به هند تبعید نمودند. خود کولومیتسف، هنگام یورش ضد انقلابیان روس به ساختمان هیئت نمایندگی موفق به فرار شد و توانست خود را به مسکو برساند.

دولت شوروی دوباره کولومیتسف را به ایران اعزام داشت. این بار اعتبارنامه‌های او به عنوان نماینده سیاسی شوروی مهور به مهر دولت مرکزی شوروی در مسکو بود. در یادداشتی که دولت شوروی توسط او به ایران فرستاده بود، تمام قرض‌های ایران را بخشیده و همه حقوق و امتیازاتی را که در این کشور به روسیه تزاری داده شده بود، لغو کرده بود. مرز ایران و شوروی برای تجارت و دریای خزر برای کشتیرانی (با حق کشتیرانی بالسیوه) باز اعلام گردیده بود. این سند محتوی قسمت عمده شروط مناسبات ایران و شوروی بود که بعداً وارد قرارداد معروف ۱۹۲۱ ایران و شوروی گردید.

^۱ ایران در جنگ جهانی اول، میروشنیکوف، صفحه ۹۸

^۲ همانجا - و ثوق‌الدوله برای اینکه از اثرات انقلاب اکتبر در ایران بکاھد "در تمام دوره نخست‌وزیری‌اش سفیری به روسیه نفرستاد، حتی دستور داد سفارت ایران را در مسکو ببندند." - ایران، برآمدن رضا خان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، سیروس غنی، صفحه ۷۱

ورود نماینده شوروی به ایران چند روز قبل از انتشار قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس برای مرتجعین ایران و بریتانیایی بی‌اندازه ناخوشایند بود. به همین جهت کولومیتسف را با موافقت دولت ایران به نخست‌وزیری و ثوق‌الدوله و مقامات نظامی و سیاسی انگلیس دستگیر و تیرباران کردند.

بدین ترتیب دومین تلاش روسیه شوروی برای استقرار مناسبات سیاسی با ایران که در آن زمان زیر اشغال ارتش بریتانیا بود، به شکست انجامید.^(۱)

حسن وثوق (وثوق‌الدوله) چه کسی بود؟

به گفته دکتر شیخ‌الاسلامی، "وثوق‌الدوله شخصیتی منفرد نیست، بلکه مجموعه‌ای است از شخصیت‌ها. در وجود او علم، ادب، هنروری، طبع شعر، ذوق عرفان، با نبوغ سیاسی، قریحه کشورداری، عزم، اراده، بیباکی، جاه‌طلبی، حُبّ مال و تجمل‌پرستی به هم آمیخته است."^(۲) و یرواند آبراهامیان وثوق‌الدوله را به عنوان یکی از حقوق‌بگیران سابقه‌دار انگلیس معرفی می‌کند.^(۳) و لُرد کُرزن وزیر خارجه انگلیس در گزارش خود به هیئت دولت می‌گوید: "در این موقع که یک نفر از دوستان را شاه به ریاست وزرائی تعیین نموده که او وثوق‌الدوله است ... قرارداد ۱۹۱۹ - که طرح آن در اینجا ریخته [شده] ... مورد موافقت قرار گرفت."^(۴)

از این قرار می‌توان گفت: چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا.

"وی در مدت دو سال که دولتش دوام یافت، به پشتیبانی دولت انگلستان، نخست‌وزیر مقتدر و یکه‌تاز میدان بود. او در این دوره نخست‌وزیری بود که قرارداد ۱۹۱۹ میلادی / ۱۲۹۸ شمسی را با انگلستان منعقد نمود و ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان در آورد. [در حقیقت ایران را دربست به انگلستان فروخت.] و دولت انگلیس به عاقدین قرارداد مزبور در ازاء خدمات و زحماتشان! دستمزدی بدین شرح پرداخت [البته از جیب مردم ایران نه از کیسه انگلیسی‌ها]:"

۱. وثوق‌الدوله نخست‌وزیر شصت هزار لیره (یکصد و پنجاه و سه هزار تومان).

^۱ ایران در جنگ جهانی اول، میروشنیکوف، صفحات ۹۸ تا ۱۰۱ به اختصار

^۲ سیمای احمدشاه قاجار ۱، محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۱۲۴

^۳ تاریخ ایران مدرن، یرواند آبراهامیان، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، چاپ چهارم، صفحه ۱۱۹

^۴ زندگی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، صفحه ۴۲

۲. صارم الدوله اکبر میرزا وزیر دارائی چهل هزار لیره (یکصد و شش هزار و پانصد تومان).

۳. نصرت الدوله فیروز وزیر امور خارجه سی هزار لیره (هفتاد و شش هزار و پانصد تومان).

(دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی این مبلغ را به ترتیب: ۱- دویست هزار تومان، ۲- یکصد هزار تومان، ۳- یکصد هزار تومان می نویسد. سیمای احمدشاه قاجار، دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳).^(۱)

"وثوق الدوله و همکاران به هنگام امضای این قرار داد، در یک اقدام احتیاطی از لُرد کرزن^(۲) وزیر خارجه انگلیس قول صریح گرفتند که در صورت نامساعد بودن اوضاع و احوال به آنها پناهندگی سیاسی داده خواهد شد."^(۳)

"قرارداد جداگانه‌ای نیز از همین زمان برای دریافت دو میلیون پوند وام بیست ساله از انگلیس با بهره هفت در صد در سال به امضا رسید و پرداخت رشوه به مبلغ -/۱۳۱، ۱۴۷ پوند و یازده شلینگ به حساب پیش پرداخت وام مزبور گذاشته شد."^(۴)

"حسن وثوق مردی بود به تمام معنی خائن و نادرست. در خیانت به مملکت او را می توان سرآمد سایر رجال خائن ایران برشمرد. در خیانت به مملکت اگر از میرزا آقاخان نوری برتر نباشد، بهتر از او نیست و انگلیس ها تا آخر عمرش در حفظ جان و مال او و کسانش بیشتر و بهتر از میرزا آقاخان کوشش و حمایت کردند."^(۵)

با بیرون رفتن روسیه از صحنه سیاست ایران، "سگان کشتی سیاست ایران در این تاریخ کاملاً در دست بریتانیا قرار گرفته بود و آن را در هر جهتی که دلش می خواست می توانست هدایت کند. تاریخ فرصتی بی نظیر به چنگ انگلستان انداخته بود تا نقشه دیرین روس ها را در ایران - این بار به نفع خود - اجرا کند و مالک بلارقیب این کشور گردد.

^۱ شرح رجال ایران ۱، مهدی بامداد، صفحه ۳۵۰، ذیل کلمه حسن.

^۲ تلفظ کلمه کرزن (Curson) را دایرة المعارف فارسی Kërsen، و دکتر محمد علی همایون کاتوزیان کِرزن نوشته اند.

^۳ تاریخ ایران مدرن، یرواند آبراهامیان، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، چاپ چهارم، صفحه ۱۱۹ (در فصل مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ شرح آن خواهد آمد).

^۴ دولت و جامعه در ایران، همایون کاتوزیان، صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳

^۵ شرح رجال ایران ۱، مهدی بامداد، صفحه ۳۵۰، ذیل کلمه حسن.

[اما] تجاوز به تمامیت ارضی کشورهایی که بی طرفی خود را در جنگ جهانی حفظ کرده و اقدامی خصمانه علیه متفقین صورت نداده بودند، عملاً غیرممکن بود. ماده چهاردهم (از مواد چهارده گانه پریزیدن و ویلسن [رئیس جمهور آمریکا]) که اساس سیاست متفقین را در دوره بعد از جنگ تشکیل می داد (و بعداً نیز در منشور جامعه ملل گنجانده شد) استقلال سیاسی و تمامیت ارضی کشورهای جهان را، اعم از بزرگ و کوچک، تضمین و توصیه می کرد که برای نظارت بر اجرای این اصل سازمانی مرکب از نمایندگان ملل جهان هر چه زودتر تشکیل گردد و پاسداری از حقوق ملل ضعیف را به عهده گیرد.

استقرار سیستم قیومیت نیز در ایران عملی نبود زیرا این راه حل نیز بیشتر برای تعیین تکلیف مناطقی نظیر سوریه، لبنان، فلسطین، عراق و اردن ابداع شده بود که در گذشته بخشی از امپراتوری عثمانی را تشکیل می دادند و مردمانش هنوز به آن درجه از رشد سیاسی نرسیده بودند که خود مستقلاً زمام سرنوشت خود را به دست گیرند ... ولی اجرای سیستم قیومیت در ایران، یعنی در کشوری که سابقه استقلال طولانی داشت، هم احساسات ملی مردم ایران را جریحه دار می ساخت و هم در چهارچوب تعریفی که از کشورهای تحت قیومیت شده بود نمی گنجید. آخرین راه حلی که باقی می ماند - و لُرد کرزن آن را انتخاب کرد - استقرار نظام مستشاری^(۱) در ایران بود که ماهیتش را، یعنی ماهیت خود نظام را، یکی از ماموران برجسته انگلیسی که سال ها با همین سمت مستشاری در مصر خدمت کرده بود (لُرد میلز) به عنوان "رژیم تحت الحمايگی مستور (Veiled Protectorate) - یا سلطه نامرئی انگلستان بر شئون نظامی و سیاسی و اقتصادی کشور مورد نظر - توصیف کرده است. این نظام ماهرانه که هم انگلستان را بر کشوری مسلط می کرد و هم آن کشور را به ظاهر مستقل جلوه میداد، قبلاً با موفقیت تمام در مصر به معرض اجرا گذاشته شده و نتایج سودمندی برای انگلستان برآورده بود. این همان نظام مستشاری بود که لُرد کرزن اکنون می خواست آن را مو به مو در ایران اجرا کند."^(۲)

^۱ نظام مستشاری: گماردن یک مستشار انگلیسی به معاونت هر کدام از وزیران و کار کردن وزیران بر اساس برنامه تنظیمی این مستشاران به نحوی که اگر اختلاف نظر مهمی بین وزیر و مستشار پیش آید، می بایست وزیر کنار برود نه مستشار! در یک کلام: سپردن امور کشور به دست مستشاران خارجی و قبول تسلط کامل آنها، در عین جلوه دادن آن کشور به صورت سرزمینی مستقل.

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۲ به اختصار

قرارداد ۱۹۱۹ م.

متن قرارداد ۱۹۱۹ طوری تنظیم شده است که در نگاه

اول هیچگونه سوءنیت یا قصد و غرض خاص،

استنباط نمی‌شود، ظاهر سند جز این نشان نمی‌دهد

که دولت فحیمه بریتانیای کبیر با کمال "حسن نیت و بی‌غرضی" و با همان انگیزه "خدمت به

نوع" که یکصد و پنجاه سال پیش راهگشای تسلطش بر هند گردید، این بار حاضر شده است

که در نوسازی دستگاه مالی و اداری ایران به ایرانیان کمک کند و زمینه دفاع از استقلال و

حاکمیت سیاسی این کشور را به دست خود مردم کشور فراهم سازد.^(۱)

دولت ایران به موجب این قرارداد از مستشاران عالیرتبه انگلیسی دعوت می‌کرد که در رأس

تمام وزارتخانه‌های مهم ایران، مخصوصاً وزارتین جنگ و دارائی قرار گیرند و وزرای ایرانی را

تحت برنامه‌هایی که قرار بود زیر نظر همین مستشاران تنظیم شود به وظایف جدیدشان آشنا

سازند.

برای به کار انداختن چرخ‌های فرسوده اقتصاد کشور که با وضعی نابسامان - ناشی از

ورشکستگی مالی دولت - روبرو شده بود، حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان عهده‌دار

می‌شد که در آغاز این دوره نوظهور - دوران نظام مستشاری - مبلغ شش میلیون تومان (به

پول آن زمان) در اختیار دولت ایران، و عملاً تحت اختیار همین مستشاران قرار دهد تا

اصلاحات مورد نظر را در ارتش، دارائی، اقتصاد و خطوط ارتباطی کشور بی‌وقفه شروع کنند و

^۱ آقای دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان درباره قرارداد ۱۹۱۹ و اهداف آن در کتاب "اقتصاد سیاسی ایران از

مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی" نظرهایی داده‌اند که به نظر ما هیچکدام درست نیست. به شرح ذیل:

الف - ایشان در مورد نفس قرارداد می‌نویسند: "...به نظر می‌رسد این نخستین تلاش آشکار کشوری "توسعه یافته"

برای ارائه کمکهای فنی و مالی (یا "کمک خارجی") به کشوری "در حال توسعه" باشد؛ امری که پس از جنگ دوم

جهانی گسترش بسیار یافت." با این توضیح، ایشان از واکنش شدید ایرانیان دچار شگفتی می‌شوند و عملاً در

موضع دفاع از قرارداد قرار می‌گیرند. به نظر ما این نظر قیاس مع الفارق است. زیرا کمک‌هایی که بعد از جنگ دوم

جهانی به کشورهای "در حال توسعه" می‌شد، برقراری "رژیم تحت‌الحمایگی مستور" در آن کشورها نبود و استقلال

و آزادی عمل آن کشورها را از دستشان نمی‌گرفت.

ب - راجع به هدف یا اهداف قرارداد می‌نویسند: "...بدینسان حکومت انگلیس (در حقیقت لُرد کِرن، وزیر

خارجه) به این نتیجه رسید که باید راه را برای نخبگان ایرانی که هم توان مدیریت لازم را داشتند و هم از لحاظ

سیاسی مورد تأیید بودند هموار کند تا بتواند با این وظیفه دشوار [تثبیت اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران] روبرو

شوند." صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱

به باور ما، آنچه مستشاران انگلیسی در حق افسران ایرانی ارتش انجام دادند، گواه روشنی بود بر اینکه لُرد کِرن

مایل نبود نخبگان ایرانی مستقل - که توان مدیریت لازم را داشتند - ارتقاء مقام یابند و مدیریت و رهبری امور

کشور را خود در دست بگیرند. مگر اینکه پیشاپیش قول و قراری با انگلیسی‌ها داشته باشند.

سپس موقعی که وضع کشور سر و سامانی یافت عطیه دولت انگلستان را با ربح بانکی آن از عواید نفت جنوب، یا از محل سایر درآمدهای ملی، مستهلک سازند.^۱

"... حدود اختیارات این مستشاران را در متن قرارداد به عمد مسکوت گذاشته بودند تا در آتیه پس از تصویب قرارداد در مجلس و مستحکم شدن پایه‌های حکومت و ثوق الدوله، هر میزان قدرت اجرائی که لازم بود در اختیارشان قرار دهند." این قرارداد مدت نداشت و از نظر زمانی نامحدود بود.

"یکی از نخستین مواردی که در آن سوءنیت مجریان قرارداد فاش و به اصطلاح دم خروس نمودار شد، در تنظیم آئین نامه افسران ارتش بود که رتبه‌های ارشد افسری را از درجه سرگردی به بالا و عمداً به صاحب منصبان انگلیسی تخصیص می‌داد و به تلویح مقرر می‌داشت که افسران ایرانی، جز در مورد بسیار استثنائی، حق ارتقاء از درجه سرگردی به بالا نخواهند داشت."^(۱)

"... موقعی که مواد آئین نامه در کمیسیون مختلط نظامی (مرکب از هفت افسر ارشد انگلیسی و هفت افسر ایرانی) خوانده شد، دو تن از اعضای ایرانی کمیسیون، از آنجا که هر دو افسرانی غیور و تحصیل کرده بودند و احساس می‌کردند که رأی موافق دادن به چنین ماده‌ای خیانت محض به ایران و مغایر با شئون و شخصیت ایرانی است، حاضر نشدند پای گزارش کمیسیون را امضا کنند. ولی بقیه همقطاران نظامی آنها امضا کردند. یکی از این دو افسر (مرحوم سرهنگ فضل‌الله خان آقائولی) که تحصیلات نظامی خود را در انگلستان تمام کرده بود، به همین جرم که شئون و مصالح مملکت خور را بر منافع بریتانیا در ایران ترجیح داده است، مورد بازخواست شدید وزیر جنگ کابینه و ثوق (سردار منصور رشتی) قرار گرفت و از شدت تأثر خاطر موقعی که برایش مسلم شد وزرای [خائن و نوکرمنش] آتی ایران (مثل همین سردار منصور) هر تصمیمی را که انگلیسی‌ها بگیرند، ولو مضر و مغایر با شئون ملی باشد، کورکورانه قبول و بر هم‌وطنان خود تحمیل خواهند کرد، مرگ را بر زندگی در چنین کشوری که در آن خارجی می‌رفت فعال‌مایشاء گردد ترجیح داد و در روز اول فروردین ۱۲۹۹ شمسی از شدت غم و اندوه در خانه‌اش با رولور کمری انتحار کرد.

یکی دیگر از نقشه‌هایی که انگلیسی‌ها پس از تسلط بر شئون مالی و نظامی و سیاسی ایران، اجرای آن را در نظر داشتند (که البته اعلام صریح و آشکارش در متن یک قرارداد رسمی که در

^۱ سیمای احمدشاه قاجار ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۱۸۹ - ۱۹۰

آن استقلال و حاکمیت ارضی ایران تصریح شده بود، امکان نداشت) از بین بردن مرکزیت سیاسی در ایران و تقسیم خاک کشور به مناطق خود مختار (به سبک الگوی سرزمین‌های راجه‌نشین هند) بود. با اجرای این نقشه، خوزستان به صورت یک سرزمین نیمه مستقل تحت حکومت شیخ خزعل و اولاد و احفاد او در می‌آمد و قراردادهایی که خود همین سِر پرسی کاکس در گذشته با خزعل و بختیاری‌ها بسته بود (ولی هرگز مورد قول و تأیید دولت مرکزی قرار نگرفته بود) جنبه رسمیّت پیدا می‌کرد. به این ترتیب استان زرخیز خوزستان که غنی‌ترین منبع درآمدهای ارزی کشور بود و ستون فقرات اقتصاد ایران را در آن تاریخ تشکیل می‌داد (و هنوز هم تشکیل می‌دهد) برای همیشه از دست می‌رفت و به شیخ‌نشینی نظیر امارت کویت تبدیل می‌شد. عده‌ای دیگر از ایالات مهم ایران (نظیر لرستان و فارس و سیستان و بلوچستان) قرار بود به وسیله امرای محلی اداره شوند، ولی از خاک ایران جدا نگردند.^(۱)

"مدافعان سلطان احمدشاه قاجار بارها روی این نکته

احمدشاه، قرارداد ۱۹۱۹

انگشت گذاشته‌اند که او از همان اول کار با قرارداد

و عاقدین قرارداد

ایران و انگلیس مخالف بوده است. اما پژوهشگران

تاریخ معاصر ایران در پرتو اسناد موثقی که در اختیار

دارند خوب می‌دانند که چنین ادعائی به هیچ وجه صحیح نیست. انگلیسی‌ها که نقطه ضعف شاه جوان را کشف کرده بودند، از همان تاریخ تشکیل کابینه دوم وثوق‌الدوله (پانزدهم مرداد ۱۲۹۷ ش / هفتم اوت ۱۹۱۸) توسط وزیر مختار روز خود در تهران (سِر چالز مارلینگ) به توافق محرمانه‌ای با احمدشاه رسیده و با پرداخت پانزده هزار تومان مقرری ماهیانه به وی (که به پول آن زمان مبلغی نسبتاً هنگفت می‌شد) توافقش را با روی کار آوردن وثوق‌الدوله و نگاهداشتنش در مسند نخست‌وزیری جلب کرده بودند. از آنجا که احمدشاه از حقایق پشت پرده کاملاً خبر داشت و می‌دانست که تمایل انگلیسی‌ها به وثوق‌الدوله، و آن همه علاقه به نگاهداشتنش در رأس امور کشور ناشی از انتظاراتی است که از او دارند. (زیرا وثوق‌الدوله مأمور بود و می‌بایست قرارداد ۱۹۱۹ را امضا کند، انتخابات پارلمانی را انجام دهد و قرارداد را به تصویب مجلس برساند).^(۲) و موقعی که وثوق‌الدوله سرانجام از کار برکنار شد و لُرد کرزن

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد اول، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۴

به اختصار

^۲ همان، ۱۳۷۲، صفحات ۲۱۸ تا ۲۲۰

وزیر خارجه انگلیس تصمیم به قطع مقرری شاه گرفت، نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران عواقب وخیم این عمل را به وزیر متبوعش گوشزد کرد:

"... در آخرین قسمت مصاحبه پریروزیام با احمدشاه، معظم له اظهار داشت امید واثقش این است که حکومت آتی ایران نیز به اندازه حکومت وثوق الدوله نسبت به قرارداد وفادار باشد. این حرف اعلیحضرت، به نظر من کاملاً از روی خلوص نیت ادا شد، زیرا خودش می‌داند که پرداخت پانزده هزار تومان مقرری ماهیانه اش بستگی به همین موضوع دارد که حکومت جدید نیز، مانند حکومت مستعفی، پشتیبان قرارداد باشد.

از اعلیحضرت سؤال کردم آیا ایشان قول و قرار سابق ما را فقط درباره حکومت وثوق الدوله معتبر می‌شمارند یا اینکه در آتیه نیز از هر حکومتی که مورد وثوق ما باشد حمایت خواهند کرد؟ اعلیحضرت پاسخ دادند که تعبیر دوم صحیح است..."

"از این جهت توصیه می‌کنم که پرداخت مقرری ایشان به همان مأخذ سابق تا موقعی که نحوه رفتارشان نسبت به ما عوض نشده، کماکان ادامه یابد. در حال حاضر روابطش با ما خیلی حسنه است و بهترین وسیله برای حفظ این روابط همین است که تا می‌توانیم پول در اختیارش بگذاریم زیرا در دنیا چیزی عزیزتر از پول در نظرش نیست."^(۱)

"در سرتاسر تابستان ۱۲۹۸ شمسی (برابر با ماه‌های ژوئن، ژوئیه و اوت ۱۹۱۹) مذاکرات مربوط به عقد قرارداد، بر اساس همان مواد تنظیم شده در لندن، در ییلاق پس‌قلعه تهران، در یک محیط استتار کامل و دور از چشم اکثریت اعضای کابینه، با وزیر مختار بریتانیا (سِر پرسی کاکس) و مشاوران سیاسی وی در جریان بود. محارم ایرانی این جلسات علاوه بر شخص احمدشاه قاجار (که پیشرفت مذاکرات پس‌قلعه مرتباً به حضورش گزارش می‌شد) عبارت بودند از میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله (نخست وزیر)، صارم‌الدوله اکبر میرزا قاجار (وزیر دارائی)، نصرت‌الدوله فیروز میرزا قاجار (وزیر دادگستری) و میرزا علی‌خان منصورالملک (رئیس اداره انگلیس در وزارت امور خارجه). امّا شخص وزیر امور خارجه (علیق‌لی‌خان انصاری مشاورالملک) که حقاً می‌بایست در تمام مذاکرات مربوط به سیاست خارجی کشور شرکت داشته باشد، از همان آغاز کار به جرم میهن‌پرستی، جزء نامحرمان تشخیص داده شده و به این

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد اول، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، صفحه ۳۰، به نقل از مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، جلد ۱۳ و صفحات ۲۱۹ و ۲۲۰

محفل سری دغلکاران دعوت نشده بود. به جای وی روزنامه‌نگاری جوان و جاه‌طلب به نام سید ضیاءالدین طباطبائی (مدیر روزنامه انگلوفیل رعد) که در این تاریخ سی سال داشت و رابط اصلی میان سفارت انگلیس و شخص نخست‌وزیر بود در تمام مراحل مذاکرات و در کلیه جلسات محرمانه پس‌قلعه شرکت داشت.^(۱)

روز نهم اوت ۱۹۱۹ قرارداد بین کاکس وزیر مختار انگلیس در تهران و سه نفر دست اندکاران ایرانی قرار داد: وثوق‌الدوله نخست‌وزیر، صارم‌الدوله وزیر دارائی و نصرت‌الدوله فیروز، که اینک وزیر خارجه شده بود، به امضا رسید. قرارداد علاوه بر آنچه رسماً اعلام شد ضمایم محرمانه‌ای نیز داشت.

"علت الحاق ضمایم محرمانه به متن قرار داد، مجملاً این بود که شاه و ارکان ثلثه^(۲) هر کدام توقعاتی داشتند که همه را نمی‌شد اجابت کرد. ولی به قسمتی از آن توقعات می‌شد جواب مساعد داد. قیمتی که احمدشاه برای پشتیبانی از قرارداد مطالبه می‌کرد از دو قلم مهم تشکیل می‌شد:

۱ - ادامه مقررری ماهیانه‌اش تا آخر عمر و نه فقط تا زمانی که وثوق‌الدوله بر سرکار باشد. [که پذیرفته نشد]. ۲ - تضمین سلطنت وی و اعقابش در ایران از طرف بریتانیای کبیر (احیای ماده ۷ عهدنامه ترکمانچای که به موجب آن حکومت تزاری روسیه سلطنت عباس‌میرزا و اعقاب بلافصل او را در ایران تضمین کرده متعهد شده بود که حافظ سلطنت قاجاریان در ایران باشد و در صورت لزوم به نفع آنها مداخله نظامی بکند). پس از بحث‌ها و چانه‌زدن‌های زیاد، سرانجام انگلیسی‌ها حاضر شدند سلطنت احمدشاه و جانشینان او را در ایران به شرایطی که دست زمامداران لندن را در اتخاذ هر نوع تصمیم بعدی آزاد می‌گذاشت، تضمین کنند (ضمیمه محرمانه شماره ۱)"

"دومین ضمیمه محرمانه قرار داد، سندی است بسیار مهم و عبرت انگیز، وزرای سه‌گانه که این قرارداد را از جانب حکومت ایران امضا کردند هر سه از عاقبت کار خود بیمناک بودند و می‌ترسیدند که پیش از تصویب شدن قرارداد در مجلس، انقلابی در ایران رخ دهد و زمام حکومت را به دست دموکرات‌ها و ملیون افراطی بیندازد که در آن صورت فرجام کار هر سه آنها

^۱ همان، صفحات ۲۰۲ و ۲۰۳

^۲ سه وزیر ایرانی که قرارداد را امضا کردند، بعداً به ارکان ثلثه قرارداد (Triumvirate) معروف شدند.

معلوم بود. از این جهت برای اینکه آتیه‌شان در قبال چنین وضعی تضمین شود، دو امتیاز اساسی از دولت بریتانیا می‌خواستند:

۱. تضمین نامه کتبی از طرف حکومت انگلستان که اگر در نتیجه بسته شدن قرارداد شورشی در ایران برخاست و حکومت وثوق الدوله سقوط کرد، اولیای مسئول بریتانیا هر سه آنها را در یکی از مستملکات خود به عنوان پناهنده سیاسی بپذیرند. (که پذیرفته شد.)

برای هر سه نفر، وثوق الدوله نخست‌وزیر و فیروز میرزا وزیر خارجه و اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارایی امان نامه‌ای به یک مضمون به امضای سر پرسی کاکس داده شد که مضمون آن چنین است:

"با کمال مسرت به اطلاع آن جناب می‌رساند که دولت اعلیحضرت (پادشاه انگلستان) به من اختیار داده است با توجه به قراردادی که در همین تاریخ نهم اگوست ۱۹۱۹ بین دولت اعلیحضرت و دولت ایران انعقاد یافته، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است که نفوذ و حمایت خود را در صورت احتیاج شامل آن جناب گرداند و به علاوه هرگاه ضرورت اقتضا کند آن جناب را در امپراتوری بریتانیا پناه دهد."^(۱)

۲. به هر کدام از وزرای سه گانه، در طول مدت تبعید و پناهندگی، حقوقی برابر عایدات شخصی آنها در ایران پرداخت شود که بتوانند بقیه عمر را در رفاه و بی‌نیازی به سر برند. (که رد شد) اما در مقابل، چنانکه گفتیم، وزیر مختار انگلیس در تهران حاضر شد مبلغ چهار صد هزار تومان (به پول آنزمان) [که بنا به اعلام وزیر خزانه‌داری انگلستان رقم دقیق آن یکصد و سی و یک هزار و صد و چهل و هفت لیره و یازده شلینگ بود] میان سه وزیر دست اندرکار امضای قرارداد پرداخت کند. (ضمیمه‌های ۶ و ۷)^(۲)

پس از امضای قرارداد قبل از اینکه قرارداد به تصویب مجلس برسد، مستشاران انگلیسی، آرمیتاژ اسمیت (مستشار تام‌الاختیار وزارت دارائی) و همکاران، و ژنرال و.ا. دیکسن رئیس هیئت مستشاران نظامی دست به کار شدند. مطابق قرارداد می‌بایست افسران روسی و سوئدی

^۱ خواب آشفته نفت، محمدعلی موحد، صفحات ۳۹ و ۴۰

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۲۰۲ و ۲۰۳

اخراج شوند و به کلیه نیروهای مسلح ایران که عبارت بودند از: ۱- لشکر قزاق (زیر نظر افسران روسی)، ۲- نیروی ژاندارم (زیر نظر افسران سوئدی)، ۳- اسپیار S.P.R یا تفنگداران جنوب (زیر نظر افسران انگلیسی)^(۱)، ۴- بریگاد مرکزی (گارد تشریفاتی شاه - تحت نظر افسران ایرانی) یکپارچه شده به دست فرماندهان انگلیسی سپرده شوند.

سه روز پس از امضای قرارداد (۲۰ مرداد ۱۲۹۸) شاه به اروپا سفر کرد. هنوز شاه به انزلی نرسیده بود که غوغای جراید تهران و اعتراض شدید روحانیان و ملیون پایتخت به رهبری سید حسن مدرس، که در آن زمان محبوبیت و مقبولیت عظیمی داشت، علیه قرارداد برخاست. حسین مکی علت مسافرت شاه را چنین بیان می‌کند: شاه از جریان مذاکرات و انعقاد قرارداد بی‌خبر بود. لذا به محض انتشار اعلامیه وثوق الدوله مبنی بر انعقاد قرارداد، "با چند نفر از خاصان و برخی از رجال ملی مخفیانه مشورت کرده به آنها گفت: اگر با قرارداد موافقت نکنم به زیان کشور خواهد بود، و اگر مخالفت نکنم علاوه بر اینکه از وظایف قانونی من خارج خواهد بود، صلاح مملکت هم نخواهد بود. و اگر سکوت نمایم مردم و ملیون به تصور اینکه موافق قرارداد می‌باشم به من حمله خواهند کرد. بنابراین به عقیده من بهتر اینست همان‌طوری که قبلاً هم تصمیم داشتم موقتاً به اروپا مسافرت نمایم تا در تهران نباشم و مخالفین قرارداد بنابر مقتضای زمان هر طوری توانستند خودشان با رئیس‌الوزراء داخل مبارزه شده و آن را بر هم بزنند ..."(۲)

اما "وثوق الدوله و کاکس می‌دانستند که طغیان احساسات ملی و مذهبی در پایتخت و دیگر شهرهای ایران (پس از منتشر شدن مواد قرارداد) شخص مقام سلطنت را در محظوری بزرگ قرار خواهد داد و مجبورش خواهد کرد که یا علناً به طرف‌داری از قرارداد برخیزد و به این ترتیب خود را با روحانیان و رجال منتفذ ملی طرف کند، یا اینکه رسماً اعلام دارد که قرارداد ایران و انگلیس بی‌مشورت قبلی با وی تنظیم و امضا شده است، که در آن صورت سفارت انگلیس به ناچار اسناد و مدارکی را که در اختیار داشت (و همه آنها حاکی از موافقت مقام سلطنت با عقد این پیمان بود) منتشر می‌ساخت و کار را بدتر می‌کرد. پس بهترین و صلاح‌ترین

^۱ در دولت مشیرالدوله که پس از سقوط دولت وثوق (تیرماه ۱۲۹۹) به روی کار آمد "شیخ حسن خان چاکوتاهی، فرزند دلیر ایران، که با دلیران تنگستانی علیه پلیس جنوب و نیروهای انگلیسی می‌جنگید، در همین ایام در دام انگلیسی‌ها افتاد و خود و پسران شجاع و عده‌ای از یاران وفادارش با وضع فجیعی به قتل رسیدند و این فاجعه به حساب استقرا امنیت در جنوب ایران گذاشته شد." ایران در دوره سلطنت قاجار، علی‌اصغر شمیم، صفحه ۶۵۰

^۲ زندگی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، صفحات ۳۹ و ۴۰

راه‌ها برای شخص اول مملکت این بود که در غوغای هیجانات ملی که مسلم بود پس از انتشار متن قرارداد بروز خواهد کرد در ایران نباشد و دست و ثوق‌الدوله را برای سرکوب کردن ملیون و مخالفان قرارداد باز بگذارد.^(۱)

در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ / اواخر آذرماه ۱۲۹۷

قرارداد ۱۹۱۹ و کنفرانس صلح پاریس

هیئتی به ریاست علیقلی خان انصاری، مشاورالممالک وزیر خارجه آن زمان برای شرکت در کنفرانس صلح عازم پاریس شد. "در رأس دستورالعمل‌های این هیئت که ظاهراً به تصویب و ثوق‌الدوله هم رسیده بود مواد ذیل قرار داشت:

۱. طرح مطالبات و دعاوی مالی ایران از کشورهای متخاصم (به علت خسارات ناشی از اشغال نظامی کشور در طول مدت جنگ).

۲. طرح دعاوی ارضی ایران.

۳. استخدام مستشاران خارجی برای اصلاح دواير دولتی ایران از فرانسه و آمریکا (ولی نه از انگلستان).

لکن نخست‌وزیر ایران (و ثوق‌الدوله) بی‌آنکه اعضای هیئت را در جریان عملیاتی که در تهران انجام می‌داد بگذارد، مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ را شروع کرده بود که به حقیقت خنجری بود که از پشت سر به مشاورالممالک و هیئت اعزامی وارد می‌شد. سیاستی آلوده‌تر و مشکوک‌تر و دو پهلوتر از این سیاستی که و ثوق‌الدوله پشت سر مشاورالممالک در تهران بازی می‌کرد قابل تصور نیست.^(۲)

آمریکائی‌ها حاضر به هرگونه پشتیبانی از دعاوی حقه ایران در کنفرانس صلح بودند. منتها مانع اصلی دولت انگلیس بود که پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ خود را صاحب اختیار ایران می‌شمرد. وزیر خارجه آمریکا لانسینگ در پاسخ به نامه مستر دیویس سفیر کبیر آمریکا در لندن می‌گوید: "قرارداد ایران و انگلیس اثری بسیار نامطلوب در ذهن رئیس جمهور و خود من بخشید ... هنگام اقامتم در پاریس از آقای وزیر خارجه بریتانیا درخواست کردم که فرصتی در اختیار

^۱ همان، صفحات ۳۹ و ۴۰

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱

ایرانیان گذاشته شود تا دعاوی خود را در کنفرانس صلح مطرح سازند و دلیل آوردم که چون سرزمین آنها در طول مخاصمت اخیر جهانی دائماً عرصه جنگ و پیکار بوده است، دادن چنین حقی به آنها کاملاً منصفانه است. ولی وزیر خارجه انگلیس تقاضای ایرانیان را با لحنی شدید رد کرد. علت مخالفت وی (که در آن تاریخ غیر قابل درک بود) اکنون کاملاً علنی شده است. زیرا معلوم می شود که در همان زمان که من این تقاضا را به نام ایرانیان از او کردم، دولت انگلستان سرگرم مذاکراتی بسیار محرمانه با اولیای حکومت ایران برای احراز تسلط بر ایران، یا لاقلاً برای در دست گرفتن زمام امور اقتصاد این کشور بوده است...^(۱)

در همین روزها، سید ضیاءالدین طباطبائی در تهران، در روزنامه رعد به شدت از قرارداد ۱۹۱۹ دفاع می کرد و "می کوشید به خوانندگان خود چنین تلقین کند که حکومت و ثوق الدوله در بدو امر مایل به بستن قرارداد با انگلیسی ها نبوده و فقط موقعی ناچار به این امر شده که از مساعدت آمریکا نسبت به ایران در کنفرانس صلح پاریس ناامید گردیده است."^(۲) اما سفارت آمریکا در تهران با روشی قابل تحسین به جنگ روزنامه رعد رفت و با انتشار اعلامیه تاریخی خود، و پخش مستقیم آن در تهران، دسیسه سیدضیاء را فاش کرد. به شرح ذیل:

"دستورالعمل تلگرافی وزارت خارجه آمریکا - از واشنگتن به وزیر مختار آمریکا در تهران

۱. حکومت کشورهای متحد آمریکا به شما دستور می دهد که نزد اولیای حکومت ایران یا نزد هر ایرانی دیگری که به سرنوشت کشورش علاقمند باشد، رسماً این شایعه را تکذیب کنید که کشور آمریکا از کمک کردن به ایران مضایقه و امتناع ورزیده است. دولت آمریکا علاقمندی خود را به رفاه و سعادت ایرانیان در گذشته به طرق و انحاء مختلف نشان داده است.

۲. اعضای هیئت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس به کرات و با نهایت اشتیاق و جدیت مساعی خود را به کار بردند تا اعضای هیئت نمایندگی ایران بتوانند در جلسات کنفرانس حضور یابند و حرف های خود را به گوش نمایندگان دولی که در آنجا گرد آمده بودند برسانند. اعضای هیئت نمایندگی ما دچار تعجب شدند از اینکه در این زمینه کمکی از دیگران دریافت نکردند و در کوشش هایی که به کار بردند حمایتی

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، صفحه ۲۶۲

^۲ همان، صفحه ۲۷۱

نصب‌شان نشد، جز اعلام ناگهانی این خبر که انگلستان و ایران قرارداد جدیدی میان خود بسته‌اند. انعقاد این قرارداد شاید بتواند تا حدودی دلیل این معما را که چرا هیئت نمایندگی آمریکا در مساعی‌اش برای گرفتن وقت برای هیئت نمایندگی ایران موفق نشد، تشریح و تعلیل کند.^(۱)

سرانجام لُرد کرزن نظر دولت انگلیس را بدین شرح به مشاور الممالک اعلام داشت: "با وجود این قرارداد و صحه وزارت خارجه و امضای رئیس دولت و صحه شخص پادشاه، دیگر برای ایران مقام آن نمانده است که بلاواسطه به مجلس صلح مراجعه کرده خسارت خویش را بخواهد. دولت انگلیس از روی این قرارداد، حافظ حقوق ایران است و در مجلس صلح هرگونه مقتضی باشد اقدام خواهد نمود."^(۲)

بدین سان یکی از نتایجی که پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ عاید ایران گردید، "این بود که هیئت اعزامی ایران را، که مأمور شرکت در کنفره صلح پاریس بودند و مقدمات کار را از هر حیث فراهم کرده بودند تا وارد کنفرانس صلح شده غرامت ایران را مطالبه نمایند، نپذیرفتند و این

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۲۷۱ و ۲۶۲ - دکتر مهدی بهار درباره این اعلام نظر وزارت خارجه آمریکا می‌نویسد: "لانسینگ وزیر امور خارجه آمریکا در همین زمینه و با همان لحن قهرآمیز در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۱۹ در پاریس بیاناتی ایراد کرده بود که از نظر ایرانیان ساده‌دل امید بخش می‌نمود. در حقیقت، دولت آمریکا نه برای آنکه ملت کهنسال و متمدنی در دام قدرت صنعتی و نظامی انگلیس اسیر شده، بلکه از آن جهت که قرار داد ۱۹۱۹ تمام منابع و ثروت‌های ایران را به سرمایه‌داری انگلیس اختصاص و انحصار می‌داد و سرمایه‌داران و صرافان آمریکائی را بی‌نصبیب می‌نمود با این قرار داد مخالف می‌کرد." - میراث خوار استعمار، دکتر مهدی بهار، چاپ چهاردهم ۱۳۵۵، صفحه ۵۴۶ - این احتمال را که دولت آمریکا با چنین اقدامی در پی دفاع از منافع ملی خود بوده، نمی‌توان رد کرد. و ما در تأیید این نظر، تلگرام مورخ ۱۷ مارس ۱۹۲۰ وزارت خارجه آمریکا به وزیر مختار خود در تهران را نقل می‌کنیم: "این وزارتخانه نگران است که مبدا تصویب قرارداد ایران و انگلیس در مجلس، تحصیل امتیازات نفتی را برای کمپانی‌های آمریکایی مشکل‌تر سازد." - (خواب آشفته نفت، جلد ۱، نوشته محمدعلی موحد، صفحه ۴۰) اما هنر دفاع از منافع و حقوق ملی در کشور ما ایجاب می‌کند که ما از رقابت‌ها و برخورد منافع قدرت‌های بزرگ جهانی هوشمندانه به سود منافع ملی خود بهره‌برداری کنیم. مسلماً هر دولتی - چه بزرگ چه کوچک - از منافع ملی خود دفاع می‌کند. لکن ممکن است به علل و شرایطی منافع ملی ابرقدرتی با منافع ملی ما در برهه‌ای از تاریخ در یک جهت قرار گیرد. عقل و منطق حکم می‌کند تا لحظه‌ای که میزان و عقربه سیاست به سود منافع ملی ما در چرخش است، باید از آن استفاده کنیم. و این کار، هنرمندی و زبردستی است نه ساده‌دلی.

^۲ زندگی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، صفحه ۴۲

عمل به منزله اهانتی بود که مستقیماً از طرف کشورهای دنیا نسبت به ایران بر اثر عقد قرارداد مزبور معمول و مجرا گردید.^(۱)

"عواقب ناگوار این وضع و اثرات از بین رفتن استقلال مالی و نظامی ایران را هیچکس بهتر و سریع‌تر از مرحوم مدرّس اصفهانی درک نکرد، زیرا در آن تاریخ که اغلب رجال کشور هنوز در خواب غفلت بودند و نتایج خطرناک اجرا شدن قرارداد را پیش‌بینی نمی‌کردند، آن مبارز بزرگ و وطن‌خواه که پی به نیت سوء انگلیسی‌ها برده بود دست ردّ بر سینه مأموران سفارت زد."

"جمعی از رجال دولت [نیز] اجتماعاتی بر پا کرده و شروع به صحبت بر ضد قرارداد کردند و در کنار آنها پاره‌ای از واعظان به کنایه و اشاره و گاهی با صراحت لهجه در مجالس عمومی بر ضد قرار صحبت می‌کردند. رفته رفته غوغا و هیاهو بلندتر شد و آمریکائیان و فرانسویان مقیم تهران به مردم فهماندند که دولت‌های آنها با قرارداد موافق نیستند و همین حرف آنها موجب قوت قلب ملیون گردید."

در مقابل این سر و صداها، سیدضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد که خود او از عاملان قرارداد (یا جزء محارم کسانی است که آن قرارداد را بسته‌اند) شروع کرد یک سلسله مقالات مبنی بر لزوم عقد قرارداد و فواید آن منتشر سازد ... [اما] غوغای شدید بر سر قرارداد از تهران به شهرستان‌ها و سپس به اروپا سرایت کرد.^(۲)

مرحوم مدرّس در یکی از نطق‌هایش در مجلس شورای ملی راجع به اینکه چگونه و چرا با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت کرد، چنین گفت: "... هی می‌آمدند پیش من و به اصرار می‌پرسیدند کجای این قرارداد بد است؟ هر جایش بد است بفرمایید اصلاح کنیم. می‌گفتم من سر از این حرف‌ها و نوشته‌های شما در نمی‌آورم، چون اهل سیاست نیستم. من یک نفر آخوندم. اما همینقدر تشخیص می‌دهم که ماده اول این قرارداد که استقلال کشور را تضمین می‌کند بی‌نهایت خطرناک است، چون نشان می‌دهد توطئه‌ای علیه آن استقلال در شرف انجام است. تأکید روی استقلال یک دولت مثل اینست که کسی به من بگوید: سید، من حاضر می‌شوم سیادت ترا به رسمیت بشناسم! ... این جوابی بود که به طراحان و موافقان قرارداد می‌دادم ... اما اگر کسی در کُنه این قضیه غور و مطالعه می‌کرد و روح و منظور باطنی قرارداد را می‌شکافت، دو چیز را آنّا می‌فهمید

^۱ همان، صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۱۹۴، ۲۳۰ و ۲۳۱

و استنباط می‌کرد و آن این بود که این قرارداد می‌خواهد استقلال مالی و نظامی مان را از دستمان بگیرد. چون اگر بنا باشد ایران مستقل بماند همه چیزش باید دست ایرانی باشد ... اما این قرارداد یک دولت خارجی (انگلستان) را در دو چیز مهم مملکت ما شریک می‌کرد: در پولش و در قوه نظامی‌اش. و این دلیل عمده مخالفت من بود ..."^(۱)

در میان این غوغا، احمدشاه سه روز پس از امضا شدن قرارداد، ایران را به قصد اروپا ترک کرد، (بیستم مرداد ۱۲۹۸)

"انگلیسی‌ها در بدو امر با مسافرت احمدشاه به اروپا

احمدشاه در اروپا

مخالف بودند و می‌ترسیدند که شاه جوان ایران پس

از ورود به پایتخت فرانسه و تماس گرفتن با رجال

خارجی (مخصوصاً با سیاستمداران آمریکائی) که در کنفرانس صلح گرد آمده بودند، اشکالاتی برای انگلستان ایجاد کند. اما وثوق‌الدوله و کاکس نفوذ مشترک خود را به کار انداختند و لُرد کرزن را متقاعد کردند که مسافرت شاه به خارجه (البته پس از امضا شدن قرارداد) نه تنها لطمه‌ای به مصالح انگلستان نخواهد زد، بلکه انجام وظایف کابینه را نیز تسهیل خواهد کرد."^(۲)

احمدشاه در این سفر که نزدیک به ۱۱ ماه طول کشید، از اسلامبول، ایتالیا، سویس و فرانسه دیدار کرد. و سپس عازم لندن گردید. "سفر پاریس اثری محسوس و آشکار در افکار و تمایلات سیاسی احمدشاه بخشید و او را متوجه ساخت که در پشتیبانی از قرارداد، نه تنها به منافع کشورش بلکه به شأن و حیثیت خودش نیز لطمه زده است. رویه خشک و رسمی وی نسبت به این پیمان (که بعداً در لندن محسوس شد) نتیجه همان تماس‌های سیاسی پاریس و گوش دادن به اندرزهای خیرخواهان ایرانی و فرانسوی بود."^(۳)

در لندن احمدشاه طی نطقی که در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان (جرج پنجم) ایراد کرد، اشاره غیرمستقیمی را که پادشاه انگلستان طی سخنرانی خود به قرارداد ۱۹۱۹ داشت و گفت: "دو کشور در آستان آغاز روابط جدید به منظور ترقی دادن ایران در شئون مالی و اداری هستند." بی پاسخ گذاشت و این عمل اسباب تکرر خاطر جرج پنجم و مسئولان سیاسی بریتانیا

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۱۹۵ و ۲۲۶ و جلد ۲ و صفحه ۱۲۵

^۲ همان، صفحه ۳۴۰

^۳ همان، صفحه ۲۴۷

(بالاخص لُرد کرزن) شد. و این امر منشاء پیدایش افسانهٔ مجعولی شد که چون احمدشاه رضایت و موافقت خود را با قرارداد ۱۹۱۹ در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان اعلام نکرد، تخت و تاج خود را از دست داد.

در حالی که احمدشاه طی سخنرانی خود در مجلس مهمانی لُرد کرزن (که متن آن در فردای همان شب در روزنهٔ تایمز منتشر گردید) رضایت خاطر خود را از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با جملاتی صریح و روشن اعلام داشته گفت: "سعادتمندم از اینکه می‌توانم با استفاده از این فرصت مغتنم به شخص عالیجناب بگویم که تا چه حد از بسته شدن قراردادی که در همین اواخر میان کشور من و بریتانیای کبیر امضا شده و هدفش تقویت پیوندهای سنتی میان دو کشور در آینده است پیوندهایی که از زمان‌های دور و دراز میان ایران و انگلیس وجود داشته - احساس مسرت و خوشحالی می‌کنم."^(۱)

گرچه نظر دولت انگلیس که توسط وزیر مختارش - سر پرسی کاکس - اعلام می‌گردید، این بود که "قرارداد از همان موقعی که امضا شده رسمی است و تصویب شدن قرارداد در مجلس به هیچ وجه شرط اساسی برای رسمیت یافتن آن نیست."^(۲) و بر پایهٔ همین نظر بود که مستشاران انگلیسی در ایران آغاز به کار کرده بودند. اما وثوق‌الدوله می‌دانست که طبق اصل ۲۴ قانون اساسی ایران، رسمیت یافتن قراردادها مستلزم تصویب آنها در مجلس است؛ لذا پس از خروج شاه از ایران وثوق‌الدوله برای تشکیل چنین مجلسی که قرارداد را تصویب کند، دست به کار شد. در اجرای این منظور وی به زندانی کردن و تبعید اکثر مخالفان و توقیف روزنامه‌های مخالف پرداخت. از جمله یکی از نویسندگان معروف این دوره علی دشتی بود که به قول وزیر مختار انگلیس، نوشته‌هایش "بلیغ‌ترین و مؤثرترین مقالاتی بود که در ردِّ قرارداد نوشته می‌شد." دولت وثوق‌الدوله، علی دشتی را بدون هزینهٔ سفر و وسایل مسافرت همراه دو مأمور ژاندارم با پای پیاده به سوی قزوین اعزام داشت، تا از آنجا او را به خاک عراق تبعید کنند.

دولت وثوق‌الدوله برای اخذ نتیجهٔ مورد نظر از انتخابات دورهٔ چهارم هر آن تهدید و ترغیب و مداخلهٔ غیرقانونی که امکان داشت عمل کرد. لکن با تمام اقدامات سرکوبگرانه و قانون‌شکنی‌ها، وی موفق به تشکیل مجلس مورد نظر خود نگردید.

^۱ همان، صفحهٔ ۳۱۷

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحهٔ ۳۴۰

از اینرو "همینکه پایان مسافرت اروپائی شاه نزدیک شد، یعنی از اواسط فوریه ۱۹۲۰ به بعد، ناراحتی و ثوق الدوله رو به افزایش گذاشت. زیرا برگشت مقام سلطنت به ایران در این تاریخ که انتخابات کشور به موانع غیرمترقب برخورد کرده بود از هر حیث که تصور شود به ضرر و ثوق الدوله تمام می‌شد."^(۱)

"از آن طرف شاه در پاریس دچار سوءظن شده بود که شاید انگلیسی‌ها نمی‌خواهند او دوباره به ایران باز گردد و چه بسا که خیال دارند به سلطنتش خاتمه دهند ... از این جهت بود که روز سی‌ام مارس ۱۹۲۰ (یک هفته پس از نوروز ۱۲۹۹) از لُرد داربی سفیر کبیر انگلستان در پاریس تقاضا کرد او را در هتل محل اقامتش ملاقات کند."^(۲) شاه در این ملاقات از موانع و مشکلاتی که و ثوق الدوله عمداً در سر راه بازگشت او به کشورش فراهم می‌آورد، همچنین طرق و وسایل بازگشتش صحبت کرد.

شاه پس از اینکه مدتی در باره نگرانی‌های سیاسی‌اش با لُرد داربی صحبت کرد، سر مطلب را برگرداند به موضوعی دیگر، یعنی تأمین مخارج بازگشتش به ایران و از سفیر خواست تا حرف‌های او را عیناً به اطلاع لُرد کرزن برساند: "در مورد هزینه سفر، شاه می‌فرماید از هر کدام از این دو راه^(۳) که به ایران باز گرد مخارجش کمتر از چهار صد هزار فرانک^(۴) نخواهد شد. و لذا مایل است حکومت انگلستان به حکومت تهران دستور بدهد که این مبلغ را مستقیماً به حساب نصرالدوله در پاریس واریز کند تا به مصارف سفر برسد.

اما اگر سرانجام تصمیم بر این شد که ایشان از راه بغداد - خانقین - کرمانشاه به تهران باز گردد آنوقت پول بیشتری لازم دارند، زیرا به عنوان پادشاه ایران ناچارند به زیارت عتبات هم بروند که خود این برنامه جنبی هزینه بیشتری ایجاد خواهد کرد. درباره لزوم زیارت مراقد مقدس شیعیان، اعلیحضرت اظهار داشت که جدّ اعلایش ناصرالدین شاه موقعی که به زیارت عتبات رفت در حدود ده میلیون فرانک خرج کرد. اما خود ایشان (اعلیحضرت سلطان احمدشاه) به هیچ وجه خیال ندارند مخارجی در این حدود عهده‌دار شوند. ولی به هر حال جز اینکه بخواهند احترامات و شئون سلطنتی را یکباره زیر پا بگذارند، حداقل مبلغی که برای زیارت

^۱ همان، صفحات ۳۲۶، ۳۲۷

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۳۲۴

^۳ راه شمال از طریق بندر انزلی، راه جنوب از راه بصره.

^۴ هر فرانک فرانسه در آن تاریخ (به پول ایران) معادل ده شاهی بود. بنابراین یک تومان معادل بیست فرانک.

عتبات لازم دارند کمتر از یک میلیون فرانک نمی‌شود ... معظم‌له از من خواهش کردند از عالیجناب [لُرد کرزن] استدعا کنم نتیجه تصمیم خود را به ایشان (در پاریس) و به حکومت ایران در تهران ابلاغ فرمائید و بگوئید نظرتان چیست و کدام مسیر را ترجیح می‌دهید. نسبت به تأمین مخارج بازگشت هم خواهش اعلیحضرت این است که عالیجناب مستقیماً به وثوق‌الدوله تلگراف فرمائید که وجوه مورد نیاز را تهیه و فکر ایشان را از این حیث در پاریس آسوده سازند.^(۱)

از سوی دیگر در تهران وثوق‌الدوله همچنان تلاش می‌کرد که اقامت شاه در اروپا را حداقل شش ماه دیگر تمدید کند. او برای انجام این کار به سِر پرسی کاکس متوسل شد و او در هم آوریل ۱۹۲۰ تلگرافی "فوق‌العاده مهم و فوری" به لُرد کرزن مخابره کرد. کاکس در این تلگراف با تأیید نظر وثوق‌الدوله، از قول او نوشت: "بازگشت شاه به ایران آنهم در این موقع حسّاس، جوّ سیاسی تهران را بی‌نهایت وخیم و آشفته خواهد ساخت و کار به جائی خواهد کشید که ایشان (وثوق‌الدوله) دیگر نتواند در سِمَت فعلی خود به عنوان نخست‌وزیر باقی بماند. در این تلگراف کاکس موضوع مربوط به تأمین اعتبار نقدی برای بازگشت شاه را از قول وثوق‌الدوله چنین نقل کرد: "اعلیحضرت موقع حرکت به اروپا مبلغ یکصد و بیست هزار تومان [که مبلغ هنگفتی به پول آن زمان می‌شد] از بودجه دولتی با خود همراه بردند و در عرض این چند ماهی هم که در خارجه بوده‌اند پنج میلیون فرانک اضافه برایشان ارسال شده، ولی کماکان فشار می‌آورند که وجوه بیشتر برایشان ارسال شود، در حالی که دولت دیناری پول اضافی برای این گونه مخارج در اختیار ندارد."^(۲)

کاکس پیشنهاد کرد که به وسایل ممکن شاه را برای مدت محدودی در اروپا نگهدارند. لُرد کرزن پس از دریافت این تلگراف لُرد داربی سفیر کبیر انگلستان در پاریس را مأمور انجام این کار کرد. ولی توفیقی حاصل نشد. سپس جرج چرچیل را که سابقه آشنایی دیرین با احمدشاه داشت و به زبان فارسی صحبت می‌کرد پیش احمدشاه فرستاد و تهدید کرد که "اگر اعلیحضرت کماکان بر سر حرف خود ایستاد و حاضر به قبول نصایح ما نشد آن وقت با کمال صراحت به ایشان بگوئید که مسئولیت هر نوع خطر احتمالی در این سفر را باید شخصاً پذیرا گردند."^(۳)

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۳۴۳ و ۳۴۴

^۲ همان، صفحات ۳۴۵ - ۳۴۶

^۳ همان، صفحه ۳۴۸

اما احمدشاه ضمن پافشاری در تصمیم خود، برای رفع سوءظن انگلیسی‌ها، با سفیر انگلستان در پاریس ملاقات کرده اطمینان داد که "نه تنها حامی پا برجای قرارداد، بلکه پشتیبان وثوق‌الدوله هم هست و تا موقعی که انگلیسی‌ها بخواهند او را سر کار نگاه خواهد داشت."^(۱)

در این میان نظر به اینکه در اجرای مدلول قرارداد انگلیسی‌ها می‌خواستند نیروهای نظامی ایران، یعنی قوای سه‌گانه قزاق، اسپیار و ژاندارمری را ادغام و یکپارچه کرده و فرماندهی آن را به یک افسر انگلیس بسپارند، لذا وثوق‌الدوله از شاه می‌خواست که اختیار کنار گذاشتن استراسلسکی فرمانده روسی قزاقخانه را به او محول کند. لکن شاه که نیروی قزاق و اسراسلسکی فرمانده آن را بزرگترین تکیه‌گاه خود می‌دانست، این اختیارات را به او تجویز نکرد. از اینرو کاکس به لُرد کرزن نوشت که "اگر شاه اختیاراتی را که وثوق‌الدوله برای تعیین تکلیف لشکر قزاق خواسته فوراً به وی تفویض نکند ما حق خواهیم داشت مستقلاً دست‌به‌کار شویم و حتی پیش از بازگشت ایشان به ایران تکلیف لشکر قزاق را یکسره کنیم."^(۲)

لُرد کرزن در پاسخ دستور ذیل را به او فرستاد: "با توجه به تصمیم قطعی شاه که می‌خواهد اجرای پیشنهاد نخست‌وزیر ایران و کمیسیون مختلط نظامی را به تأخیر اندازد، نیز با توجه به رویه سرسختانه‌ای که معظم‌اله در این مورد پیش گرفته، فکر می‌کنم هیچ ضرری نداشته باشد که شما آن نقشه اضطراری را که برای چنین وضعی آماده داشتید به معرض اجرا بگذارید."^(۳)

این نقشه اضطراری عبارت از توقیف استراسلسکی و سایر افسران روسی لشکر قزاق، تسخیر قزاقخانه، و تحویل مباشرت آن به افسران ارشد انگلیسی بود.

"اما سرپرسی کاکس ظاهراً با اجرای این تصمیم در غیاب شاه مخالف بود، یعنی مطمئن بود که افسران روسی مقاومت خواهند کرد، به طوری انگلیسی‌ها ناچار خواهند شد برای اسکات شورش قزاقخانه قوای نظامی وارد پایتخت کنند و خود این موضوع بدترین اثر ممکن را در جو سیاسی تهران خواهد بخشید ... در نتیجه اجرای "نقشه اضطراری" تا بازگشت احمدشاه از فرنگ مسکوت ماند تا سر فرصت مناسب‌تری اجرا گردد."^(۴)

^۱ همان، صفحه ۳۴۸

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۳۵۲

^۳ همان، صفحه ۳۵۴

^۴ همان، صفحه ۳۵۵ (به اختصار)

"بعد از خاتمه جنگ اول جهانی لشکرهای انگلیسی

دو سال در چهارگوشه ایران مستقر بودند. همین

نیروها دو بار از خاک ایران به ایالات نفت خیز قفقاز

حمله کرده و تمامیت ارضی روسیه را نقض کرده

بودند." انگلیسی‌ها "هنوز قرارداد ۱۹۱۹ از مجلس نگذشته، ایران را به یک پایگاه تخریبی علیه

رژیم نوبنیان روسیه کرده بود، و نفوذ سیاسی و نظامی انگلستان در ایران (زیر پوشش قرارداد

۱۹۱۹) یک خط تهاجمی خطرناک (به طول متجاوز از هزار کیلومتر) در جوار مرزهای روسیه

به وجود آورده بود." (۱)

"در بهار و تابستان ۱۹۲۰، ارتش نوبنیان شوروی (ارتش سرخ) که به همت تروتسکی (وزیر

جنگ لنین) نوسازی شده و به شکل یک قدرت عظیم دفاعی در آمده بود، در تمام جبهه‌های

داخلی روسیه بر افسران و سربازان روس سفید که برای احیاء مجدد رژیم تزاری می‌جنگیدند،

غلبه کرد و همه آنها را از حیّز انتفاع انداخت ... ژنرال دنیکن که در جبهه جنوب روسیه علیه

حکومت لنین می‌جنگید، یکی از معروفترین این سرداران بود که پس از اضمحلال قوای

نظامی‌اش در کریمه، به آذربایجان روس پناه آورده بود. موقعی که نیروهای مسلح بلشویک از

راه دریا به باکو دبه حمله کردند، دنیکن و بقایای سپاهیان‌ش پیش از آنکه به دست بلشویک‌ها

بیفتند در کشتی‌هایی که قبل از وقت برای نجاتشان آماده شده بود نشستند و رو به سواحل ایران

آوردند." (۲)

طبعاً روس‌ها در قبال چنین وضعی ساکت نمی‌نشستند و عکس‌العمل نشان می‌دادند و چنین

هم شد.

"ورود قوای ضدانقلابی دنیکن به ایران، و حضور نیروهای گوناگون انگلیسی در خاک این

کشور، دو عامل مهم بودند که باعث حمله قوای سرخ به ایران شدند." (۳) [البته مقاصد دیگری

نیز در پشت پرده وجود داشت که بعداً به آن خواهیم پرداخت.]

در بامداد روز ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ / ۱۸ مه ۱۹۲۰ دوازده کشتی جنگی روسی که حامل عده

زیادی سرباز مسلح بلشویک بودند در مقابل مرداب غازیان ظاهر شدند و تأسیسات بندر انزلی

^۱ همان، صفحه ۳۶۱

^۲ همان، صفحه ۳۶۴ به اختصار

^۳ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۳۶۴ به اختصار

را به توپ بستند و به گفته راسکولنیکف فرمانده ناوگان نظامی، "این آتش گشودن به روی تأسیسات بندری، منحصر به خود شهر نبود بلکه غازیان را نیز که مقر نیروهای نظامی بریتانیا و ستاد فرماندهی آنها در شمال ایران بود، در بر گرفت."

اما وزارت جنگ انگلیس به این نظر بود که نیروهای کنونی بریتانیا در ایران توانایی دفع تهاجم بلشویک‌ها را ندارند. لذا در برابر حمله آنها باید عقب‌نشینی کنند.^۱

متن تلگرافی که تقریباً سه ماه قبل از این تاریخ از طرف وزارت جنگ بریتانیا به فرمانده کل قوای انگلیس در عراق مخابره و رونوشت آن عیناً برای اطلاع وابسته نظامی بریتانیا در تهران ارسال گردیده است، [و] اسناد و مدارک محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، جای کمترین تردید باقی نمی‌گذارد که لُرد کرزن از مضمون این تلگراف (در همان تاریخ) خبر داشته و با اینهمه با دادن اطمینان‌های پوچ و واهی به حکومت ایران، آنها را عالماً و عامداً اغفال می‌کرده است. متن تلگراف وزارت جنگ بریتانیا به فرمانده کل قوای انگلیس در عراق چنین است:

"... به قوائی که اکنون در شمال ایران مستقر شده و جزء ابوالجمعی شماس (نور پر فورث) تعلیمات لازم را بدهید که در صورت تهدید شدن انزلی نیروهای خود را (ولو به ظاهر) چنان مقتدر و مصمم نشان دهند که روس‌ها از تصمیم حمله به بندر مزبور منصرف گردند. اما در عین حال این را هم بدانید که اگر بلوف ما مؤثر واقع نشد و بالشویک‌ها قوا پیاده کردند، چنین خیالی نداریم که برای دفاع از انزلی بجنگیم. بنابراین ترتیبات کار را چنان باید بدهید که نیروهای بریتانیا بتوانند در صورت لزوم از انزلی عقب‌نشینی کنند..."^(۱)

راسکولنیکف فرمانده ناوگان سرخ علت حمله و جریان سقوط انزلی و فرار قوای بریتانیا را چنین شرح می‌دهد: "بعد از اعلام موجودیت جمهوری سوسیالیستی آذربایجان، از آنجا که می‌دانستیم روسیه شوروی و جمهوری آذربایجان هر دو در معرض حمله مجدد قوای بریتانیا (از پایگاه انزلی) قرار دارند، لذا تصمیم گرفتیم ریشه این خطر را پاک بسوزانیم، به این معنی که خود بندر (انزلی) را تصرف کنیم، تمام کشتی‌های متعلق به روسیه سفید را از دست انگلیسی‌ها بگیریم، و نور پر فورس را از تسلط بر این پایگاه مهم دریائی (انزلی) محروم سازیم."^(۲)

^۱ همان، صفحات ۳۷۳ و ۳۷۴

^۲ همان، صفحه ۳۷۶

نیروی نظامی انگلیس با تقاضای آتش بس و بدون مقاومت و پس از تحویل دادن ذخایر خواربار و مهماتی که در اختیار دنیکن بود - و اینک در دست انگلیسی ها قرار داشت - به بلشویک ها، انزلی را تخلیه و تا منجیل عقب نشینی کردند.

اینک اوضاع گیلان را هنگام ورود ارتش سرخ به آن استان بررسی می کنیم:

"در دومین سال جنگ بین الملل اول وقایعی در گیلان

رخ داد که به نهضت جنگل یا انقلاب جنگل معروف گشت. قائد این نهضت مردی بود به نام میرزا

میرزا کوچک خان جنگلی و نهضت جنگل

کوچک خان (یونس). انقلاب جنگل، با عمر هفت

ساله خود طولانی ترین انقلابی است که در تاریخ مبارزات مسلحانه ضد استعماری و آزادیخواهانه مردم ما به ثبت رسیده است."

میرزا کوچک خان در شرایط پریشانی و آشفتگی کشور، قبل از شروع جنگ جهانی اول "با چند تن از سران ملیون ایران وابسته به اتحاد اسلام، که مرکزش در اسلامبول بود، در تهران تماس گرفت و [راجع به تعطیل شدن مشروطیت و لزوم اعاده آن و قطع ایادی استبداد] به گفتگو پرداخت."

"وی مردی مؤدب، متواضع، خوش برخورد، زود رنج، و از جنبه روحی عقیف و با عاطفه و معتقد به فرایض دینی و مؤمن به اصول اخلاقی بود. ورزش را دوست می داشت و هر روز تمرین می کرد، اهل هیچگونه مشروبات الکلی نبود، دخانیات مصرف نمی نمود، به تریاک و مشتقاتش، که در آن عهد عشاق فراوان داشت، لب نمی زد و از همه مهمتر آنکه از غایت حجاب و حیا زن نمی گرفت و تا چند سال مانده به آخرین سنین عمرش تأهل اختیار نکرده بود.

میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا به مشکلی بر می خورد و یا تردیدی در اقدام به کار مورد نظرش حاصل می کرد، فوراً دستش به طرف تسبیح (که همیشه همراه داشت) دراز می شد و نتیجه استخاره هر چه بود بیدرنگ به کار می بست ... و مشیت الهی را از تسبیح می جست ... او مرد مذهبی تمام عیار بود، هیچگاه واجباتش ترک نمی شد و از نماز و روزه قصور نمی کرد."^(۱)

^۱ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحات ۲۲، ۳۶، ۳۷ و ۳۸ به اختصار

شادروان علی اکبر دهخدا درباره میرزا کوچک خان می گوید: "اول بار که او را دیدم جوانی خوش قیافه سی ساله می نمود. در نهایت درجه معتقد به دین اسلام و به همان حد نیز وطن پرست بود، شاید آن هم از راه اینکه ایران و وطن او مملکت اسلامی است و دفاع از او را واجب می شمرد. نماز و روزه او هیچ وقت ترک نمی شد و هیچ وقت در عمر خود شراب نخورد و همچنین از دیگر مُحَرّمات دینی مُجْتَنَب بود. لیکن در دین خرافی بود، همه کارها را از فعل و ترک با استخاره سَبَّح^(۱) [استخاره با تسبیح] یا قران می کرد..."

"اطاعت از او امر آزادی خواهان بی غرض و طمع را مثل وجیه دینی می شمرد و همان وقت که در جنگل بود با معدودی آزادی خواهان تهران که به آنها اعتماد و اعتقاد داشت در کارهای خود کتباً و به پیغام مشورت می کرد. لیکن پس از مشورت با آنان نیز فاصل^(۲) استخاره بود اگر استخاره مساعد نبود، به گفته های ایشان عمل نمی کرد."^(۳)

"چندین بار در دوره سلطان احمدشاه که معتمدین او، یعنی همان آزادی خواهان تهران، به او نوشتند و پیغام دادند که وقت برای حمله به تهران مساعد است، چون استخاره بد آمد، از آمدن به تهران امتناع کرد."^(۴)

"میرزا کوچک خان رهبری بود انقلابی، متدین، نمازخوان، ولی بسیار خوش نیت و زودباور که از پیچ و خم های سیاست بین المللی و تاکتیک های ستی کمونیست ها برای قبضه کردن قدرت سر در نمی آورد و به همین دلیل خیلی زود به دام ماهرانه بلشویک ها افتاد و برای مدتی کوتاه آلت دست سیاستهای آنها در ایالات شمالی کشور شد. وی سر انجام حساب خود را از آن نیروهای سرخ، که فعال مایشاء گیلان شده بودند جدا کرد و دوباره به صف پیروان خود در جنگل های فومنات پیوست..."^(۵)

^۱ استخاره سَبَّح: اکثر شیعیان استخاره به این طور می کنند که بعد از خواندن ادعیه، چشم بسته تخمیناً مقام ثلث دانه های تسبیح را به دو انگشت می گیرند و از آنجا تا اتمام [گل تسبیح] دو دانه دو دانه طرح می کنند. اگر در آخر یک دانه ماند علامت خیر است و اگر دو ماند علامت شر است. "لغت نامه دهخدا"

^۲ فاصل = جدا کننده حق از باطل. فرنگ معین.

^۳ لغت نامه دهخدا، ذیل کلمات "کوچک جنگلی".

^۴ خاطرات دهخدا از زبان دهخدا، دکتر سید محمد دبیرسیاقی، چاپ اول ۱۳۵۹، صفحه ۲۲

^۵ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، صفحه ۳۸۰

میرزا کوچک خان گیلانی "مردی وطن دوست و پاکدامن بود، در انقلابات سیاسی مملکت و در تبدیل اساس حکومت استبدادی به شوروی^(۱) در حوزه مشروطه خواهان خدمت می کرد. بالاخره در طی انقلابات که حکومت ملی ما دچار مخاطره گشت، این مرد باغیرت ارویدی از ملیون مجاهد تشکیل داده آنرا در جنگل گیلان تمرکز داده چند سال در مقابل تجاوزات خارجی و حوادث داخلی ایستادگی کرد. نه تطمیع او را از خیال خود باز داشت و نه تهدید. میرزا کوچک خان به همان اندازه که روس و انگلیس از او دور بودند، او هم از آنها دوری می جست و فریب هیچیک را نمی خورد.

شرح وطن پرستی و انتظام کارهای اداری این شخص در ظرف مدت چند سال در جنگل و مهمان نوازی ها که از وطن خواهان وارد شده می کرد در صفحات تاریخ بی شائبه گیلان ثبت است."^(۲)

"توجه مختصر به برنامه های نهضت جنگل و شیوه کار اجتماعی و سیاسی رهبران و وابستگان آن اثبات می کند که این نهضت، قیامی مردمی بود، از نظر تاریخی ریشه دار و اصیل و حلقه ای از زنجیر مبارزات محرومین ایران برای رهایی از بلای فقر و ظلم. سران نهضت بر ایرانی و اسلامی بودن خود تکیه می کردند..."^(۳) لذا جنبش جنگل در آغاز "نه جنبشی "تجزیه طلبانه" بود، نه "بورژوا-ملی"، و نه "کمونیستی" [بلکه] واکنش اصیلی بود در برابر سرخوردگی و افسردگی پس از پیروزی مشروطه و سرنگونی محمدعلی شاه."^(۴)

"در برنامه نهضت جنگل آمده: "ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم، - استقلال به تمام معنی کلمه، یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی - اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی، که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است. ما طرفدار

^۱ شوروی یعنی "منسوب به شور، شوری [حکومتی که با رایزنی نمایندگان مردم اداره می شود] عقل را با عقل دیگر یار کن. آمر هم شوروی بخوان و کار کن. " لغت نامه دهخدا.

^۲ حیات یحیی، جلد چهارم، یحیی دولت آبادی، صفحات ۲۷۷ و ۲۷۸

^۳ نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، دکتر شاپور رواسانی، چاپ دوم ۱۳۶۸، صفحه ۷

^۴ اقتصاد سیاسی ایران، دکتر همایون کاتوزیان، صفحه ۱۱۸

یگانگی عموم مسلمانانیم. این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت به همصدایی کرده و خواستار مساعدتیم.^(۱)

جنگلی‌ها مصمم بودند مادام که به هدفشان نرسیده و موفق به اخراج نیروی بیگانه نشده‌اند به آرایش سر و صورت نپردازند و بنابراین، طول مدت اقامت در جنگل آنها را به شکل مخلوقات ماقبل تاریخ و هیاکلی جسیم و رعب‌آور درآورده بود ... این وضع تا زمانی که هنوز مسئله تشکیلات نظامی مطرح نشده و جنگلی‌ها در دایره محدودی از قدرت می‌زیستند، ادامه داشت. "... خود میرزا از کسانی بود که قیافه جنگلی‌اش را با ریش و گیسوان و کلاه بوقی نمدی و چموش ولایتی [کفشی از چرم گاومیش] در تمام مدت نهضت، حتی در موقعی که گرایش به سوی انقلاب سرخ پیش آمد، رها نکرد ..."^(۲)

"مرکز ثقل و مغز متفکر جنگل را هیئت اتحاد اسلام تشکیل می‌داد که افرادش به استثناء چند نفر همه از علما و روحانیون بوده‌اند. این وضع که تعدادی از روحانیون زمام کار را به دست گرفته کارگردانی و رهبری امور انقلاب را عهده‌دار شده‌اند، به مذاق عده‌ای گوارا نیامد و ترتیبی دادند که هیئت اسلام به "کمیته" تبدیل شود و در نتیجه این تغییر نام، افراد غیر روحانی نیز توانستند به عضویت رسمی هیئت اتحاد اسلام در آیند و اکثریت اعضا کمیته را به دست آورند."^(۳)

پیشتر گفتیم که انگلیسی‌ها برای پرکردن شکافی که در اثر سقوط امپراتوری تزاری در جبهه متفقین ایجاد شده بود ژنرال دنسترویل را به گیلان فرستادند تا همراه سپاهیان روس که با شوروی‌ها می‌جنگیدند به بادکوبه بروند. دنسترویل با توجه به نیروهای میرزا کوچک‌خان که در منجیل سنگر گرفته بودند، سرهنگ استوکس را برای مذاکره با جنگلی‌ها و بستن قراردادی جهت تأمین عبور بلامانع قوای انگلیس به سوی انزلی، پیش میرزا کوچک‌خان فرستاد. کلنل استوکس به میرزا کوچک‌خان گفت: "چنانکه وی با بلشویک‌ها مخالفت ورزد و به دوستی انگلستان اعتماد نماید، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر است با کمال میل حکومت جنگل را در ایران به رسمیت بشناسد، میرزا این پیشنهاد را نپذیرفت و حاضر به همکاری نشد

^۱ نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، دکتر شاپور رواسانی، چاپ دوم ۱۳۶۸، صفحات ۱۵۷، ۱۵۸

^۲ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحات ۵۵، ۵۶

^۳ همان، صفحه ۹۶

و اظهار داشت: "برای من و همکارانم تشکیل یک حکومت مقتدری زیر نفوذ شما مقرون به افتخار نخواهد بود."^۱ و عبور بلامانع قوای انگلیسی را تا رسیدن به انزلی تضمین نکرد.

کلنل استوکس شکست مذاکرات را به اطلاع ژنرال دنسترویل رسانید، و چون ژنرال انگلیسی امکان سازش با جنگلی‌ها را پیدا نکرد، تصمیم گرفت با همکاری بیچراخف فرمانده آخرین دسته‌های سربازان روس، خط دفاعی جنگلی‌ها را در منجیل - محل فعلی سد سفیدرود - شکسته راه را به کمک نیروی نظامی بگشاید بدین ترتیب جنگ منجیل آغاز شد.

بیچراخف به کمک نیروی هوایی انگلیس و توپخانه نیرومند خود خط دفاعی جنگلی‌ها را شکافت. با باز شدن راه سپاهیان روس و به دنبال آنها انگلیسی‌ها با فراغ بال به سوی رشت و انزلی سرازیر شدند و از آنجا خود را به بادکوبه رساندند. با ورود انگلیسی‌ها و نیروی ضد انقلاب به باکو حکومت شائومیان سقوط کرد و سران حکومت توسط انگلیسی‌ها اعدام شدند.^۲

گرچه راه رشت و انزلی به روی نیروهای انگلیسی باز شد، ولی درگیری و برخورد بین نیروهای انگلیسی و جنگلی‌ها خاتمه نیافت و چون در چنین وضعی هر دو طرف با مشکلاتی مواجه بودند، طرفین متارکه جنگ را تحت شرایطی پذیرفتند.

در این هنگام که قرارداد ۱۹۱۹ در وزارت خارجه انگلیس در حال تنظیم و تدوین بود و ثوق‌الدوله به پیشنهاد سفارت انگلیس در تهران و موافقت احمدشاه به نخست‌وزیری رسید. وی که مأمور امضا و اجرای قرارداد مزبور و سرکوبی مخالفان بود، سردار معظم خراسانی (عبدالحسین تیمورتاش) را به والیگری گیلان منسوب کرد. سردار معظم مردی بود بی‌رحم، فاسد و خودخواه، و به علت شرب مدام اغلب از حال طبیعی خارج بود. وی برای سرکوبی آزادی‌خواهان و جنگلی‌ها هرچه از شقاوت و خشونت در چنته داشت، دریغ نرورزید.

انگلیسی‌ها نیز، که در این زمان قسمت اعظم خاک ایران را در اشغال داشتند، برای فرونشاندن جنبش جنگل، به ارسال نامه‌هایی به میرزا کوچک‌خان و سران نهضت جنگل، که مشتمل بر تهدید و تطمیع بود، پرداختند. اینک برای مثال اخطاریه اداره سیاسی انگلیس در گیلان به عموم کارکنان و لیدرهای هیئت اتحاد اسلام را که با هواپیماهای انگلیسی در شهر فرو ریخته شد، نقل می‌کنیم:

^۱ همان، صفحه ۱۱۸

^۲ همان، صفحه ۱۳۰ به اختصار

"چون زمامداران دولت فخیمه انگلیس همیشه طالب استقرار امنیت و استحکام قوانین مملکت ایران و مایل به ترقی و تعالی آن می‌باشند، لذا تصمیم نموده‌اند که در تصفیة امور گیلان با دولت معزّی‌الیها کمک و همراهی نمایند. اینک به وسیله این اعلامیه به عموم لیدرها و زمامداران هیئت اتحاد اسلام پیشنهاد می‌شود که قبل از غروب پنجشنبه دوم رجب مطابق سیزدهم برج حَمَل (فروردین) قونسولگری دولت فخیمه از تسلیم خود به دولت ایران و اعلیحضرت شاهنشاه مطلع سازند. قواء فخیمه انگلیس و دولت ایران در حمایت و صیانت لیدرهائی که قبل از تاریخ فوق تسلیم شوند اهتمام نموده و با ایشان با کمال اعتدال و احترام رفتار خواهند نمود. به خاطر داشته باشید که اگر لیدرهای شما از روی جهالت و نادانی از تسلیم خود به اعلیحضرت همایونی و دولت علیه ایران امتناع ورزند به همین ترتیب که این کلمات خطاریه به سر شما فرود می‌آیند ممکن است که بمب و گلوله نیز بر سر شما ریخته شود. ای اهالی گیلان تکلیف خود را نسبت به دولت و پادشاه خود به نظر آورده نگذارید لیدرهای خودتان شما را دچار فلاکت نمایند.

از طرف اداره سیاسی انگلیس در گیلان -

به تاریخ ۳۰ جمادی الثانی ۱۳۳۷ مطابق ۱۱ فروردین ۱۲۹۷^(۱)

در زمان صدور این اتمام حجت ۴۸ ساعته، انگلیسی‌ها، اوضاع داخلی جنگلی‌ها چندان رضایتبخش نبود. اختلافات و تیرگی‌های بین رهبران و اعضای نهضت به وجود آمده بود. از اینرو اعضای سست‌پیمان نهضت، از آن جمله حاجی احمد کسمائی، که از نزدیکترین یاران میرزا کوچک‌خان بود، با اولین تهدید انگلیسی‌ها از نهضت جنگل برید و به دولت پیوست.^(۲) و ساده‌لوحان و زودباورانی نظیر دکتر ابراهیم حشمت، که مردی بود آزاده و خدمت‌گذار، به وعده‌های دروغین فریفته شده خود را به دولت تسلیم کرد ولی علیرغم دریافت تأمین، اعدام شد.

آشفته‌گی به حدّی رسید که میرزا کوچک‌خان ناچار شد فومنات را ترک کرده به نقاطی که شناسائی چندان از آنها نداشت برود، در حالیکه همه جا تعقیب، فقدان خواربار و نبود فرصت

^۱ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۸

^۲ همانجا

استراحت و خطر غافلگیر شدن، او و همراهانش را تهدید می کرد. در این موقع تعداد همراهان میرزا کوچک خان به هشت تن رسیده بود.

سرانجام میرزا و همراهانش به نقطه‌ای که از آنجا مهاجرت کرده بودند، برگشتند و دو نفر از یاران خود، احسان‌الله خان و خالوقربان^(۱) را هم پیدا کردند.

نظر به اینکه دولت وثوق‌الدوله نتوانست جنگلی‌ها را قلع و قمع کند، در مقام سازش با آنها درآمد. از اینرو طرفین موافقت کردند مادام که مجلس شورای ملی افتتاح نشده و تکلیف قرارداد ۱۹۱۹ معلوم نگردیده است، عملیات خصمانه از هر دو طرف موقوف و قوای جنگلی با حفظ نفراتش باقی بماند. در عوض جنگلی‌ها از مداخله در ادارت دولتی خودداری نمایند، پادگان دولت در رشت برقرار بماند و پیشوای جنگل از طرف دولت عهده‌دار امنیت فومنات باشد.

در همین دوران صبر و انتظار، نظر به اینکه بیانات و اقدامات رهبران دولت شوروی علیه استعمار جهانی و بخصوص امپریالیسم انگلستان مورد استقبال صمیمانه روشنفکران و آزادی‌خواهان ایران قرار گرفته و در دل آنها امیدهای را برانگیخته بود، میرزا کوچک خان نیز برای جلب حمایت انقلابیون قفقاز نماینده‌ای به باکو اعزام نمود، اما این اقدام نتیجه‌ای به بار نیاورده در دهم اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ ش کمیته لنگران حزب کمونیست روسیه (بلشویکی) نامه‌ای به میرزا کوچک خان ارسال کرد. در آن نامه گفته می شد: "رفیق کوچک خان! یگانه مردی که در ایران بر ضد بورژوازی انگلستان قیام کرد تو هستی. تنها مردی که جرأت کرده پرچم سرخ علیه انگلستان برافرازد تو هستی. ما از طرف دهقانان و کارگران آذربایجان به شما خطاب می کنیم، ای مرد توانا و ای رئیس ملت! ما حاضریم با نخستین دعوت به کمکتان بشتابیم تا سلطه انگلستان را محو کنیم. ای رهبر پرولتاریای ایران، هر لحظه که ملت ایران بخواهد از

^۱ احسان‌الله خان دوستدار، کمونیست ایرانی که در انقلاب مشروطه شرکت داشت، از رهبران "کمیته مجازات" بود که پس از لو رفتن به گیلان گریخت و عضو دولت انقلابی گیلان گردید و پس از شکست انقلاب جنگل به شوروی پناهنده شد.

- "کمیته مجازات": دسته‌ای مخفی که در تهران در اوایل شهریور ماه ۱۲۹۵ ش توسط ابراهیم منشی‌زاده برای مجازات خائنین به ملک و ملت و رجال که عامل اجرای سیاست بیگانگان بودند، تشکیل شد. کمیته چند نفر را ترور کرد. گفته شده که در این امر، عمده‌ی اتکای آنها بر احساس و قضاوت شخصی بود. در دولت وثوق‌الدوله بعضی از اعضای کمیته دستگیر و اعدام شدند و بعضی دیگر پراکنده و متواری گردیدند. (تیر ماه ۱۲۹۶ ش)

- خالوقربان، از هم‌میهنان کرد و فرمانده بخشی از نیروهای نهضت جنگل بود، که رفتار او در نهضت جنگل در صفحات بعدی کتاب ذکر شده است.

برادران ایران خود حمایت نموده به آنان کمک خواهیم کرد تا انگلیسی‌ها را از ایران برانند. ملت ایران در صمیمیت و صداقت ما می‌تواند مطمئن باشد...^(۱)

"میرزا پس از دریافت این نامه شخصاً به لنکران رفت تا با سران حزب کمونست و مسئولین کمیته لنکران تماس برقرار سازد. اما زمانی به این شهر رسید که ارتش سرخ تمام این منطقه را تخلیه نموده بود. و به این علت میرزا بدون حصول مقصود به گیلان بازگشت."^(۲)

در این بین، دنیکن ژنرال ضدانقلابی روس که با نیروهای شوروی در حال جنگ بود، پس از شکست به سواحل جنوبی دریای خزر عقب‌نشینی کرد. همینکه دنیکن به انزلی رسید، "انگلیسی‌ها دنیکن و همراهان او را خلع سلاح نمودند و قسمتی از اسلحه‌شان را به قزوین فرستادند و رهبران‌شان را در بازداشتگاه تحت نظر گرفتند."^(۳)

"بامداد روز سه شنبه ۱۸ ماه ۱۹۲۰ مطابق با ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ بعد از شلیک چند تیر توپ از دریای خزر به سواحل غازیان، ارتش سرخ به سرپرستی راسکولنیکوف به انزلی پیاده شد"^(۴)

"جهت و دلیل رسمی این حرکت کشتی‌های جنگی شوروی این بود که چون کشتی‌های ضدانقلابی ژنرال دنیکن و عده زیادی از افسران و تابعین ایشان در انزلی بودند و امنیت دریای خزر را تهدید می‌کردند، بدین جهت رئیس فлот سرخ شوروی ولگا و بحر خزر برای حفظ امنیت دریای خزر مجبور شد انزلی را تصرف نماید تا بتواند فлот ضدانقلابی و اتباع وی را روانه روسیه نماید. انگلیسی‌ها در بندر غازیان و انزلی دارای استحکامات و ساخلو بودند، ولی به بمباران‌های روس‌ها جواب ندادند و فوری شروع به مذاکرات نمودند و از طرف نمایندگان مقیم انزلی برای مذاکره اقدام گردید و به این جهت بمباران غازیان به زودی متوقف گشت.

هنگامی که کشتی‌های دولت شوروی بمباران غازیان را شروع نمودند از طرف حسن‌رود هم، که در بین رشت و انزلی واقع شده، عده‌ای از لشکریان سرخ در پشت قوای انگلیس پیاده شدند.

^۱ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحات ۲۲۵ تا ۲۲۷ به اختصار

^۲ نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، دکتر شاپور رواسانی، چاپ دوم ۱۳۶۸، صفحات ۱۵۹ و ۱۶۰

^۳ شوروی و جنبش جنگل: یادداشت‌های یک شاهد عینی، گریگور یقیکیان به کوشش برزویه دهگان، چاپ اول ۱۳۸۶، صفحه ۷۱

^۴ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحه ۲۳۳

سربازان انگلیسی در این محل نیز مقاومت نکردند و اجازه دادند که لشکریان سرخ در آنجا استحکامات بسازند...^(۱)

بدین ترتیب "در ۱۹ مه راسکولنیکوف به لنین تلگراف زد که "مأموریت جنگی ... در دریای خزر به طور کامل به اجرا در آمد."^(۲)

"در نتیجه مذاکرات قرار شد انگلیسی ها کلیه اسلحه و لوازم کشتی های دنیکن را که به قزوین فرستاده بودند، به روس ها مسترد نمایند و روس ها در انزلی بمانند و کشتی ها و اسلحه را که دریافت و حمل نمودند خودشان هم از ایران بروند و تا روزی که روس ها در انزلی باشند، انگلیسی ها نیز در منجیل بمانند. روس ها حق رفتن به رشت را نداشتند و انگلیسی ها موظف بودند تمام گیلان را تخلیه نمایند."^(۳)

"دولت ایران از یک طرف به پیاده شدن ارتش سرخ به خاک ایران اعتراض نمود و از طرف دیگر با اعزام هیئتی به مسکو به منظور ایجاد روابط حسنه اقدام کرد. ضمناً شکایتش را به جامعه ملل تسلیم و تشکیل مجمع عمومی را برای رسیدگی به این تجاوز خواستار شد."^(۴)

چیچرین کمیسر خارجه شوروی درباره علت حمله و اشغال انزلی توسط ارتش سرخ طی نامه ای به دولت ایران اعلام داشت: نظر به اینکه حضور ژنرال ضدانقلابی دنیکن در بندر انزلی "صیانت بازرگانی بحر خزر را در دریا تهدید نموده موجب مخاطرات دائم برای ارتش سرخ و اولیاء دولت سویت در تمام نواحی ساحلی بحر خزر شمرده می شود ... فرمانده نیروی دریایی بدون دستور حکومت شوروی یک اقدام احتیاط آمیز به عمل آورده که غرض از آن حفظ منافع روسیه و ایران و پایان دادن به عملیات آخرین بقایای نظامی و بحری دنیکن بوده است ... به دسته قشون شوروی امر شده همینکه احتیاج نظامی مرتفع گردید و آزادی و صیانت کشتیرانی در بحر خزر تأمین شد ... خاک ایران را تخلیه نمایند."^(۵)

^۱ شوروی و جنبش جنگل: یادداشت های یک شاهد عینی، گریگور یقیکیان به کوشش برزویه دهگان، چاپ اول ۱۳۸۶، صفحات ۶۹ و ۷۰

^۲ بلشویک ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۲۹

^۳ شوروی و جنبش جنگل: یادداشت های یک شاهد عینی، گریگور یقیکیان به کوشش برزویه دهگان، چاپ اول ۱۳۸۶، صفحه ۷۲

^۴ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحه ۲۳۵

^۵ همان، صفحه ۲۳۸ به اختصار

ظاهر قضیه چنین بود. اما مقاصد مهم‌تری در پشت پرده پنهان بود که با افشا شدن اسناد محرمانه اتحاد شوروی پس از فروپاشی آن دولت، آشکار شد. حقیقت اینکه پس از وقوع انقلاب اکتبر، لنین و نسل اول بلشویک‌ها، انقلاب سوسیالیستی جهانی را شرط ضروری برای ساختن جامعه سوسیالیستی در روسیه می‌دانستند. در سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ م. / ۱۲۹۹ - ۱۲۹۸ ش. نخستین تلاش بلشویک‌ها برای تغییر اوضاع از طریق اقدام مسلحانه جهت سرعت بخشیدن به فرارسیدن انقلاب، از غرب آغاز شد. جنگ شوروی و لهستان که در اوایل ۱۹۲۰ شروع شد، فرصت انجام این کار را فراهم ساخت.

آن گونه که لنین گفته است وظیفه ارتش شوروی در آن جنگ این بود که زمینه آمادگی پرولتاریای لهستان را "به زور سرنیزه" فراهم کند و کارگران را برای یک انقلاب اجتماعی آماده سازد. لکن این اقدام با دادن تلفاتی سنگین شکست خورد. با اینحال ایده صدور مسلحانه انقلاب سوسیالیستی و تهاجم علیه امپریالیسم جهانی با تکیه به ارتش سرخ، اولویت و اعتبار خود را در تفکر رهبران انقلاب اکتبر همچنان حفظ نمود. بوخارین اظهارات لنین را در این باره طی مقاله‌ای به نام "پیرامون تاکتیکهای تهاجمی" چنین شرح داد: "انقلاب تنها در صورتی می‌تواند پیروز شود که انقلابی جهانی باشد و ما این نکته را هزار بار تکرار کرده‌ایم. بنابراین [فراهم ساختن] هرگونه فرصت برای سرعت بخشیدن به سقوط سرمایه‌داری در سایر کشورها یک ضرورت انقلابی است. "این کار باید از طریق "مداخله سرخ" که "با همه وسایل ممکن حمایت می‌شود" صورت گیرد."

بدینسان "اندیشه اجتناب‌ناپذیری و ضرورت حیاتی انقلاب جهانی برای کشور پرولتاریای پیروز، به ابزاری جهت توجیه و حتی مشروع جلوه دادن هر نوع تجاوز ممکن به توسط آن کشور تبدیل شد."^(۱)

نظر به اینکه این سیاست در غرب توفیقی به دست نیاورد، "رهبری شوروی به ناچار مایل بود منبع دیگری از نیروی انقلابی جهانی پیدا کند که قادر باشد از دست رفتن جبهه غربی را جبران کند." "گمان می‌شد این منبع در شرق، در کشورهای تحت ستم آسیا که درگیر جنبش‌های رهایی‌بخش ملی قدرتمند بودند، نهفته است. این باور کاملاً واقع‌گرایانه به نظر می‌رسید که در

^۱ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحات ۱۱-۱۳ به اختصار

نتیجه ورود ارتش سرخ در هیئت کمک به جنبش مردمی، هدایت کردن این کشورها در جهت سوسیالیستی با کمک فعال احزاب کمونیست محلی نسبتاً آسان خواهد بود.^(۱)

از اینرو "کاملاً طبیعی بود که در عالی ترین محافل رهبری دولتی شوروی، اهمیت قابل توجهی به شرق داده شود. دستور شماره ۱۰۷ مورخ ۸ نوامبر ۱۹۲۰ / ۲۵ صفر ۱۳۳۹ هیئت رئیسه سیاسی شورای جنگ انقلابی جمهوری "به تمام هیئت رئیسه های سیاسی و ادارات سیاسی جبهه ها، ارتش ها، بخش ها و جمهوری های شرقی"، شاید شاهی بر این امر باشد. دستور مذکور می گفت: "کار سیاسی در شرق مبرم ترین وظیفه هیئت رئیسه سیاسی شورای جنگ انقلابی جمهوری است ... و باید با همان عزمی که انقلاب اکتبر را به بار آورد صورت بگیرد، چون بدون شعله ور شدن آتش انقلاب در شرق در بقیه جهان، به ندرت آتش انقلاب برافروخته خواهد شد." دستور فوق در ادامه می گوید: "مسئله موفقیت یا شکست در شرق شاید مسئله مرگ و زندگی انقلاب باشد." دستور مزبور با این خواست پایان می گیرد که "به خاطر داشته باشیم که در موقعیت بین المللی کنونی [اشاره به انقلاب معوق در غرب]، اکنون شرق برای ما بسیار مهمتر از آلمان شده است."^(۲) "اولویت جهت شرقی سیاست تهاجمی علیه امپریالیسم بر جهت غربی آن" به استناد این باور جنبش رهایی بخش ملی جنگل به عنوان یکی از منابع نیروی انقلابی جهانی پذیرفته شد، انزلی به دستاویز نه چندان موجهی اشغال گردید و راسکولنیکوف در ملاقات با نماینده اعزامی جنگلی ها، "قبل از هر نوع مذاکره ای اشتیاقش را به دیدار میرزا کوچک خان ابراز نمود."^(۳)

اما نظر به اینکه پس از شکست تجربه لهستان اختلاف نظر بر سر خط مشی و شیوه عمل در مورد انقلاب جهانی - صدور انقلاب "به زور سرنیزه ارتش سرخ" و یا "خزیدن زیر جلد جنبش های رهایی بخش ملی و کشاندن آنها به سوی انقلاب سوسیالیستی" - و همچنین اختلاف نظر بر سر تحولات گیلان به طور اخص و ایران به طور عام، در میان نخبگان کمونیست در مسکو و نیز در قفقاز دوام داشت؛ بعلاوه خطر حمله نظامی مجدد انگلیسی ها به قفقاز هم منتفی نشده بود، برخوردهای متفاوتی با تحولات گیلان به عمل می آمد.

^۱ همان، صفحات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶

^۲ بلشویک ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹،

صفحات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶

^۳ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحه ۳۴۱

"تروتسکی، رئیس شورای جنگ انقلابی جمهوری، اندیشه‌ای را که قبلاً خود در اوت ۱۹۱۹ به هنگام اعزام یک نیروی مسلح به افغانستان و هند به منظور راه انداختن انقلاب در لندن و پاریس بیان کرده بود، مورد ارزیابی مجدد قرار داد. اکنون او مطلب متفاوتی نوشت: "تمامی اطلاعات مربوط به اوضاع در خیره، ایران، بخارا و افغانستان دال بر اینست که انجام یک انقلاب تحت هدایت شوروی در این کشورها در این لحظه مشکلات بزرگی برای ما می‌آفریند." چون "تا زمان استحکام اوضاع در غرب و بهبود اوضاع صنعتی و حمل و نقل ما، اعزام نیروی شوروی در شرق کمتر از جنگ در غرب خطرناک نیست ... اما لنین چنین خطری را مشاهده نکرد و در حاشیه تلگرام نوشت: "چه؟ یعنی چه خطری؟"

تروتسکی، در ادامه، محدود کردن اقدامات شوروی به تهدید استفاده از نیروی نظامی در مرزهای شرقی را پیشنهاد می‌کند، اما می‌گوید باید "از برداشتن گام‌های قابل محاسبه یا اقدامی که می‌تواند کمک‌های نظامی ما را به دنبال آورد خودداری کرد." بنا به نوشته او باید "برای رسیدن به توافق با انگلستان در رابطه با شرق" و خودداری از برخورد نظامی با آن به هر اقدام ممکن دست زد.

"لنین به سهم خود به یک چنین فرصتی برای "به توافق رسیدن" اعتقاد نداشت ... وی حامی اعمال نفوذ نظامی بر شرق شد و پیشنهاد تروتسکی را نپذیرفت."^(۱)

با این حال دستورهای ذیل از سوی تروتسکی و کالاکان معاون اول کمیسر امور خارجه به راسکولنیکوف صادر شد: "نکته مهم اینست که هیچگونه سوءظنی در مورد تلاش [شوروی‌ها] برای فتح برانگیخته نشود." (از دستور تروتسکی)؛ "ما باید کاملاً در سایه باشیم"، و علاوه بر این "شما باید از طریق رادیو به ما اعلام کنید که انزلی توسط کوچک‌خان فتح شده است و او خواستار ماندن تو در انزلی شده و اجازه این کار را داده است." (از دستور کالاکان)؛ باید "به حاکمان انگلستان فهماند که ... ما حاضریم عدم مداخله [در امور ایران] را به نحو مؤثری تضمین کنیم." (از دستور تروتسکی) و "در روابط خود با انگلستان در شرق کاملاً مسالمت‌آمیز عمل می‌کنیم." (از تصمیم دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه)^(۲)

"تلگراف تروتسکی در تاریخ ۲۶ ماه مه (۵ خرداد ۱۲۹۹ ش) به راسکولنیکوف:

^۱ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹،

صفحات ۱۷ و ۱۸

^۲ همان، صفحه ۳۲

ذیل خطوط حرکت سیاست روسیه در ایران را به شما اطلاع می‌دهیم:

۱. عدم دخالت در امور داخلی ایران زیر پرچم روسیه.
۲. به کار نبردن قوای روسیه در ایران.
۳. به میرزا اطلاع دهید که روسیه با توجه به اطمینانی که به دولت ایران در باب بی‌طرفی و صلح داده نمی‌تواند از انقلاب علناً جانبداری کند - قوای روسیه و کشتی‌های جنگی روسیه باید انزلی را ترک نمایند تا این فکر ایجاد نشود که روسیه قصد تصرف انزلی و یا گیلان را دارد.
۴. به میرزا کوچک‌خان کمک کنید - انقلاب گیلان را به او بسپارید و به انقلابیون در صورت احتیاج داوطلب، اسلحه و پول ... بدهید.
۵. مناطقی را که قوای روس اشغال نموده به میرزا کوچک‌خان واگذار نمائید.
۶. در صورتی که میرزا کوچک‌خان حضور کشتی‌های جنگی را در آب‌های ایران لازم بداند چند کشتی با پرچم آذربایجان در انزلی و سایر نقاط را بگذارید بماند.
۷. هر نوع کمک به میرزا کوچک‌خان تحت نام جمهوری آذربایجان باید انجام گیرد.^(۱)
۸. "بطور محرمانه جهت تشکیل یک سازمان وسیع شورایی و نگهداشتن آن در ایران کمک کنید." در اینجا تروتسکی احتمالاً در ذهن خود همان نکته مورد نظر کاراخان را می‌پروراند که طی نامه‌ای به راسکولنیکوف یادآوری کرده بود "ما به تأسیس و استقرار یک ساختار قدرت جدید به شیوه شوروی ... بدون اینکه محتوای اجتماعی ما را داشته باشد، اعتراض نخواهیم کرد." چون بعد تزریق محتوای سوسیالیستی به داخل شکل شورایی آسانتر خواهد بود.^(۲)
۹. "به انگلیسی‌ها بفهمانید که ما قصد آنرا نداریم به آنان در شرق و بخصوص در ایران حمله بنمائیم."^(۳)

^۱ نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، دکتر شاپور رواسانی، چاپ دوم ۱۳۶۸، صفحه ۱۶۴

^۲ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۳۲

^۳ نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، دکتر شاپور رواسانی، چاپ دوم ۱۳۶۸، صفحه ۱۶۵

اینکه چیچرین می‌گوید: "فرمانده نیروی دریائی بدون دستور حکومت شوروی یک اقدام احتیاط‌آمیز به عمل آورده ... و یا "از وقایع اتفاقیه در انزلی، دولت سُویتِ روسیه فقط وقتی استحضار حاصل نمود که حوادث مزبور خاتمه یافته بود." (۱) بکلی خلاف واقع است. چرا که حمله راسکولنیکوف به انزلی قبلاً در اجلاس ویژه‌ای به ریاست فرمانده نیروی دریائی شوروی بررسی و تصویب گردیده و موافقت لنین نیز گرفته شده بود. (۲) و به همین جهت راسکولنیکوف اشغال انزلی را مستقیماً به لنین اطلاع داد.

بعلاوه "راسکولنیکوف در تلگرافی که به تاریخ ۲۸ مارس ۱۹۲۰ خطاب به تروتسکی از هسترخان به مسکو ارسال کرد و رونوشت آنرا برای لنین، چیچرین و نیمیز (فرمانده نیروی دریائی) فرستاد، خواسته بود "به او گفته شود چه سیاستی را در قبال ایران اتخاذ کند." "در این تلگرام او سه سیاست ممکن را مشخص کرده بود: ۱- محاصره انزلی، ۲- عملیات زمینی، یعنی عملیات جنگی در داخل خاک ایران، و ۳- مذاکرات دیپلماتیک در مورد بازپس‌گیری ناوگان روسی." "از میان سه شقّ ممکن، پیاده شدن نیروها در خشکی انتخاب شد. شیوه مسالمت‌آمیز مسئله، علی‌رغم واقع‌گرایانه بودن کامل آن (به دلایلی که ذیلاً ذکر خواهد شد) ردّ شد." (۳)

"نخست آنکه راسکولنیکوف از قبل می‌دانست که ناوگان گشتی [روس‌های] سفید، یا تحت نظارت مقامات ایران قرار داشت و یا انگلیسی‌ها. نکته دوم و بویژه مهم، این بود که دولت ایران چند روز قبل از آغاز عملیات، یادداشتی را از طریق فرمانده رزم‌ناو روزا لوکزامبورگ (از ناوگان ولگا-خزر) در باکو به دولت شوروی تسلیم کرده بود که می‌گفت دولت ایران "بازگشت بلادرنگ تمام کشتی‌های دارای پرچم روسیه و آذربایجان را به بنادر روسیه و آذربایجان تضمین می‌کند." و "آماده است تا هر چه زودتر پیمانی را با دولت‌های آذربایجان و روسیه امضا کند." (۴)

^۱ شوروی و جنبش جنگل: یادداشت‌های یک شاهد عینی، گریگور یقیکیان به کوشش برزویه دهگان، چاپ اول ۱۳۸۶، صفحه ۷۳

^۲ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۳۳

^۳ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۲۳ به اختصار

^۴ همان، صفحه ۲۵ به اختصار

اما راسکولنیکوف و فرمانده او بی‌اعتنا به مطالب مذکور، اشغال انزلی را انتخاب کردند. "عجیب‌تر اینکه چیچرین هم به هیچ وجه نسبت به اعلام آمادگی تهران برای برگرداندن ناوگان سرقت شده روسی توسط گاردهای سفید عکس‌الملی نشان نداد. ظاهراً پایان مسالمت‌آمیز مسئله به مذاق دولت شوروی خوش نمی‌آمد، چون بازگشت ناوگان گاردهای سفید به روسیه به هیچ وجه تنها هدف نبود، و شاید هم از سایر وظایف اصلی مقرر شده برای ناوگان ولگا-خزر مهم‌تر نبود. اخراج انگلیسی‌ها از انزلی و تصرف این بندر از جمله این اهداف بود. فراهم ساختن بنیادهای جبهه شرقی انقلاب جهانی امری ضروری بود، برای رسیدن به این هدف می‌بایست با کوچک‌خان تماس برقرار می‌شد، و به بهانه حمایت همه جانبه از او، مداخله مسلحانه در جنبش رهائی بخش ملی تحت رهبری او صورت می‌گرفت، و سپس آن جنبش به جانب یک راه سوسیالیستی و سرانجام شوروی کردن ایران سوق می‌یافت. در صورتی که راسکولنیکوف براساس منطق طبیعی اوضاع که در بالا بیان شد عمل می‌کرد، فرصت مداخله نیروهای شوروی در گیلان را از دست می‌داد و بدین وسیله مانع اجرای سایر وظایف خود، به ویژه از دیدگاه لنین و بسیاری از رفقای نظامی خود می‌شد."^(۱)

از سوی دیگر میرزا کوچک‌خان و سران جنگل به اتکاء این ادعای کمیته لنگران حزب کمونیست شوروی که "هر لحظه ملت ایران بخواهد ما از برادران ایرانی خود حمایت نموده و به آنان کمک خواهیم کرد تا سلطه انگلستان را محو کنیم"، به محض استحضار از پیاده شدن نیروی سرخ به انزلی تشکیل جلسه داده به شور و مذاکره پرداختند. نتیجه مذاکرات آن شد که اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا به انزلی برود و با فرماندهان ارتش سرخ تماس بگیرد و از وضع فعلی و نیات بعدی‌شان استفسار و نتیجه را به جنگل گزارش دهد. نماینده مزبور با فرماندهی جهازات جنگی ارتش سرخ در بحر خزر راسکولنیکوف ملاقات نمود. اما فرمانده مذکور قبل از هر نوع مذكره‌ای اشتیاقش را به دیدار میرزا ابراز نمود. نماینده جنگل گزارش امر را به جنگل فرستاد و لیکن اهمیت وقایع روز، اقتضای تعجیل و سرعت عمل داشت. لاجرم میرزا پیش از دریافت گزارش در رأس هیئتی به انزلی رفت. مردم انزلی از ورود میرزا به انزلی شاد شدند و آذین بستند و مقدمش را با مسرت کامل تهنیت گفتند، چرا که میرزا شخصاً محبوب اهالی بوده و او را به صفت یک قهرمان ملی می‌ستودند."^(۲)

^۱ همان، صفحات ۲۵ و ۲۶

^۲ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحه ۲۴۱ به اختصار

میرزا کوچک‌خان و همراهانش در کشتی کورسک با راسکولنیکوف و اعضای کمیته‌ای از حزب عدالت باکو (که بعداً حزب کمونیست ایران نام گرفت) به گفتگو پرداختند. اینک با پیگیری و بررسی حوادث می‌کوشیم به این راز پی ببریم که چگونه "هیئت اتحاد اسلام" و مبارزهٔ رهائی بخشی که میرزا با عقاید خشک مذهبی‌اش آن را رهبری می‌کرد، به "انقلاب سرخ گیلان" به سبک شوروی تبدیل شد.

ملاقات سران جنگل، با راسکولنیکوف و اعضای حزب عدالت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، چرا که "فرصت مداخلهٔ شوروی در جنبش رهائی بخش ملی و امید به تبدیل آن به یک انقلاب سوسیالستی به این ملاقات بستگی داشت."^(۱)

"صحبت‌های اولیه پس از ابراز مسرت از دیدار یکدیگر در اطراف پیشرفت انقلاب روسیه و مساعد بودن زمان برای برافراشتن پرچم سرخ در ایران دور می‌زد"^(۲) که همهٔ حاضرین دربارهٔ آن اتفاق نظر داشتند. تنها موضوع قابل بحث خط مشی و تاکتیکی بود که می‌بایست برای پیشرفت همه جانبهٔ انقلاب دنبال شود.

میرزا که دارای افکار مذهبی بود و به همین جهت کمونیزم را با افکارش سازگار نمی‌دید اصرار داشت که تا مدتی بایستی از تبلیغات مسلکی صرف‌نظر شود ... او می‌خواست بگوید که تمایلات ناسیونالیستی و عامل مذهب، بزرگترین عایق و مانع اشاعهٔ کمونیزم در ایران است. او می‌گفت چون ایرانی‌ها متعصب‌اند و به دین و شعائر اسلامی علاقه دارند قطع این پیوند دینی باعث می‌شود که به انقلاب به نظر نامساعد بنگرند و چه‌بسا که همین امر و مخالفت‌هایی که به دنبالش به عمل آید، موجب شکست انقلاب شود.

این استدلال البته مورد قبول دیگران نبود، چه آنها عقیده‌مند بودند که تبعیت از عقاید مردم که به حدّ کفایت فقیر و نادانند مستلزم بقاء به وضع موجود و قبول تسلط انگلیس‌ها است و تمایلات ملی را به عنوان مردود شناختن اصول جدید کافی نمی‌دانستند و بدین‌طریق روز اول ملاقات، مذاکرات دو طرف بدون حصول هیچ‌گونه توافق سپری گشت.

در روز دوم که ارژنیکیدزه با کشتی جنگی از بادکوبه رسید و در مذاکرات فیما بین شرکت کرد با استماع دلایل میرزا در باب عوامل پیشرفت انقلاب و با توجه به آشنائی قدیم، که در دوران

^۱ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمهٔ حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹،

صفحه ۳۱

^۲ تکیه از ماست.

انقلاب مشروطیت با کوچک‌خان داشت و صداقت و صمیمیتی که از وی در پیشرفت کارهای اجتماعی دیده بود، دوستان حزیش را مخاطب قرار داده چنین گفت: "رفقا، آنچه این مرد درست‌قول و با ایمان می‌گوید من بی‌چون و چرا تصدیق می‌کنم و موافقت خودم را با تمام اظهارات و تاکتیکش اعلام می‌دارم، زیرا او در تحرک و جنبش کشورش مجرب است و پیشرفت انقلاب را مدّ نظر دارد و از شما می‌خواهم که بیانات و نقشه آینده‌اش را تأیید کنید."^(۱)

گفتگوها به یک توافق شفاهی [که در زیر نقل می‌شود] منجر شد:

۱. "عدم اجراء اصول کمونیزم از حیث مصادره اموال و الغاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات.
۲. تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت. [میرزا می‌نویسد: "به اصرار مؤکدشان (شوروی‌ها) اعلان جمهوریت دادیم" اما "حکومت سویت روسیه، جمهوری ایران را به رسمیت نشناخت."^(۲)]
۳. پس از ورود به تهران و تأسیس مجلس مبعوثان هر نوع حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند.
۴. سپردن مقدرات انقلاب به دست این حکومت و عدم مداخله شوروی‌ها در ایران.
۵. هیچ قشونی بدون اجازه و تصویب حکومت انقلابی ایران زائد بر قوای موجود (دو هزار نفر) از شوروی به ایران وارد نشود.
۶. مخارج این قشون به عهده جمهوری ایران است.
۷. هر مقدار مهمات و اسلحه که از شوروی خواسته شود در مقابل پرداخت قیمت تسلیم نمایند.
۸. کالای بازرگانان ایرانی که در بادکوبه ضبط شده تحویل این حکومت شود.
۹. واگذاری کلیه مؤسسات تجارتي روسیه در ایران به حکومت جمهوری."^(۳)

^۱ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴

^۲ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحه ۳۲۰

^۳ همان، صفحه ۲۴۴

کوچک‌خان در رابطه با این توافق نوشت: "من اعتماد خود را به ارتش سرخ روسیه و تمایل به ماندن نیروهای آن در ایران را برای یک مبارزه مشترک علیه نیروهای اشغالگر انگلیس و شاه ابراز داشتم."^(۱)

گرچه ظاهر امر نشان می‌داد که "آنچه از عوامل شکست انقلاب محسوب می‌شده در توافقنامه طرفین پیش‌بینی و کنار گذاشته شده است، ولی تلاش کمونیست‌های طرفدار تئوری "تسلط بر جنبش‌های رهایی ملی و هدایت آنها در جهت انقلاب سوسیالیستی" - بی‌توجه به شرایط اجتماعی محل و تنها به "زور سرنیزه ارتش سرخ" - این توافق را به دام فریبنده‌ای تبدیل کرد که نهضت جنگل و شخص میرزا کوچک‌خان را به نابودی کشانید.

میرزا بعد از تنظیم شدن موافقنامه به جنگل برگشت و به منظور اجراء مواد آن به تهیه تدارکات پرداخت. در حالیکه میرزا برای آمدن به رشت آماده می‌شد، "میرزا احمدخان، حاکم گیلان پس از رفتن واحدهای انگلیسی و اتباع و کنسول‌های خارجی از رشت، مالکین و تجار و مأمورین عالی مقام دولت را دور خود جمع کرد و آنها پس از چندین روز مذاکره تصمیم گرفتند نمایندگانی را از طرف ساکنین رشت رسماً به پسیخان نزد میرزا کوچک‌خان فرستاده از او به نام ساکنین گیلان درخواست کنند به رشت آمده و اداره امور ولایت را به دست گیرد."^(۲)

روز جمعه چهاردهم خرداد / چهارم ژوئن ۱۹۲۰ میرزا کوچک‌خان در میان استقبال مردم وارد رشت شد. نمایندگان واحدهای مسلح بلشویک و اعضای حزب عدالت نیز از نقطه دیگر به شهر آمدند و در سبزه میدان شهر میتینگ بزرگی ترتیب داده شد. در این میتینگ کاژائف از طرف دولت شوروی نطقی به زبان روسی ایراد نموده گفت: لوای سرخ انقلاب جهانی در فضای ایران نیز موج زده و کلیه طبقات زحمتکش ملل خاور را به زیر سایه خود دعوت می‌کند. قشون سرخ، دهاقین و کارگران و سربازان انقلابی روسیه ... حاضر به همراهی با انقلابیون ایران و ملل دیگر خاور زمین است و فداکاری لازم را خواهد کرد تا انگلیسی‌ها را از ایران، بین‌النهرین و هندوستان بیرون کنند. طبقات زحمتکش ملل آسیا باید به گرد رئیس انقلاب شرق، رفیق میرزا کوچک جمع شده و انگلیسی‌ها، شاه، سرمایه‌داران و مالکین و جابرین را نابود ساخته و

^۱ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۳۱

^۲ شوروی و جنبش جنگل: یادداشت‌های یک شاهد عینی، گریگور یقیکیان به کوشش برزویه دهگان، چاپ اول ۱۳۸۶، صفحه ۸۹ و سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحه ۲۴۵

آزادی و استقلال خود را تأمین نمایند. از طرف و به نام دولت شوروی قول می‌دهم که تا سرمایه‌داران و جابربین داخلی و خارجی محو نگردند از ایران نرویم^(۱). زنده باد رفیق لنین منجی ملل خاور زمین ... زنده باد رفیق میرزا کوچک رئیس انقلاب شرق.^(۲)

پس از کاژانف احسان‌الله‌خان نطق مفصلی ایراد نمود و در آن چنین گفت: "رفیق محترم ما میرزا کوچک، ریاست انقلاب را عهده‌دار شده و کلیه زحمتکشان را تحت لوای سرخ ایران جمع کرده و ما را تا هندوستان راهنمائی خواهد کرد و برادران روسی و آذربایجانی ما برای کمک و همراهی به انقلاب ایران و کشورهای خاورزمین به ایران آمده و با انقلابیون ایران متحد شده و تا روز فتح با ما خواهند بود."^(۳)

از آن به بعد "بیشتر کارهایی که در گیلان انجام شد، به شیوه شوروی انجام گرفت. نخست اینکه کوچک‌خان یک شورای جنگ انقلابی مرکب از اعضای ایرانی و روسی به نام روکم مخفف کلمات روسی (رولوسیونی کُمیت = کمیته انقلابی) به ریاست خود تشکیل داد و دو کمونیست شوروی یعنی ای. کوژانف [کاژانف] و ب. آبوکوف کمیسر ستون‌های اعزامی را نیز در آن وارد کرد. چنین وضعیتی بی‌سابقه بود. آیا واقعاً ممکن بود که رفقای شوروی در نهاد حکومتی یک کشور دیگر مشارکت کنند؟"^(۴)

هیئت دولت موقت انقلابی نیز به سرکمیسری میرزا تشکیل شد و خود را شورای کمیسرهای خلق خوانده جمهوری سوسیالیستی شورایی ایران را اعلام نمود.

"کمیته انقلاب سرخ = روکم" نیز عده‌ای را به ریاست ادارات دولتی انتخاب کرد. در این گزینش "کلیه مدیران دوایر ایرانی بودند. ولی مستشاران را از بیگانگان [روس‌ها] انتخاب کرده بودند و برای اینکه مردم ندانند که دولت انقلابی ایران از روز اول شروع به کار خود بیگانگان را برای اداره امور استخدام کرده است، بیگانگان اسامی خود را مبدل به اسامی [ایرانی] نمودند"

^۱ تکیه‌ها از ماست.

^۲ شوروی و جنبش جنگل: یادداشت‌های یک شاهد عینی، گریگور یقیکیان به کوشش برزویه دهگان، چاپ اول ۱۳۸۶، صفحه ۹۱

^۳ همان، صفحه ۹۲

^۴ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۳۵

به عنوان مثال: "کاژانف: اردشیر - ترونین، مستشار اداره سیاسی: فریدون - و کارگاتلی، فرمانده ارتش سرخ ایران: شاهپور، نامیده شدند."^(۱)

از سوی دیگر با توجه به فقدان نفوذ کمونیستی در میان توده‌های وسیع زحمتکشان، شعله‌ور ساختن آتش انقلاب سوسیالیستی در گیلان مستلزم انجام دو کار اساسی ذیل بود:

۱- تأسیس حزب کمونیست در محل. ۲- سازماندهی واحدهای نظامی از میان مهاجران ایرانی، یا به عبارت دقیق‌تر تهیدستانی که در جستجوی کار به روسیه مهاجرت کرده بودند، تحت رهبری و فرماندهی ارتش سرخ.

۱. تشکیل حزب کمونیست در محل را حزب عدالت باکو به عهده گرفت. "همزمان با پیاده شدن ارتش شوروی به خاک ایران چند تن از اعضای حزب عدالت باکو نیز تدریجاً به گیلان وارد شدند" و "در انزلی مدرسه آرامنه را مرکز حزب خود قرار داده شروع به تبلیغات کمونیستی نمودند و "سازمان جوانان کمونیست" را هم تشکیل دادند. سپس در رشت و سایر نقاط گیلان به سازماندهی پرداختند و روزنامه "کامونیست" به مدیریت سید جعفر جوادزاده (پیشه‌وری) به عنوان ارگان حزب منتشر شد.^(۲)

فرقه عدالت نخستین کنگره بزرگ خود را در انزلی برگزار کرد. "در این کنگره دو بیانیه اختلاف‌برانگیز به عنوان برنامه‌های فرقه ارائه شده بود. بر اساس استدلال بیانیه اول که سلطانزاده آن را نوشته بود، ایران انقلاب بورژوازی را تکمیل کرده بود و اکنون برای انقلاب کارگری-دهقانی آمادگی داشت. نویسنده بیانیه با اعتقاد به اینکه انقلاب سوسیالیستی نزدیک است، تقسیم فوری اراضی، تشکیل اتحادیه‌های صنفی و سرنگونی مسلحانه بورژوازی و سخنگویان روحانی آن و همچنین پادشاهی، اشرافیت فئودال و امپریالیست‌های انگلیسی را خواستار شده بود.

استدلال بیانیه دوم به قلم حیدرخان، ... این بود که ایران بیشتر به سوی انقلاب ملی در حرکت است تا انقلاب سوسیالیستی. نویسنده بیانیه بر این باور بود که بنابر شواهد، اقتصاد کشور هنوز ماقبل سرمایه‌داری است، دولت همواره در دست فئودال‌ها است، اعضای طبقه پرولتاریا بیشتر لُمن هستند تا پرولتاریا، روستائیان همچنان به خرافات

^۱ سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، چاپ چهارم ۱۳۵۱، صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹

^۲ شوروی و جنبش جنگل: یادداشت‌های یک شاهد عینی، گریگور ییکیان به کوشش برزویه دهگان، چاپ اول

مذهبی پایبند هستند، جمعیت وسیع قبیله‌ای هنوز آماده‌اند تا به سود خان‌های مرتجع‌شان بجنگند و خورده‌بورژواها، از جمله روحانیون، هراسان و دل‌نگران تهاجم بی‌درنگ امپریالسم انگلیس هستند. نتیجه‌گیری بیانیه این بود که رهبری همه طبقات ناراضی، به ویژه دهقانان، خرده‌بورژوازی و لُمن پرولتاریا علیه امپریالسم خارجی و دست‌نشانده‌گانش وظیفه فوری و ضروری فرقه کمونیست است.

سرانجام، پس از بحث و جدل‌های زیاد نظریه افراطی سلطانزاده پذیرفته شد و کنگره عنوان فرقه کمونیست ایران را برای خود انتخاب و سلطانزاده را به عنوان دبیر اول فرقه تعیین کرد.^(۱)

اما "کنگره خاور" که بعدها در باکو برپا شد، تره‌های افراطی سلطانزاده را رد کرد و به جای آن راه حل‌های معتدل‌تری شبیه نظریه حیدرخان ارائه داد. بناچار حزب کمونیست ایران سلطانزاده را از دبیر اولی عزل و حیدرخان را به جای وی انتخاب نمود.

۲. سازماندهی واحدهای نظامی از میان مهاجران ایرانی، یا به عبارت دقیق‌تر تهیدستانی که در جستجوی کار به روسیه مهاجرت کرده بودند، تحت رهبری و فرماندهی ارتش سرخ به نام "ارتش سرخ ایران". [که پس از تشکیل فرماندهی آن به رفیق کارگاتلی سپرده شد.]

"ارتشی که از تهیدستان ایرانی در ترکستان و آذربایجان تشکیل شده بود به هیچ وجه مناسب جنگ در جبهه نبود، اما ابزار بسیار مؤثری در دست کمونیست‌ها در پشت جبهه بود."^(۲)

"مدت زیادی از توافق کوچک‌خان با راسکولنیکف نگذشته بود که کوچک‌خان پی برد ارتش سرخی که به ارتش ایران تغییر نام داد، و او با اعتماد تمام آن را پذیرفته بود، نه به منظور کمک به او بلکه برای کمک به کمونیست‌ها فرستاده شده است و تنها نقطه اتکاء تضمین‌کننده آنها برای "به دست‌گرفت رهبری انقلاب" است."^(۳)

"راسکولنیکوف در ۱۰ یا ۱۱ ژوئن (خرداد ماه) به مسکو فراخوانده شد و سرانجام مسئولیت‌های فرماندهی ناوگان بالتیک را به عهده گرفت.

^۱ ایران بین دو انقلاب، یروان آبراهامیان صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵

^۲ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۳۹

^۳ همان، صفحات ۳۶ - ۳۷

اینک کوچک‌خان می‌بایست با کسانی روبرو می‌شد که از روسیه برای جانشینی راسکولنیکوف اعزام شده بودند. این افراد چهره‌های چپ‌گرای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به رهبری (آواتیس میکائیلیان) سلطانزاده بودند. آنها در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ در اجلاس اولین کنگره حزب [در انزلی] گردهم آمدند و رویهمرفته مأموریت خود را حمایت از کوچک‌خان و نبرد او برای رهایی ملی در کشور نمی‌دانستند. کمونیست‌ها مایل بودند هر چه زودتر او را از میان بردارند و یک انقلاب سوسیالیستی در ایران، و بدینوسیله در کل شرق به راه اندازند.

مقاصد واقعی اکثریت چپ‌گرای حزب کمونیست ایران از دید مسکو پنهان نبود، چون این مقاصد به هیچ وجه مخفی نبود، و دقیقاً این حزب کمونیست روسیه بود که کمونیست‌های ایران را آموزش داده بود تا استفاده از هر وسیله ممکن برای رسیدن به اهداف خود را مجاز بدانند. تنها نگرانی بلشویک‌ها این بود که بتوانند تا هر زمان که مصلحت باشد تحت لوای حمایت از کوچک‌خان مقاصد کمونیستی خود را پنهان نگه‌دارند.^(۱)

"در فاصله‌ای اندک، در اوایل ژوئیه [اواسط تیرماه] کمیته مرکزی حزب کمونیست به این نتیجه رسید که زمان سرنگونی کوچک‌خان فرا رسیده است. مدتی بعد، در ۲۸ ژوئیه سلطانزاده، این نکته را در اولین کنگره کمیته‌ترین به شکل تئوریک و بسیار انتزاعی به صورت علنی بیان کرد. او با طرح بی‌اساس بودن آینده به ظاهر گسترده جنبش شوروی گونه در کشور، مدعی شد که "در پیش گرفتن سیاست حمایت از جنبش بورژوا-دموکراتیک در ایران به مفهوم واداشتن توده‌ها به رفتن در آغوش ضدانقلاب است." او گفت که در ایران "باید به ایجاد و حمایت از یک جنبش راستین کمونیستی [به گفته خود او "کمونیسم ناب"] به عنوان وزنه مقابل تمایلات بورژوا-دموکراتیک دست زد." کوچک‌خان رهبری تمایلات مذکور [بورژوا-دموکرات] را در گیلان به عهده داشت.

در ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۰ / نیمه سوم مرداد ماه ۱۲۹۹ ش.
کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران سرانجام دیدگاه
رسمی خود را درباره کوچک‌خان با اتخاذ یک تصمیم

کودتای سرخ علیه میرزا کوچک‌خان

^۱ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۳۹

کاملاً محرمانه در مورد مسئله بیان کرد: نابودی کوچک‌خان و حکومت او که دیگر رهبران جنبش رهایی بخش ملی نیستند..."

"مدیوانی نمایندگی بازرگانی خوشتاریا، بیان بسیار شفافی از مقاصد چپ‌گرایان کمونیست در رابطه با کوچک‌خان را عرضه کرد: "اگر کوچک‌خان در جهت تبدیل شدن به یک چهره انقلابی عمده پیشرفت نکند؛ به ناچار باید از بین برود، و بسیار محتمل است که این ضرورت بسیار زود فرارسد." از محتوای بیانیۀ مدیوانی آشکار می‌شود که به کوچک‌خان، که سالیان دراز در رأس جنبش رهایی بخش در گیلان قرار گرفته بود، اجازه وقت اضافی برای "رشد" داده نخواهد شد.

اما کوچک‌خان که از مدت‌ها قبل پی‌برده بود که باد از کدام سو می‌وزد در برابر توطئه‌گران کمونیست پیشدستی کرد. در ۱۹ ژوئیه با نیروهای خود عازم جنگل فومن شد، یعنی به پایگاه اصلی نیروهای مسلح‌اش در جنگ جهانی اول که از آنجا علیه نیروهای اشغالگر تزاری و انگلیسی در ایران جنگیده بود.

با وجود این عزیمت کوچک‌خان که در نتیجۀ تحریک آگاهانه کمونیست‌ها صورت گرفت، برای آنها نابهنگام بود، چون هنوز آمادگی آنها برای سرنگونی او و کسب قدرت، کامل نشده بود. تنها در ۲۹ ژوئیه که رهبران اقدام طرح‌ریزی شده، یعنی آناستاز میکویان و بودو مدیوانی از باکو به رشت آمدند و یک جوخۀ ضربت ویژه نظامی متشکل از ۹۰۰ نفر به همراه آنها وارد رشت شد. آنگاه در ۳۰ ژوئیه اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران مشترکاً با حضور گروه چپ تحت رهبری احسان‌الله‌خان که از حکومت کوچک‌خان انشعاب کرده بود برپا شد ... و تصمیم گرفته شد که "میرزا کوچک‌خان از قدرت خلع شود"، طرفداران او دستگیر شده و ساختمان‌های دولتی به اشغال درآیند. سپس اعلام شد که "در ایران آزاد قدرت به شوراهای منتقل شده و یک کمیته موقت جمهوری شوروی ایران [و نه گیلان] تشکیل شود..."

"کودتا شب ۳۱ ژوئیه به اجرا گذاشته شد. ارتش سرخ ایران تعقیب واحدهای نظامی کوچک‌خان را که در رشت مانده بودند و به فومن عقب‌نشینی می‌کردند آغاز کرد. ده‌ها نفر کشته شدند و برخی نیز به اسارت درآمدند. حکومت دوگانه به پایان رسید، و حزب کمونیست که به واقع از هیچ حمایتی از سوی مردم برخوردار نبود، به حزب حاکم در گیلان تبدیل شد و اعضاء حکومت انقلابی جدید به ریاست احسان‌الله‌خان تشکیل شد که جعفر جوادزاده (پیشه‌وری) در آن کمیسر داخله بود..."

"به زودی یک برنامه‌ی حداکثر اعلان شد: در این برنامه نه تنها اخراج نیروهای اشغالگر انگلیسی و سرنگونی سلطنت، بلکه ملی شدن تمام وسایل تولید، مصادره‌ی تمام زمین‌های زمین‌داران و انتقال آن به کشاورزان خواسته شده بود^(۱). حرکت به سوی تهران ضروری‌ترین و مهم‌ترین کار اعلام شده بود..."

بدین ترتیب "به جای حمایت از جنبش‌های بورژوا-دموکراتیک، که لنین و کنگره‌ی دوم کمینترن به آن ابراز وفاداری لفظی کردند، کمونیست‌های شوروی در ایران در عمل سیاست سرکوب مسلحانه‌ی جنبش بورژوا-دموکراتیک را در پیش گرفتند و به ارتش سرخ ایران گشایش یک جبهه‌ی عملیات نظامی علیه کوچک‌خان محول شد."

در این باره کوچک‌خان نوشت: "اکنون سربازان کمیته‌ی انقلابی [رشت] از یکسو مرا به طور لایق‌مورد حمله قرار داده‌اند، و از سوی دیگر انگلستان و حکومت شاه مرا تهدید می‌کنند." گروه‌های مسلح کوچک‌خان در موقعیت و خیمی گرفتار شدند؛ با وجود این با برخورداری از حمایت مردم توانستند حملات را دفاع کنند و باقی بمانند.

^۱ نمونه‌هایی از نحوه‌ی "ملی کردن تمام وسایل تولید" و خلع ید زمین‌داران، بورژوازی و سرمایه‌داران، به شرح ذیل است:

"در گیلان گروهی از دهقانان با وسایل ابتدائی خود ذغال چوب تهیه کرده و آنرا از مسافتات دور با اسب به شهر حمل کرده و می‌فروختند و با پول مختصری که از راه فروش ذغال به دست می‌آمد این دهقانان می‌توانستند مقدار کمی مواد مصرفی مورد احتیاج خود را تهیه نمایند. اما چون از نظر دولت احسان‌الله‌خان این دهقانان تولیدکننده محسوب می‌شدند اسب‌هایشان مصادره شد." - نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، دکتر شاپور رواسانی، صفحه ۱۸۲

"از جمله شیوه‌های حکومت احسان‌الله‌خان برای به دست آوردن پول این بود که ثروتمندان را جلو قبر خالی از پیش کنده شده قرار می‌دادند و آنها را تهدید می‌نمودند که اگر حاضر به پرداخت مبلغ معینی نشوند زنده به گور و یا اعدام خواهند شد." همان، صفحه ۱۸۲ به نقل از سردار جنگل، ابراهیم فخرائی صفحه ۲۷۳

[حزب کمونیست ایران] با کمک نیروهای ویژه، مالیات‌های طاقت‌فرسایی، آن هم معمولاً سه ماه پیش، از روستائیان و پیشه‌وران دریافت می‌کردند و آنها را و می‌داشتند تا برای پرداخت مالیات به مأموران جمع‌آوری مالیات‌ها، به فروش وسایل خانه یا دام‌های خود دست بزنند. همه تلاش‌ها برای خلاص شدن از دست زمین‌داران و به راه انداختن یک انقلاب ارضی با شکست مواجه شد. طبقه‌ی روستایی از دریافت زمین خودداری می‌کرد، چون به دوام کمونیست‌ها و قواعدی که سعی در تحمیل آن داشتند، بی‌اعتقاد بودند، علاوه بر این، به دلیل غارت و چپاول خود در جریان جمع‌آوری مالیات، احساس نفرت شدیدی نسبت به آنها داشتند." - بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه‌ی حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۴۰

کناره‌گیری کوچک‌خان و کودتای ۳۱ ژوئیه جنبش انقلابی در گیلان را از داشتن یک شخصیت ملی محروم کرد، ماهیت استعماری تهاجم شوروی و هدف واقعی به اصطلاح ارتش سرخ ایران را فاش ساخت و نارضایتی مردم نسبت به آن، نسبت به روسیه شوروی و نسبت به بلشویک‌ها را به حدّ اعلای خود رساند.

نکته مهم اینست که در آن زمان یک چنین بررسی صورت گرفته بود. نویسنده این بررسی، یعنی و.گ. تاردوف رئیس دفتر اطلاعات شوروی در ایران در آوریل ۱۹۲۱ گزارش داد که پس از کودتای ۳۱ ژوئیه و عزیمت کوچک‌خان به فومن، "انقلاب در دست سایر انقلابیونی افتاد که حاضر بودند [آن را] به آمریک بیگانه [شوروی] و به خاطر پول بیگانه [شوروی] ادامه دهند. به انقلاب گیلان لحن و رنگ نوعی مشغله امپریالیستی شوروی داده شده بود." جی.اس. فریدلند نماینده شورای جنگ انقلابی ارتش اول جبهه ترک در گیلان اوضاع را به همان نحو تیره توصیف کرد. او طی یادداشتی برای شورای جنگ انقلابی اداره متبوع خود، به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰، ضمن اشاره به خصومت آشکار مردم محل با بلشویک‌ها نوشت: "توده‌ها نه با حزب کمونیست ایران، و نه با ارتش سرخ، بلکه با خان‌ها، بورژوازی و قزاق‌ها علیه کمونیست‌ها و علیه ارتش سرخ همکاری می‌کنند، و بر اساس بنیادهای مذهبی و ملی به طور کلی علیه روس‌ها تحریک شده‌اند."^(۱)

"علی‌رغم تحریکات وثوق‌الدوله در تهران و فشارهای
لُرد کرزن در پاریس، احمدشاه از تصمیم بازگشت به
کشورش منصرف نشد و رسماً اعلام کرد که طبق
برنامه تنظیم شده مسافرت خود را از راه بندر ماری

بازگشت احمدشاه به ایران و استعفای وثوق‌الدوله

به ایران در اواخر ماه آوریل آغاز خواهد کرد. انگلیسی‌ها اعلام کردند که کشتی مناسبی که معظم‌له را به ایران ببرد در اختیار ندارند. ولی شاه از میدان در نرفت و حاضر شد با یک کشتی مسافری معمولی عازم ایران گردد و در روز ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ بندر ماری را به قصد ایران ترک کرد. احمدشاه قرار بود تا بندر عدن در این کشتی سفر کند و از آنجا به بعد سفر دریائی خود را در کشتی مخصوص رزیدنت خلیج فارس موسوم به لارنس که مخصوصاً برای حمل موکب ملوکانه به عدن اعزام شده بود ادامه دهد.

^۱ بلشویک‌ها و نهضت جنگل، مویسی پرسیتس (Moisei Persits)، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحات ۴۸ تا ۵۵ به اختصار

مستر هرمان (وزیر مختار جدید انگلیس در ایران) نیز در همان کشتی به تهران می‌رفت که شاه با آن بندر ماریسی را به قصد ایران ترک کرد، تا وظایف کاکس را که حضورش در عراق عرب ضرور تشخیص داده شده بود، تحویل بگیرد. او موقعی که به قاهره رسید تلگراف زیر را توسط لُرد آلن‌بی (کمیسر عالی انگلستان در مصر) به لُرد کرزن مخابره کرد: "... در سوم ماه مه شاه مرا در عرشه کشتی به حضور پذیرفت و قول حمایت بیدریغ خود را از قرارداد ایران و انگلیس (که سابقاً نیز در پاریس به لُرد داربی داده بود) دوباره تکرار کرد. معظم‌له این را نیز به گفته خود افزود که تصمیم دارد به محض ورود به تهران زمام امور لشکر قزاق را به دست انگلیسی‌ها بسپارد و به آنها اختیار بدهد که هر طور خواستند در باره وضع آتی لشکر مزبور تصمیم بگیرند. اعلیحضرت این قول ثانوی را هم به من داد که کابینه و وثوق‌الدوله را تا موقعی که حکومت بریتانیا از عملکرد آنها راضی باشد بر سر کار نگهدارد و بطور کلی تمام توصیه‌ها و رهنمودهای ما را در اداره امور کشور به کار ببندد..."^(۱)

شاه اخبار مربوط به ورود قوای سرخ به انزلی و تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان را در عرشه کشتی لارنس دریافت کرد و با فکری آشفته وارد بصره شد.

قبل از ورود به بصره در محمره (خرمشهر) از طرف "شیخ خزعل خان" پذیرائی بسیار شایانی از شاه به عمل آمد و "شاه شیخ خزعل را به مناسبت قدرتی که در حوزه حکمرانی‌اش به هم زده بود تبریک گفت و در مقابل دریافت دو هزار لیره نقد (به عنوان پیشکش) اعمال و جنایت‌هایش را به کلی نادیده گرفت."^(۲) توضیح اینکه قدرت و حکومت موروثی شیخ خزعل را در خوزستان، ماژور کاکس رزیدنت سیاسی بریتانیا در خلیج فارس (که اینک با نام سِر پرسی کاکس وزیر مختار انگلیس در تهران بود) سال‌ها قبل "ضمن دو فقره سند رسمی به نام دولت خود تضمین کرده و فرمانروای هندوستان نیز بنا به پیشنهاد کاکس نشان و حمایل شوالیه امپراتوری هند را به خزعل اعطا نموده بود."^(۳)

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۱۴۳ تا ۱۴۵

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۳۸۳

^۳ همان، صفحه ۳۸۲

شاه پس از ورود به بصره از راه بغداد به عتبات عالیات رفت. علمای شیعه در کربلا و نجف نسبت به او بی‌اعتنائی کردند و به او فهماندند که بسته‌شدن قرارداد ۱۹۱۹ چه لطمه بزرگی به حیثیتش میان شیعیان ایران و عراق زده و لغو قرارداد و عزل وثوق‌الدوله را از او خواستار شدند. شاه دوم ژوئن ۱۹۲۰ وارد تهران شد. هنگامی که شاه همراه با وثوق‌الدوله در کالسکه خود نشسته به سوی کاخ گلستان حرکت می‌کرد، با وجود اینکه مراقبت‌های لازم به عمل آمده بود تا وی به احساسات حقیقی ملت پی نبرد، فریادهای مرده باد وثوق‌الدوله! مرده باد قرارداد! نابود باد خائن! واژگون باد وطن فروش! در سرتاسر مسیر ملوکانه طنین انداخته بود.

شاه در تهران علیرغم اطمینان‌ها و وعده‌های ظاهری که پشت سر هم می‌داد، عملاً زیر پای کابینه وثوق‌الدوله را خالی می‌کرد و مهم‌تر و دشوارتر اینکه "از همان فردای ورودش به تهران، نخست‌وزیر را تحت فشار شدید قرار داده بود تا تتمه مطالباتش از دولت را (بابت هزینه‌هایی که در سفر فرنگستان کرده بود) بیدرنگ و تا دینار آخر بپردازد. به گفته وثوق‌الدوله اقلامی که شاه در حال حاضر از دولت مطالبه می‌کند عبارتند از:

۱. یک میلیون فرانک که از حساب شخصی خود خرج کرده است.
۲. هشت هزار لیره که پیش از حرکت از ایران از نصرت‌الدوله قرض گرفته.
۳. پنجاه هزار تومان نقد که پیش طومانیانس^(۱) داشته ولی صراف مزبور به علت ورشکستگی قادر به تأدیه آن نیست.^(۲)

"اسناد سیاسی انگلیس نشان می‌دهد افسانه‌هایی را که دربارهٔ صداقت و وطن‌پرستی احمدشاه ساخته و پرداخته‌اند، درست نیست. به موجب این اسناد مشکل اصلی انگلیسی‌ها و نخست‌وزیر مورد حمایت آنها (وثوق‌الدوله) با احمدشاه موضوع قرارداد ۱۹۱۹ نیست، بلکه اختلاف بر سر پولی است که شاه بابت ولخرجی‌های خود در سفر اروپا از دولت مطالبه می‌کند و دولت قادر به پرداخت آن نیست. اختلاف دیگر موضوع برکناری "استاروسلسکی" فرمانده روسی نیروی قزاق است که در بعضی اسناد سیاسی انگلیس ضمن اشاره به سوء استفاده‌های مالی او آمده

^۱ طومانیاس: صراف و دلال کارگزار احمدشاه بود.

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۳۸۷

است که فرمانده روسی بریگاد قزاق دزدی‌های خود را با شاه تقسیم می‌کند و به همین جهت احمدشاه از برکناری او طفره می‌رود.^(۱)

چند روز پس از ورود شاه به تهران مستر هرمان وزیر مختار جدید انگلیس شروع به کار کرد. "در کش و قوس این اوضاع بود که وثوق‌الدوله جداً تصمیم به استعفا گرفت و از نورمن خواهش کرد این موضوع را به هر نحوی که صلاح می‌داند به اطلاع مقام سلطنت برساند. نخست‌وزیر در این تاریخ ظاهراً به این نتیجه رسیده بود که تکمیل انتخابات کشور و گذراندن قرارداد از تصویب مجلس جز با داشتن "اختیارات فوق‌العاده" (برای حبس و تبعید مخالفان) امکان‌پذیر نیست و چون احساس می‌کرد که شاه و سفارت انگلیس هر دو باطناً با این نقشه مخالفند راهی جز استعفا و کنار کشیدن از صحنه سیاست به نظرش نمی‌رسید. مخالفت سفارت انگلیس مخصوصاً بعد از رفتن کاکس کاملاً علنی شده بود، زیرا وزیر مختار سابق به حکم همان تربیت نظامی و سوابق مستعمراتی که داشت از اغلب نقشه‌های وثوق‌الدوله برای تحمیل قرارداد به ملت ایران صمیمانه حمایت می‌کرد، در حالی که وزیر مختار جدید که تربیت شده مکتب دیپلوماسی اروپا بود و به همین دلیل از ابتلا به روحیه خاص مأموران مستعمراتی بریتانیا تا این تاریخ مصون مانده بود، جور دیگر می‌اندیشید و طرز تفکرش در این باره (نحوه گذراندن قرارداد از تصویب مجلس) کاملاً با آن وثوق‌الدوله و سیر پرسی کاکس فرق داشت. گزارش تلگرافی زیر که سه روز پیش از استعفای وثوق‌الدوله به لُرد کرزن مخابره شده نظر وزیر مختار را صریحاً منعکس می‌سازد. او در این گزارش اعلام می‌دارد:

"... رژیم فعلی (رژیم وثوق‌الدوله) از آنجا که به پارلمان متکی نیست، فقط با رشوه دادن به موافقان و سرکوبی مخالفان دوام کرده است و ادامه این وضع کار صحیحی نیست. زیرا حجم روز افزون این رشوه‌ها خزانه مملکت را می‌مکد و میزان نارضایتی مردم را روز به روز بالا می‌برد. در عین حال، حیثیت و مقام سیاسی خود ما نیز در خطر است زیرا در نظر مردم حامی دستگاهی معرفی شده‌ایم که فاسد است و رشوه‌گیر و به زور سرنیزه بر مردم حکومت می‌کند.

اگر حکومتی که نماینده افکار مردم است روی کار بیاید و پارلمانی که خواسته مردم است انتخاب شود، من هیچگونه ترسی از تشکیل چنین پارلمانی ندارم ... اگر بخواهیم قرارداد را

^۱ هفت پادشاه، نوشته محمود طلوعی، از مقاله "کارنامه حکومت قاجار"، نوشته علی‌اصغر سعیدی، جلد دوم،

پس از سقوط کابینه‌ای که مبتکر و حامی آن بوده است نجات دهیم راه صحیح همین است که عرض کردم، وگرنه با تبلیغات، رشوه دادن به روزنامه‌های موافق، و استفاده از قوای مسلح کشور برای سرکوب کردن مخالفان، کاری نمی‌توان از پیش برد. یعنی به حقیقت هیچ کدام از این وسایل، آن تأثیر و نتیجه نهائی را ندارد که رضایت و پشتیبانی مردم ...^(۱)

در واقع وزیر مختار جدید انگلستان به این نظر رسیده بود که دوران سودمندی نخست‌وزیر کنونی سپری شده و منافع انگلستان را در ایران با روی کار آوردن کابینه دیگری بهتر می‌توان حفظ کرد. از اینرو در حالی که لُرد کرزن اصرار داشت که نورمن از وثوق الدوله دفاع کند و او را در مقام نخست‌وزیری نگهدارد، نورمن در تلگرام خود نوشت: "متأسفم که مجبور شدم در مورد تغییر دولت بدون اجازه دست به اقدام بزنم ... و حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] را در مقابل عمل انجام شده قرار دهم ..."^(۲)

بدین ترتیب روز ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ شاه استعفای وثوق الدوله را پذیرفت و مشیرالدوله را برای انتصاب به نخست‌وزیری احضار نمود. وثوق الدوله نیز در حالیکه چمدان‌هایش را برای مسافرت به لندن می‌بست، که در اوضاع و شرایط خاص آن دوره نوعی فرار سیاسی از کشور محسوب می‌شد، تلگرافی از لُرد کرزن مبنی بر سپاسگزاری و قدردانی از وی به خاطر خدمات برجسته‌اش به "مصالح مشترک ایران و انگلیس" دریافت کرد.

مشیرالدوله در مقام نخست‌وزیری

"مشیرالدوله (حسن پیرنیا) که مردی بود معروف به پاکدامنی ولی ضعیف‌النفس، مقید به حفظ وجهت ملی ... (صفتی که صاحبش را غالباً به عوام‌فریبی سوق می‌دهد) و در نخستین برخورد با مشکلات

سیاسی کشور به جای اینکه بکوشد آنها را از میان بردارد، علی‌الرسم از مقام خود کناره‌گیری می‌کند و بار مسئولیت پذیرفته شده را در نیمه راه به گردن دیگری می‌اندازد.

"[اما] ... چطور شد ملیون ایرانی و وزیر مختار انگلیس در تهران (مستر نُورمن) متفقاً رو به مشیرالدوله آوردند و او را در این مقطع حساس تاریخی به نخست‌وزیری ایران برگزیدند؟

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲

^۲ ایران، برآمدن رضاخان، بر افتادان قاجار و نقش انگلیسی‌ها، سیروس غنی، ترجمه حسن کامشاد، چاپ اول

... ملیون و وطن پرستان ایرانی که در فکر حفظ استقلال و حاکمیت کشور خود بودند با دیدگاهی پر از امید متوجه این مرد (مشیرالدوله) گردیدند چرا که دامن وی، به عکس اکثر رجال آن دوره، از لکّه رشوه گیری و اخذ حق العمل های نامشروع پاک بود. دیگر آنکه مورد اطمینان مطلق هموطنانش بود و سابقه اش گواهی می داد که به عکس وثوق الدوله هرگز در نقشه ای که هدفش از بین بردن استقلال سیاسی و نظامی ایران باشد شرکت نخواهد کرد و اگر کار به بن بست کشید کنار رفتن را بر قبول تقاضاهای ناموجه خارجیان ترجیح خواهد داد.^(۱)

در مورد اینکه چرا وزیر مختار بریتانیا، علی رغم مخالفت شدید کرزن، با نخست وزیری او موافقت کرد، "ناشی از امیدهایی بود که نفوذ و وجهه ملی مشیرالدوله در ذهن نورمن ایجاد کرده بود و تصور می کرد که مشیرالدوله تنها رجل ایرانی است که به تصویب رساندن قرارداد در مجلس از دستش ساخته است و لذا باید مورد حمایت جدی سفارت انگلیس قرار گیرد ..."^(۲)

مشیرالدوله برای رد یا قبول پست نخست وزیری، از شاه دو روز مهلت خواست. او این فرصت را مخصوصاً از این لحاظ لازم داشت که می خواست قبلاً با وزیر مختار انگلیس (مستر نورمن) مشورت کند و سپس جواب قطعی شاه را بدهد.

در مذاکرات بین وزیر مختار و مشیرالدوله مطالب ذیل مورد گفتگو قرار گرفت:

۱. قبل از تشکیل دولت بیانیه ای از طرف سلطان احمد شاه صادر و به ملت ایران قول داده شود که انتخابات جدید کشور باید از نو آغاز و اعتبارنامه های آن سی و نه نفر که در زمان حکومت وثوق الدوله (با دادن قول حمایت از قرارداد در مجلس آینده) انتخاب شده اند ابطال گردد.

وزیر مختار نیز به درستی معتقد بود که انتخابات قبلی در یک جو اختناق شدید صورت گرفته، اینک با گذشت زمان و تحت تأثیر افکار عمومی همان نمایندگان منتخب هم دیگر حاضر به تصویب قرارداد مزبور نیستند.

۲. مشیرالدوله در مورد قرارداد گفت در اعلامیه دولت گفته خواهد شد "قرار داد ۱۹۱۹ تا موقعی که تکلیف آن در مجلس آینده روشن شود موقوف الاجرا خواهد ماند." نورمن

^۱ سیمای احمد شاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، صفحات ۱۴-۱۵

^۲ همان، صفحه ۱۸

این فرمول را نپسندید. لکن مشیرالدوله اصرار داشت که در بیانۀ رسمی دولت عبارتی به همین مضمون باید درج گردد.

۳. در مورد مسأله تأمین نیازهای مالی دولت مشیرالدوله گفت: تا موقعی که دولت بریتانیا تضمین کافی به ایشان نداده که مساعدۀ ماهیانه^(۱) (آن هم به مأخذ ۳۵۰ هزار تومان در ماه) پرداخت خواهد شد، مأموریت تشکیل کابینه را به عهده نخواهد گرفت، چرا که در خزانه دولت دیناری پول نقد وجود نداشت، و عدم پرداخت این مبلغ نه تنها مشیرالدوله، بلکه هر رجل سیاسی دیگری را هم که کاندید می‌شد، مجبور به کناره‌گیری می‌کرد.

در حالیکه لُرد کرزن همین نیاز شدید دولت ایران را برای اخذ کمک مالی، به عنوان حربه‌ای مؤثر برای قبولاندن قرارداد به ملت ایران لازم داشت و دستور تلگرافی برای نورمن فرستاده بود که پیش از اخذ قول صریح از مشیرالدوله (دایر بر تضمین گذراندن قرارداد از تصوب مجلس آتی) کوچکترین وعده کمک مالی به حکومت آیندۀ ایران ندهد.

۴. در مورد لشکر قزاق نظر به اینکه انگلیسی‌ها تصمیم قطعی خود را گرفته بودند، نورمن از مشیرالدوله خواست که افسران روسی لشکر قزاق را از خدمت معاف کند و جای آنها را در ارتش متحدالشکل ایران (که قرار بود از ادغام نیروهای قزاق، ژاندارمری و پلیس جنوب (اسپیار) تشکیل شود) به افسران انگلیسی بسپارد.

مشیرالدوله با این نظر مخالفت کرد و گفت در وضع بحرانی فعلی خاتمه دادن به خدمت آنها صلاح نیست، چرا که حضور یک عده سرباز مسلح و بی‌پول و گرسنه در تهران، و از آن بدتر در تبریز، چه خطراتی ممکن است برای حکومت ایران داشته باشد. بعلاوه حکومت مرکزی در آتیه‌ای نزدیک برای استقرار نظم و امنیت در سراسر کشور به وجود آنها نیاز خواهد داشت. از اینرو کمک هزینه ماهیانه یکصد هزار تومان برای قزاقخانه حداقل برای سه ماه باید پرداخت شود. اما نورمن اظهار داشت که دولت

^۱ در جنگ اول جهانی دولت ایران به علت قرض‌هایی که جهت مسافرت‌های تفریحی پادشاهان قاجار از روس و انگلیس گرفته شده بود و تبعات آن و آشفته‌گی در امور اداری و ناتوانی دولت در وصول مالیات از ثروتمندان دچار ورشستگی شد. از اینرو سازمان دولتی با پرداخت سیصد و پنجاه هزار تومان مساعدۀ از طرف دولت انگلیس اداره می‌شد.

بریتانیا حتی برای یک ماه اضافی هم که شده حاضر نیست هزینه نگهداری این لشکر را بپردازد.

۵. مشیرالدوله اظهار داشت: قصد دارد هیأتی به مسکو بفرستد و برای عقب نشینی نیروی بلشویکی پیمانی با آنها ببندد. مشیرالدوله تصمیم داشت سیاست وثوق الدوله را که تحت نفوذ شدید لُرد کرزن، انقلاب روسیه و زمامداران تازه آن کشور را نادیده انگاشته بود، بر هم زند. وثوق الدوله سفارت ایران را در مسکو بسته بود و از پذیرش یا به رسمیت شناختن دو فرستاده شوروی، کارل براوین در تابستان ۱۹۱۸ و کولومیتسف در ژوئن ۱۹۱۹، خودداری ورزیده بود و نغمه‌های خوش‌نوی روس‌ها درباره طرد امتیازهای سابق تزاری در ایران همه بی‌جواب مانده بود.

ضدیت لُرد کرزن با هر گونه تماس ایران با شوروی‌ها، ادوین منتگیو (Edvin Montague)، وزیر مسئول هندوستان را واداشت به کرزن بنویسد: ایران به موجب قرارداد به ما چشم می‌دوزد تا که جلو تهاجم قوای خارجی را به آن کشور بگیریم. شما خوب می‌دانید که ما نیروی لازم برای انجام این مهم نداریم. با ممانعت از ورود ایران به استقرار رابطه با روسیه شما بر تعهدی تأکید می‌گذارید که نمی‌توانیم انجام دهیم." نورمن نیز نقشه اعزام هیئتی به مسکو را بی‌ثمر خواند و اظهار داشت مسکو خواهد گفت که سربازان روسی در شمال ایران بدون اجازه و رضایت آنها عمل می‌کنند.

۶. در مورد عضویت دو نفر از ملیون - مستوفی‌الممالک و مخبرالسلطنه - در کابینه، نورمن به لحاظ رفع تکلیف، عدم رضایت خود را اظهار داشت. در صورتی که باطناً ورود این دو تن را به کابینه مشیرالدوله برای دادن چهره ملی بیشتر به کابینه مشیرالدوله لازم می‌دانست.

۷. موضوع دیگری که برای وزارت خارجه بریتانیا اهمیت داشت، وضعیت وام دومیلیون لیره‌ای انگلیس به ایران بود. انگلستان می‌خواست حکومت ایران از این وام استفاده کند و عواید آن را به جای کمک مالی ماهیانه به مصرف برساند. مشیرالدوله می‌دانست که اگر این وام یا بخشی از آن به کار گرفته شود، این عمل به منزله اعتراف تلویحی حکومت ایران است که قرارداد کلاً به اجرا در آمده است. به همین جهت مشارالیه مصمم بود تا مجلس قرارداد را تصویب نکرده است از آن وام استفاده نکند.

گزارش امر توسط نورمن به وزارت خارجه انگلیس ارسال گردید و مشیرالدوله کابینه خود را تا وصول پاسخ از لندن تشکیل نداد.

سرانجام پس از چند روز تأخیر پاسخ وزات خارجه انگلیس راجع به مسائل مطروحه رسید. ولی چون لحن پاسخ لُرد کرزن نامساعد بود سبب انصراف مشیرالدوله از تشکیل دولت می شد، لذا نورمن از افشای کامل دستورالعمل دریافت شده خودداری کرد و فقط قسمت دلگرم کننده آنرا به استحضار مشیرالدوله رساند که عبارت بود از موافقت وزیر خارجه انگلیس با ادامه پرداخت مساعده ماهیانه سیصد و پنجاه هزار تومان در عرض چهار ماه آینده برای تأمین بودجه اداری کشور. ولی چون سیاست نظامی انگلستان مبتنی بر انحلال لشکر قزاق و اخراج افسران روسی بود، هزینه ماهیانه قزاقخانه پرداخت نشد.

با اینحال وزیر مختار که مردی واقع بین بود و پیشاپیش حدس می زد که نظر لُرد کرزن در این باره منفی خواهد بود، علاج واقعه را از قبل اندیشید و با جلب نظر دومستشار عالیرتبه انگلیسی (ژنرال دیکسن مستشار تام الختیار وزات جنگ، و مستر آرمیتاژ اسمیت مستشار تام الختیار وزارت دارائی) که هر دو دستی در آتش مشکلات ایران داشتند و می دیدند که دلایل نورمن برای حفظ لشکر قزاق (لااقل برای چهار ماه آینده) به مراتب قوی تر از منطق لُرد کرزن است، راه حلی پیدا کرد به شرح ذیل: دولت ایران در ژانویه همین سال از بانک شاهی انگلستان وامی دریافت کرده بود. این وام که اصل و فرع آن جمعاً به مبلغ یک میلیون و چهار صد هزار تومان بالغ می شد و قرار بود در چهارده قسط ماهیانه متساوی (هر قسطی به مبلغ یکصد هزار تومان) باز پرداخت شود. در این تاریخ نصف آن پرداخت شده بود و نصف دیگر نیز در جریان استهلاك بود. مستر نورمن از رئیس بانک شاهی انگلیس در خواست کرد که عجالتاً از دریافت چهار قسط آینده آن وام خودداری کند تا دولت بتواند مجموع همان اقساط را به پرداخت حقوق و هزینه های چهار ماه آینده لشکر قزاق اختصاص دهد و از انحلال (یا طغیان) لشکر مزبور جلوگیری نماید.

مستر نورمن ضمن اعلام بخش های امیدبخش دستورالعمل لُرد کرزن، دستور موکد وی دایر به قطع مقرری احمدشاه را نیز به استحضار نخست وزیر رساند.

مستر نورمن ضمن گزارش خود به لُرد کرزن می نویسد: مشیرالدوله از شنیدن این خبر دچار حیرت و شگفتی شد چرا که وی تا لحظه ای که او جریان را برایش فاش کرد به هیچ وجه خبر نداشت که انگلیسی ها مقرری ماهیانه برای شاه پرداخت می کنند.

بدین ترتیب مشیرالدوله کابینه خود را به شرح ذیل تشکیل داد:

۱. مشیرالدوله - رئیس الوزراء
۲. مستوفی الممالک - وزیر مشاور (از لیست سیاه سفارت انگلیس)
۳. مؤتمن الملک (برادر کوچکتر مشیرالدوله) - وزیر مشاور
۴. مخبر السلطنه - وزیر مالیه (از لیست سیاه سفارت انگلیس)
۵. حشمت الدوله - وزیر داخله
۶. مشار السلطنه - وزیر خارجه
۷. مصدق السلطنه - وزیر عدلیه
۸. حکیم الملک - وزیر علوم و اوقاف
۹. نیرالملک - وزیر پست و تلگراف
۱۰. علاء السلطنه - وزیر تجارت و فوائد عامه
۱۱. وثوق السلطنه - کفیل وزارت جنگ

در برنامه دولت حل چهار مسئله مهم داخلی و خارجی قرار داشت:

۱. افتتاح مجلس شورای ملی و تعیین تکلیف قرارداد ۱۹۱۹.
۲. اصلاح روابط آشفته ایران و شوروی.
۳. استقرار نظم در سراسر کشور و تعیین تکلیف متجاسرین محلی.
۴. سر و صورت بخشیدن به وضع نابسامان مالی کشور.

مشیرالدوله پس از تشکیل کابینه، بیانیه‌ای صادر کرد که در آن گفته می‌شد: "راجع به قراردادی که در نهم اوت سال گذشته (۱۹۱۹) امضا شده و به قرارداد ایران و انگلیس موسوم است، از آنجا که طبق مفاد قانون اساسی این قرارداد و هر قرارداد دیگر باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد تا رسمیت یابد، لذا عملیات اجرائی آن عجالاً موقوف می‌ماند تا مجلس افتتاح گردد ... ضمناً کلیه مشاوران نظامی و مالی انگلیس را که به موجب قرارداد وارد خدمت ایران شده بودند، به استثنای آرمیتاژ اسمیت که به او مأموریت رسیدگی به حساب شرکت نفت را داده بود، از کار برکنار کرد." (۱) ۱۲۹۹/۴/۱۳

در مورد انتخاب نمایندگان و تشکیل مجلس شورای ملی دولت اعلام داشت: نظر به وصول شکایات مستمر درباره انتخابات گذشته و درخواست الغاء انتخابات گذشته، دولت در نظر

^۱ تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، جلد اول، صفحه ۴۸، چاپ ششم ۱۳۸۰

دارد درباره حوزه‌هایی که وکلای آنها قبلاً انتخاب شده‌اند از طریق رفتارندوم از اهالی پرسیده شود که آیا انتخابات گذشته را قبول دارند و یا نه؟ تا تکلیف خود را در حق انتخاباتی که در گذشته انجام یافته روشن کند."

نمایندگان "منتخب" در دوره نخست‌وزیری و ثوق‌الدوله به این تصمیم اعتراض کرده آن را غیرقانونی خواندند و چون دولت می‌خواست پس از استقرار نظم و امنیت در گیلان انتخابات انجام یابد، لذا مجلس تا آخر اکتبر ۱۹۲۰ (مهلتی که از طرف لُرد کرزن داده شده بود) افتتاح نگردید. در حقیقت مشیرالدوله با این اقدامات مسأله قرارداد را با مهارت و دوراندیشی در لفافه پیچیده و کنار گذشت.

دولت در اجرای برنامه اعلام شده‌اش به اقدامات زیر مبادرت ورزید:

۱. اعزام هیئتی به ریاست مشاورالممالک (انصاری) به مسکو برای مذاکره با سران رژیم انقلابی روسیه به رغم مخالفت لُرد کرزن و بدبینی مستر نورمن.

دولت انگلستان مخالف ایجاد روابط حسنه با شوروی بود، چرا که ایجاد این روابط با وجود گذشت‌هایی که روس‌ها به ترک قروض ایران و لغو معاهدات جابرانه و غیره نموده‌اند در برابر قرارداد ۱۹۱۹ موجب جلب توجه مردم ایران به سوی شوروی می‌شد و تصویب قرارداد ۱۹۱۹ را نیز دچار مشکل می‌ساخت.

انگلیسی‌ها از همان تاریخ امضای قرارداد ۱۹۱۹ امیدوار بودند، یعنی اطمینان قطعی داشتند که سیاست خارجی ایران در عرض سال‌های آینده زیر نظر آنها طرح خواهد شد و دولت‌های آتی این کشور که قرار بود عملاً زیر نظر مستشاران انگلیسی کار کنند از خط‌مشی تعیین شده در لندن قدمی تجاوز نخواهند کرد. آنها به هیچ وجه طالب نزدیک شدن ایران به رژیم انقلابی روسیه نبودند و تا جایی که می‌توانستند از این نزدیکی جلوگیری کردند. اما مقاومت ملیون ایرانی در مقابل قرارداد ۱۹۱۹ از یک طرف، و عقب‌نشینی قوای بریتانیا از مقابل ارتش سرخ در انزلی از طرف دیگر، جوّی ایجاد کرد که در آن ادامه سیاست یک طرفی و ثوق‌الدوله (اتّکاء منحصر به انگلستان) دیگر عملی نبود و دست‌انکاران سیاست خارجی ایران سرانجام به این واقعیت تسلیم شدند که رژیم انقلابی روسیه ماندنی است و دولتی مثل ایران با متجاوز از یک هزار و پانصد کیلومتر مرز مشترک با این امپراتوری نوبنیان حق ندارد نظام حاکم بر آن کشور را نادیده بگیرد و اختیار امور خود را در دست به انگلستان بسپارد.

خوشبختانه هیئتی که به همت و حسن تدبیر مشیرالدوله تحت ریاست مشاورالممالک انصاری به مسکو اعزام شد توانست کلیه اختلافات موجود میان ایران و رژیم جدید روسیه را حل کند و زمینه عقد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی را فراهم سازد.

۲. در مورد مسأله گیلان مشیرالدوله درصدد برآمد مسأله گیلان را از راه مذاکره مستقیم با میرزا کوچک خان حل کند و برای این کار میرزا رضاخان حکمت (سردار فاخر) را به عنوان نماینده شخص خود برای مذاکره با میرزا کوچک خان به رشت اعزام داشت. اینک خلاصه مصاحبه روزنامه ایران با میرزا رضاخان سردار فاخر را درباره این ملاقات نقل می کنیم: "به مجرد ورود به رشت از ایشان وقت ملاقات خواستم که داده شد و ضمن همان ملاقات پیغام ها و فرمایشات آقای رئیس الوزراء را ابلاغ کردم که عبارت بود از نصایح معظم له به ایشان مبنی بر لزوم اطاعت از اوامر دولت مرکزی و انصراف از عملیات مخالفت آمیز و خصمانه.

میرزا کوچک خان پیغام هایی را که من حاملش بودم به دقت و باکمال سکونت و آرامش گوش داد و قرار شد همه آنها را در شورای کمیسره های گیلان (هیئت وزرای خودشان) مطرح و نتایج حاصله را در ملاقات بعدی به اطلاع برسانند.

در ملاقات دوم میرزا اظهار داشت که رفقاییش در کمیسرها حاضر نیستند از اقدامات و عملیاتی که شروع کرده اند دست بردارند ... ولی من ساکت و نومید نشدم، نظرات خود را به طور مشروح و مفصل بیان کردم، و دیدم که بیاناتم دارد تأثیر می بخشد ... در نتیجه این ملاقات میرزا کوچک خان متقاعد شدند و قول دادند هیأت کمیسره های گیلان را به جلسه دیگری دعوت و سعی کنند تا نتیجه مساعدتری از مذاکرات خود با آنها بگیرند.

در ملاقات بعدی میرزا کوچک خان اظهار داشت که احسان الله خان در جلسه کمیسره های خلق با نزدیک شدن به حکومت مرکزی و افتتاح باب مذاکرات با تهران مخالفت کرد و من به اعضای حکومت شورای گیلان گفتم که در این صورت من دوباره به رفقای خود در فومن خواهم پیوست و تا موقعی که کمونیست ها در رشت هستند و به تبلیغات و غیره اشتغال دارند به شهر باز نخواهم گشت. در پایان جلسه ملاقات

اظهار داشت: هم اکنون عازم فومن هستم و دنباله مذاکرات را موکول به ملاقات بعدی من در فومن کرد.

سپس به دعوت میرزا به فومن رفتیم. در این ملاقات میرزا اظهاراتی کرد که نشان می‌داد کاملاً با نظرات حکومت مرکزی موافق است و قصد اطاعت از کابینه مشیرالدوله را دارد. از اعمال کمونیست‌های رشت ابراز نفرت و انزجار کرد و چون کمونیست‌ها قصد حمله به منجیل را داشتند ارتباط بعدی ممکن نشد.

سردار فاخر در پاسخ به این سؤال که آیا پیش از حرکت قراردادی با میرزا کوچک‌خان بستید یا نه؟ گفت: میرزا قول داد تمام مهمات و اسلحه‌هایی را که در رشت انبار کرده است به جنگل منتقل سازد و سپس ضمن بیانیه‌ای به مردم گیلان اطلاع بدهد که به علت سوء رفتار کمونیست‌ها و تخطی‌شان از قول‌هایی که سابقاً داده‌اند، ناچار به کناره‌گیری گردیده است. اما در حال حاضر کاملاً با حکومت مرکزی موافق است و از احکام و اوامر آنها اطاعت می‌کند.^(۱)

"نظر به اینکه کمونیست‌های فرقه عدالت با هر نوع مذاکره سیاسی با دولت مرکزی مخالف بودند، نه تنها مأموریت سردار فاخر شکست خورد بلکه شکاف سیاسی میان میرزا کوچک‌خان و وزراء کمونیست کابینه گیلان چنان وسعتی پیدا کرد که آن دسته از اعضای حزب عدالت که در کابینه کمیسرهای گیلان شرکت داشتند، جداً به خیال از بین بردن کوچک‌خان افتادند، و اوضاعی پیش آوردند که آن رهبر وطن‌پرست ناچار شد جان خود را بموقع نجات دهد و به یاران و هم‌زمان سابقش در جنگل‌های فومنات پیوندند.

به دنبال خروج میرزا از رشت، کودتای سرخ گیلان به وقوع پیوست و کمونیست‌ها زمام امور را بلارقیب قبضه کردند. جدائی گیلان از بقیه ایران رسماً اعلام شد و فعالیت جنگلی‌ها ممنوع گردید.^(۲)

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۲، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، ضمایم کتاب، صفحات ۳۵۹ تا ۳۶۵ به

اختصار

^۲ همانجا

دولت که از مذاکرات نتیجه‌ای نگرفته بود، دست به اعزام نیروی نظامی به مازندران زد و به استاروسلسکی، فرمانده نیروی قزاق اجازه داده شد که عملیات جنگی در جبهه شمال را شروع کند (۲۹ تیرماه ۱۲۹۹ ش.).

با شروع جنگ و پیشروی نیروهای دولتی در جبهه شمال، طی چند روز تمام نقاط مازندران و گرگان (استرآباد) به دست نیروهای دولتی افتاد.

انگلیسی‌ها به هیچ وجه مایل نبودند قوای استاروسلسکی به تنهایی ثمره فتح شمال را بچیند زیرا چنین فتحی مسلماً به افزایش نفوذ فرمانده آنها در دستگاه دولت و در قلب ایرانیان منجر می‌شد و اجرای نقشه بعدی انگلیسی‌ها را (که منحل کردن لشکر قزاق بود) بی‌نهایت دشوار می‌ساخت. از اینرو نورمن وزیر مختار انگلیس طی گزارشی به لُرد کرزن نظر ژنرال دیکسن (رئیس هیئت مستشاران نظامی بریتانیا در تهران) را اعلام کرده نوشت: اگر همزمان با حمله قزاق‌ها به آن استان [مازندران] قوای نورپرفورت (نیروهای انگلیسی مستقر در منجیل) نیز به سوی رشت پیشروی کنند، نتایج بسیار مهم‌تر از نتایج حمله قزاق‌ها به دست خواهد آمد. "اما وزارت جنگ انگلیس اجازه این کار را به آنها نداد.

استاروسلسکی پس از پیروزی در مازندران و گرگان، دوازدهم مرداد وارد تهران شد و گزارش خود را به نخست‌وزیر تقدیم داشت و درباره مرحله بعدی عملیات شمال مذاکره و تبادل نظر شد. سپس به حضور شاه رسید و مورد تقدیر قرار گرفت.

اینک استاروسلسکی که در چشم شاه و ملت به یک قهرمان بزرگ نظامی تبدیل شده بود و می‌رفت که ایالت گیلان را نیز آزاد کند، بزرگترین مانع اجرای نقشه یکپارچه کردن نیروی نظامی ایران و سپردن آن به دست افسران انگلیسی به شمار می‌رفت و طرح توطئه‌های دیگری را برای از میان برداشتن این مانع طلب می‌کرد، که با آن خواهیم پرداخت.

۳. در مورد مسئله آذربایجان و تعبیر و تفسیرهای نادرست و هدفمندی که درباره شیخ محمد خیابانی و قیام او به عمل آمده به توضیحات بیشتری می‌پردازیم.

آذربایجان و شیخ محمد خیابانی

شیخ محمد خیابانی (۱۲۵۸-۱۲۹۹ شمسی) فرزند حاج عبدالحمید، در قصبهٔ خامنه به دنیا آمد. پدرش در یکی از شهرهای داغستان (که امروزه ماهاج‌قلا نامیده می‌شود) تجارت می‌کرد. خیابانی پس از اتمام

تحصیلات مقدماتی در ایران همراه پدرش به روسیه رفته و در تجارتخانهٔ وی مشغول کار شد. اما چندی بعد تجارت را رها کرده به تبریز بازگشت و به تحصیلات دینی اشتغال ورزید. وی پس از تحصیل فقه و اصول، هیئت و نجوم، و حکمت و کلام در تبریز، در مدرسهٔ طالبیه که یکی از مدارس قدیم تبریز بود، به تدریس مشغول شد.

خیابانی پس از چندی مسجدی را در محلهٔ خیابان برای خود برگزیده از مدرسه دل کند و به امامت در آن مسجد پرداخت، و در جرگهٔ پیشنمازان در آمد.

هنگامی که محمدعلی شاه در تهران مجلس را به توپ بست و در تبریز هم داستان انجمن اسلامیّه پیش آمد و اکثر مجتهدان و پیشنمازان و آخوندها و روضه‌خوان‌های تبریز در انجمن اسلامیّه گرد آمده و به هواخواهی محمدعلی شاه، آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان را کافر خواندند و به جنگ با آنها پرداختند، شیخ محمدخیابانی جزو چند نفر معدود پیشنمازانی بود که به اسلامیّه نرفتند و به آزادی‌خواهان پیوستند و به همین جهت وجههٔ مردمی و ملی پیدا کردند. شیخ در محاصرهٔ تبریز نیز در صف مشروطه‌خواهان و مبارزان راه مشروطیت قرار گرفت. پس از پیروزی مشروطه‌خواهان، خیابانی به نمایندگی مردم تبریز در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی انتخاب شد و به تهران رفت.

"در جریان اولتیماتوم معروف روسیه به ایران برای اخراج مورگان شوستر - مردی که مورد اطمینان آزادی‌خواهان آن زمان بود و سیاست استعماری روسیه را در ایران (به قدر مقدور) فلج کرده بود - خیابانی نامی نیک از خود باقی گذاشت. نطق معروف وی در آخرین جلسهٔ مجلس دوم که نزدیک به دو ساعت طول کشید، از شهامت و شجاعت پارلمانی‌اش خبر می‌داد."^(۱) او پس از تعطیل مجلس در اثر اولتیماتوم روس‌ها و کشتاری که روس‌ها در تبریز کردند، به قفقاز رفت و دیر زمانی در آنجا بود. "تا اینکه با وساطتِ امام جمعهٔ تبریز به آن شهر بازگشت. و چون قدرت روس و یارانش در تبریز همچنان برجا بود ناچار گوشه‌نشین شد. اما اندکی بعد

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۲، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۹۰

دوباره پیشنمازی را از سر گرفت، و چون "رساله عملی" آقا سید محمدکاظم طباطبائی یزدی^(۱) را "به بغل زده" و به مسجد می‌رفت "مردانِ دیرینه را دل از وی برگشته بود، و دیگر نخواسته بودند نماز خدا را پشت سر او بخوانند."^(۲) از اینرو پیشنمازی را رها کرد و در بازار حجره‌ای گرفته به بازرگانی پرداخت.

در آن روزها که خیابانی در بازار و حجره می‌نشست و آزادی‌خواهان پیش او آمد و شد داشتند با چند تن از دموکرات‌ها بنیاد یگانگی و همرازی را استوار گردانید. "و چون آن مرحوم خردمندی و سنگینی و تیزهوشی را با هم داشت، این بود که روز به روز نفوذ او بیشتر می‌گردید، و بلکه گروهی را فدوی و مرید خود گرانیده بود که او را به پیشوائی خود برگزیده، و از فرمان و سخن او سرپیچی نداشتند."^(۳)

"بدین‌سان روزها می‌گذشت تا داستان آزادی روستان پیش آمد و چنانکه گفتیم سالدات‌ها در همه شهرهای ایران آزادیخواهی نمودند و کمیته‌ها برپا کردند و به سراغ آزادی‌خواهان ایران آمده آنان را بشورانیدند. در این هنگام ناگهان خیابانی [که در مجلس شورا در شمار بی‌طرف‌ها بود و تنها در روزهای آخر مجلس به دموکرات‌ها پیوسته بود]^(۴) با چند تنی به نام دسته دموکرات به میان آمدند و چنین وانمودند که کمیته‌ای که در سال ۱۲۹۰ ش بوده برپاست و به نام آن به گردآوردن آزادی‌خواهان برخاستند و با روسیان به گفتگو پرداخته و پیوستگی پدید آوردند. چگونگی این بوده که آقا میرزا علی چایچی و میرزا علی‌خان پستخانه و حاجی محمد علی بادامچی که از سران دموکرات، و مَهرِ کمیته و کاغذهای آن در دست میرزا علی‌خان پستخانه بوده، خیابانی از چندی پیش با آنان آشنا گردیده و با یکدیگر همدست شده بوده‌اند و اکنون از پیش‌آمد فرصت یافته و خود را آشکار می‌ساختند.

این [اقدام] کار بسیار بجایی بود زیرا برای مردم شوریده، خودسری و بیراهی بسیار بد است ... بویژه با ناتوانی به اندازه دولت، و با بودن سپاهیان لجام‌گسیخته بیگانه در شهرها و پیشرفت

^۱ تنها عالم بزرگ عتبات که از شعار "مشروع" هواداری کرده بود، و با علمای بزرگ دیگر - آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، حاج میرزا حسین (نجل) میرزا خلیل تهرانی و حاج شیخ عبدالله (حائری) مازندرانی - که از مشروطه سرسختانه پشتیبانی می‌کردند در تعارض بود.

^۲ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحه ۱۸

^۳ همان، صفحه ۹۸

^۴ همان، صفحه ۱۰۳

جنگ در پیرامون‌های کشور. در چنین هنگامی بسیار در بایست [لازم] بود که کاردانانی پا پیش گذارند و پراکندگان را به سر خود گرد آورند و آنان را راه برند. ولی در چنین کارهایی پیش از همه از خود گذشتگی در باید و اینان آنرا نداشتند و بیش از همه چیرگی خود را می‌خواستند که دیگران همه پیرو و زیر دست باشند، و برای همین بود که کمیته‌ای را که شش سال پیش بوده و از میان رفته و بسیاری از کسانش کشته شده بودند برپا نشان می‌دادند و چنین می‌خواستند که به نام آن فرمان رانند و همه را زیر بار آورند.^(۱)

"به هر حال این ادعا که خیابانی و همراهانش می‌کردند، بسی گفتگوها به میان آورد، و آزادی‌خواهان تبریز را دو تیره و دو بخش گردانید: "نخست به گروه خیابانی و گروه "دموکرات‌های قانونی"^(۲) و سپس به "تجدّدیون" (گروه خیابانی) و "تنقیدّیون" به رهبری دکتر زین‌العابدین خان، [این دو گروه] برای خرابی یکدیگر از هیچگونه کردار و کاری خودداری نداشتند و هیاهوی شگفتی راه انداخته بودند ... "در همان روزها بود که روزنامه "تجدّد" خیابانی به انتشار یافتن آغازید." و خیابانی نویسنده‌گی و مدیریت آنرا به میرزا تقی خان رفعت وا گذاشت. "باری خیابانی تا چند ماه با مخالفان خود در کشمکش بود و سرانجام هر دو گروه خسته گردیده و به آشتی و دوستی گرائیدند و در روزهای ذی قعدة ۱۳۳۵ ق انجمن (کنفرانس) با شکوه و بزرگی از نمایندگان حوزه‌های دموکرات که از محله‌های تبریز و از دیگر شهرهای آذربایجان آمده بودند، در اداره تجدد تشکیل یافت و پس از نطق‌ها و خطبه‌ها با رأی پنهانی دو کمیته، یکی کمیته ایالتی - برای همگی دموکرات‌های آذربایجان - و دیگری کمیته محلی برای دموکرات‌های شهر تبریز انتخاب گردید. اعضای کمیته به حکم نظامنامه، پنهانی و ناشناخته بودند ... [اما معلوم بود] که در هر دو کمیته، بویژه در کمیته ایالتی، اکثریت را خیابانی و همراهانش برده بودند."

"و این بود که خیابانی از همان روزها حجره داد و ستد را در بازار رها کرد، تا به آسودگی به زمامداری و پیشوائی آزادی‌خواهان آذربایجان بپردازد، و این را باید دانست که حزب دموکرات آذربایجان در آن هنگام گروه بس نیرومندی و توانائی بود و مثلاً در شهر تبریز شمارۀ افراد به پنج هزار رسیده بود، و بیشتری از ایشان از کسانی بودند که در راه مشروطیت جنگ‌ها کرده و

^۱ تاریخ هیجده سالۀ آذربایجان، کسروی، صفحات ۶۷۷ و ۶۷۸

^۲ ظاهراً منظور از "دموکرات‌های قانونی"، "جناح هوادار رعایت موازین حزب" است، یعنی "دموکرات‌های برحق" - قیام شیخ محمد خیابانی، کسروی، صفحۀ ۱۹، از مقدمه به قلم کاتوزیان

خون‌ها ریخته بودند. و بی‌گفتگو است که در هنگام لزوم از پافشاری در برابر هرگونه قدرت و زوری ترس و باکی نداشتند ... و از این جاست که زمامداری و پیشوائی حزب دموکرات برای خیابانی، خود مانده این بود که سر رشته همه کارهای آذربایجان را به دست گیرد و آن همه کوشش و تلاش که او و همراهانش داشتند بیهوده و بیجا نبود ...^(۱)

این را هم باید گفت که به علت عدم آشنائی با اصول و وظایف یک حزب سیاسی، "خیابانی چون پس از کوشش و کشمکش پیشوای دموکرات‌های آذربایجان گردیده بود، وظیفه‌ای که داشت و کاری که می‌بایست بکند ... [این بود که] می‌بایست نخست کوشیده و والی آذربایجان را زیر دست و رام خود سازد و زمام کارها را به دست گیرد و سپس، برای پیروان و همراهان بیکار خود - که بی‌شمار و فراوان بودند - در اداره‌های دولتی کار پیدا نماید و پس از این کار هم پیوسته هوشیار و نگران باشد که بی‌دخالیت او هیچ حادثه‌ای روی ندهد و هیچ کاری انجام نیابد ... [برای به منزل رساندن این بار سنگین] شاید از خوشبختی او بود که در آن روزها آقا میرزا اسماعیل نوبری از پیشنمازان تبریز - که گویا وی در فقه و اصول بلندتر از خیابانی بود و در عالم آزادی‌خواهی هم بر خیابانی بیشی و پیشی داشت در میان مجاهدین بس احترام و نفوذ داشت - نیز به تبریز رسیده و خود را آماده این گردانید که بخشی از بار سنگین خیابانی را وی به دوش کشد. گرچه خیابانی و یارانش از آمدن نوبری خشنود و شادمان نبودند، لیکن می‌دانستند که زور آزمایی جز زیان سودی ندارد و این بود که از راه دوستی و مهربانی پیش آمده و وی را نیک نواختند.

از تاریخ این قضیه‌ها تا آمدن قشون ترک‌ها به آذربایجان، در شعبان سال ۱۳۳۸، نزدیک یک سال بیشتر فاصله دارد و در این یک سال خیابانی و نوبری زمامدار و والی حقیقی آذربایجان بودند و همگی اختیارها در دست ایشان بود، چنانچه والی نیز که از تهران فرستاده شده بود دست نشاندۀ ایشان بود، زیرا در آن هنگام که خیابانی تازه زمام دموکرات‌ها را به دست گرفته بود، شریف‌الدوله کاشانی نایب‌الایاله آذربایجان بود و - چون وی افسار خیابانی را به گردن خود نمی‌پذیرفت - خیابانی نقشه ریخت که او را با رسوائی از تبریز بیرون کردند. و با این حال بی‌گفتگو است که والی‌ای که پس از او آمده بود، جز این چاره نداشت که رام خیابانی باشد.^(۲)

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶

^۲ همان، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸ به اختصار و تغییراتی در جمله بندی.

در این روزها بلا از هر طرف به آذربایجان روی آورده بود، از یک سو سربازان روس، که نزدیک چهل هزار نفر در شهرهای آذربایجان پراکنده بودند، لجام گسیخته به آزار و چپاول مردم می پرداختند. از سوی دیگر خشکسالی و نایابی بس ترسناکی آغاز شده بود و در آن روزهای سخت روس ها به زور و پول و سرنیزه از همه جا غله را جمع آوری کرده برای سالدات های خود ذخیره می کردند. در ارومیه و شمال شرقی آذربایجان نیز آسوری ها و ارمنی ها برای تشکیل کشور ارمنستان بزرگ به نسل کشی مشغول بودند. خیابانی و نوبری و گروهشان در برابر این نسل کشی توانستند کاری انجام دهند، ولی در مورد کمبود نان در تبریز خوب عمل کردند.

"در بحبوحه این گرفتاری ها و اندوه ها در شهر تبریز هم جمعی آدمکش (ترور^(۱)) پیدا گردیده و هر چند روز یکی دو تن را از خنک^(۲) زندگانی پیاده می گردانیدند ... این آدمکشان، زشت را از زیبا جدا نکرده و نیک را با بد می آمیختند. زیرا پاره ای کسان بیگانه نیز در آن هنگام خونش ریخته گردید." (۳)

"خیابانی و نوبری [نزدیک به یک سال] به نام پیشوائی حزب دموکرات فرمانروا و زمامدار آذربایجان بودند و همه گونه نیرو و زور داشته و در هر کاری دخالت می نمودند. والی رام و زیر دست ایشان بود؛ رئیس نظمیه یکی از همراهان و همدستان ایشان بود؛ ولیعهد به خیال زور آزمایی افتاد و پشیمان گردید، و رئیس قشون دم از مخالفت زد و سزای خود یافت. گویا نام او معتضد لشکر بود و اسدالله نامی از مردم قفقاز او را کشت، و چون ترک ها به تبریز آمدند، اسدالله گرفتار گردید و پس از استنطاق به دار آویخته شد. وی در استنطاق خود گفته بود که مرا دموکرات ها به کشتن رئیس قشون وا داشتند. و حاکم هایی که برای شهرهای آذربایجان گماشته می شدند، پیش از رفتن اجازه از ایشان [سران دموکرات ها] می گرفتند"

"ولی باید [دانست] که این تسلط ایشان نه تنها بر توده مردم، بلکه بر آزادی خواهان نیز سنگین بود و همه در پرده و آشکار زبان خرده گیری باز کرده بودند و نخستین نغمه مخالف را مجاهدان سرودن آغازیدند. و آنچنان بود که حاجی میرزا آقای بلوری که یکی از سردهسته های مجاهدان بود و در جنگهای ۱۳۲۶ و محرم ۱۳۳۰ ه.ق هنرها و دلیری ها از خود نشان داده و پس از چیره گردیدن روس ها با دیگر سردهسته ها به اسلامبول گریخته بود و در میان ترک ها می زیست،

^۱ در آن دوره عموماً "تروریست" را "ترور" می خواندند.

^۲ خنک = اسب سفید.

^۳ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحه ۱۰۹

در آغاز سال ۱۳۳۶ ه. ق به تبریز آمده و مجاهدان بر سر وی گرد آمده و بیرق مخالفت با خیابانی بلند کردند و روزنامه‌ای نیز به نام شرق برپا کردند و شماره نخستین آن چاپ گردید. لیکن خیابانی به دستگیری نظمیه عرصه را بر ایشان تنگ ساخت و سرانجام کار به زد و خورد کشید و بلوری دستگیر و از شهر بیرون رانده شد. لیکن کینه مردم درباره پیشوایان دموکرات روز به روز زیاده‌تر می‌گردید و بر شمار مخالفان می‌افزود، و شگفت است که در همان هنگام چند تن از شناختگان دموکرات‌ها به کمیته ایالتی نامه‌ها نوشته و خطاکاری‌های پیشوایان حزب و نتیجه وخیم آن‌ها را یاد آور می‌گردید، ولی هیچگونه ثمری نمی‌بخشید و بلکه هیچگاه پاسخی به نامه‌های ایشان داده نمی‌شد. (۱۲۹۵-۱۲۹۷ ه. ش.)

"و روزگار بدین‌سان می‌گذشت، تا در ماه شعبان همان سال بار دیگر عسکرها [سربازان] دولت ترکیه [به آهنگ جنگ با انگلیسی‌ها] از سرحد گذشته و به آذربایجان در آمدند." (۱) ترک‌ها می‌خواستند آذربایجان را ضمیمه عثمانی کنند و نقشه پان ترکیسم را عملی سازند، خیابانی و رفقایش مخالف این کار بودند. به همین جهت ترک‌ها، خیابانی، نوبری و حاجی محمدعلی بادامچی را دستگیر کرده و به ارومیه فرستادند. اما میرزا تقی‌خان رفعت که نویسندگی و مدیریت روزنامه تجدد را عهده‌دار بود پیش عثمانی‌ها رفته و اعلام همکاری کرد. سپس به دستور اولیای نظامی عثمانی، روزنامه‌ای به زبان ترکی تأسیس کرده بود به نام آذربادگان که در آن مقالاتی به زیان ایران و به نفع عثمانی‌ها نوشته می‌شد. رفعت "در سرمقاله شماره نخست یا دوم، زیر عنوان "آذربایگان نه دئمکدر؟" (۲) از روزگاران نخستین آذربایگان سخن رانده و دلیل‌هایی آورده که آن سرزمین از زمان یونان باستان از آن ترکان بوده، و آغوزخان آن را پدید آورده است ... و همین رفتار بود که پس از رفتن لشکریان ترک از تبریز [و پیش از بازگشت خیابانی به تبریز] سبب طرد رفعت از حزب دمکرات شد." (۳) پس از تخلیه آذربایجان از قشون عثمانی شیخ و رفقای او آزاد شدند.

"لیکن پس از آنکه ترک‌ها از تبریز بیرون رفته بودند، و نوبری و خیابانی هنوز برنگشته بودند، دسته‌ای از فکرآگاهان و دموکرات‌ها جلسه‌هایی برپا کرده و نقشه‌هایی کشیده بودند. نگارنده

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحه ۱۱۸

^۲ آذربایجان چه معنایی دارد؟

^۳ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحه ۳۴

[کسروی] نیز با این دسته همدست و همراه بودم. و ما می‌گفتیم که خیابانی و نوبری و همدستان ایشان پا از گلیم خود بیرون گذاردند و در کارهایی که وظیفه ایشان نبود دخالت کردند. و کار بی‌باکی به جایی کشید که کمیته آدم‌کشی برپا کردند و به کشتن دشمنان آزادی بس نکرده خون بیگناهان را نیز ریختند. و خود را پای بند نظامنامه حزب نداشته و - مثلاً - می‌بایست در هر شش ماهی حساب صندوق کمیته را چاپ کرده و به حوزه‌ها بفرستند، ولی نکردند...^(۱) "در همان روزها کنفرانس عمومی درباره تجدید برپا گردیده و گفتگو به میان آورده شد که برخی از افراد حزب را که به پشتیبانی خیابانی و دیگران بد رفتاری و بیدادگری آغازیده بودند، و خیانت‌های دیگری از ایشان سر زده بود، از حزب بیرون رانیم و یکی از این کسان میرزا تقی‌خان رفعت بود... که به اتفاق، "خائن" خوانده شد و از حزب رانده گردید...^(۲) "ما بدین سان به اصلاح حزب پرداخته بودیم. لیکن پیش از آن که آنچه را می‌خواستیم به جای آوریم، خیابانی و نوبری به تبریز در آمدند. و خیابانی از همان روز نخست به پراکندن دسته‌ها و به هم زدن نقشه ما کوشیده و برخی همدستان ما نیز - چنانچه دانسته شد - دل با خیابانی داشتند و زبان با ما، و از ما کناره گرفتند و برخی دیگر را ترس و بیم چیره گردیده بود خاموشی را درباره خود سودمندتر دانستند. و در این میان وضع آذربایجان چنان گردید که هم ما و هم خیابانی می‌بایست دست از کار کشیده و خاموش بنشینیم. زیرا مکرّم‌الملک نامی که از اعیان‌زاده تبریز بود، در آن هنگام نایب‌الایاله آذربایجان گردیده بود. و از کسانی بود که از آزادی و آزادی‌خواهان دل خوشی نداشتند و این را نیز خوب می‌دانست که توده مردم را از آزادی‌خواهان بویژه از دموکرات‌ها دل رسیده است [=دلگیر شده‌اند] و با دیده نیک‌بینی در ایشان نمی‌نگرند. این بود که فرصت را از دست نداده و به کار آغازید و از یک سوی انجمن‌های آزادی‌خواهان را قدغن نمود که در بسته باشند، و نوبری را از شهر بیرون کرد، و از سوی دیگر چند تن از کارکنان کمیته آدم‌کشی را که در پیرامون خیابانی بودند گرفتار کرده و به نام گُشنده امام جمعه به‌دار آویخت. لیکن خود خیابانی از هر گزند و آزاری آسوده ماند...^(۳)

"فشار و سخت‌گیری مکرّم‌الملک شش ماه بیشتر نکشید و در ماه شعبان یا رمضان محمد ولی‌خان [تنکابنی] سپهسالار اعظم والی آذربایگان به تبریز آمد، و از آمدن وی فشار و سختی

^۱ همان، صفحه ۱۲۱

^۲ همان، صفحه ۱۲۲

^۳ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحه ۱۲۵

آزادی خواهان برداشته شد. و در ماه شوال در تبریز اعلان انتخاب نمایندگان برای دوره چهارم دارالشوری داده شد. و در این هنگام خیابانی و همدستانش ناچار بودند که بار دیگر دست به دامن دمکرات ها زده و به پشتیبانی حزب کاری از پیش ببرند. و این بود که در سیزدهم ماه شوال انجمنی [جلسه ای] از همگی شناختگان حزب خوانده شده بود.^(۱) در این جلسه خیابانی در برابر گفته ها و انتقادهای تند اعضای حزب درباره کجروی ها و کارهای نادرست او و همراهانش، فقط به پاسخ کوتاهی اکتفا کرده گفت: "آنچه همراهان ارجمند درباره گذشته گفتند راست و درست است. لیکن گذشته، گذشته است و باید اندیشه آینده را کرد."^(۲) در آن انجمن پس از گفتگوهای فراوان کمیسیونی مرکب از هفت نفر انتخاب گردید تا کاندیداهای حزب را معین نمایند. "در این میان چنین پنداشته می شد که خیابانی و همدستان او رفتار ناهنجار گذشته خویش را بدروود گفته اند و از آنچه رفته پشیمانند و در آینده رفتار خوبی پیش خواهند گرفت. و از همان اندیشه و پندار بود که همگی افراد حزب ناخوشنودی ها و کینه های گذشته را به یک سوی گذارده و در راه پیشرفت نامزدهای حزبی می کشیدند.

لیکن چون چند هفته بگذشت کارهایی پیش آمد و رازهایی از پرده برون افتاد که بار دیگر کینه های کهنه تازه گردید و زمینه برای گفتگوها و کشمکش ها پدید آمد. یکی از این پیش آمدها این بود که خیابانی رفعت را باز به پیش خود خوانده و نوشتن و اداره روزنامه تجدد را - که پس از تعطیل بار دیگر به چاپ شدن آغازیده بود - به او سپرد. و یکی دیگر هم این بود که خیابانی نام نویری را از شمار نامزدهای حزبی برانداخت، و چون هواخواهان او که پیش مجاهدان بودند جهت را پرسیدند پاسخ شنیدند که انگلیس ها با انتخاب نوری همراه نیستند^(۳)، و از آن سوی به دست آمد که خیابانی با محمد ولی میرزا، پسر فرمانفرما، که برای نمایندگی از تبریز می کوشید، بنیان یگانگی و دوستی را استوار گردانیده و پیمان بسته اند که برای همدیگر کار کنند. و شگفت این بود که خیابانی این کارها را که دلخواه و آرزوی او بود، به نام کمیته ایالتی دمکرات به جای می آورد با آنکه یک سال بیشتر بود که دوره رسمیت کمیته به پایان رسیده و پس از آن دیگر کمیته انتخاب نگردیده بود. و گذشته از اینها، خیابانی پس از آنکه بر خنگی

^۱ همان، صفحه ۱۲۷^۲ همان، صفحه ۱۲۸^۳ همان، صفحه ۱۲۹

آرزو سوار گردیده و پیروزمندی آتی خود را در انتخاب [انتخابات مجلس چهارم] باور کرده بود، به یکبار رفتار و روش خود را دیگرگونه گردانیده و درشت خوئی آغازیده بود.

مثلاً پرسیده می‌شد که چرا پاره‌ای از کارها را به نام کمیته [ایالتی حزب دموکرات آذربایجان] کرده و مهر کمیته را به کار می‌برید، با آنکه بیش از یک سال است که کمیته دوره رسمیت خود را به پایان رسانده است. پاسخ می‌داد که تا کمیته تازه انتخاب نشود کمیته پیشین در رسمیت خود پایدار است. می‌گفتند پس باید بکوشید که کمیته تازه انتخاب گردد، می‌گفت اکنون صلاح نیست و اگر می‌گفتند که چه‌سان و برای چه صلاح نیست، به یکبار خشم آغازیده و می‌گفتی که شما خائن هستید و مرتجعان شما را آلت دست خود گردانیده‌اند. یاد دارم نگارنده [کسروی] روزی در اداره [نشریه] تجدد [با خیابانی] تنها بودیم گفتم: آقا شیخ! میرزا تقی‌خان [رفعت] رانده از حزب است و نمی‌توان روزنامه تجدد را که زبان حزب است بدو سپرد. آقا شیخ چون در آن روزها با من گرم و مهربان بود از در خشم نیامده و تنها این پاسخ را داد که "من میرزا تقی‌خان را بسیار دوست می‌دارم".

"این رفتارها و گفتارها از خیابانی، همگی را آگاه گردانید که بار دیگر پیل را یاد هندوستان آمده است و آن خودسری دوره گذشته از سرگرفته خواهد شد. و یکباری هم انجمنی بر پای گردیده و بیش از صد و پنجاه تن نماینده‌ها از حوزه‌ها در انجمن گرد آمدند که کمیته محلی انتخاب شود. خیابانی و یارانش چون اکثریت را مخالف خود می‌دیدند در انجمن حضور به هم رسانیده و با دستاویزهایی که گفتنش بس دراز است، انجمن را به هم زدند ... و حقیقت امر، چنانچه نگارنده [کسروی] پس از اندیشه بسیار و سنجیدن فراوان به دست آوردم، این بود که خیابانی از همراهی چنین کسانی که برکارهای او خرده گرفته چون و چرا می‌آغازیدند در رنج و آزار بود و خود یکی از آرزوهای او بود که چنین کسانی خود را کنار بکشند و تنها کسانی در پیرامون او بمانند که رام و زیردست او بوده و فرمان او را چون فرمان یزدان بی‌چون و چرا بپذیرند. و پای بند این نبود که حزبی برپا باشد و یا نباشد زیرا وی جز این نمی‌خواست که گروهی را در زیر فرمان خود داشته باشد و فرمانروائی آغازد. و به عبارت دیگر، او می‌خواست خویشان نیرومند و زوردار باشد، نه حزب دموکرات ... "باری، از آن هنگام حزب دموکرات تبریز دو تیره و دو بخش گردید و تیره‌ای که پیروی خیابانی را برگزیده بودند، به نام "تجدد یون" [چون نشریه تجدد در دستشان بود] و تیره دیگر که زبان خرده‌گیری باز کرده بودند، به نام "تنقید یون" (خرده‌گیران) شناخته گردیدند، پیشوای گروه نخستین ناچار خیابانی و گروه دوم نیز آقای زین‌العابدین خان [برادر بزرگتر کاظم‌زاده ایرانشهر] را به پیشوائی برگزیدند ... گروه

خُرده‌گیران تا می‌توانستند پافشاری نشان داده و از پیام‌هایی که سوی آدمکش‌های خیابانی می‌رسید نترسیده و از میدان در نرفتند. و آن کشمکش‌ها و هنگامه در میان دو گروه بیش از هشت ماه امتداد داشت، تا خیابانی قیام کرده و زور و نیروی بسیاری پیدا کرد و دکتر و دیگر پیشروان تنقیدیون را گرفتار کرده و از شهر بیرون راند...^(۱)

گفتیم که با وقوع انقلاب اکتبر و رفتن سپاهیان روس

قیام شیخ محمد خیابانی

از آذربایجان، و تشکیل کابینه و ثوق‌الدوله در تهران، و امضای قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان توسط آن دولت؛

در تبریز و آذربایجان زمامداری و والیگری حقیقی به مدت کوتاهی (تقریباً یک سال تا آمدن سپاهیان عثمانی به تبریز) به دست جناحی از حزب دموکرات آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی افتاد.

خیابانی و همفکرانش حاضر به پذیرفتن مأموران اعزامی از مرکز نبودند و به حذف و اخراج کسانی از آن مأموران که هنوز در آذربایجان مشغول به کار بودند، پرداختند و خیابانی حکومت این استان را شخصاً به عهده گرفت.

پس از آمدن لشکریان ترک به تبریز و توقیف و تبعید شیخ محمد خیابانی و چند نفر از همکارانش توسط ترک‌ها و بسته شدن انجمن‌های آزادی‌خواهان در تبریز و آذربایجان، محیط خفقان بر این خطّه حکفرما شد و ترک‌ها به ترویج اندیشه‌های پان ترکسیم پرداختند لکن با شکست آلمان و متحدانش در جنگ جهانی اول، ترک‌ها ناچار خاک ایران را ترک کردند و خیابانی و همراهانش از تبعید بازگشتند و کار خود را در تبریز از سر گرفتند. تا پس از هشت ماه کشمکش که بین دو گروه از اعضای حزب دملکرت و نفاق و اختلاف بین مردم دوام داشت، خیابانی موقع را برای انجام اقداماتی که آنرا "قیام" می‌نامید - و علی‌آذری از آن به نام "انقلاب سوم مشروطیت"^(۲) نام می‌برد - مناسب دید. بی‌آنکه هدف و آرمان قابل فهم و پذیرشی در دل مردم و نیروی نظامی کافی برای دفاع از آن وجود داشته باشد، دست به کار شد.

"روز سه شنبه شانزدهم رجب (هفده فروردین ۱۲۹۹

ش) هنگام پسین را خیابانی به همراهان و همدستان

آغاز و گسترش قیام

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحه ۱۲۵

^۲ قیام شیخ محمد خیابانی، علی‌آذری، صفحه ۳۸۹

خود آگاهی داده بود که در عمارت تجدّد گرد آمده و هرچه اسلحه دارند با خود بیاورند. و چون آن هنگام فرا رسید و آن گروه پیش پیشوای خود گرد آمدند، خیابانی فرمان داد که دسته‌ای از ایشان به کمیسری [کلانتری] محل نوبّر رفته و میرزا باقر نامی را که در آنجا نگهداشته بودند کشیده و بیاورند. میرزا باقر مرد گمنامی و بیکاره‌ای بود و گویا به نام بلشویکی بود که [او را] در کمیسری [محلّه] نوبّر نگهداشته بودند. لیک خیابانی زمینه کار خود را چنانچه می‌بایستی آماده ساخته بود پی بهانه می‌گشت که بیرق "قیام" را بلند سازد. و چون آن دسته که شاید پنجاه – شصت تن بیش نبود، به کمیسری نوبّر رسیده و میرزا باقر [را] خواستند، کمیسر [کلانتر] برابری و پافشاری نشان [نداده] و میرزا باقر را به دست شورشیان سپرد و تنها کاری که کرد با تلفن به اداره مرکزی نظمیه آگاهی داد و بیورلینگ [Biurling – رئیس سوئدی نظمیه] فکل کلو نامی را از صاحب منصبان سوئدی با دسته‌ای آژان [پاسبان] سواره بر سر راه شورشیان فرستاد که میرزا باقر را از دست ایشان بگیرد. و فکل کلو چون در کوچه بدان گروه رسید [و] ایشان را با اسلحه دید دست به زد و خورد نگشاده و با سوارهای خود از پشت سر ایشان روان گردید. و چون آن گروه به اداره تجدّد در آمدند، فکل کلو آن خانه را گرد فرو گرفته و دم در قراول گذاشت. و بدین سر بود که خود با دسته به درون خانه شتافته و شورشیان را بگیرد. و از آن سوی، تفنگچیان خیابانی نیز در درون آماده ستیز گردیده بودند. و در این هنگام بس ترسناکی بود که مظفرخان [سردار انتصار] با درشکه بدانجا رسیده ولی بی‌درنگ از درشکه پائین آمده و به نام اینکه می‌خواهد فتنه بیدار شده را بخواباند و کار را بی‌آنکه خونی ریخته گردد و به انجام رساند، به فکل کلو فرمان داد که با سواره‌های خود به اداره نظمیه برگردد. فکل کلو ناچار بود که فرمان رئیس نظام را بپذیرد و از راهی [که] آمده بود برگشت.

و در این هنگام آفتاب در افق رو پنهان می‌کرد، و خیابانی و گروهش آن شب را در عمارت تجدّد ماندند و مظفرخان نیز پیش ایشان آمد و نقشه کارهای فردا را کشیدند، و دسته‌هایی نیز از مجاهدان و دیگران در تاریکی شب بدیشان پیوستند. و چون روز شد گروه انبوهی در پیرامون خیابانی گرد آمده بودند و نخستین کاری که کردند شاگردان مدرسه متوسطه را (گفتیم که اداره معارف و مدرسه متوسطه سپرده به یکی از همدستان خیابانی بود) با دسته‌های دیگر به بازار فرستاده و مردم را ناچار گردانیدند که دکان‌های خود را ببندند. و از سوی دیگر چون چند ماه بود که به سربازها و ژاندارم‌ها حقوق نپرداخته بودند، خیابانی پیغام برای ایشان فرستاد که به اداره تجدّد آمده و حقوق پس افتاده خود را بگیرند. و چون این خبر به آژان‌ها – که ایشان نیز

چند ماه بود حقوق نگرفته بودند - رسید آنها هم بر مازور بیورلینگ شوریده و دسته دسته پیش خیابانی شتافتند.

و در این میان مردم انبوه برخی از روی دلخواه و برخی از روی ترس در عمارت تجدّد گرد آمده بودند و خیابانی روی سکوئی رفته و نطق آغازید که آذربایگان در راه آزادی جنگ‌ها کرده و خون‌های جوان‌های خود را ریخته و گزندها دیده است و اکنون چون آزادی [ای] که آذربایگان برای ایران گرفته از هر سوی در بیم و ترس است، این است که ما نباید خاموش بنشینیم و ناچاریم که "قیام" نمائیم. و در هنگام پسین همان روز خیابانی بدان گروه‌های انبوهی که در امارت تجدّد گرد آمده بودند فرمان داد به ادارهٔ نظمیه رفته و بیورلینگ و صاحب منصبانش را از آنجا بیرون رانند. و چون چند تن از صاحب‌منصبان نظمیه چنانچه گفتیم با خیابانی هم پیمان بودند و تابین‌ها [پاسبان‌ها] سر بر شوریدن داشتند، این بود که بیورلینگ زوری و یا فشاری نداشت. و از سوی دیگر امین‌الملک نایب‌الایاله که در برابر آن پیشامدها دست و پای خود را گم کرده و به همه آن می‌کرد که جز زیان نیفزاید، فرمان فرستاد که بیورلینگ و همراهان او ادارهٔ نظمیه را گذارده و بیرون روند و خیابانی آن اداره را نیز به مظفرخان [سردار انتصار، فرماندهٔ قشون] سپرد و همگی کسانی که به نام بلشویکی و یا آدمکشی در زندان بودند رهایی یافتند.

پس از این حادثه‌ها مردم دانستند که کار شهر یکسره گردیده و کسی که پنجه در پنجهٔ قیامیان بیندازد نیست. و این بود که همگی خواه و ناخواه سر به فرمان خیابانی آوردند و دسته دسته مردم از بازرگانان و پیشه‌وران و دیگر گروه‌ها به عمارت تجدّد می‌شتافتندی. و در این میان برخی مردم چاپلوس و دُو روی، دادِ لوسگری می‌دادند: در هنگامی که خیابانی به آهنگ نطق از اطاق بیرون می‌آمد، همین که سر او پیدا می‌شد چاپلوسان با صدای "زنده باد خیابانی" در و دیوار را به لرزه در آورده و تا دست‌هایشان خسته شود کف می‌زنند ... و چون خیابانی نطق خود را به پایان می‌آورد، چاپلوسان او را به دوش گرفته و دور حیات می‌گردانیدند ...^(۱)

این صحنه‌سازی‌ها و سخنرانی‌های غراء خیابانی نزدیک به مدت شش ماه دوام داشت و شیخ در این مدت برای جماعتی که اکثراً بیسواد و یا کم سواد بودند از "دموکراسی"، "حکومت آریستوکراتیک"، "اپورتونیسیم"، "رادیکالیسم" و جز آن داد سخن می‌داد؛ زبانی که برای عامهٔ مردم نامفهوم بود. اینک بخشی از سخنرانی‌هایش را نقل می‌کنیم: "... دیگر وقت آن رسیده است که

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشتهٔ احمد کسروی، صفحات ۱۴۳ تا ۱۴۶

اصلاحات را فقط از نظریات قصد نموده عملیات را نیز به طور استوار و محکم روی یک زمینه صحیح تکیه و استناد بدهیم. چنانکه معلوم است رادیکالیسم یعنی جذریّت در مسلک مستلزم عملیات عمیق و اقدامات سریعه و قاطعه است که عیوبات مشهوده و موجوده را بالمرّه از بیخ و بن کنده هیأت جامعه را به یکباره از اثرات و نتایج سوء آن خلاص می‌بخشد.

اما اوپورتونیسیم، برعکس رادیکالیسم، با فرصت‌جویی و ملاحظه‌کاری در مسائل سیاسیّه مروج ماطالات و مسامحات بیهوده است که بهانه منحصّر به فردش غالباً عبارت از تصور یک اشکالات عملی و موانع موجود است. این دو مسلک را می‌توان از چندین نقطه نظر ملاحظه نمود و در تطبیق آنها طریق عدیده پیش‌بینی کرد، ولی از مقایسه دو قول شارح فهمیده خواهد شد که در مملکتی که همه چیز داعی و هادی بر اهمال و مسامحه باشد قاطع‌ترین و صالح‌ترین طریق حلّ مسائل معلّقه و اجرای اصلاحات اساسیّه، فقط در سایه رادیکالیسم معین و لایتزلزل می‌تواند صورت گیرد.^(۱)

بی‌شبهه این سخنرانی‌ها را با توجه به میزان سواد و سطح دانش اجتماعی اکثر مخاطبان نمی‌توان روشنگری و بالابردن آگاهی اجتماعی و سیاسی عامه مردم به شمار آورد. چنانکه خود خیابانی هم اعتراف داشت که مردم گفته‌های او را نمی‌فهمند. وی در سخنرانی یازده اردیبهشت ۱۲۹۹ می‌گوید: "ما در این اجتماعات حرف از دموکراتیک زدیم. مردم که یک همچو حکومتی را در ایران ندیده و نشنیده‌اند، مردم که اسمی از اداره مشروطه به گوششان رسیده و یک دم "تحت یک رژیم مشروطی [مشروطه] در ایران زیست نکرده‌اند، مردم بی‌اطلاع، در درک "حکومت دموکراتیک" حتماً دچار اشکالاتی بزرگ می‌شوند..."^(۲)

در یکی از این سخنرانی‌ها "بنا بر پیشنهاد آقای امیرخیزی و موافقت عده کثیری از دموکرات‌ها، اعلان گردید که بعد از این، ایالت آذربایجان به مناسبت فداکاری‌های خارق‌العاده‌ای که در راه آزادی کرده است، ایالت "آزادیستان" نامیده خواهد شد."^(۳)

"خیابانی آنرا پذیرفت و چنین دستور داد که مارک‌های کاغذها را دیگر گردانند و در هیچ جا جز آن نام را ننویسند و نگویند. از آن سوی همین را پرده‌ای (لفافه‌ای) برای خواست‌های خود

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسروی، صفحه ۸۷۱

^۲ قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، صفحه ۲۹۹

^۳ همان، صفحه ۳۱۱

گردانید. زیرا چنانکه خواهیم آورد با تهران در گفتگو چنین می گفت: "باید دولت، آزادستان را به رسمیت بشناسد."^۱ وگرنه گفتگویی در میان نخواهد بود.

"در عرض این روزها که طرفداران خیابانی سرگرم اشغال دوایر دولتی، منفصل کردن مخالفان و روی کار آوردن هواداران بودند ... عین الدوله (والی منتخب دولت مرکزی برای آذربایجان) هنوز در زنجان جای خود را خوش کرده بود و تمایلی به رفتن به تبریز نشان نمی داد."

"پس از چند روز دیگر عین الدوله والی آذربایجان که تا میانج (میانه) رسیده بود به تبریز آمد. پیرمرد کهنه هشتاد ساله که فراوانی سال و گذشت روزگار همه چیز را - جز از آز و آرزو - از دست وی ربوده بود، و کالبدی پلاسیده بیش نبود، در آن هنگام آشوب آذربایجان به والیگری و سرپرستی می شتافت، خود تماشائی داشت و خنده آور بود. بویژه که عین الدوله همان بود که در سال ۱۳۲۶ هـ. ق با اردوهای [محمدعلی] شاه به تبریز آمده و نه ماه بیشتر با مردم آن شهر جنگیده و تبریزیان [را] می شناخت و گویا چشم [اش] از آن روزها [ی] جنگ ها سخت ترسیده بود. چنانچه این بار چون به ... دو فرسنگی تبریز رسید، هر چه سواره و تفنگچی همراه داشت، پراکنده گردانیده و خود با دسته ای از همراهان به شهر آمد و شیرین کاری نیز می کرد که: من در آذربایگان حکومت پدر و فرزندان [= پدر و فرزندی] خواهم داشت، و سواره و سرباز در بایست [لازم] ندارم. لیکن تنها در چند روز نخست بود که خیابانی به وی احترامی می گذاشت و گاهی کسی پیش او می فرستاد و این نیز برای آن بود که امین الملک [نایب الایاله] و بیورلینگ [رئیس نظمی] را به دستیاری او از شهر بیرون کند و چون این کارها انجام یافت، عین الدوله جز این کاری نداشت که در عمارت عالی قاپو نشسته و بیرون نیاید و کسی را با وی سخنی نبود ..."

"در این میان کار خیابانی نیک پیش می رفت و روز به روز نیرو و شکوه او بیشتر و افزون تر می گردید. زیرا از یک سوی دیگر مخالفان خود را یکی پس از دیگری از میان برمی داشت. امین الملک و بیورلینگ و همراهانش را به دست عین الدوله بیرون کرد و دکتر [زین العابدین رهبر تنقیدیون] و چند تن دیگر از شناختگان تنقیدیون را با قراول و سوار به کردستان فرستاد. برای دستگیری کسروی هم شبانه به خانه اش ریختند، ولی او موفق به فرار شد. بعلاوه گروهی

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسروی، صفحه ۸۷۳

از شناختگان آزادی خواهان را به زندان انداخت و یا تبعید کرد. [حتی مظفرخان [سردار انتظار] را که خیابانی با تکیه به بازوی او قیام کرده بود نیز از شهر بیرون راند.^(۱)

شکست قیام

"کار خیابانی هر روز بالاتر می گرفت، و بالاخره -

پس از رفتن عین الدوله از تبریز - در تیرماه مقرر خود

را از ساختمان روزنامه تجدد به عالی قاپو که محل

اقامت والی بود تغییر داد ... خیابانی اطاق مخصوص ولیعهد را برای خود برگزید و دیگر اتاق ها و سالن ها را در میان همراهان و همدستانش بخش گردید، و رئیس تشریفات و دیگر منصب ها، آنچه برای چنین دربار باشکوهی در بایست بود برگزیده شد."

در همین هنگام - تیر ماه ۱۲۹۹ ش - کابینه وثوق الدوله افتاد، و مشیرالدوله (پیرنیا) رئیس الوزراء شد. "آقای مشیرالدوله را ... همه می شناسیم که یکی از آزادی خواهان بنام می باشد. و بی گفتگوست که وی نمی خواست با قیامیان تبریز، که از توده آزادی خواهان شمرده می شدند از در ستیز درآید و کار به جنگ و خونریزی کشد." این بود که وی پس از سقوط کابینه وثوق الدوله به خیابانی تلگراف کرد که آنچه صلاح درباره آذربایجان از دولت خواستار است پیشنهاد نماید. خیابانی پاسخ داد که "تا دولت "آزادیستان" را به رسمیت نشناسد، او برای هیچگونه مذاکره حاضر نخواهد شد."^(۲) با این حال مشیرالدوله بیش از دو ماه سعی کرد با خیابانی به توافقی مسالمت آمیز برسد. منظور خیابانی از به رسمیت شناختن "آزادیستان" این بود که حکومت او در آنجا به رسمیت شناخته شود، و وقتی دولت به وی اطلاع داد که مخبر السلطنه (هدایت) را والی آذربایجان کرده، خیابانی جواب داد که به او نیازی نیست و نباید به تبریز بیاید.

مخبر السلطنه در یازده یا دوازده ذیحجه (۱۴ شهریور) عازم تبریز شد، و وقتی که به باسمنج رسید حاجی ساعد السلطنه از تبریز و از طرف خیابانی به آنجا رفت و با او مذاکراتی کرد که ما (کسروی) از مضمون آن بی خبریم. در هر حال مخبر السلطنه به تبریز رفت، و چون او را به عالی قاپو راه ندادند به خانه رشیدالملک وارد شد. خیابانی چند پاسبان در اطراف آن خانه گذاشت که رفت و آمد به آن زیر نظر باشد.

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسروی، صفحات ۱۴۷ تا ۱۵۰ به اختصار

^۲ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحه ۱۶۳

برای ده روز هر چه مخبرالسلطنه به خیابانی پیام فرستاد که برای مذاکره با او برود، او زیر بار نمی‌رفت و بالاخره به مخبرالسلطنه پیام داد که اگر از شهر بیرون نروی بیرون خواهند کرد. این بود که در بیست و هفتم تا بیست و هشتم ذیحجه (۲۹ یا ۳۰ شهریور)، مخبرالسلطنه شهر را ترک کرد و به قزاقخانه رفت. اما در ضمن عده‌ای از هواداران خیابانی که - برخلاف او - وضع را خراب می‌دانستند پنهانی با مخبرالسلطنه پیمان بسته و از او زنهار گرفته بودند. از تهران به قزاق‌ها تلگراف کرده بودند که فرمان مخبرالسلطنه را گردن نهند. او هم بلافاصله دست به کار شد و شبانه قزاق‌ها را با توپ و مسلسل به تبریز فرستاد که برای فردا آماده نبرد باشند. اما خیابانی کاملاً از اوضاع غافل بود. قزاق‌ها خیابانی را در حال رفتن به خانه‌اش شناسائی کردند ولی متعّرض او نشدند. فردا صبح قزاق‌ها پس از دو سه زد و خورد کوتاه عالی‌قاپو و نظمیه و اداره روزنامه تجدد را گرفتند. همدستان خیابانی اغلب پنهان شدند، ولی قزاق‌ها خانه‌های بیشترشان را تاراج کردند. خود خیابانی شب پیش به خانه رفته بود، و وقتی قزاق‌ها برای توقیف او رفتند خبر شدند که در خانه همسایه‌اش، شیخ حسین میانه‌ای، پنهان شده است.

خیابانی در زیرزمینی (سردابی) بود و تپانچه ده تیری همراه خود داشت. و چون قزاق‌ها را دید که به حیاط در آمدند، از پنجره زیرزمین به سوی ایشان شلیک کرد. قزاق‌ها نیز شلیک آغازیدند و خیابانی به خاک افتاد. و چشم از جهان سپنج پوشیده و رفت...^(۱)

"قزاق‌ها پیکر به خون آغشته او را توی تابوتی گذارده و به دوش حمّالان داده، به اداره نظمیه آوردند. گروه بس انبوهی برای تماشاگرد آمده بودند و مردم بی‌سرو پا بی‌شرمی آغازیدند و گرد جنازه را فرا گرفته و کف می‌زدند زیرا چاپلوسان و مردم دُو رویه [را] این بار هم نوبت آن رسیده بود که برای دشمنان آزادی شیرین کاری نمایند. و بی‌گفتگو بسیاری از آن بی‌شرمان کسانی بودند که تا پریروز در پای نطق‌های خیابانی کف زده و زنده باد می‌گفتند چه، مردم بی‌سرو پا را، در زمان و روزگاری، شیوه و خوی همین است. و کسی که فریب چاپلوسی ایشان [را] بخورد، سرنوشتش همان خواهد بود که خیابانی تیره روزگار را شد. پس از ساعتی بار دیگر جنازه [را] به دوش حمّالان دادند این بار [آن را] به سوی گورستان سیدحمزه می‌بردند که پس از شستن و

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، صفحات ۵۲ تا ۵۴

کفن پوشانیدن به خاک سپارند. گروه بی سرو پا هنوز از بیش‌رمی سیر نگریده بودند، و از پشت سر روان بودند، و تا آن بی‌روان به زیر خاک نرفت، از دست آن گروه نیاسود.^(۱)

به نوشته علی آذری، نخستین بار در حق قیام شیخ خیابانی به همت مرحوم میرزا علی اکبرخان عطائی رساله مختصری در مجله ایرانشهر منتشر شده، که پس از انتشار آن مخبرالسلطنه، که مقام نخست‌وزیری را داشت، فرزند او میرزا رسول‌خان عطائی را احضار و با تهدید و تطمیع، تکذیب نوشته پدرش را از او خواسته است و میرزا رسول‌خان عطائی شجاعانه چنین جواب داده است:

"ما نمی‌گوئیم شما به قلب خیابانی گلوله رها کردید. ولی قدر متیقن و مسلم این است که با دستور مستقیم شما به خانه او ریختند و غارت کردند و روز بعد از آن قزاق‌ها به سرکردگی اسماعیل قزاق به خانه شیخ حسین علی میانجی محل اختفاء خیابانی حمله‌ور شده خیابانی را با گلوله از پای درآوردند!"^(۲)

"شیخ محمد خیابانی بدون تردید مردی وطن‌دوست و دارای تعصب ملی شدید و دشمن سرسخت بیگانگان و مخالف با هرگونه مداخله اجنبی در امور و طرفدار ایجاد یک حکومت ملی و مستقل و نیرومند بوده و چون رجال آن روز را برای ایجاد چنان حکومتی

آنچه در باره شخصیت خیابانی و راه و روش او نوشته شده

ناتوان و نالایق تشخیص می‌داده، می‌خواسته خود آن حکومت ملی نیرومند و صالح را به وجود آورد و طبیعی است که تحقق آرزوهای خیابانی می‌بایستی از تبریز و آذربایجان آغاز گردیده و در سراسر ایران گسترش یابد. کسروی در باره خیابانی می‌نویسد: "... آنچه ما می‌توانیم گفت اینست که خیابانی همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران می‌بود و یگانه راه آن را به دست آوردن سررشته‌داری (حکومت) می‌شناخت که ادارات را به هم زند و از نو سازد و قانون‌ها را دیگر گرداند. چنانکه در همان هنگام میرزا کوچک‌خان در جنگل به همین آرزو می‌کوشید. آنان نیکی ایران را جز از این راه نمی‌دانستند. از آن سوی خیابانی این کار را تنها با دست خود می‌خواست و کسی را با خود به همبازی نمی‌پذیرفت."

^۱ همان، صفحات ۱۶۷ و ۱۶۸

^۲ قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، صفحه ۷

آنچه در بارهٔ آمل و هدفهای خیابانی گفته شد، در بارهٔ کوچک جنگلی و کسانی چون او که درد وطن و عرق ملی داشتند کاملاً صادق است. این افراد، هر چند که گفته شود مردمی جاه‌طلب و خودخواه بوده‌اند، به قول کسروی آرزویی جز نیکی ایران و سربلندی میهن خود نداشتند، "اما آیا راهی که برای وصول به هدف خود برگزیدند، در شرایط خاص سیاسی و اجتماعی آن عصر، درست بود؟ و آیا این افراد آنچنان قدرت و نیرویی در اختیار داشتند که بتوانند راه خود را تا رسیدن به هدف نهایی دنبال کنند؟"^(۱)

"خیابانی مردی درس‌خوانده و با سواد، و هوشمند و زیرک بود، و بر خیلی از دموکرات‌های تبریز تأثیری جذاب و فرهمندانه داشت. او مردی سیاست‌دان و اهل محاسبه و معاملهٔ سیاسی بود، و گذشته از جذابیت و نفوذ طبیعی خود در میان پشتیبانانش - و شاید حتی بیش از آن - توفیق‌هایش از همین خصلت موقع‌شناسی و آداب‌دانی سیاسی ناشی می‌شد. اما از سوی دیگر، یکدنده و خودرأی و مغرور بود، و در کارهای حزبی و سازمانی اصول موازین نظامنامه‌ای را رعایت نمی‌کرد و مشورت با دیگر دست‌اندرکاران و همکاران را لازم نمی‌دانست. و این نیز دلیل اصلی بروز اختلاف داخلی در حزب دموکرات، و خاصه سبب شکست قیام او، و حتی از دست رفتن خود او شد."^(۲)

"شادروان شیخ محمد خیابانی، کسی بود که در انقلاب مشروطیت ایران شرکت ورزید، هیجانات و جنبش‌های ملی، او را برای منظم کردن چرخ‌های دموکراسی ایران، نیک ورزیده و مانند پولادی آبدیده‌اش ساخت.

خیابانی، چنانچه از خلال گفتار و لابلای سطور نطق‌های پرمغز و ثمربخش او نیز هویدا و آشکار است؛ در سیاست داخلی و خارجی، شناسائی همسایگان، تشخیص نیک و بدِ عوامل خارجی، در تنظیم و تشکیلات فرقهٔ دموکرات آذربایجان، که اولین حزب مترقی در عالم انقلاب و جهان انقلاب ایران و انقلاب دموکراسی، به شمار می‌رفت، و بالاخره در تنویر افکار جوانان، برای آبادی خانه‌ای که به دست مزدوران اجنبی ویران شده بود؛ کاملاً پخته و نتیجتاً یک شخصیت علمی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سلحشور از کار در آمد.

^۱ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، صفحهٔ ۶۰۰، تکیه روی کلمات از ماست.

^۲ محمد علی همایون کاتوزیان - از مقدمه بر کتاب کسروی دربارهٔ "قیام شیخ محمد خیابانی"، صفحهٔ ۲۳

خیابانی، در این سیر تحول، همواره با کمال شجاعت و در نهایت فراست، رو به تجدد، ترقی و تکامل گام برداشت ... به همین جهت از پرکارترین و شجاع‌ترین مردان سیاسی و شخصیت‌های قرن بیستم در خاورمیانه و بزرگترین فیلسوف و تئورسین عصر خود به شمار آمده است ...^(۱)

"خیابانی نظیر بسیاری دیگر از وطن‌خواهان آن زمان، سعادت و بهروزی ایران را می‌خواست و مثل خیلی‌ها بر این عقیده بود که تا خودش در رأس کار نباشد اصلاحات اجتماعی تحقق نخواهد یافت. او می‌خواست ادارات دولتی را بر هم بزند. کاخ عدالت جدیدی به جای آنها بر افرازد، قوانین جدیدی وضع کند، و دگرگونی بنیادی در تمام شؤون اداری و اجتماعی و فرهنگی کشور به وجود آورد. میرزا کوچک‌خان هم در گیلان چنین برنامه‌ای داشت. همه این رهبران محلی ظاهراً در فکر اصلاح وضع آشفته ایران بودند.

اما خیابانی، که روحیه قدرت‌طلبی و انحصارجویی او را قبلاً گوشزد کرده‌ایم، اصرار داشت که این کارها فقط و فقط باید به دست او انجام گیرد و در این بازی سیاسی کسی دیگر را به عنوان همبازی قبول نداشت. او متفکری نبود که راه رسیدن به مقصود را از همان آغاز کار - یعنی ماه‌ها قبل از شروع برنامه‌ای که در نظر داشت - در اندیشه خود طرح‌ریزی کرده باشد، بلکه چنین می‌پنداشته که پس از قبضه کردن قدرت، این طرح‌ها و نقش‌ها خود به خود به وی الهام خواهد شد!"^(۲)

و محمد امین ریاحی می‌نویسد: "من در وطن‌پرستی و خیراندیشی خیابانی تردید نمی‌کنم، و یک دلیل بر وطن‌پرستی او این را می‌دانم که وقتی دید پان‌تورانیست‌های عثمانی جمهوری مسلمان قفقاز را، در سرزمینی که در طی قرون هیچوقت آذربایجان نامیده نمی‌شد، با سوء نیت، آذربایجان نامیدند، از روی وطن‌پرستی، البته وطن‌پرستی ساده‌دلانه، نام ایالت خود را به آزادستان تبدیل کرد.

اما دو ایراد بر حرکت او وارد می‌دانم: اول اینکه طرح و برنامه روشن و مشخصی نداشت، و همه سخنرانی‌هایش شعارهای مبهمی بیش نبود، و به همین سبب هم نتوانست خارج از شهر

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، صفحه ۵۰۳

^۲ فشرده نوشته کسروی در تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، صفحه ۸۶۵ چاپ چهارم، (با مختصر تغییر در سبک انشای وی) به نقل از کتاب "سیمای احمدشاه قاجار"، چاپ نخست، جلد دوم، صفحه ۹۷ - دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی.

تبریز در هیچ نقطهٔ آذربایجان نفوذی یابد، پس چگونه می‌توانست قیام خود را در همهٔ ایران بگستراند؟

دوم اینکه مردان منطقی و صالح و میهن‌پرست از همکاری با او کناره‌گیری کردند، و در عوض افراد مشکوک دور او را گرفتند. نظیر تقی رفعت که هنگام اشغال تبریز به وسیلهٔ عثمانی‌ها با آنها همکاری می‌کرده، و ارشدالملک آقازاده که بعد از خیابانی، در کنار سیمیتقو [رئیس ایل شکاک‌گُرد] قرار گرفت، و او را به یاغیگری و کشتار مردم تشویق کرد، و ارومی را به نیرنگ به جنگ غارتگران انداخت.^(۱)

آیا می‌توان خیابانی را وابسته به بیگانگان دانست؟

ما برای پاسخ به این سؤال برخورد او را با نیروهای خارجی که چشم طمع به آذربایجان داشتند بررسی می‌کنیم: مخالفان او در تهران عقیده داشتند که او می‌خواست آذربایجان را از ایران جدا کند، و به ترکیه [عثمانی آنروز] یا به روسیه پیوند دهد.

در مورد الحاق آذربایجان به عثمانی، همهٔ کسانی که دربارهٔ خیابانی مطلبی نوشته‌اند، اذعان دارند که خیابانی و رفقاییش به هیچ وجه نمی‌خواستند در دام پان‌ترکیسم بیفتند و آذربایجان را از ایران جدا کرده به کشور عثمانی آن روز ملحق سازند.

به نوشتهٔ علی‌آذری: همینکه "قشون عثمانی وارد تبریز شد، در سراسر آذربایجان دست به تاراج انبار غله‌های مردم زدند! چپاول و یغماگری آنان قابل احصاء نبود؛ شقاوت‌ها و قساوت‌هایی که کردند، قلم عفیف را یارای نوشتن نیست. در پی هرگونه ترک‌تازیها، نیت پلیدشان آشکار و در صدد برآمدن با استفاده از موقع و به جبران از دست دادن قسمت‌های مهمی از قبیل عراق و غیره، که قبل از جنگ [جهانی اول] مستعمرهٔ عثمانی بود، آذربایجان را ضمیمهٔ عثمانی نموده و نقشهٔ (پان‌ترکیزم) را عملی سازند، خیابانی و رفقای او جداً مخالفت می‌کردند ولی افسوس مرکز کشور قوی نبود که در این مخالفت بیشتر مقاومت شود، عثمانی‌ها صرفاً وجود خیابانی را مانع پیشرفت مقاصد خود تشخیص داده او و دو نفر از رفقاییش (حاج محمدعلی بادامچی و حاجی علی‌نقی گنج‌آه‌ای) را دستگیر و به ارومیه تبعید نمودند."^(۲)

^۱ تاریخ خوی، محمد امین ریاحی، چاپ دوم ۱۳۷۸، صفحه ۵۰۵

^۲ تاریخ خوی، محمد امین ریاحی، چاپ دوم ۱۳۷۸، صفحه ۵۰۵

آیا خیابانی و همکارانش تمایلات بلشویکی داشتند و می‌خواستند در آذربایجان نظام بلشویکی برپا کنند و یا آذربایجان را به روسیه پس از انقلاب به پیوندند؟

گروه دیگری از مخالفان خیابانی می‌گفتند که وی و یارانش تمایلات بلشویکی دارند، از اینرو قیام خیابانی را اقدامی برای پیوستن به جمهوری جدید آذربایجان یا به روسیه بلشویک می‌شمردند. گمان نادرستی که بعدها فرقه دموکرات پیشه‌وری (و حزب توده) عمداً به این شایعه دامن زدند و قوت بخشیدند.

"در این میان روس‌های بلشویک نیز به قفقاز دست یافته و تا کنار رود ارس که سرحد آذربایجان است رسیده و دسته‌ای از مبلغان ایشان در تبریز و دیگر شهرها پراکنده گردیده بودند. و در تبریز نیز گروه انبوهی به بلشویکی گرویده و پنهانی حزبی پدید آورده بودند و به شورانیدن مردم بیخبر می‌کوشیدند. و کنسول آلمان در تبریز پیشستیان این حزب بود و از هیچگونه همراهی و یاری دریغ نداشت.

بیورلینگ [رئیس سوئدی نظمیه] بدین سر بود که افراد این حزب را به دست آورد و چند تن را نیز گرفتار کرد. و این بود که آن حزب نیز خود را در برابر گزند و آسیب دیده و ناچار گردید که هر چه زودتر دست به کار زده و برای بر انداختن نظمیه بکوشند. و بس آشکار است که این چند دسته و گروه که از دولت و نظمیه ناخشنود و آماده این بودند که شوریده و آشوبی پدید آورند، خیابانی را نیک می‌شناختند که آزموده و کاردان است و آگاهی نیز داشتند که وی از بیورلینگ ترسان است، و برای بر انداختن وی می‌کوشد. و این بود که همگی آن گروه‌های ناخشنود گردِ سر خیابانی فراهم آمدند، و به وی پناهنده گردیدند."^(۱)

"انگلیس‌ها که در آن هنگام در هر ناحیه مملکت اردوها داشتند و برای اینکه آشوب بلشویکی از روسیه به ایران نیز نرسد با دو چشم باز نگران هر حادثه بزرگ و کوچکی بودند."^(۲) "خیابانی [نیز] این را نیک می‌دانست که اردوهای انگلیسی تنها برای این درنگ دارند که از سرایت بلشویکی جلوگیری نمایند و چنانکه او بیرق سرخی برافرازد اردوهای زنجان و قزوین بی‌درنگ کوه‌های قافلانکوه را گذشته به آذربایجان می‌ریزند."^(۳)

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، احمد کسروی، ویرایش و مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، صفحه ۱۳۹

^۲ همان، صفحه ۱۵۲

^۳ همان، صفحه ۱۵۳

"در روزهای نخست که خیابانی قیام کرد، انگلیسی‌ها بیمناک و شاید آماده نیز بودند که چنانچه سخنی از بلشویکی به میان آید، بی‌درنگ اردوهای خود را از زنجان و قزوین به تبریز بیاورند. و در همان روزها عده‌ی صد یا دویست نفری [را که] در تبریز داشتند، در بازارها و کوچه‌ها به نمایش پرداختند و بیش از ده یا دوازده روز نگذشته بود که مازور ادموندز افسر اداره‌ی سیاسی [نیروهای انگلیس] از قزوین به تبریز آمد که قیام را از نزدیک تماشا کرده و چگونگی را بفهمد ... انگلیس‌ها در آن روزها از کابینه‌ی وثوق‌الدوله ناامید بودند که بتواند سرحداتی ایران را در برابر سیل‌های بلشویکی استوار دارد. و آذربایگان یکی از جاهایی بود که در سر راه آن سیل بنیادکن نهاده بود و سود انگلیس‌ها در آن بود که چنانچه خیابانی به سوی ایشان بگراید پشتیبانی او کنند، و برای نگهداری آذربایگان ناچار نگردند که اردو از قزوین و زنجان بیاورند.

و از آن سوی، خیابانی نیز می‌دانست که اگر انگلیس‌ها به دشمنی او برخیزند، او را نیروی پافشاری نخواهد بود، و زود پایمال می‌گردد. و از این رو بود که برای بستن پیمان [بین مازور ادموندز و خیابانی] گفتگوهای درازی دربارست نبود، و به آسانی بسته گردید.^(۱) [به قول کسروی، مازور ادموندز با خود خیابانی وارد گفتگو شد و از او اطمینان گرفت که با بلشویک‌ها همکاری نکند، بلکه جلو آنان را نیز بگیرد]^(۲)

"و پس از بستن آن پیمان بود که رفتار خیابانی با آن دسته از همدستان خود که دم از بلشویکی می‌زدند ... به یکبار دگرگونه گردید و مُفَتِّشان برایشان گماشت و چند تن از ایشان را گرفته و از شهر بیرون کرد. رفته رفته کار از همدستی و همراهی به دشمنی و بدخواهی کشید و آن گروه را چون پیشرفت‌های بلشویکی روسیه بسی دلیر و بی‌باک گردانیده بود، چیره دستی خیابانی را بر خود هموار نگردانیده و بدین سر شدند که نقشه ریخته و قیامیان را از میان بردارند.

و چنانچه گفتیم قنصل آلمان در تبریز پشتیبان آن گروه [بلشویک‌ها] بود و از هیچگونه کمک و یاری دریغ نداشت ... وی در آن هنگام که ترک‌ها در آذربایجان بودند، به تبریز آمد و اسلحه و قورخانه همراه داشت. و چون ترک‌ها برفتند و وی در تبریز ماند، انگلیس‌ها بدین سر شدند که اسلحه و قورخانه او را بگیرند و مکرم‌الملک که در آن هنگام نایب‌الایاله بود کسی پیش کُنسول فرستاده و اسلحه را خواست. و وی چنین پاسخ داد که هیچگاه اسلحه خود را از دست

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، احمد کسروی، ویرایش و مقدمه‌ی محمدعلی همایون کاتوزیان، صفحه ۱۵۶

^۲ همان، صفحه ۷۱

نخواهد داد، و چنانچه انگلیس‌ها یا مکرم‌الملک از در ستیز درآیند وی قورخانه را آتش زده، و قنسولخانه و محله‌ای را که در همسایگی [آن] است به آتش خواهد ... سوزانید. این بود که انگلیس‌ها دست برداشتند. لیکن قنسول از همان روز خود را از کارکنان بلشویکی گردانیده و می‌کوشید که آن اسلحه را به مردم پخش کرده و شورش و آشوبی در تبریز راه بیندازد.^(۱) به نوشته ادموندز: "کنسول آلمان که جوان تندمزاجی بود، با آشوبگران بلشویک همدست شده بود، اما احتمالاً از سر ضدیت با انگلیسی‌ها نه از روی دلبستگی به بلشویک‌ها."^(۲)

در این هنگام که خیابانی با بلشویک‌ها رفتار دشمنانه گرفته بود چند تن از سردسته‌های ایشان در قنسولخانه آلمان پناهنده گردیدند و کم‌کم دیگران نیز بدیشان می‌پیوستند و شماره ایشان فزونی می‌یافت. و نقشه این بود که پس از آنکه همگی در آنجا گرد آمدند در یک روزی به جنگ برخیزند و آشوبی راه بیندازند.^(۳) و خیابانی چون از داستان آگاهی یافت، دسته‌هایی از آژان‌ها را [مأمور گردانید که پیرامون قنسولخانه را فراگرفته و کسی را راه آمد و شد بدانجا ندهند ... این کار پس از چند روز به جنگ و ستیز کشید، قنسول با گلوله‌ای که در پشت بام از دهانش برخورد کرده بود کشته شد و کار به پایان رسید.^(۴)

"به این ترتیب، خود خیابانی بهترین وسیله جلودگیری از افتادن آذربایجان به دست بلشویک‌ها شد."^(۵) جالب اینکه "افسانه هواداری او از بلشویک‌ها، تقریباً بلافاصله پس از شکستش، توسط نخستین حزب کمونیست ایران، به ویژه رهبران شورش دیگری که بیست و پنج سال بعدتر در

^۱ همان، صفحه ۱۵۷

^۲ دولت و جامعه در ایران، همایون کاتوزیان، صفحه ۲۰۵

^۳ علی آذری در کتابش به نام "قیام محمد خیابانی" می‌نویسد: مخالفین خیابانی برای تخریب بنیان انقلاب سوّم مشروطیت - یعنی قیام دوّم تبریز - حزبی به نام سوسیال-دموکرات تشکیل داده و عناصر مخرب و هنگامه‌طلب، به ویژه توانگران، مالداران را به آن حزب دعوت می‌کردند. آنها در مقام اغفال "کورت وِسترو" کنسول آلمان برآمده می‌خواستند اسلحه و مهمّات موجود در قنسولخانه را به نام دولت خریداری کرده و با قیامی‌ها بجنگند. این حزب به رهبری "وسترو" کنسول آلمان در تبریز فعالیت می‌کرد. "صفحه ۳۸۹" تشکیلات حزب سوسیال دموکرات! حادثه کنسولگری آلمان - اما هیچ مدرکی برای تأیید نوشته فوق وجود ندارد.

^۴ قیام شیخ محمد خیابانی، احمد کسروی، ویرایش و مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، صفحات ۱۵۷ و ۱۵۸ به اختصار

^۵ قیام شیخ محمد خیابانی، احمد کسروی، ویرایش و مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، صفحه ۷۱

آذربایجان به پا شد، بعلاوه حزب توده در همه جا پراکنده شد و به یکی از اصول اعتقادی همه مارکسیست-لنینیست‌های ایرانی از هر طیفی تبدیل گردید.^(۱)

حال آنکه "یکی از بلشویک‌ها در تبریز در گزارشی که در همان زمان به مسکو فرستاده است، دموکرات‌ها را با حزب "کادت" (لیبرال) روسیه مقایسه می‌کند و به روشنی می‌گوید که آنان جدائی طلب نیستند: "دموکرات‌ها در عین پافشاری بر ملت‌گرایی ایرانی و درخواست تغییر و اصلاحات برای کل کشور، مبارزات خویش را در دو جبهه ضدیت با انگلیس و ستیز با بلشویک‌ها گسترش داده‌اند."^(۲) (به نقل از آرشو دولت مرکزی روسیه)

تغییر نام "آذربایجان" به "آزادیستان" و چرا؟

دستاویز این کار برای خیابانی و همفکرانش ظاهراً قدرشناسی از کوشش‌های خارق‌العاده مردم آذربایجان در راه مشروطیت بود. کسروی نیز می‌نویسد: چون "در این هنگام نام "آذربایجان" یک دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس از به‌هم‌خوردن امپراتوری روس، ترکی زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامون‌ها جمهوری کوچکی پدید آورده آن را "جمهوری آذربایجان" نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتابها "آران" است، ولی چون این نام از زبان‌ها افتاده بود، و از آن سوی بنیادگذاران آن جمهوری امید و آرزویشان چنین می‌بود که با آذربایجان یکی گردند، از اینرو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانی‌گری چشم‌پوشی نمی‌خواستند از آن نامگذاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نامگذاری شده و گذشته بود کسانی می‌گفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد "آزادیستان" از این راه بوده."^(۳)

هیچ‌کدام از آنچه در توجیه موجبات این تغییر نام ذکر شده وجه و پذیرفتنی نیست، بخصوص در آن مقطع تاریخی خاص. توضیح اینکه در همان ایام دولت انگلیس با تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ به ایرانیان در صدد تبدیل کشور ما به یکی از مستعمرات خود بود. و در اجرای همین قرارداد می‌خواست مرکزیت سیاسی ایران را از بین برده و کشور را به مناطق خودمختار

^۱ تضاد دولت و ملت - نظریه تاریخ و سیاست در ایران، نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان، ترجمه علیرضا

طیب، چاپ دوم ۱۳۸۱، صفحه ۲۹۳

^۲ همان، صفحه ۳۶۳

^۳ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۸۷۳

(به سبک الگوی سرزمین‌های راجه‌نشین هند) تقسیم کند. نظیر خوزستان که به صورت یک سرزمین نیمه مستقل تحت حکومت شیخ خزعل در آمده بود.

در چنین شرایطی تغییر نام آذربایجان به "آزادیستان" و تبدیل آن به منطقه‌ای نیمه مستقل تحت حکومت خیابانی، اقدامی بود نه در جهت حراست از منافع مردم آذربایجان و نه دفاع از منافع ملی مردم ایران بلکه خواهی نخواهی اقدامی بود در جهت اجرای یکی از اهداف قرارداد ۱۹۱۹، چه خیابانی با علم و اطلاع به آن دست زده باشد، یا از روی ساده دلی و اشتباه.

و مهمتر از همه، قدرشناسی واقعی از کوشش‌های خارق‌العاده مردم آذربایجان، در اجرای دستاوردهای انقلاب مشروطیت، از جمله تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، و توجه صادقانه به آبادانی و پیشرفت آن استان بود؛ خواسته‌هایی که می‌بایست بیش از همه بر روی آنها تأکید و پافشاری می‌شد، نه بر روی شناسائی "آزادیستان به عنوان استانی نیمه مستقل".

خیابانی چه می‌خواست و در حق مردم و حزب چه نظری داشت، و چه راهی برای رسیدن به

هدف‌های خود برگزیده بود؟

هدف ادعائی خیابانی تحکیم و گسترش دموکراسی و آزادی، ابتدا در آذربایجان و سپس در سراسر ایران بود: "ما از تبریز شروع کرده‌ایم، به تدریج تمامیت ایران را نائل آزادی خواهیم ساخت."^(۱) "این قیام و این اجتماعات ما فقط به منظور تأمین آزادی و دموکراسی است."^(۲) "این قیام می‌خواهد ایران را نجات دهد."^(۳) "ما آزادی‌خواهان همه یک آمل، یک آرزو و یک عقیده داریم. ما همه می‌گوئیم مشروطیت حقیقی در مملکت حکمفرمایی کند ... حاکمیت ملت واقعیت داشته باشد."^(۴) "قانون اساسی ما ناقص است و باید آن را تغییر داد."^(۵) و سرانجام، "ما مرام داریم، اما هنوز هنگام آن نرسیده است که مرام خود را آشکار سازیم و آنچه دردل داریم بگوئیم."^(۶)

اما پس از قیام و تسلط نسبی به تبریز و بعضی نقاط آذربایجان، خواسته‌های قیام‌کنندگان خلاصه شد در شناسائی رسمی "آزادیستان" توسط دولت مرکزی به عنوان استانی نیمه مستقل به

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، از سخنرانی‌های خیابانی، صفحه ۳۳۴

^۲ همان، صفحه ۳۸۵

^۳ همان، صفحه ۳۵۰

^۴ همان، صفحه ۳۴۶

^۵ قیام شیخ محمد خیابانی، احمد کسروی، ویرایش و مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، صفحه ۱۵۴

^۶ همان، از مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، صفحه ۷۴ به نقل از تاریخ هیجده ساله آذربایجان

زعامت شیخ محمد خیابانی. مطالبات بعد از شناسائی احتمالی "آزادیستان" هم نه برای مردم روشن شد و نه برای حکومت مرکزی.

در خصوص توده مردم، "خیابانی بر این باور بود که باید مردم را زیر دست گردانید و به سود خود به کار انداخت. از فلسفه داروین چیزهایی [از آن جمله تئوری "بقاءً انسب" را] خوانده و [با تطبیق آن بر جامعه بشری] چنین نتیجه گرفته بود که باید نیرومند گردید و بر ناتوانان فرمان راند. این را گاهی نیز به زبان می آورد و خواست خود را بی پرده می گردانید."^(۱)

وی می گفت: "طبیعت میدان یک مبارزه عمومی است که زندگی را پاداش مظفران و غالبان قرار داده است. در این کارزار بزرگ، ناتوان و ضعیف ها نمی توانند زیست کرد."^(۲) او از اینکه اکثریت مردم تبریز و احتمالاً مردم آذربایجان برخلاف انتظارش در قیام شرکت نکردند ناراضی بود و می گفت: "در اوایل قیام انتظاری می رفت که اکثریت اهالی این شهر با یک عشق و ذوق سرشار در نهضت دموکراتیک شرکت خواهند جست. این انتظار چنانچه می بایست، از قوه به فعل در نیامد. اعتماد ما همیشه به جماعتی بوده است که در اولین روز، اقدام به این قیام نمودند، جماعت خیلی محدودی بعدها به آن ملحق شد. یک عده معتنا بهی هنوز در حالت لاقیدی و بی علاقه‌گی است."^(۳)

شاید برای واداشتن این "عده معتنا به" به پیروی از قیام کنندگان بود که وی توسل به زور و "اقدامات شدید و تدابیر سخت" را نیز جایز شمرده می گفت: "اغلب اوقات برای ترویج یک مسلک جدید، انسان ناگزیر می شود از اینکه پاره [ای] اقدامات شدید و تدابیر سخت اتخاذ کند و اکثر این اقدامات و تدابیر، اساساً بر ضد تعلیمات همان مسلک است، ولی این یک اجبار غیرقابل اجتنابی است و در قبال یک خیر و منفعتی که استحصال آن برای نوع بشر لازم و واجب باشد، توسل موقتی به چاره‌های سخت، مقتضای تدبیر و شرط موفقیت است."^(۴)

این هم از آخرین نطق پیشوای تجدد - اول شهریور ۱۲۹۹ ش:

"... تاریخ قدیم ایران بایستی باعث گردد که ملت ایرانی، بیشتر از سایر ملل، طائب [احتمالاً طالب] و پرستشکار آزادی و استقلال باشد و در راه ترقی و تکامل بیشتر از سایر ملل جلو

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۸۴۵

^۲ قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، از سخنرانی‌های خیابانی، صفحه ۳۴۹

^۳ همان، صفحات ۴۶۹ - ۴۷۰

^۴ قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، از سخنرانی‌های خیابانی، صفحه ۳۴۹

بیافتد، ولی برعکس، امروز وحشیان سیاه‌پوست آفریقا، معنی آزادی و استقلال را بهتر از ما فهمیده‌اند و بهتر از ما این دو نعمت بشری را نگهداری می‌نمایند! شما همیشه طالب یک شبان ستم‌پیشه هستید که شما را از چنگال گرگان نجات دهد و بالاخره کارد بر حلقتان نهد. در نفس خود یک شوق و ذوق مستقل ندارید تا بالذات و شخصاً در مقام مدافعه و حافظه منافع و حقوق خودتان بر آئید!! ... پیش‌رفها را به حاکمیت قبول کرده‌اید. یک ملت شرافتمند نمی‌گذارد، اولین شخصی که از در آمد، خود را حاکم قرار دهد، وزیر بشود، و از پیش خود قانون نوشته برگردن او تحمیل نماید. از شما نمی‌توان منتظر یک حرکتی شد که باعث فیروزی شما و انهدام دشمنان شما گردد. قبلاً باید یک عده فداکار دیوانه، ژنی‌های مجنون، پیش افتاده با یک امید و یک اطمینان بی‌دلیل به زور و به اجبار ملت را به طرف آزادی سوق دهند و عنان حاکمیت را به دست او سپرده در کف او استوار سازند و او را وادارند بر اینکه نگذارد حقوق او را غصب کنند و به تاراج برند ..."^(۱)

درباره حزب و اعضای آن، "خیابانی را عقیده بر این بود که "اعضای حزب باید مطیع محض باشند. "گاهی مثل زده می‌گفت: "فرد حزب چون خانه‌شاگرد است که همینکه خود را شناخت [بالغ شد] باید او را بیرون کرد. "یکروز نویسنده [کسروی] در حیات تجدّد با او بودم. چون با من مهربانی نمودی و همیشه ستایش و سپاس از پاکدلی و بی‌یکسویی [بی‌طرفی] من کردی، گفتم: "یک ایرادی که به شما می‌گیرند و من نیز آن را بد می‌شمارم آنست که مردانی را که از آغاز جنبش مشروطه در این راه کوشیده‌اند شما دور می‌رانید و به جای آنان کسان بدنام و دشمنان دیروزی آزادی را می‌آورید. "گفت: "آن کسانی را که شما می‌گویید می‌آیند و در برابر آدمی ایستاده باور [عقیده] خود را پیش می‌کشند. لیکن این کسان هرچه بگویم بی‌چون و چرا پیروی می‌نمایند. "گفتم: "ولی اگر یک روز سختی پیش آمد آن کسان چون خودباوری می‌دارند و پابند آن باور می‌باشند، ایستادگی می‌نمایند و جانفشانند، ولی این کسان چون دربند هیچ نیستند همینکه دشمن را توان‌تر از شما یافتند به سوی او شتابند. "این سخن را با این روشنی نپذیرفت و چنین گفت: "شما جوانید و ناآزموده می‌باشید. "^(۲)

^۱ همان، صفحات ۴۸۴ و ۴۸۵

^۲ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۸۴۵ و "زندگی من"، احمد کسروی، صفحه ۱۲۲

گفتیم که حزب دموکرات به دو جناح تقسیم شده بود، "برای رفع اختلاف بین سران دموکرات‌ها قرار شد در جلسه‌ای با حضور طرفین، شیخ محمد به پرسش‌هایی که ما داریم پاسخ دهد و ما نیز به همان کله‌گزاری بس کرده از در آشتی در آییم.

خیابانی که دیر آمده بود به سخن نپرداخته نشست. حاجی محمدعلی گفت: آقا شیخ چرا سخن نمی‌گوئید؟! همراهان آمده‌اند و پرسش‌هایی می‌دارند. خیابانی گفت: "این همراهان دل‌هاشان صاف نیست. نخست دل‌هاشان صاف کنند و پس از آن من توانم پاسخی به پرسش‌هاشان دهم." این را گفت و باز خاموش شد و همه خاموش شدند. دکتر [زین‌العابدین خان رهبر جناح مخالف] که می‌بایست از سوی ما سخن گوید چیزی نگفت. راستش اینست که سهم [ترس] خیابانی همه را گرفته بود. من دیدم این به ریشخند کردن و دست انداختن ماندتر است تا نشست آشتی برپا گردانیدن. دیدم ما باید از این نشست برخیزیم بی‌آنکه پاسخی شنیده باشیم. باید با خواری بازگردیم. این بود خاموش نمانده گفتم داستان روزنامه‌ی ملانصرالدین شد. چند سال پیش که روس‌ها در ایران می‌بودند چون می‌گفتند: "تا ایران امن نشود نخواهم رفت." و از آن سو خودشان همیشه ناامنی برپا می‌گردانیدند. ملانصرالدین چنین پرسیده بود: "روس‌ها از ایران کی خواهند رفت؟!" خودش پاسخ داده بود: هنگامی که ایران امن شود. سپس پرسیده بود: "ایران کی امن خواهد شد؟" باز خودش پاسخ داده بود: "هنگامی که روس‌ها بیرون روند."

آقا شیخ می‌گوید تا همراهان دل‌هاشان صاف نشود پاسخ نخواهم داد. همراهان هم دلشان کی صاف خواهد شد؟! هنگامی که آقا شیخ به ایرادهای آنان پاسخ دهد.

از این سخن من خیابانی برآشفته و با خشم چنین گفت: "من از مرتجع چندان بدم نیاید که از جوان فضول". من چون خشمناک بودم خودداری نتوانسته پاسخ دادم: "من هم از مرتجع چندان بدم نیاید که از شیخ متعدی." (۱)

خیابانی با این شیوه‌های غیر دموکراتیک خود باعث تفرقه و فروپاشی حزب نیرومند دموکرات شد، که خُسرانی عظیم به جنبش آزادی و دموکراسی در ایران بود.

^۱ زندگی من، احمد کسروی، صفحات ۱۲۸ تا ۱۳۰

خیابانی در ادعا و عمل چه راهی را پیش گرفت و چرا شکست خورد؟

چنانکه گفتیم شیخ محمد خیابانی نه بلشویک بود و نه پان تورکیست. و قصد پیوستن آذربایجان به عثمانی یا به جمهوری نوینادی را - که با مقاصد سیاسی نام "آذربایجان" را عاریت گرفته بود - نداشت. اما بی‌اعتنا به ضرورت‌های آن برهه از زمان و

اولویت‌های سیاسی کشور - از جمله آذربایجان - تحت شعار دموکراسی و آزادی، خواهان نوعی استقلال برای آذربایجان به زعامت خویش و کوتاه کردن دست حکومت مرکزی از آن استان بود. در حالی که اگر قرارداد ۱۹۱۹ به تصویب رسیده به اجرا در می‌آمد - بزرگترین خطری که ایران را تهدید می‌کرد - انگلیسی‌ها آذربایجان را از این تسلط استعماری معاف نمی‌داشتند، چه خیابانی در آن حکومت می‌کرد چه عین‌الدوله.

به روایت تاریخ، در پایان جنگ جهانی اول، ایران در خطر سقوط و از هم گسیختگی قرار داشت. و چنانکه گفتیم، دولت انگلیس، در حالی که بخش بزرگی از خاک کشور را تحت اشغال داشت، با تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ در صدد بود، پس از تسلط بر شئون مالی و نظامی ایران، مرکزیت سیاسی کشور را از میان برده و خاک ایران را به مناطق خودمختار و نیمه مستقل تقسیم کند تا راحت‌تر به سلطه استعماری خویش دوام بخشد.

روس‌های بلشویک هم ضمن انجام اقدامات درخشانی در گسستن زنجیرهای اسارت تزاری از دست و پای ملت ایران، و جلوگیری از تقسیم سرزمین ایران بین دو دولت روس و انگلیس، بر مبنای باورهای آنروزی خود مبنی بر "صدور بلاوقفه انقلاب" (نظریه‌ای که بزودی صحت آن زیر سؤال رفت و اجرای آن موقوف شد)، در فکر صدور انقلاب بلشویکی به استان‌های شمالی کشور ما بودند.

از اینرو، در آن مقطع تاریخی مهمترین اولویت‌های کشور، مبارزه با دولت چاکرمنش و ثوق‌الدوله و رد قرارداد ۱۹۱۹ از یکسو، و استقبال از حسن نیت و صمیمیت دولت نویناد شوروی و فشردن دست دوستی شوروی‌ها از سوی دیگر، و در این میان، با استفاده از دگرگونی توازن قوا در منطقه، تخلیه خاک ایران از نیروهای بیگانه بود. تا با چاره اندیشی‌های خردمندانه تمامیت ارضی و استقلال نسبی ایران حفظ شود.

در چنین شرایطی، و پس از هشت ماه کشمکش داخلی حزبی و پیدایش تفرقه و تجزیه در حزب، در حالی که جمع بزرگی از افراد صالح و شریف به تلخی از حزب کنار کشیده و گروهی

فرصت طلب و سودجو جایگزین آنها شده بودند، خیابانی دست به قیام زد - قیامی که نه قدرت نظامی داشت و نه پشتوانه مردمی. خیابانی، خود علت قیام را چنین بیان می‌کند:

"ما چرا قیام کردیم؟ اگر وضعیت مقدم بر قیام را از نظر مطالعه بگذرانیم حالت اسف‌آمیز مملکت و اختلاسات بیحد و حصر مالی و اقدامات بی‌ناموسانه و جانپناه نظمیه را در نظر بگیریم لزوم فوری قیام را احساس می‌نمائیم..."^(۱)

و علی‌آذری در باره علت قیام می‌گوید: پس از انجام انتخابات مجلس چهارم و انتخاب شدن شش نفر از حزب دموکرات به نمایندگی مردم آذربایجان، "وثوق‌الدوله متوجه شد که اگر خیابانی و سایر نمایندگان آزادیخواه تبریز به تهران بیایند، نقش مؤثری در مجلس شورای ملی بازی خواهند کرد، به این جهت تصمیم گرفت حزب دموکرات تبریز را منحل سازد و رؤسای آنرا منکوب کند. به همین جهت "دموکرات‌ها" تصمیم به مقاومت گرفته و بلادرنگ قیام را آغاز کردند."^(۲)

چنانکه از گفته خیابانی معلوم می‌شود، قیام ربطی به قرارداد ۱۹۱۹ نداشت، بلکه "اختلاسات بی‌حد و حصر مالی" و "اقدامات بی‌ناموسانه و جانپناه نظمیه" تبریز انگیزه قیام بودند. نخست آنکه در آن زمان بلاهایی که ایران و ایرانی را تهدید می‌کردند و نیاز به چاره‌جویی داشتند، مقدم‌تر از آن بودند که نوبت رسیدگی به "اختلاسات مالی" فرا رسد. سپس، داستان "اقدامات بی‌ناموسانه و جانپناه نظمیه" [تبریز] چنین است:

"در یکی از تیمچه‌های تبریز سرقتی روی داد و مبلغ کلانی از حجره یک تاجر تبریزی دزدی شد. پیگیری قضیه از طرف شهربانی به این نتیجه رسید که مرتکب سرقت، نگهبان همان تیمچه بوده است. سارق را دستگیر و به زندان سپردند. ولی او شبانه از محبس گریخت و مأموران شهربانی موفق به دستگیری مجددش نشدند.

از آنجا که عامل اصلی فرار کرده بود زنش را به شهربانی آوردند تا محل اختفای وجوه سرقت شده را نشان بدهد. اقدام بیسابقه بیورلینگ [رئیس سوئدی شهربانی تبریز] در توقیف یک زن شوهردار، آن هم زنی که خواهرش همسر یکی از ملایان معروف تبریز به نام حاج سید آقا میلانی

^۱ قیام شیخ محمد خیابانی، علی‌آذری، از نطق اردیبهشت ۱۲۹۹ خیابانی

^۲ کلنل محمدتقی خان پسیان، علی‌آذری، صفحات ۱۶۳ و ۱۶۴

بود، بر مردم عامی شهر گران آمد.^(۱) و خیابانی از آسفتگی و برانگیختگی مذهبی توده عوام بهره‌برداری کرد. چنانکه به تشویق او معممین شهر علیه رئیس "کافر" شهربانی قیام کردند. و در این بین از مهمترین مشکل کشور - قرارداد ۱۹۱۹ - سخنی به میان نیامد.

اصولاً خیابانی و یارانش "حتی پیش از قیام، مبارزه و فعالیت و گستردن قدرت خود در حزب دموکرات و در آذربایجان را، به کوبیدن قرارداد [۱۹۱۹] و دولت و ثوق‌الدوله مربوط نکرده بودند ... به ویژه آنکه، حتی پس از افتادن دولت و ثوق‌الدوله در مرداد ماه ۱۲۹۹ و ایجاد این حس عمومی که مشیرالدوله (که به جای و ثوق‌الدوله رئیس دولت شد) قرارداد مزبور را تأیید نخواهد کرد، قیامیان آذربایجان نه در این باره چیزی گفتند، و نه روش خود را در برابر دولت تغییر دادند."^(۲)

در حقیقت اگر قیام و مخالفت با دولت و ثوق‌الدوله که کشور را به انگلیسی‌ها می‌فروخت، دلیل و توجیهی داشت، ادامه این مخالفت با دولت مشیرالدوله، که از منافع ملی و استقلال کشور دفاع می‌کرد و نیازمند پشتیبانی ملی بود، به هر اسم و بهانه‌ای حرکتی بود ضد ملی. به نوشته کسروی: "یکی از ایرادهایی که در این هنگام به خیابانی گرفته می‌شد آن بود که با آن دشمنی که دو سال پیش دموکرات‌های آذربایجان با و ثوق‌الدوله نموده و بودن او را در کابینه عین‌الدوله نپذیرفتند، کنون که او خود سروریز^(۳) می‌بود و با یک بی‌پروایی رشته کارها را در دست می‌داشت، خیابانی به جای دشمنی با وی هواداری نشان می‌داد.

پیمانی که و ثوق‌الدوله با انگلیسیان بست و در تهران آن همه ایرادها گرفتند و های‌هوی کردند و روزنامه‌ها گفتارها نوشتند، در تبریز دسته خیابانی با خاموشی گذرانید و در روزنامه تجدّد کمترین ناخشنودی از چنان پیمانی نموده نشد.

چون این ایراد را می‌گرفتند خود خیابانی پاسخی نداده و یارانش چنین می‌گفتند: "شناختن آنکه این پیمان به سود و یا به زیان ماست کار آسانی نیست."^(۴)

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد دوم، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۹۶

^۲ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، از مقدمه به قلم همایون کاتوزیان صفحات ۶۸ و ۶۹

^۳ سروریز = نخست‌وزیر

^۴ قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته احمد کسروی، از مقدمه به قلم همایون کاتوزیان صفحات ۶۸ و ۶۹

علی آذری مدعی است که انگیزه اصلی قیام، مخالفت با قرارداد بود، ولی در تأیید مدعای خود هیچگونه شاهدهی، به ویژه از نطق‌ها و مقالات خود خیابانی - که مطلقاً حاوی هیچ اشاره‌ای به قرارداد نیست - نمی‌آورد.

سرگرد ادموندز (رایزن سیاسی بریتانیا در سپاه شمال ایران) از قول خیابانی می‌نویسد: "حزب دموکرات با نفس قرارداد مخالف نیست، بلکه انتظارشان اینست که مردم بتوانند نظر خودشان را در تفسیر آن مثلاً در زمینه انتخاب مستشاران اظهار کنند."^(۱)

علی آذری می‌گوید چون دموکرات‌ها دریافتند که وثوق‌الدوله قصد منحل کردن حزب دموکرات و سرکوبی سران آن را دارد، دست به قیام زدند.

گرچه خیابانی و حزب دموکراتش کوچکترین مخالفتی با قرارداد نشان نداده بودند، لکن با توجه به اقدامات سرکوبگرانه وثوق‌الدوله در تهران، احتمال اینکه در تبریز نیز چنین قصدی داشته باشد، دور از ذهن نیست. اما در اوضاع و احوالی که به نوشته آذری، دکتر مرزبان معاون استاندار که به جای والی کار می‌کرد به دستورهای نخست‌وزیر اعتنائی نمی‌نمود، و مظفرخان (سردار انتصار) رئیس نیروی نظامی شهر، یار و یاور خیابانی بود، و شیخ به یاری و پشتیبانی او قیام کرد چگونه وثوق‌الدوله می‌توانست حزب دموکرات را منحل و رؤسای آنرا منکوب کند؟ به دستور خیابانی دکتر زین‌العابدین خان، رهبر جناح تنقیدیون، و چند تن از شناختگان آن جناح با قراول و سوار به کردستان تبعید شدند، جمعی فرار کردند (از جمله کسروی) و گروهی زندانی شدند.

خیابانی که محمدحسن میرزا ولیعهد را از مقرش عالی‌قاپو بیرون رانده خود به جای او نشسته بود، رئیس سوئدی شهربانی تبریز و همکارانش را اخراج کرد و استاندار اعزامی دولت مرکزی (مخبرالسلطنه هدایت) را نپذیرفت و به پیام مخبرالسلطنه مبنی بر آمادگیش به مذاکره نه فقط پاسخ مثبت نداد، بلکه به او اخطار کرد که "اگر از شهر بیرون نیروی بیرون نخواهند کرد." و به گفته مشیرالدوله در مجلس شورا: "شیخ محمد خیابانی و فرقه‌اش صریحاً به ما گفتند که اصلاً

^۱ تضاد دولت و ملت - نظریه تاریخ و سیاست در ایران، نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان، ترجمه علیرضا

والی نمی‌پذیریم و از دولت مرکزی می‌خواهیم که در کار آذربایجان مطلقاً دخالت نکند. اما هرچه پول لازم داریم همین دولت مرکزی باید به ما بدهد!"^(۱)

در چنین اوضاع و احوالی خیابانی از دولت مرکزی چه انتظاری داشت؟ جز اینکه دولت مرکزی نیز در صورت امکان مقابله به مثل کند؟

خیابانی می‌دانست که "از همان روز دوم قیام، روزها گاهی دو مرتبه و سه مرتبه تلگراف رمزی از طرف رئیس‌الوزراء [و ثوق‌الدوله] به آقای دکتر مرزبان [دکتر امین‌الملک] می‌رسید که شهر را نظامی کنید و قوای قزاق [را] - که در آن اوقات اصلی‌ترین نیروی نظامی کشور بود - در اختیار گرفته چنین و چنان کنید."^(۲)

شیخ که خود می‌گفت: "حیات بدون نزاع ممکن نمی‌شود، و هیچ منازعه‌ای تصوّر نمی‌توان نمود که در آخر منجر به جدال نگردد ... هرگاه منازعه دو شخص را ملاحظه کنید و می‌بینید که در اوّل فقط نزاع لفظی است، سپس دست به گریبان می‌شوند و بالاخره نوبت سلاح رسیده همدیگر را ضرب و جرح می‌کنند."^(۳)

در آن روزها نیروی مسلح تحت امر خیابانی حداکثر هفصد نفر بودند که تعلیمات جنگی درستی نداشتند. اما نیروهای دولتی عبارت بودند از: بریگاد قزاق به فرماندهی یک کلنل روسی به اسم مستیچ که از تهران دستور می‌گرفت و مطلقاً به خیابانی سر فرد نیامورد - نیرویی که در آن زمان ورزیده‌ترین و مجهزترین نیروی نظامی ایران شمره می‌شد. و ژاندارمری تحت فرماندهی میرحسین خان ماژور (سرتیب هاشمی بعدی) که قیام کنندگان به غلط او را از دوستان دموکرات‌ها حساب می‌کردند، در صورتی که در عمل به قزاق‌ها پیوست. با این حال چگونه خیابانی بدون سنجش توازن قوا و آمادگی لازم قیام کرد؟

حاج محمدعلی آقا بادامچی که یکی از یاران خیابانی بود، در توجیه عملکردشان می‌نویسد: "ملیون که همیشه اتکالشان به صحت عمل و نیت پاک خود بوده، حاضر نشده بودند که قوای مسلحه حاضر کرده و در موقع ضرورت مدافعه کنند..."^(۴)

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد دوم، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۱۰۹

^۲ قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، صفحه ۲۸۴

^۳ همان، صفحه ۴۸۵

^۴ قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، صفحه ۳۳۷

گذشته از اینکه به "صحّت عمل" قیام کنندگان نمی‌توان مهر تأیید زد، اصولاً در مبارزه‌ای قهرآمیز برای تصرّف حکومت، "اتّکال به صحّت عمل و نیّت پاک" به جای نیروهای نظامی و شبه‌نظامی خیال‌پردازی است و خردمندانه نیست. بعلاوه خیابانی کم و بیش نیروی مسلّحی برای خود تهیّه کرده بود و در فکر توسعه آن نیز بود. وی در تاریخ بیست مرداد، پنج ماه پس از قیام، "در پایان نطق اظهار داشت که در تحت ریاست خود یک گارد مخصوص تشکیل خواهد شد، و مأموریت این گارد مخصوص، نگهداری و مدافعه منافع قیام خواهد بود." (۱) و در ۲۸ مرداد "ثبّت و نام‌نویسی داوطلبان خدمت در "گارد تجدّد"، که عدّه افراد آن غیر محدود خواهد بود، آغاز شد ... (۲) ولی مورد استقبال توده مردم قرار نگرفت.

متأسفانه خیابانی، هم از نظر سیاسی و هم به لحاظ نظامی دچار اشتباه محاسبه بود. این توهم را در سخنرانی‌های او به روشنی می‌توان مشاهده کرد. وی می‌گوید: "بروید و وسایلی فراهم نمائید تا طرفیت شود و آنگاه خواهید دید که جوانانی هستند که حاضرند در راه آزادی کشته شوند، و عدّه آنها چه اندازه‌ها است و مشاهده خواهید کرد که حیات خودشانرا به چه قیمت گرانی خواهند فروخت. این بار آزادی‌خواهان، آزادستان یا آزادی و استقلال ایران را تأمین خواهند کرد، و یا عرصه این مملکت را به دریای خون تبدیل ساخته، خودشان نیز در توی آن دریا، غرق خواهند شد!" (۳) و ادامه می‌دهد: "باید با توپ و تفنگ و قتل و قتال ما را مجبور به سکوت و خاموشی کنید و این هم خیلی مشکل است ... (۴)"

"از امروز اخطار می‌کنم: بعد از این هرگاه یک قزاق به یک نفر از اهالی تعرض کند، باید جسد او در کوچه بماند ... (۵)"

^۱ همان، صفحه ۴۸۰

^۲ همان، صفحه ۴۶۹

^۳ همان، صفحه ۴۹۳

^۴ همان، صفحه ۴۲۲

^۵ همان، صفحه ۴۱۷

"قزاق‌ها امروز در وضعیتی هستند که نمی‌توانند اقدام مبنی بر سوء قصد بر امنیت و آسایش عمومی اجرا نمایند..."^(۱) من "شما را اطمینان می‌دهم [اگر سوء قصد هم داشته باشند] برای جلوگیری از اقدامات آنها وسایل فراوان داریم."^(۲)

اما سیر حوادث خلاف پیش‌بینی‌ها و گفته‌های خیابانی را به ثبوت رسانید. آنوقت هر پژوهشگر واقع بین باید این گفته مشیرالدوله را بپذیرد که: "... اگر نهضت قیامیون نهضتی اصیل بود، اگر قلوب آذربایجانی‌ها حقیقتاً با خیابانی بود، آیا دوستان نفر قزاق می‌توانست تشکیلات آنها را به سرعت [ظرف سه ساعت] و به راحتی برچیند؟ ما هنوز فراموش نکرده‌ایم که در انقلاب مشروطیت، اهالی آذربایجان چگونه یک دل و یک زبان پشت ستارخان ایستادند و چگونه در مقابل اردویی به آن عظمت که از تهران برای تصرف تبریز اعزام شده بود، مقاومت و ایستادگی کردند و بالاخره هم فاتح در آمدند."^(۳)

دریغا که خیابانی در اثر خودرأیی و خودبزرگ‌بینی در کشاکش "نزاعی" افتاده بود که می‌توانست پیامدهای تأسف‌انگیزی هم برای حزب دموکرات و هم مردم آذربایجان به بار آورد - که آورد. آیا بهتر نبود با دوری‌گزیدن از تکبر، خود رأیی و جاه‌طلبی و با رفتاری دموکراتیک وحدت و موجودیت حزب دموکرات آذربایجان را - که در آن روزگار تنها و بزرگترین حزب در ایران و میراث مشروطه‌خواهان آذربایجان بود - حفظ می‌کردیم و به جای بیرون کردن کارمندان اعزامی مرکز و اعلام بی‌نیازی از استاندار دولتی - اقداماتی که از آنها بوی جدایی و نفاق شنیده می‌شد - همراه با آزادی‌خواهان سراسر کشور برای خنثی کردن توطئه استعمارگران انگلیسی می‌کوشیدیم؟

آیا بهتر نبود در پاسخ مشیرالدوله نخست‌وزیر، که می‌پرسید: "آنچه اصلاح درباره آذربایجان می‌خواهید پیشنهاد کنید." می‌گفتیم: به نام قدرشناسی از کوشش‌های خارق‌العاده و فداکاری‌های مردم آذربایجان در انقلاب مشروطیت، قانون اساسی را اجرا کنید و برای شرکت دادن مردم در اداره کشور و تعیین سرنوشت خود، انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تشکیل دهید، نه اینکه "آزادیستان" را به رسمیت بشناسید که هیچ دردی را دوا نمی‌کرد. و با این اقدام سنجیده

^۱ همان، صفحه ۴۰۷

^۲ همانجا

^۳ سیمای احمدشاه قاجار، جلد دوم، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۱۱۰، از نطق مشیرالدوله در مجلس شورای ملی در پاسخ به مقاله روزنامه توفان

دشمنان آزادی و دموکراسی را از داشتن دستاویزی برای سد کردن راه جنبش آزادی محروم می‌ساختیم؟

اما در باره غارت و چپاول خانه خیابانی و منزل سیصد نفر از هواداران او، پس از کشتن خیابانی و تصرف عالی‌قاپو، شهربانی و محل روزنامه تجدد - اعمالی که به عقیده مخبرالسلطنه: "قوه غالب باید چند روزی این کارها را بکند." - جز عمل یک نیروی اشغالگر در منطقه اشغالی اسم دیگری نمی‌توان به آن داد.

حقیقت اینکه این اعمال زشت و نفرت‌انگیز - با وجود حمایت نکردن مردم تبریز از حرکت خیابانی - به منظور چشم‌زهر گرفتن از مردم آن شهر بود، که در کارنامه خود قیام قهرمانانه انقلاب مشروطیت را داشتند.

تجربه تلخ قیام شیخ محمد خیابانی با قاطعیت نشان داد که شیوه رسیدن به آزادی و برقراری دموکراسی و مردمسالاری در کشور ما، ایجاد تفرقه و جدائی بین اقوام ایرانی نیست، بلکه برانگیختن احساس تعلق تمام اقوام ساکن کشور به یک ملت واحد و قبولاندن این امر به عامه مردم است که یگانه راه وصول به آزادی و دموکراسی، اتحاد و مبارزه مشترک آنهاست. لذا هر جنبشی که خود را در گوشه‌ای از ایران محدود کند و سایر اقوام ایرانی را همراه و هماهنگ خود نسازد، و سرانجام مرکز کشور را در دست نگیرد، محکوم به شکست است.

همزمان با مرحله دوم لشکرکشی به شمال، نورمن در

مرحله دوم لشکرکشی به شمال - گیلان

گزارش خود به لُرد کرزن مجدداً یادآور شد: "قدرت و تفوق کنونی قزاق‌ها به حقیقت ناشی از وضعی است که ما خود باعثش بوده‌ایم. اگر قوای بریتانیا مواضع

خود را در رشت و انزلی تخلیه نمی‌کرد، یا اینکه هم اکنون به آنها اجازه داده می‌شد دوباره شروع به پیشروی به سوی مواضع قبلی خود و اشغال مجدد آنها بکنند، استاروسلسکی هرگز به قدرتی که اکنون پیدا کرده است دست نمی‌یافت. چون حکومت ایران که فطرتاً از افسران روسی ظنین است و هنگ‌های قزاق را از روی ناچاری، و بامنتهای اکراه، در عملیات نظامی به کار می‌برد اتکاء خود را به آنها قطع می‌کرد و بما روی می‌آورد. حالا هم اگر وزات جنگ بریتانیا همکاری سربازان انگلیسی را با قزاقان ایرانی در عملیات جنگی آینده (در شمال) ممنوع سازد

و ژنرال استاروسلسکی به تنهایی از عهده قلع و قمع متجاسران برآید، موقعیت و پرستیژ نظامی‌اش در ایران قوی‌تر از آن خواهد شد که در حال حاضر هست.^(۱)

وزارت جنگ بریتانیا این بار نیز به نیروهای انگلیسی اجازه شرکت در لشکرکشی به شمال را نداد، ولی از پیگیری نقشه بیرون کردن استاروسلسکی و افسران روسی از لشکر قزاق و سپردن آن به دست افسران انگلیسی غفلت نورزید.

نیروهای انگلیسی به جای پیشروی به سوی رشت، تنگه سوق‌الجیشی منجیل را تخلیه نموده به قزوین عقب‌نشینی کردند و عملاً راه پیشروی بلشویک‌های گیلان به سوی قزوین و سرانجام به طرف تهران را باز گذاشتند. این اقدام به احتمال قوی برای فشار آوردن به حکومت مشیرالدوله و واداشتن او به سرعت بخشیدن در تعیین تکلیف قرارداد اجرا شد.

خبر تخلیه منجیل از قوای بریتانیا اثری فوق‌العاده وخیم و وحشت‌انگیز در روحیه اهالی تهران بخشید و کابینه مشیرالدوله را به شدت متزلزل ساخت. وضع تهران را نورمن در گزارش خود به لُرد کرزن در دو کلمه خلاصه می‌کند: هراس و ناامنی.

در این میان مشیرالدوله تصمیم گرفت ریشه غائله گیلان را از بیخ و بن بکند، از اینرو فرماندهی قوای دولت را مجدداً به ژنرال استاروسلسکی واگذار کرد.

قوای دولت مرکزی با موفقیت و سرعت منجیل را گرفته به سوی رشت حرکت کردند و روز سی و یکم مرداد ماه رشت را فتح نمودند. "مردم رشت که از تهدید زنده به گور رفتن هنوز بدن‌هایشان می‌لرزید، رسیدن این اردوی مکمل را به رشت نعمت آسمانی تصور کرده از هرگونه پذیرائی نسبت به آنها دریغ نمی‌دارند."^(۲)

"اهالی شهرهای گیلان همه‌گونه همراهی با آنها می‌کردند، زیر باران گلوله خوراک‌های لذیذ به آنها می‌رساندند، به گمشدگان راه نشان می‌دادند، از اوضاع محلی مطلع‌شان می‌ساختند، و برای حمل مجروحین به آنها کمک می‌کردند. من به چشم خود زن‌های روستائی را می‌دیدم که سینی‌های پر از خوراک را در زیر باران گلوله به قزاقان که درخندق‌ها موضع گرفته بودند

^۱ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، صفحه ۸۴۶ و "زندگی من"، احمد کسروی، صفحات ۱۲۲ و

^۲ حیات یحیی ۴، یحیی دولت‌آبادی، چاپ اول، ۱۳۳۱

می‌رسانیدند، لباس‌های آنها را می‌شستند، و زخم‌هایشان را می‌بستند. اغراق نیست اگر بگویم که قزاقان در آن روزها محبوب-ترین اولاد ملت حساب می‌شدند.^(۱)

سپس نیروی قزاق ایران تا انزلی پیشرفت و بلشویک‌ها را تا دریا راند. ناگهان ورق برگشت و گلوله‌ها و خمپاره‌هایی که معلوم بود از سمت دریا شلیک می‌شود بر سر آنها باریدن گرفت. کشتی‌های مسلح روسی که وجودشان تا آن لحظه به چشم کسی نخورده بود قزاقان ایرانی را که فاقد توپ‌های دورزن برای خاموش کردن آتش توپخانه دشمن بودند مورد حملات بیرحمانه خود قرار دادند و حرکت ستون‌های نظامی را که در حال پیشروی به سوی مرداب‌های انزلی بودند متوقف ساختند. در این هنگام که به قول یحیی دولت‌آبادی "گلوله‌های توپ‌های دورزن از سر اردو گذشته صحرا را پر آتش می‌کند و با گلوله‌های شصت‌تیر که از اطراف می‌رسید، جوانان ایرانی مانند برگ خزان به خاک می‌ریزند و از این بلا بدتر بلای بمباردمان طیاره‌های انگلیسی که از طرف قشون مقیم بکندی^(۲) بر سر آنها می‌شود."^(۳)

بدین‌سان گلوله‌باران نیروی دریایی ارتش سرخ، به اضافه بمباران نیروی هوایی انگلیس موجب شکست نیروی قزاق ایرانی در انزلی گردید و آنها را ناچار به عقب‌نشینی ساخت. "انگلیسیان در عذر این بمب‌اندازی و خسارت شدید که به اردوی دولتی وارد ساخته‌اند می‌گویند طیاره‌های ما برای تحقیق حال اردوی بلشویک به انزلی رفته بودند و این اردو را قشون دشمن دانسته بمبارده کردند."^(۴) این ادعا به کلی نادرست است، چرا که نیروهای انگلیسی دستور داشتند که به هیچ وجه با نیروهای نظامی بلشویک‌ها درگیر نشوند چنانکه هنگام حمله ارتش سرخ در انزلی پرچم سفید برافراشتند و عقب‌نشینی کردند. این عمل صرفاً برای متلاشی کردن لشکر قزاق و شکستن ابهت و منزلت استاروسلسکی و به دست آوردن بهانه‌ای برای عزل و اخراج او انجام یافت.

^۱ شوروی و جنبش جنگل، گریگور یقیکیان، صفحات ۲۵۱ - ۲۵۲

^۲ بکندی = دهی است در بخش ضیاءآباد شهرستان قزوین.

^۳ حیات یحیی ۴، یحیی دولت‌آبادی، چاپ اول، ۱۳۳۱، صفحه ۱۵۶

^۴ همان، صفحه ۱۵۷

در این باره ژنرال آیرونساید می‌نویسد: "... خوشبختانه توانستم به دو هدف عمده‌ام به فوریت دست‌یابم، قزاق‌های ایرانی در برابر بلشویک‌ها تار و مار شدند و من توانستم افسران روسی را دسته جمعی اخراج کنم..."^(۱)

به این ترتیب پس از پنج روز جنگ متوالی، قزاقان ایرانی شکست خوردند و شروع به عقب‌نشینی کردند. این عقب‌نشینی عصر پنجم شهریور آغاز گشت و همان شب فرار و مهاجرت اهالی رشت هم شروع شد. تا شب ششم شهریور تقریباً سه چهارم اهالی خانه‌های خود را ترک کرده بودند. بعضی‌ها به دهات اطراف شهر رفتند، بعضی‌ها به نقاطی که تحت تسلط میرزا کوچک‌خان بود، رو آوردند، ولی اکثریت فراریان رهسپار قزوین شدند.

کلیه وسایل نقلیه - درشکه، ارابه، گاری، دوچرخه، اسب، قاطر - برای حمل فراریان به کار گرفته شد و خیلی‌ها که به این گونه وسایل دسترسی نداشتند پیاده به سوی شهرها و دهکده‌هایی که در نظر داشتند راه افتادند. زن، مرد، بچه، پیر، جوان، پولدار، بی‌پول، روحانی، افراد شهربانی و همه جور افراد دیگر، جلو قزاقان افتاده و با پای پیاده رهسپار قزوین شدند.^(۲) نیروی شکست خورده قزاق نیز به زحمت خود را به قزوین رسانید.

به نوشته ملک الشعراء بهار: "سردار سپه [رضاشاه پهلوی بعدی] به من می‌گفت، ... من عده خود را از بیراهه در حالیکه گاهی تا گلو در لجن و مرداب فرو می‌رفتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده کفش او را دریده به پشت پا می‌رسید، از کوه‌های سخت عبور دادم و لخت و گرسنه به قزوین آوردم..."^(۳)

در بیست و ششم سپتامبر ۱۹۲۰ خبر انتصاب ژنرال آیرونساید (Edmond Ironside) به فرماندهی نور پر فورث اعلام شد و در چهارم اکتبر همین سال، وی سیمت خود را از ژنرال چمپین (Champagne) تحویل گرفت. ژنرال آیرونساید دستور داشت طبق اوامر وزارت خانه‌های جنگ

ژنرال آیرونساید در مقام

فرماندهی نور پر فورث

^۱ خاطرات سرّی آیرونساید، به انضمام ترجمه متن کامل "شاهراه فرماندهی"، نشر "مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی"، صفحه ۱۶۸، چاپ اول ۱۳۷۳

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد دوم، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۱۶۵

^۳ تاریخ مختصر احزاب سیاسی - انقراض قاجاریه -، جلد اول، ملک‌الشعرا بهار، صفحه ۵۳

و خارجه، که از طریق وزیر مختار بریتانیا در تهران به او ابلاغ می‌شد، کار کند و سیاست نظامی خود را کاملاً با تصمیمات اتخاذ شده در لندن تطبیق دهد.

با ورود ژنرال آیرونساید به ایران، وزارت جنگ بریتانیا تصمیمات خود را در مورد ایران به شرح ذیل به فرماندهی کل نور پر فورث در عراق ابلاغ نمود و این تصمیمات بیدرنگ در اختیار ژنرال آیرونساید قرار گرفت. اینک خلاصه و مضمون تصمیمات مذکور را نقل می‌کنیم:

- کابینه بریتانیا برای استوار ساختن وضع حکومت ایران و کمک کردن به آنها که پایه‌های ارتش ملی را بریزند [ارتش یکپارچه تحت نظر افسران انگلیسی] تصمیم گرفته است قوای نظامی خود را تا بهار سال آینده (۱۲۹۱ میلادی) در آن کشور نگهدارد.

- اوضاع نظامی هندوستان طوری است که در آتی نه تنها نباید از آنها کمک خواست بلکه تمام واحدهای نظامی هند را که در حال حاضر برای اسکات شورش عراق به آن کشور فرستاده شده‌اند در اولین فرصت ممکن به هندوستان باز گرداند. این موضوع - لزوم برگرداندن واحدهای هندی به هندوستان - در هرگونه تصمیم‌گیری نسبت به اوضاع شمال ایران باید در رأس تمام ملاحظات دیگر قرار گیرد. لذا بهتر است اهمیت آنرا شخصاً برای ژنرال آیرونساید تشریح کنید و این موضوع را صریح و آشکار به وی بفهمانید در صورتی که روس‌ها دست به حمله‌ای جدید و جدی در شمال ایران بزنند، دولت بریتانیا به هیچ وجه قادر نیست نیروهای کمکی برای تقویت وی اعزام دارد.

- مقامات نظامی بریتانیا در ایران در حال حاضر با مسأله‌ای دشوار رو به رو هستند. به این معنی که با ژنرال استاروسلسکی و نفرات او که نیروی قزاق ایران را تشکیل می‌دهند چه باید کرد؟ حل این مسأله دشوار عمدتاً به شخصیت، شیوه عمل و قاطعیت خود آیرونساید بستگی دارد. باید بکوشد که قوای استاروسلسکی و سایر نیروهای مسلح ایران را تحت نفوذ شخصی‌اش در بیاورد به نحوی که انرژی و قدرت عمل این نیروها را بتوان در بهترین مسیری که با خواسته‌های مقامات سیاسی ایران نیز سازگار باشد به کار انداخت.

آیرونساید پیش از شروع کار خود به دیدن نورمن (Norman) وزیر مختار بریتانیا در ایران رفت. در این دیدار وزیر مختار اظهار داشت که از سیاست نظامی بریتانیا در ایران بی‌اطلاع است، همین قدر برایش روشن شده که وزارت جنگ به شدت روی مسأله بیرون‌بردن قوای نظامی بریتانیا از شمال ایران پافشاری می‌کند، در حالی که سیاست مورد نظر آنها مورد مخالفت لُرد

کرزن قرار گرفته است. به گفته وزیر مختار پس از مکاتبات و جرّ و بحث‌های زیاد (میان دو وزارتخانه خارجه و جنگ) ظاهراً راه حلی بینابین پیدا شده بود به این صورت که قوای نظامی بریتانیا مستقر در قزوین عجلتاً فصل زمستان را در این شهر بمانند و سپس در بهار آینده شروع به تخلیه کامل خاک ایران کنند.

دهم اکتبر آیرونساید از تهران یکسره به منجیل رفت تا مواضع قوای نظامی بریتانیا مستقر در حوالی منجیل را از نزدیک ببیند. در این تاریخ سربازان بریتانیا مجدداً تنگه منجیل را به دست گرفته بودند و فاجعه شکست قزاق‌ها در شمال هنوز صورت نگرفته بود، ولی در شرف وقوع بود. در این موقع آیرونساید گزارش کامل و مفصلی از مشاهدات خود در ایران تهیه کرده بود و از آنجا که نمی‌خواست گزارش خود را مخایره کند، در صدد بر آمد به بغداد برود و شخصاً به ژنرال هالالدین گزارش کند. ژنرال هالالدین پس از دریافت گزارش به ژنرال آیرونساید اختیار داد که کارها را به صلاحدید خویش انجام دهد.

آیرونساید برای اجرای نقشه‌های خود به واحد تخصصی مرکب از کارشناسان و کاشفان تلگراف‌های رمز که در ایران بودند، دستور داد مفاد تلگراف‌های مهمی را که بین تهران و رشت میان حکومت ایران و استاروسلسکی ردّ و بدل می‌شد قبل از رساندن به دست طرف به اطلاعش برسانند.

چنانکه گفتیم نیروی قزاق پس از شکست در انزلی به سوی منجیل عقب‌نشینی کردند و کلیه افسران روسی و ایرانی، همراه با نفرات نجات یافته خود، سرانجام به پل منجیل رسیدند و با نظم و ترتیب از پل منجیل عبور کردند. پس از آنکه آخرین نفر آنها از پل گذشت، استاروسلسکی با اتومبیل به قزوین حرکت کرد تا از آنجا رهسپار تهران گردد. اما در مقابل پستخانه قزوین ربع ساعتی توقف کرد و از آنجا دو فقره تلگراف فوری - یکی به تهران و دیگری به منجیل فرستاد. در تلگراف تهران به سلطان احمدشاه خبر می‌داد که عن قریب وارد پایتخت خواهد شد. اما آن تلگراف دیگر دستورالعملی بود مفصل خطاب به قائم مقامش در هنگ قزاق، یعنی در همین هنگی که اکنون مشغول عقب‌نشینی به سوی قزوین بود. استاروسلسکی در این تلگراف دوم که قرار بود از منجیل به دست گیرنده برسد به فرمانده روسی هنگ دستور می‌داد اردوی خود را به سمت شمال قزوین هدایت کند و در آنجا منتظر دریافت اوامر بعدی وی باشد.

همینکه هر دو تلگراف پیش از مخایره در اختیار ژنرال آیرونساید قرار گرفت، وی دستور داد تلگراف مربوط به شاه مخایره نشود و مضمون تلگراف دوم خطاب به فرمانده روسی نیروی قزاق را تغییر داده و به او از جانب استاروسلسکی دستور بدهند نفرات خود را همراه افسران

ایرانی به دهکده آقابابا^۱) بفرستد و خود با سایر افسران روسی در قزوین مستقر گردد تا اینکه دستورالعمل بعدی برایش از تهران برسد. با اجرا شدن این دستور، افسران و نفرات ایرانی نیروی قزاق از افسران روسی خود جدا شدند.

شکست قوای استاروسلسکی در شمال، آن فرصتی را که انگلیسی‌ها با چراغ دنبالش می‌گشتند، در اختیارشان گذاشت. لذا به مشیرالدوله فشار آوردند که استاروسلسکی را بیدرنگ از مقام خود برکنار و یک افسر ارشد ایرانی را به جای وی تعیین کند که اسماً فرمانده لشکر قزاق باشد، ولی عملیات نظامی را به کمک افسران انگلیسی انجام دهد.

مشیرالدوله با عزل استاروسلسکی موافقت کرد، ولی انتصاب افسران انگلیسی به جای افسران روسی را نپذیرفت. چرا که تحویل قوی‌ترین نیروی نظامی ایران به انگلیسی‌ها، مفهومی جز اجرای ماده ۳ قرارداد ۱۹۱۹ را نداشت. ضمناً نورمن به مشیرالدوله گفت که دولت بریتانیای کبیر از این به بعد هیچگونه تعهد مالی برای تأمین احتیاجات نیروی قزاق ایرانی به عهده نخواهد گرفت، مگر اینکه پیشنهادهایش پذیرفته شود.

انگلیسی‌ها که امور مالی ایران را از مدت‌ها قبل به دست گرفته بودند، می‌خواستند بر ارتش ایران نیز تسلط کامل پیدا کنند که اگر چنین می‌شد دیگر هیچ کابینه ایرانی نمی‌توانست بدون رضایت و تصویب انگلیسی‌ها بر سر کار بماند، یا اینکه قدمی بر خلاف میل و مصالح آنها بر دارد.

در ملاقات نورمن با شاه، وی ابتدا نظر مشیرالدوله را درباره نیروی قزاق و استاروسلسکی تکرار کرد، ولی پس از پیش آمدن تهدید مالی، سدّ مقاومت احمدشاه فرو ریخت و موافقت خود را با عزل استاروسلسکی اعلام نموده نظر وزیر مختار را در مورد نخست‌وزیر بعدی – چنانچه مشیرالدوله استعفا بدهد – پرسید. وزیر مختار نیز فتح‌الله اکبر (سپهدار رشتی) را – که قبلاً با او به توافق رسیده بود – پیشنهاد کرد و این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت.

شاه در عوض موافقت با عزل استاروسلسکی دو خواهش عمده از وزیر مختار انگلیس داشت: یکی اینکه پرداخت آن مقرّری ماهیانه پانزده هزار تومان که سابقاً دریافت می‌کردند تا افتتاح مجلس کماکان ادامه یابد و مبالغی هم که در عرض این مدت عقب افتاده یکجا به معظم‌له پرداخت گردد (مقرری احمدشاه از اوّل ژوئیه ۱۹۲۰ به دستور لُرد کرزن قطع شده بود و اگر

^۱ آقابابا = نام قریه ای بزرگ در راه قزوین و رشت.

قرار می‌شد وجوه عقب افتاده را هم تا این تاریخ (آخر اکتبر) دریافت کند در حدود شصت هزار تومان از انگلیسی‌ها طلب داشت.)

دومین تقاضای شاه از وزیر مختار انگلیس این بود که به او اجازه یک سفر شش ماهه به اروپا داده شود. ضمناً شاه خواستار شد که برای افسران روسی مبلغی به عنوان حقوق بازنشستگی داده شود. وزیر مختار در پاسخ اظهار داشت که برعکس باید از آنها خواست تا تمام پول‌هایی را که در عرض این مدت دزدیده‌اند به خزانه مملکت باز گردانند. و چون شاه گفت که این دلیل ناسپاسی است، وزیر مختار صراحتاً اظهار داشت: حقیقت اینست که خود اعلیحضرت تاکنون به طور غیرمستقیم از اختلاس‌های استاروسلسکی بهره‌مند شده‌اند. کما اینکه فرمانده مزبور در همین اواخر یک رشته گردن‌بند مروارید به ارزش سی و پنج هزار لیره تقدیم مقام سلطنت کرده است. پرداخت چهل هزار تومان از آخرین مواجب لشکر قزاق به اعلیحضرت را نیز یادآور شد.^(۱)

بدین ترتیب مشیرالدوله پس از تقریباً چهار ماه حکومت در ایران آشفته آن روز (از ۱۳ تیرماه تا ۴ آبان‌ماه ۱۲۹۹) سرانجام کنار رفت.

در مدت چهار ماه و اندی که حکومت مشیرالدوله دوام یافت، "این مرد محافظه‌کار، این سیاستمدار مرفه و بی‌نیاز، که به ضعف نفس، زودرنجی، و گریز از مسئولیت‌های دشوار شهرت داشت، در یکی از دشوارترین مراحل تاریخ ایران وظیفه ناخدائی را به عهده گرفت و کشتی سرنوشت کشورش را در دریائی که از موج‌های غلطان حوادث آشفته بود چنان با دقت و مهارت هدایت کرد که انصافاً نقصی و قصوری در کارش نمی‌توان پیدا کرد."^(۲)

"مشیرالدوله در این دوره چهار ماهه حکومتش، انصافاً هر آنچه را در حیطة امکان و قدرتش بود برای حفظ مصالح کشورش انجام داد و مسأله تعلیق قرارداد را به نحوی در عرصه سیاست‌های ایران مطرح کرد که حتی جانشینش سپهدار رشتی، با همه تمایلی که به انگلیسی‌ها داشت، نتوانست از موضعی که وی ایجاد کرده بود عدول کند."^(۳)

^۱ "کلنل اسمایس که در قزاقخانه بود کشف کرد که تعداد کل قزاقان در اردوی قزوین / ۳۰۰۰ نفر بود و / ۵۰۰ نفری هم در مرخصی و جاهای دیگر بودند، اما دفتر حساب استاروسلسکی / ۴۵۰۰ قزاق نشان می‌داد. مابه‌التفاوت این هزار "پرونده خالی" بابت حقوق و ساز و برگ به جیب استاروسلسکی و افسران روسی می‌رفت." - ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، نویسنده: سیروس غنی، مترجم: حسن کامشاد، صفحه ۱۴۴

^۲ سیمای احمدشاه قاجار، جلد دوم، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۴۹

^۳ همان، صفحه ۱۹۷

نورمن درخواست‌های شاه را با این توضیح به لندن مخابره کرد: نظر به اینکه مجلس شورای ملی ایران قرار است تا یکماه دیگر تشکیل گردد و اگر طبق پیشنهاد اعلیحضرت عمل بشود به واقع ما فقط پرداخت مقرری یک ماه را اضافه بر مبلغی که عقب افتاده، عهده‌دار می‌شویم که تحمیلی فوق‌العاده نیست. به حقیقت پرداخت این مبلغ در مقابل خدمتی که معظم‌اله برایمان انجام داده و اداره امور لشکر قزاق ایران، یعنی تنها نیروی منظم نظامی کشور را عملاً به ما سپرده‌اند، بهائی است ناچیز. حال بگذریم از اینکه با همین عمل حسن نظر ایشان را نیز جلب می‌کنیم که خود در دوران فترت پارلمانی، مزیتی است بسیار مغتنم.

فرمان نخست‌وزیری فتح‌الله اکبر (سپهدار رشتی) در

نخست‌وزیری فتح‌الله اکبر
و اخراج افسران روسی از
لشکر قزاق

چهارم آبان‌ماه ۱۲۹۹ صادر شد. انتصاب سپهدار رشتی - که از رجال وابسته به انگلیس بود - به جای مشیرالدوله با توجه به روحیات و سوابق سپهدار چندان غیرمنطقی به نظر نمی‌رسید. زیرا انگلیسی‌ها

در این تاریخ به نخست‌وزیری که از خود رأی و اراده مستقل نداشته باشد احتیاج داشتند و فتح‌الله‌خان اکبر از این حیثیت تقریباً جامع‌الشرایط بود. نورمن نیز در گزارش خود به لُرد کرزن می‌نویسد: "قبل از اینکه سپهدار را به عنوان جانشین مشیرالدوله به شاه پیشنهاد کنم با خود این شخص (سپهدار) تماس برقرار کرده و تعهد قبلی گرفته بودم که پس از روی کار آمدن، درست طبق سیاستی که من پیشنهاد خواهم کرد عمل کند."

یک روز پس از صدور فرمان نخست‌وزیری فتح‌الله اکبر، تلگرافی سراسر طعنه و سرزنش از لُرد کرزن به نورمن رسید که در آن گفته می‌شد: "... برای من فوق‌العاده دشوار است درباره وضعی که ناگهان به کلی دگرگون شده نظری ابراز کنم. سیاست داخلی ایران، چنان که می‌بینم، یک بار دیگر تغییر قیافه کامل داده است و این بار هم، مثل دفعه گذشته، بی‌آنکه کوچکترین هشدار قبلی داده باشید، ما را در مقابل "عمل انجام یافته"، قرار داده اید! در قبال این وضع ناچارم مسئولیت مواجهه با اوضاع جدیدی را که از هنگام ورود ژنرال آبرونساید به ایران دفعه‌تاً به وجود آمده به عهده شما دو نفر واگذار کنم. اعمال این شخص (ژنرال آبرونساید) چنانکه خودتان می‌دانید به هیچ وجه تحت کنترل من نیست و نمی‌توانم در آنها تاثیر داشته باشم.

حال که این وضع جدید را به وجود آورده‌اید بیگمان این مطلب را نیز تشخیص می‌دهید که در اتخاذ هر نوع سیاست نوین، و در گزینش بازیگرانی که باید آن سیاست را اجرا کنند، شما و

ژنرال آبرونساید مسؤولیتی بس خطیر به عهده گرفته‌اید که فقط توفیق اعمال آینده‌تان می‌توان اتخاذ آن سیاست را توجیه کند.^(۱)

ضمناً به زبان دیپلماتیک تأکید شده بود که دولت بریتانیای کبیر برای قراردادی که توسط کابینه و ثوق الدوله امضا شده اعتبار و قوت قانونی قائل است و افتتاح مجلس چهارم و تصویب قرارداد را در اسرع وقت انتظار دارد.

بعلاوه اعلام گردیده بود که تجدید مقرری شاه [ماه‌یانه پانزده هزار تومان] به هیچ وجه قابل قبول نیست و فکر مسافرت به اروپا هم از هر حیث که تصور کنیم خام و نابهنگام است. مهمترین حادثه‌ای که پس از صدور فرمان نخست‌وزیری سپهدار رشتی طی هیجده روز اتفاق افتاد، انفصال استاروسلسکی از ریاست قزاقخانه و اخراج وی و سایر افسران روسی از ایران و واگذاری فرماندهی صوری لشکر قزاق به سردار همایون (قاسم‌خان والی) بود، در حالیکه فرماندهی واقعی و عملی آن لشکر را آبرونساید و معاونش کلنل اسمایس (Henry Smythe) به دست گرفتند.

آبرونساید و اسمایس با گستردن دامی بر سر راه استاروسلسکی و همکاران روسی‌اش – که احتمالاً تصمیم به مقاومت داشتند – و با جدا کردن نفرات و افسران ایرانی از آنها، توانستند آنها را توقیف و از ایران بیرون کنند.

جالب است که علی دشتی مشاور مطبوعاتی رضاشاه – به نوشته خودش – و سناتور محمدرضاشاه، پنجاه و پنج سال پس از کودتای سوم اسفند می‌نویسد: "کودتا به دست افسری انجام شد ... که در درجه اول می‌خواست یگانه قوه نظامی ارزشمند ایران را از چنگ افسران روسی نجات دهد و خود بر آن فرماندهی کند ... کودتا کار سیاست‌باغان و همکاران بیگانگان نیست، بلکه عمل قهرمانانه سرباز رشیدی است که می‌خواهد به شرب‌الیهود تهران خاتمه دهد."^(۲)

با خروج استاروسلسکی و بخش عمده افسران روسی از ایران، حاکمیت چهل ساله روس‌ها بر قوی‌ترین و با انضباط‌ترین نیروی نظامی ایران – لشکر قزاق – به سر رسید. گرچه انگلیسی‌ها نیز به هدف نهایی خود که نشان دادن افسران انگلیسی به جای افسران روسی در ارتش آینده ایران

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد دوم، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳

^۲ پنجاه و پنج، نوشته علی دشتی، پیشگفتار از دکتر علیرضا ثمری، نشر نیما، اسن آلمان، ژانویه ۲۰۰۳،

بود، نرسیدند و ناچار شدند نقشه تأسیس ارتش ملی و یکپارچه ایران را به دست یک افسر ارشد ایرانی که در همان لشکر قزاق تربیت شده بود، یعنی میرپنج رضاخان سوادکوهی اجرا کنند و ناظر گماشته شدن افسران ارشد ایران، به جای افسران خارجی، در رأس کلیه واحدهای نظامی ایران باشند.

درست است که با روشن شدن تکلیف استاروسلسکی و انفصال کلیه افسران روسی قزاقخانه، یکی از مهمترین موانع سیاسی سپهدار از بین رفت. ولی مشکل اصلی وضع مالی دولت سپهدار بود. سپهدار به علت روشی که حکومت مشیرالدوله نسبت به قرارداد پیش گرفت، قادر نبود از اعتبار شش میلیونی تومانی که در قرارداد پیش بینی شده بود، برداشت کند.^(۱)

از سوی دیگر لُرد کرزن که از فشار مالی به عنوان اهرمی جهت به تصویب رساندن قرارداد استفاده می کرد، حاضر نبود مساعده مالی ۳۵۰ هزار تومانی که ماهیانه از طرف بانک شاهی پرداخت می شد، ادامه یابد. وی به وزیر مختارش و دولت جدید اعلام داشت که خزانه داری انگلستان از این به بعد هیچگونه کمک مالی در اختیار دولت ایران قرار نخواهد داد. ضمناً با وجودیکه بلشویک ها شهر رشت را تخلیه کرده بودند، دولت انگلیس حاضر نبود برای باز پس گرفتن آن اقدامی به عمل آورد. به گفته ژنرال آیرونساید به وزیر مختار نورمن، وزارت جنگ بریتانیا پیشروی قوای تحت فرماندهی وی را از منجیل به رشت قدغن کرده بود. لُرد کرزن حتی کمک مالی به بریگاد قزاق را نیز به شصت هزار تومان تقلیل داد، در صورتی که برای بازسازی و تجدید قدرت رزمی نیروی قزاق، اقلاً چهار برابر این مبلغ در ماه هزینه برمی داشت.

دولت حتی قادر نبود حقوق و مواجب کارمندان دولت را پرداخت کند. لذا وزیر مالیه طی اعلامیه ای از عموم صاحبان شهریه (= گیرندگان حقوق و مواجب دولتی) تقاضا نمود که فعلاً از مراجعه به خزانه داری کل و اداره کل محاسبات خودداری نمایند.

دولت برای پرداخت حقوق قزاق ها، ژاندارمری، و کارمندان دولت، هیچگونه منبع درآمد ثابت در اختیار نداشت و نارضایتی این سه رکن مؤثر دولتی موجودیت هرکابینه ای را تهدید می کرد و اگر این کابینه که آخرین امید انگلیسی ها برای نجات دادن قرارداد و آخرین تیر در ترکش دیپلوماسی آنها بود، سقوط می کرد، دیگر هیچ کابینه ای حاضر نمی شد مسئولیت

^۱ مشیرالدوله در آخرین روزهای زمامداری اش اعلام کرده بود که دیناری از بابت آن شش میلیون اعتبار منظور در قرارداد قبول نخواهد کرد، زیرا دریافت هر نوع کمک مالی از این محل، ولو بسیار ناچیز، درحکم به رسمیت شناختن قرارداد است، پیش از تصویب شدنش در مجلس.

کشورداری را در یک چنین وضع خطرناک و انفجارآمیز قبول کند و بدنام و سرشکسته از کوره آزمایش به در آید.

"راه سنتی در این گونه موارد کنار کشیدن سیاستمداران و تفویض امور به سرداران نظامی است که گره مشکلات کشور را با وسایل خاصی که در اختیار دارند (شمشیر قدرت) باز کنند. اما بدبختی عمده کشور در این بود که در این روزها ارتش منظمی که از عهده انجام این وظیفه مهم برآید وجود نداشت، بازسازی نیروی شکست خورده قزاق هم لاقلاً سه چهار ماهی طول می کشید و برای حل مشکلات جاری کشور در آذرماه ۱۲۹۹ به درد نمی خورد."^(۱)

درست در روزهایی که سپهدار و وزیر مختار بریتانیا در تهران می کوشیدند تا با افتتاح مجلس شورای ملی تکلیف قرارداد را روشن سازند، واقعه‌ای بسیار عجیب و ناگهانی در مجلس عوام انگلستان رخ داد که منجر به علنی شدن راز مکتوم (رشوه گرفتن وزرای عاقد قرارداد) گردید. در مجلس عوام سؤالی از وزیر خزانه‌داری به عمل آمد به این مضمون: در این موقع که تکلیف قرارداد ۱۹۱۹ هنوز روشن نیست، آیا چیزی از بابت وام علی‌الحساب به دولت ایران پرداخت شده است یا نه؟

جواب این بود که فقط قسمت مختصری از وام موعود به دولت ایران پرداخت گردیده، بقیه موکول به تصویب قرارداد است. خبرگزاری رویتر جریان مذاکرات مجلس عوام را در این زمینه در بولتن معمولی خود به مقصد هندوستان و شرق نزدیک، عیناً به تهران و کراچی مخابره کرد و این خبر دایر بر اینکه مبلغ مختصری از آن وام به حکومت ایران داده شده در روزنامه‌های تهران منتشر شد. سپهدار که از چنین مسأله‌ای بی اطلاع بود^(۲) از وزیر مختار خواست که این خبر رویتر را تکذیب کند و او زیر بار نرفت. ولی رشوه گرفتن وثوق الدوله و دو وزیر کابینه‌اش افشا شد، و با افشای این خبر مساعدترین محیطی را که مخالفان قرارداد لازم داشتند در اختیارشان گذاشت و لیدر هوشیار این نهضت (مرحوم سید حسن مدرس اصفهانی) حد اعلای استفاده را از آن کرد.

با افشا شدن قضیه رشوه‌خواری وثوق الدوله و همکارانش، وکلایی هم که با دادن قول موافقت با تصویب قرارداد ۱۹۱۹ انتخاب شده بودند، از واهمه اتهام رشوه‌گیری ناچار شدند با نشر اعلامیه‌ای عدم موافقت خود را با قرارداد ۱۹۱۹ اعلام نمایند.

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد دوم، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحه ۲۳۶

^۲ فتح‌الله اکبر (سپهدار رشتی) وزیر جنگ کابینه دوم وثوق الدوله (معروف به کابینه قرارداد) بود.

آخرین تلاش برای نجات قرارداد ۱۹۱۹

نظر به اینکه افتتاح مجلس شورای ملی به زودی میسر نگردید، کاسه صبر مقامات سیاسی و نظامی بریتانیا لبریز شد و تصمیم گرفتند تکلیف قرارداد را با یک طرح ضربتی روشن سازند و وزیر مختار بریتانیا

جزئیات این طرح را که با معاضدت فکری ژنرال دیکسن (Dickson) رئیس هیئت مستشاران نظامی بریتانیا در ایران) تنظیم شده بود، به اطلاع لُرد کرزن رساند.

نورمن در باره این طرح ضربتی می نویسد: "ژنرال دیکسن و من به دیدار سپهدار رفتیم و در جریان این دیدار او را کاملاً از وضع افکار عمومی در انگلستان مطمئن ساختیم و گفتیم که به علت فشار افکار عمومی که جداً طرفدار تقلیل مخارج دولتی در دوران بعد از جنگ است، ادامه توقف قوای نظامی بریتانیا در ایران، بعد از بهار آینده آرزویی است محال. و لذا باید بی درنگ به تشکیل نیروی نظامی مؤثری از خود ایرانیان پرداخت و واحدهایی به وجود آورد که بتوانند خلاء حاصل از خروج نیروهای بریتانیایی را پر کنند و مانع از پیشروی نیروی مسلح بلشویک به سمت تهران گردند. در اجرای این منظور دیگر نمی توان منتظر افتتاح مجلس شورای ملی بود و دولت برای مواجهه با این وضع باید طرح ذیل را بپذیرد: ۱ - کنترل کامل قوای نظامی ایران به مستشاران انگلیسی سپرده شود. ۲ - کنترل کامل امور مالی ایران به مستشاران انگلیسی تفویض گردد. ۳ - بازسازی نیروی های مسلح ایران توسط افسران انگلیسی در قزوین انجام گیرد. تا نیروهای نظامی انگلیسی بتوانند ایران را در ماه آوریل (فروردین ماه ۱۳۰۰) ترک کنند." انگلیسی ها با این تهدید که "قوای مسلح سرخ فقط منتظر بیرون رفتن واحدهای نظامی بریتانیا هستند تا پیشروی خود را به سوی تهران آغاز کنند"، می خواستند مدلول قرارداد را به ایران تحمیل کنند.

سپهدار گزارش ملاقات خود را با مِسْتِر نُورْمَن به اطلاع شاه رسانید و از او اجازه گرفت شورای صنادید کشور (مردان بزرگ، رؤسا، وکلا و سران قوم)، یا به اصطلاح آن زمان "مجلس عالی" را تشکیل بدهد و از آنها بخواهد تکلیف دولت را در قبال اولتیماتومی که روز قبل از وزیر مختار دولت انگلستان دریافت شده، روشن سازند.

مجلس عالی در جوّی لبریز از احساسات مخالفان قرارداد گشایش یافت. سپهدار مایل نبود متن اولتیماتوم در مجلس خوانده شود و می خواست این متن در کمیسیونی که توسط مجلس عالی انتخاب گردیده بررسی شود.

اما اکثریت حاضران در پاسخ به سؤال نخست وزیر که مایلید یادداشت سفارت انگلیس در کمیسیون منتخب خوانده شود یا در همین مجلس؟ گفتند: در همین مجلس. مذاکرات با لایحه علما (هفت نفر از روحانیان که در رأس آن‌ها سید حسن مدرس قرار داشت) شروع شد و با نطق یحیی دولت‌آبادی به تشنج کشیده شد. دولت‌آبادی در نطق خود گفت: "این مجلس برای مذاکره کردن در موضوع این یادداشت که از سفارت انگلیس رسیده است صلاحیت ندارد ... نه تهران ایران است و نه ایران تهران ... یادداشت باید برود به مجلس ... اما کدام مجلس شورای ملی، مجلسی که اکثریت آن طرف توجه و اعتماد ملت بوده باشد ..."^(۱)، که خوشایند نمایندگان که با تعهد تصویب قرارداد "انتخاب" شده بودند، نبود، و به همین جهت مجلس را متشنج کردند.

مضمون متین و منطقی لایحه علما نیز این بود که: "ما هنوز در معرض تهدید بلشویک روس نمی‌باشیم، چونکه سفیر ما آنجا در کار جواب و سؤال است و خبرهای مساعد از طرف او می‌رسد. بدیهی است این، عنوان اساسی و جواب حقیقی یادداشت مزبور است، زیرا می‌فهماند که ضرورتی اقتضا نکرده است ما قشون و مالیه خود را در اختیار انگلیسیان واگذار نماییم."^(۲) سرانجام نتیجه‌ای که از تشکیل مجلس عالی گرفته شد بکلی برخلاف انتظار انگلیسی‌ها شد که می‌خواستند پیش از وصول خبر امضای پیمان دوستی ایران و شوروی نظرات خود را به هیأت حاکمه تحمیل و دستگاه‌های مالی و نظامی کشور را قبضه کنند.

جالب اینکه سپهدار دو روز قبل از تشکیل "مجلس عالی" متن کامل موافقت نامه ایران و شوروی را دریافت کرده بود، ولی به خاطر تمایل به انگلیسی‌ها نمی‌خواست آنرا افشا کند.

انگلیسی‌ها از همان تاریخ امضای قرارداد ۱۹۱۹

انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ و

انهدام قرارداد ۱۹۱۹

امیدوار بودند، یعنی اطمینان قطعی داشتند، که سیاست خارجی ایران در عرض سال‌های آینده زیر نظر آنها طرح خواهد شد و دولت‌های آتی این کشور

که قرار بود عملاً زیر نظر مستشاران انگلیسی کار کنند از خط‌مشی تعیین شده در لندن قدمی تجاوز نخواهند کرد. آنها به هیچ وجه طالب نزدیک شدن ایران به رژیم انقلابی روسیه نبودند و تا جایی که می‌توانستند از این نزدیکی جلوگیری کردند.

^۱ حیات یحیی ۴، یحیی دولت‌آبادی، صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵

^۲ همان، صفحه ۱۹۳

اما مقاومت ملیون ایرانی در مقابل قرارداد ۱۹۱۹ از یک طرف، و عقب‌نشینی بریتانیا از مقابل ارتش سرخ در انزلی از طرف دیگر، جوی ایجاد کرد که در آن ادامه سیاست یک طرفی و ثوق‌الدوله (اتکاء منحصر به انگلستان) دیگر عملی نبود و دست‌اندرکاران سیاست خارجی ایران به این واقعیت تسلیم شدند که رژیم انقلابی روسیه ماندنی است و دولتی مثل ایران با متجاوز از یک هزار و پانصد کیلومتر مرز مشترک با این امپراتوری نوپیان، حق ندارد نظام حاکم بر آن کشور را نادیده بگیرد و اختیار امور خود را در بست به انگلستان بسپارد. در مسکو مذاکرات بین هیأت ایرانی به سرپرستی مشاورالممالک (علی‌نقی‌خان انصاری) و وزیر خارجه شوروی چیچرین و معاونش کاراخان ادامه داشت، ولی هیچ‌کدام قادر به اخذ تصمیم نهائی نبودند و امروز و فردا می‌کردند. در این مرحله بود که مشاورالممالک تقاضای مصاحبه حضوری با لنین کرد.

ملاقات مشاورالممالک با لنین در روز دهم دسامبر ۱۹۲۰ در کاخ کرملین صورت گرفت و نزدیک به چهل دقیقه طول کشید. لنین در این مصاحبه پس از شنیدن اشکالاتی که در مذاکره پیش آمده اظهار داشت:

"آقای سفیرکبیر فراموش نفرمائید که ما با امپریالیزم مبارزه می‌کنیم و سیاست کلی دولتمان در همه جا، مخصوصاً در کشورهای مشرق زمین، مخالفت با استعمار و حمایت از ملل ضعیف است. از این جهت به شما اطمینان می‌دهم که رژیم انقلابی روسیه هیچگونه طمع جهان‌گشایی در خاک کشورتان ندارد که سهل است، حاضر است در راه مبارزه با استعمار شانه به شانه شما حرکت کند و از اعطای هیچ کمکی دریغ نرزد. ما هیچگونه غرض یا نظر خاصی نسبت به استقلال کشور شما نداریم و صمیمانه مایلیم با ملت‌هایی که برای آزادی و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی خود در جنبش و تکاپو هستند بهترین روابط دوستانه را داشته باشیم. به همین دلیل علاقمندیم که عهدنامه دوستی ایران و شوروی هرچه زودتر امضا شود و با نظر عالیجناب هم کاملاً موافقم که از افراد ارتش سرخ هیچ‌کس نباید در خاک ایران باقی بماند و به شما قول می‌دهم هر اشکالی که در این زمینه وجود داشته باشد شخصاً رفع خواهم کرد."

چند روز پس از این مصاحبه تاریخی، دستورهای مؤکد از طرف لنین برای سرعت بخشیدن به مذاکرات جاری صادر گردید به طوری که در عرض هفته‌های بعدی دیگر وقفه مهمی در این مذاکرات پیش نیامد و عهدنامه دوستی ایران و شوروی (معروف به پیمان ۱۹۲۱) سرانجام در بیست و شش فوریه همین سال در کاخ کرملین به امضا رسید.

امتیازاتی که روس‌ها در جریان مذاکرات خود با مشاور الممالک انصاری به نفع ایران قایل شدند و همه آنها بعداً در متن عهدنامه ایران و شوروی گنجانده شد به حدی سخاوتمندانه و به درجه‌ای از عُرْف دیپلوماسی آن زمان دور بود که انگلیسی‌ها تا مدتی باور نمی‌کردند روس‌ها حقیقتاً چنین نیتی داشته باشند و بخواهند از این همه امتیازات مهم که پایه‌های نفوذ سیاسی و اقتصادی آنها را در ایران تشکیل می‌داد یکجا صرف‌نظر کنند. آنها عقیده داشتند که زیر این کاسه سرشار حتماً نیم کاسه‌ای هست که بعداً آشکار خواهد شد. پیش‌نویس پیمان ایران و شوروی به شرح ذیل بود: "

۱. لغو کلیه عهدنامه‌های موجود میان ایران و روسیه تزاری (تقریباً تمام این پیمان‌ها که در دوره قدرت تزاری بسته شده بود به ضرر ایران تمام می‌شد).
۲. لغو کلیه قراردادهای مربوط به ایران (منعقد میان روسیه و دولت‌های ثالث).
۳. عدم مداخله طرفین در امور داخلی همدیگر.
۴. بخشودگی تمام قروض سابق ایران به روسیه و آزاد شدن ذمه ایران از قید وثیقه‌هایی که در مقابل دریافت این وام‌ها به روسیه داده شده بود.
۵. تحویل بانک استقراضی روس (با تمام تأسیسات و ابنیه و املاک آن) به دولت ایران.
۶. تحویل تمام جاده‌ها توام با تأسیسات پست و تلگراف انزلی به دولت ایران.
۷. حق کشتیرانی متساوی برای دولتین در دریای خزر. [تا این تاریخ، طبق ماده ۵ عهدنامه گلستان، ایران از حق داشتن کشتی‌های جنگی در دریای خزر محروم بود. - تاریخ عقد پیمان گلستان: سی‌ام سپتامبر ۱۸۱۳]
۸. لغو کلیه امتیازات اقتصادی که روس‌ها در گذشته در ایران به دست آورده بودند، به شرطی که این امتیازات به هیچ دولت خارجی دیگر منتقل نگردد.
۹. استرداد جزیره آشوراده و قصبه فیروزه به ایران و تعیین کمیسیون مرکب از نمایندگان دولتین برای حل اختلافات قدیم ایران و روس درباره رود اترک.
۱۰. تحویل کلیه کلیساهای روسی توام با ساختمان‌هایی که سابقاً در تصرف هیأت‌های مذهبی روسیه بوده است به ایران.
۱۱. الغاء مقررات کاپیتولاسیون.
۱۲. معافیت اتباع هر کدام از دو دولت که در خاک دیگری است از خدمت زیر پرچم.
۱۳. تعهد متقابل طرفین نسبت به رعایت حقوق و امتیازات دول کامله‌الوداد در باره اتباع دو کشور که در خاک همدیگر سفر می‌کنند.

۱۴. تشکیل کمیسیون مختلط برای تعیین تعرفه گمرکی نسبت به اجناس و کالاهای وارداتی روسیه به ایران.

۱۵. تثبیت حق ترانزیت متقابل برای دولتین.

۱۶. استقرار مجدد روابط پستی و مواصلات تلگرافی میان دو کشور.

۱۷. اجازه تأسیس کنسولگری برای طرفین در خاک همدیگر.

۱۸. تعهد دولت ایران در این باره که هرگز به نیروها و دسته‌های اخلاک‌گر خارجی که مقصودشان حمله به خاک شوروی و انهدام رژیم نوینیان آن کشور باشد، اجازه فعالیت و تأسیس پایگاه نظامی در ایران ندهد و قبول عین این تعهد از طرف شوروی نسبت به ایران.

۱۹. موافقت دولت ایران با درخواست حکومت شوروی که اگر خاک آنها از طریق ایران مورد حمله قرار گرفت، یا اینکه دولتی خارجی به این خیال افتاد که خاک ایران را پایگاه عملیات خصمانه علیه شوروی قرار دهد، دولت شوروی حق داشته باشد پس از یک فقره اخطار قبلی به ایران (که مهاجم را از خاک خود بیرون کند) خود رأساً برای دفع آن خطر اقدام نماید به شرطی که عملاً ثابت گردد ایران پس از دریافت اخطار شوروی قادر به دفع آن خطر نبوده است.

۲۰. اعلام تعهد رسمی از جانب روسیه شوروی که به محض رفع شدن خطر، نیروهای اشغالی خود را از خاک ایران فرا خواند.

۲۱. عدم ممانعت ایران از نشر و اشاعه تبلیغات بلشویکی در ایران.

۲۲. تعهد دولت شوروی به پرداخت و جبران کلیه خساراتی که از حضور نیروهای اشغالی آنها در گیلان عاید ایران شده است.

تمام این موارد به استثنای ماده ۲۱ که مورد مخالفت ایران قرار گرفت، و ماده ۲۲ که روس‌ها حاضر به قبول آن نشدند، در متن نهایی عهدنامه ایران و شوروی گنجانده شد. و مسکو برای اثبات حسن نیت خود نسبت به ایران، به فرماندهی نظامی قفقاز رسماً دستور داد جمهوری کمونیستی گیلان را منحل سازد. در عین حال با کمال صراحت به مشاور الممالک اطلاع داد که تخلیه خاک ایران از نیروهای بلشویک تا موقعی که نیروهای انگلیسی در محور قزوین-همدان موضع گرفته‌اند، به هیچ وجه مقدور نیست.

سپهدار که مایل بود مسأله گیلان از طریق انگلیسی‌ها حل شود و سبب آن گردد که ملیون و مردم ایران خود را مدیون بریتانیا دانسته از مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ دست بردارند، در ارسال دستور نهائی برای امضای پیمان اهمال ورزید و این امر سبب عصبانیت دولت شوروی گردید و احتمال می‌رفت که اوضاع گیلان وخیم‌تر شود.

سرانجام پیمان دوستی ایران و شوروی (معروف به عهد نامه ۱۹۲۱)، با وجود مخالفت انگلیسی‌ها تا آخرین لحظه، پنج روز پس از کودتای سوم اسفند، در مسکو به امضا رسید؛ چرا که آن قرارداد چنان به نفع ایران بود که کمتر کسی از ایرانیان پیدا می‌شد که بتواند با آن مخالفت کند. و بسته شدن این پیمان با شکست قرارداد ۱۹۱۹ همزمان شد.

سیدضیاء بعدها کوشید افتخار امضای این پیمان را به حکومت سه ماهه خود نسبت دهد، ولی حقیقت اینست که وی و کابینه‌اش کوچکترین نقشی در تنظیم و امضای این قرارداد نداشتند. شخصیت‌هایی که در طرح و تنظیم پیمان تاریخی ۱۹۲۱ مؤثر بودند عبارتند از مشیرالدوله و مشاورالممالک (از جانب ایران)، و لنین و چیچرین و کاراخان (از جانب دولت نوبنیاد شوروی).

امضا شدن همین پیمان در آن تاریخ واقعه مهمی بود که تصویب قرارداد ۱۹۱۹ را عملاً غیر ممکن ساخت، زیرا پس از آنکه شوروی‌ها حاضر شدند قوای نظامی خود را از خاک ایران بیرون برند (به شرطی که دولت بریتانیا عین این عمل را انجام دهد و نفرات نور پر فورث را از ایران فراخواند)، دیگر هیچ بهانه‌ای برای تصویب قرارداد ۱۹۱۹ و سپردن زمام امور ارتش ایران به دست انگلیسی‌ها باقی نماند. و چون وزارت جنگ بریتانیا نیز از چند ماه قبل تصمیمی در این باره گرفته بود که قوای بریتانیا (مستقر در ایران) حداکلاً تا اول ماه آوریل ۱۹۲۱ باید خاک این کشور را ترک کنند، پایه‌های قرارداد ۱۹۱۹ به کلی متزلزل شد و هر نوع تشبّثی که در عرض دو ماه بعدی برای به تصویب رساندن این سند نامطلوب به عمل آمد به نتیجه نرسید و عقیم ماند.

اعمال و شیوه‌های سپهدار در عرض سه ماه آخر زمامداریش کاملاً نشان می‌داد که او، علی‌رغم پیروی ظاهری از سیاست مشیرالدوله و تکرار این نکته در تمام اعلامیه‌های رسمی‌اش که، "دولت کنونی همان سیاست کابینه سابق را تعقیب خواهد کرد"، باطناً

اوضاع کشور در چند ماه پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش.

بی‌میل نبود که قرارداد هرچه زودتر تصویب شود. و برای تسریع در انجام این کار به فکر پرداخت

رشوه به بعضی از روحانیان و وکلای "منتخب" افتاد و این فکر را به نُورمَن در میان گذاشت. (۱) نُورمَن نیز این پیشنهاد را به لندن گزارش کرد. لکن با مخالفت شدید لُرد کرزن روبرو شد. نظر به اینکه هنوز قرارداد ۱۹۲۱ امضا نشده بود و خطر حمله ارتش سرخ از گیلان به تهران جدی تلقی می‌شد، و انگلیسی‌ها نیز اعلام داشته بودند که مصمم‌اند نیروهای خود را در فروردین ماه ۱۳۰۰ از ایران خارج کنند، هیئت حاکمه و طبقه ثروتمند با تضرع دامن دولت انگلیس را چسبیده بودند که تخلیه نیروهای خود را شش ماه به تأخیر اندازند، تا بلکه فرجی حاصل شود.

وضع دولت و آتیه کشور هر دو متزلزل بود و پادشاه کشور می‌کوشید خود را از مرزهای کشور بیرون اندازد، اتباع خارجه و اروپائیان در جنب و جوش بودند تا هرچه زودتر خاک ایران را ترک کنند. بانک شاهی دستور بر چیدن شعبات خود را در تهران و شهرستان‌های شمالی صادر کرده و پولداران آن روزی ایران که موجودی‌های نقد و اشیاء ارزش‌دار خود را معمولاً به این شعبات می‌سپردند، از چهار سو ریخته بودند تا پول‌ها و امانت‌های خود را پس بگیرند.

سپهدار که کابینه‌اش ۲۲ آبان‌ماه ۱۲۹۹ تشکیل شد نتوانسته بود هیچیک از وظایفی را که به عهده داشت انجام دهد، لذا نُورمَن از او قطع امید کرده ناچار شد به آخرین تیر سیاسی که در ترکش داشت، یعنی به مستوفی‌الممالک - مردی که نخست‌وزیر ایران در جنگ جهانی اول، و از سران برجسته ملیون بود، و به علت مخالفت با سیاست بریتانیا در ایران نامش در لیست سیاه سفارت انگلیس قرار داشت - متوسل شود.

نُورمَن برای اجرای نظر خود به شاه مراجعه کرد و شاه به اطلاع او رساند که سپهدار در عرض سه روز گذشته، دوبار استعفاى خود را تقدیم داشته و با اینکه این استعفا پذیرفته نشده، مشارالیه تهران را ترک کرده و در خانه ییلاقی‌اش اقامت گزیده است.

مستوفی به محض اینکه پیشنهاد نخست‌وزیری را دریافت داشت صریح و پوست‌کنده به وزیر مختار انگلیسی پیغام داد که اولاً قرارداد وثوق‌الدوله قابل تسلیم به مجلس نیست. و اگر هم تسلیم شود بیگمان ردّ خواهد شد. درثانی اگر بناست که وی مسئولیت ریاست کابینه جدید را به عهده گیرد اولیای محترم سفارت بهتر است قبلاً از نحوه کار و رؤوس برنامه دولتش آگاه باشند. وی درباره برنامه دولتش چنین گفت:

^۱ سیمای احمدشاه قاجار، جلد دوم، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صفحات ۲۷۷ و ۲۷۸

به محض اینکه کابینه‌ام را تشکیل دادم اولین کاری که خواهم کرد ارسال یک دستورالعمل تلگرافی به تمام سفرای ایران در کشورهای خارجه خواهد بود که از هر کجا و از هر کشوری که صلاح دیدند برای سازمان‌ها و دوایر دولتی ایران، مخصوصاً برای ارتش و دارایی، مستشار و صاحب منصب استخدام کنند و در این مورد به هیچ وجه مقید نباشند که هر مستشاری که استخدام می‌کنند حتماً باید انگلیسی باشد. بدیهی است که این اقدام من که مخالف متن قرارداد وثوق‌الدوله است موجب رنجش شما خواهد شد در صورتی که رنجاندن شما را هم در این موقع که تنها پشتیبان مالی و نظامی کشورم هستید به هیچ وجه به صلاح ایران نمیدانم. پس چه بهتر که با هم بنشینیم و طرحی برای الغای قرارداد تهیه کنیم که ضمناً باعث کسرشان شما در چشم روس‌ها نگردد. در این طرح سعی خواهد شد توقعات شما از ایران و توقعات ایران از شما، قلم به قلم روی کاغذ آورده شود تا دیگر زمینه‌ای برای پیدایش سوء تفاهم در آتیه باقی نماند.

به محض اینکه این کارهای مهم و مقدماتی انجام گرفت و بار سنگین قرارداد (که مورد نفرت ملت ایران است) از دوشم برداشته شد آن وقت تکلیف انتخابات کشور را روشن و مجلس را افتتاح خواهم کرد. هر نوع مشکل داخلی که در این زمینه وجود داشته باشد حل آن را شخصاً به عهده می‌گیرم.

نُورمن که از چنین پاسخ محکم و مستدلّ و بی‌پروا یکه خورده بود به مستوفی پیغام داد که شخصاً نمی‌تواند در این مورد اظهار نظر کند و باید نظر او را برای اتخاذ تصمیم نهایی به لندن بفرستد. پیشنهاد او مورد موافقت وزارت خارجهٔ بریتانیا قرار نگرفت، حتی احمدشاه نیز از چنین پیشنهادی یکه خورد، ناگزیر مجدداً سپهدار مأمور تشکیل کابینه شد.

هنوز چندصباحی از عمر کابینهٔ سپهدار نگذشته بود که با انجام کودتا در سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. حکومت پنج روزهٔ سپهدار سقوط کرد و تاریخ ایران رعدآسا ورق خورد.^(۱)

سپهدار به سفارت انگلیس پناهنده شد و پس از گرفتن تأمین و خروج از سفارت به زندگی عادی خود بازگشت و دیگر داخل کاری نگردید.

^۱ در فصل مربوط به احمدشاه، ما از اثر پرارزش استاد دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی به نام "سیمای احمدشاه قاجار" به نحو گسترده‌ای بهره برده‌ایم و از این بابت خود را مدیون ایشان می‌دانیم.